



## فصل نامه بین المللی مطالعات و تحقیقات نسخ خطی، کهنه چاپ‌ها و اسناد تاریخی شبه‌قاره هند



سال دوم دفتر هشتم زمستان ۱۴۰۴ • مرکز بین المللی میکروفیلم نور

### تأمل در سیمای مرشد؛

پرتره‌های اولیای صوفی به مثابه ابزارهای مراقبه در هند مغولی سده  
هفدهم میلادی

مرادخان ممتاز، ترجمه: شهاب خواجه‌پیری

### ارمغان استعمار؛

روایت حذف و گسست حافظه تاریخی مسلمانان در هند بریتانیا  
مهدی خواجه‌پیری

### ظهور و سقوط نادرشاه افشار

معرفی کتاب گزارش‌های کمپانی هند شرقی هلند از ۱۷۳۰ تا ۱۷۴۷  
Willem Floor، ترجمه: علیرضا علی‌مردانی

### سفرنامه هند، کشمیر و برمه؛

سفرنامه میرزا فضل‌الله الحسینی کاربرد از اول دولت ایران در بمبئی  
محمد رضا بهزادی

### سخن مدیر مسئول؛

مهدی خواجه‌پیری

### سخن سردبیر؛

مرثیه‌ای برای سرو  
محمد رضا بهزادی

### تذکره الالقاب هندوستان؛

درآمدی بر ترتیب و اختصاص عناوین، خطابات و القاب رجال و بانوان و  
دولت مردان هندوستان در قرون هجدهم و نوزدهم میلادی - بخش سوم  
محمد رضا بهزادی

### برهمنان منتظر؛

اشعار مهدوی در شعر هندوان فارسی سرا  
عمادالدین ربّانی

### آینده نسخ خطی و جنگ؛

نقشه دشمن برای میراث ناملموس و سرنوشت نسخه‌های خطی در جنگ  
محمد رضا بهزادی

در سوگت ای پدر همه جا گریه می‌کند  
ایران گرفته است دلش آی مهربان  
لرزید شهر، بغض امانش نمی‌دهد  
بر جسم تکه تکه آینه رود رود  
اشکم چکید و ابر شد و رفت و رفت  
هر شاخه ای بهار برای تو هر غروب  
در سوگ اهل خانه تو ای پناه‌گاه

عالم برای رهبر ما گریه می‌کند  
کوچه به کوچه داغ تو را گریه می‌کند  
جز در غم تو کوه کجا گریه می‌کند؟  
دریا جدا و موج جدا گریه می‌کند  
ابری میان کرب و بلا گریه می‌کند  
در لحظه‌های سبز دعا گریه می‌کند  
چون ابر سقف خانه ما گریه می‌کند



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِنَامِ خدای مجتانبندۀ مهربان.



فصل نامه بین المللی مطالعات و تحقیقات  
نسخ خطی، کهنه چاپها و اسناد تاریخی شبه قاره هند

سال دوم - دفتر هشتم - زمستان ۱۴۰۴  
مرکز بین المللی میکروفیلم نور  
دهلی نو - تهران



فصل نامه بین المللی مطالعات و تحقیقات  
نسخ خطی، کهنه چاپها و اسناد تاریخی شبه قاره هند

سال دوم، دفتر هشتم  
زمستان ۱۴۰۴

مدیر مسئول: مهدی خواجه پیری

سردبیر: محمدرضا بهزادی

شورای مشاوران (به ترتیب الفبا):

اعظم لطفی، فرزانه (دانشگاه تهران)	شیخ الحکامی، عمادالدین (دانشگاه تهران)	قاسمی، شریف حسین (دانشگاه دهلی)
بهزادی، محمدرضا (مرکز بین المللی میکروفیلم نور، تهران)	شیکهر، چندر (دانشگاه دهلی)	نجفی بزرگر، کریم (دانشگاه تهران)
جعفریان، حسینعلی (کتابخانه، مرکز اسناد و موزه مجلس شورای اسلامی)	صفت گل، منصور (دانشگاه تهران)	نصیری، محمدرضا (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)
خلیلی، سید محمدرضا (دانشگاه جامع علمی-کاربردی)	عبدلی آشتیانی، اسدالله (پژوهشگر دیوانسالاری ایران و هند)	نوروزی، جمشید (دانشگاه الزهراء)
خواجه پیری، شهاب (مرکز بین المللی میکروفیلم نور، دهلی)	عین الحسن، سید (دانشگاه مولانا ابوالکلام آزاد-حیدرآباد)	همدانی، عزیزالدین حسین (کتابخانه رضا رامپور)
شریف زاده، اکبر (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)	فقیه حقانی، موسی (پژوهشگر تاریخ معاصر ایران)	وثوقی، محمدباقر (دانشگاه تهران)

همکاران (به ترتیب حروف الفبا):

امین نجاری (فناوری اطلاعات)؛ حسین رضائی دستجردئی (طراح نشان، مدیر هنری)؛ علیرضا علیمردانی (مترجم و ویراستار انگلیسی)؛

عمادالدین ربانی (مترجم و ویراستار اردو و سانسکریت)؛ مانده خیرآبادی (ویراستار فارسی)؛ محمد امین حیاتی (چاپ و صحافی)

چاپ جلد، متن و صحافی: چاپخانه مرکز بین المللی میکروفیلم نور-تهران

نشانی دفتر تهران: خیابان نوفل لوشاتو، جنب بانک ملی، پلاک ۶۳، ساختمان علامه میرحامد حسین

نشانی دفتر مرکزی: دهلی نو، خیابان تلگ مارگ، شماره ۱۸، خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران

تلفن: +۹۱ ۱۱۲۳۳۸۳۱۱۶ (دهلی)

+۹۸۲۱ ۶۶۷۰۲۰۴۳

+۹۸۲۱ ۶۶۷۰۲۰۴۲

پیام نگار: NoorMicroFilmTehran@gmail.com

وبگاه: WWW.IndianIslamicManuscript.com

این فصل نامه مستقل است و هر سه ماه یکبار منتشر می شود.

بسم الله صفحه نخستین، از نسخه قرآن به خط نسخ عالی خفی، به کتابت ملا عبدالله رنانی اصفهانی به سال ۱۲۳۳ قمری، اهدائی قائد شهید، **حضرت آیت الله العظمی شهید سید علی الحسینی خامنه‌ای** (قدس الله نفسه الزکیه) به آستان قدس رضوی گزینش شده است.

## فهرست مطالب

سخن مدیر مسئول	۵
سخن سردبیر	۷
سایه جنگ بر آینده میراث ایرانی - اسلامی	۱۱
برهمنان منتظر	۱۵
تأمل در سیمای مرشد	۲۵
ارمغان استعمار	۵۳
تذکره الالقاب هندوستان	۷۱
ظهور و سقوط نادرشاه افشار	۱۳۳
سفرنامه هند، کشمیر و برمه	۱۴۷



# حَضْرَةُ اللَّهِ الْعَظِيمِ سَيِّدِنَا عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

## ﴿ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴾

نوشتن از فقدان، آن‌گاه که دل هنوز در بهتِ مصیبت است، دشوار است. آنچه این روزها بر جانِ جامعه اسلامی نشسته، صرفاً یک خبر نیست؛ داغی است عمیق، غربتی است جان‌سوز. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: «فَقَدْ الْأَحِبَّةَ غُرَبَةً».

شهادت عالم ربانی و رهبر حکیم، حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای، حادثه‌ای است که دل‌ها را در هم شکست و زمان را در سکوتی سنگین فرو برد. «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ...»؛ این همان ابتلائی است که صبر را معنا می‌کند و ایمان را به محک می‌زند.

اما در دل این اندوه، نوری خاموش نشده است. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا»؛

و زمین هرگز از حجت تهی نمی‌ماند: «لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ».

راه، ادامه دارد؛ چراغ، روشن است.

در این میان، طرح نام حضرت آیت‌الله سید مجتبی حسینی خامنه‌ای به‌عنوان رهبر جدید، برای بسیاری، نشانه‌ای از تداوم این مسیر تلقی شده است؛ تداومی که در سنت الهی، هرگز گسسته نمی‌شود. «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ».

امروز، دل‌ها میان اشک و امید ایستاده‌اند؛ میان فقدان و استمرار. و آنچه بر عهده ماست، عبور از اندوه صرف و رسیدن به فهم این لحظه تاریخی است:

«فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ».

«نورنامه» در این شماره، با دلی آکنده از حزن و نگاهی مسئول، می‌کوشد تا این واقعه را در افق تداوم ولایت و بازخوانی میراث فکری آن، مورد تأمل قرار دهد.

«رَبَّنَا أفرغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبَّتْ أقدامَنَا»

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

مهدی خواجه‌پیری



# حضرت آیت الله العظمی شهید سید علی حسینی خامنه‌ای

## سخن سردبیر

### مرثیه‌ای برای سرو

﴿وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾  
✽ و خدا کسانی را که پرهیزکاری پیشه کردند، به سبب اعمالی که مایه رستگاری شان بود نجات می‌دهد  
عذاب به آنان نمی‌رسد، و اندوهگین هم نمی‌شوند. ✽

از بس شبیه جد غریبش حسین بود لب‌تشنه و گرسنه و بی‌کس شهید شد

با نهایت اندوه و قلبی مالمال از غصه‌های بی‌پایان، سر دفتر این شماره از نورنامه را به ذکر مصیبتی می‌آراییم که چنان سوخته جانانی مانند ما را، نه فلک در این عصر دیده و نه روزگار شنیده است. آن روزِ نهم، که شمس از افق مشرق طالع شد، باورمان نبود که سحرگاه یازدهم رمضان، خورشید بر شهری خواهد تابید که دیگر سید خراسانی بزرگوار ما در آن نخواهد بود. آه و اندوه که این مصیبت عظیم را چگونه تاب آوریم؟ آن سحرگاه، منتظر نجوای شبانه و صوت دلنشین قرآن تو بود و تا ابد در این حسرت خواهد ماند...

رود جان افلاکی از جسم خاکی که تا برگزیند نکوتر مقامی  
به یاران رفته چه بگذشته یا رب کز آن کاروان کس نیارد پیامی  
برفت الحسینی سوی جنت از جا که مانند جدش نشاند پیامی  
بنای نکونامی است آن بنایی که هرگز نبیند به دهر انهدامی

رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی ایران و پیشوای امت و ملت اسلامیان، قائد اعظم و مرشد معظم، زعیم بی‌مانند جهان اسلام و حجت شیعیان عالم، مولای کبیر و سید جلیل حضرت آیت‌الله العظمی سید علی الحسینی خامنه‌ای پس از عمری جهاد فی سبیل‌الله، زهد و تقوا، در نهایت به آرزوی خویش رسیده و همچون جد غریب خویش ابوالاحرار حضرت سیدالشهداء حسین بن علی سلام‌الله روحی فداه به شهادت رسید و رهسپار جنان گردید؛ و چه باشکوه و پرصلابت و چه غرورآفرین پرواز کرد. او به سدره‌المنتهی رسید و آه و اندوه که ما را در غم فراق خویش



بگذاشت. او نه فقط فقیهی عظیم و معلمی بزرگ و دانشمندی بی‌مانند بود، که هم جامع، هم کامل، هم هنرمند بود و هم هنرشناس. گوهری بود در دریای خروشان عالم که نورش چه در حیات و چه در شهادت غرورآفرینش، شرق تا غرب عالم را روشن نموده و خواهد نمود. آه آقای مظلوم من! چقدر انسان‌های پاک به یکدیگر شبیه‌اند و تو چقدر مانند جد شهیدت حسین مظلومانه و غریبانه بودی. تو از نسب و حسب، نزدیک‌ترین بودی به سیدالشهداء و چه در این عالم سربلند زیستی و سربلند پرکشیدی؛ و هرچه بیشتر می‌گذرد، داغ ما تازه جوشش و خروشش بیشتر می‌گردد.

چشمی اشکبار داشتیم اما قدمی استوار که تو به ما آموختی راه حسینی را که هرگز سر فرود نیاورد در برابر ستمگران و ایستادگی کرد تا آخرین رمق و قطرات خون. پس یک چشم اشک و دیگر چشم خون، با مشتهای گره کرده و علم بر دست، در برابر تجاوز آشکار شیاطین عالم از دور و نزدیک قد علم کردیم و ایستادیم و ایستادیم و تا انتهای عالم این ملت ایران است که ایستاده‌ی تمام تاریخ خواهد بود. امروز تاریخ در برابر این همه جانفدا سر تعظیم فرو می‌آورد و آه آقای بزرگوار ما که من یقین دارم از جان نظاره می‌کنی و دعایت برای ما همیشه همراه است. آه که چگونه باور کنم دیگر نیستی؟ هنوز صدای نازنینت را در گوش دارم که می‌گفتی: من بیش از هرکس، همه‌ی شما را دوست می‌دارم. دعایمان کن که این غرور و افتخار، این پیروزی و این حیرت عالم، همه از نتایج تدبیر و انفاس قدسی صفات توست. جَعَلَهُ اللَّهُ جَنَّةَ الْمُتَّوَّاهِ.

بدین امید ز دست فراق جان ببرم	که تا به پای تو روز وصال جان سپرم
نمایش دوجهان پرتوی ز تابش اوست	به هرچه می‌نگرم دلبر است در نظرم
همیشه دیده‌ام از سوز دل بیارد خون	دلم همیشه بسوزد به حال چشم ترم

محمدرضا بهزادی

دارالمؤمنین سبزوار - فروردین ماه غم‌بار ۱۴۰۵





## سایه جنگ بر آینده میراث ایرانی - اسلامی

### نقشه دشمن برای میراث ناملموس و سرنوشت نسخه‌های خطی در جنگ

محمد رضا بهزادی<sup>۱</sup>

در یک نگاه، جنگ می‌تواند در تخریب زیرساخت‌های مهم، حیاتی، شاهرگ‌ها و شریان‌های تاثیرگذار اقتصادی و اجتماعی نقش اصلی ایفا نماید. عموماً این نقش از جنگ بیش از هر چیز دیگری در نگاه نخست به ذهن انسان متبادر می‌شود. با بمباران بنادر و زیرساخت‌ها و یا نیروگاه‌ها و پالایشگاه‌ها، نیروی محرکه‌ی یک دولت و شیرازه‌ی نظام اقتصادی آن فرو می‌ریزد و جنگ بیش از گذشته، چهره‌ی زشت و ناپاک خودش را نشان می‌دهد. اما در میان این همه خرابی و این حجم از بیدادگری و خونریزی‌های بی‌شمار، میراث بشری و ذخایر فرهنگی بیش از هر چیز آسیب دیده و به بوته فراموشی سپرده می‌شوند. تقریباً هیچ کس در کشاکش میدان کارزار به فکر نسخه‌های خطی و کتاب‌ها و نفایس مخازن و مجموعه‌های تاریخی نیست. شاید در نگاه اول درست باشد که در بحران انسانی و اقتصادی، دیگر جایی برای نسخ خطی و میراث مکتوب باقی نخواهد بود. اما این نگاه دقیقاً همان دیدگاهی است که دشمن روی آن تمرکز کرده و علاوه بر این که تمام قوایش را برای درهم کوبیدن اراده‌ها و شریان‌های حیاتی جامعه مصروف می‌کند، در فکر تخریب و محو کردن میراث ملی و جهانی و تهی کردن فردای سرزمین‌ها از آن چیزی است که قرن‌ها ایستاده و سال‌های متمادی تمدن‌های بشری بر آن ساخته و پرداخته شده است. هم دشمن و هم دیگر بازیگران صحنه‌های سیاسی می‌دانند که روزی این جنگ تمام خواهد شد. ساختمان‌های خراب شده و زیرساخت‌های فروریخته باز سرپا می‌شوند اما اگر ملتی عاری و تهی از داشته‌های تمدنی‌اش گردد، آیا به واقع برایش جایگزینی خواهد بود؟ اگر مخزنی از نفایس قلمی و کتاب‌های خطی که علم دنیای قدیم و جدید را به هم پیوند داده است در این جنگ‌ها آسیب ببیند، آیا چیزی می‌تواند آن را بازسازی کند؟ اقدام وحشیانه دولت جعلی یهود و دولت بی‌تمدن آمریکا در حمله به بخشی از میراث تمدنی و جهانی ایران، حقیقتاً جنایت بزرگ جنگی و یکی از مصادیق نابودی میراث بشری و امری بسیار شرم‌آور است. در این میان آنچه از هر چیزی

۱. سردبیر و مدیر بخش فهرست‌نویسی اسناد آرشیو مرکز بین‌المللی میکروفیلم نور.



بیشتر در پرده‌ی ابهام است، سرنوشت نسخه‌های خطی است که ممکن است در این حملات خسارت جبران‌ناپذیری ببینند. ما در گذشته و در ایلغارهای مغولان و تیموریان، شاهد از دست رفتن سرمایه‌های بزرگ فرهنگی خویش بوده‌ایم. شاید دردناک‌ترین تصویر از این دست به زمان خودش، تقسیم کتاب‌های خطی و جلد‌های ارزشمند آن میان سپاهیان مغول است و ناظری که می‌گوید علاوه بر آن مقدار از نفایس که در آتش یغما بسوخت، مابقی جلد‌ها نیز برای وصله کردن البسه و چکمه‌های سربازان دست به دست می‌چرخید و اوراقش در زیر هیمه‌ها می‌سوخت. در زمان نزدیک‌تر به ما نیز شاهد از میان رفتن مجموعه‌های نفیس موجود در سرزمین‌های اشغالی و شهرهای مورد تجاوز صهیونسیت‌ها و دست‌نشانده‌های آن‌ها نظیر داعش و القاعده در کشورهای مختلف حوزه‌ی تمدنی ایران بزرگ و غرب آسیا هستیم. مخازن نفیس عراق که در جنگ‌های اول و دوم خلیج‌فارس از میان برفت و جالب این بود که برخی از نفیس‌ترین نفایس آن سر از مجموعه‌های اسرائیلیان درآورد. آن‌ها می‌دانند که چرا و به چه جهت به میراث ملی و بشری جهان حمله می‌کنند. آن‌ها می‌دانند که جنگ اصلی آینده‌ی عالم نه برای آب است و نه برای غذا، نه محاربه است برای سرزمین و نه درگیری است برای از میان برداشتن مخالفان. جنگ بعدی و اصلی عالم که به نظرم با این رویداد شوم تحمیلی حداقل بخشی از سیرت آن هویدا گردید، جنگ نسخ خطی است. جنگی که سودای آن این است که بسیاری از میراث بشری ارزشمند عالم اسلام و ایران در معرض حمله و نابودی کامل قرار گرفته و دسترسی نسل‌های آینده به داشته‌های تمدنی‌اش قطع گردد و فردا روز، نوجوان و جوان ایرانی و مسلمان برای دستیابی به معارف ملی و داشته‌های فرهنگی خود با یک خلا جدی مواجه شده و دست به دامان غرب و حتی مجموعه‌های اسرائیلیان گردد. حمله به مجموعه میراث جهانی کاخ گلستان نیز از این جنس است. هدف تخریب بنا و میراث ملموس تنها نیست. دشمن برای میراث ناملموس ما بیشتر نقشه کشیده و امیدش این بوده که روزی بالاخره خواهد توانست آن را به نابودی بکشاند. خوابی که به زودی آشفته خواهد شد. در این همجه آنچه بیشتر به چشم همه آمد تخریب بناها و از میان رفتن آینه‌ها و ارسی‌ها و درها بود. اما من در این میان چیزی دیگر دیدم و آن آسیبی بود که ممکن بود بر پیکره‌ی مجموعه نفایس خطی آن وارد شود یا به عکس‌های تاریخی آن صدمه بزند. کتابخانه‌ای که به تنهایی یکی از مهم‌ترین مجموعه‌های میراث بشری عالم است و نسخه‌های خطی آن نه فقط به یک فرهنگ و ملت بلکه به یکان یکان بشریت تعلق دارد. تعلق فارغ از زمان و مکان در تمام اعصار و قرون.

این جنگ با تمام ویرانی و ناخوشی‌هایش تمام خواهد شد و از فردای سازندگی در



عرصه عمران کشور، توجه جدی به میراث نسخ خطی و نفایس فرهنگی شاید مهم‌ترین رسالتی است که بر دوش ما قرار خواهد گرفت. این توجه نه تنها برای حراست از این مجموعه‌ها خواهد بود بلکه معرفی آن به عالم به عنوان دستاورد مهم بشریت در قرون متمادی و سرآغاز مدنیت در عالم، از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. پاسداری و حفظ مجموعه‌های خطی و معرفی آن و نفایس آن به عالم، راهی است که از نابودی بخش عظیمی از آتیه‌ی ملت‌ها و مردمان آینده و فردای بشریت جلوگیری خواهد نمود. از همین روست که دشمن یکی از اصلی‌ترین و مهم‌ترین برنامه‌های خودش را برای نابودی فرهنگی و به خصوص نسخ خطی برنامه‌ریزی کرده است. در این میان سوال اصلی این خواهد بود که ما چقدر در آینده به این مهم توجه خواهیم کرد؟ حفظ این میراث، وصیت امام شهیدمان است که خودش در عالم علم و عمل، یگانه بود و بزرگ‌ترین واقف مجموعه‌های خطی در جهان به شمار می‌آید. توجه همیشگی امام خامنه‌ای شهید به نسخ خطی و نفایس تمدنی بر هیچ‌کس پوشیده نیست. این بخشی از وصیت او به ما خواهد بود که علاوه بر ایستادگی و ایمان در راه اسلام و وطن عزیزمان، از نقشه‌های شوم دشمن برای محو و منسی کردن حافظه‌ی مکتوب ایرانی و اسلامی و مجموعه‌های نسخ خطی نیز غافل نباشیم. امید که در ظل توجهات رهبر جوان و عزیز انقلاب اسلامی که پرورش‌یافته‌ی مکتب آن پدر بافضیلت بوده و خود نیز از حامیان نسخ خطی و میراث مکتوب است، پیش از گذشته به این امر مهم پردازیم.



**تصویر شماره ۱:** نمایی از شدت تخریب محوطه تاریخی تخت مرمر در مجموعه میراث جهانی کاخ گلستان در اثر تهاجم دشمن. این مکان تا مجموعه کتابخانه خطی کاخ گلستان تقریباً ۲۵۰ متر فاصله دارد.



## برهمنان منتظر

### اشعار مهدوی در شعر هندوان فارسی سرا

عمادالدین ربّانی<sup>۱</sup>

عشق به امام مهدی (عج) در شعر فارسی سرایان هندو دیده می‌شود. انتظار برای منجی در دین هندوان نیز وجود دارد، منجی آنان کالکی<sup>۲</sup> نام دارد که آخرین مظهر ویشنو است، او اسب سفیدی به نام دیو داتا<sup>۳</sup> و شمشیر آتشین دارد. آخرالزمان در هندوئیسم کالی یوگ<sup>۴</sup> نام دارد، از ویژگی‌های آخرالزمان در هندوئیسم میتوان به جهل و نادانی، اضطراب، عمر کوتاه، سیتزه ظلم، شهوت‌رانی، دروغ‌گویی، سقوط برهمن‌ها و کشتی‌ها از مقام خود، و جنگ و درگیری اشاره کرد.<sup>۵</sup> در این مقاله اشعار فارسی هندوان راجع به امام مهدی (عج) جمع آوری شده و اشعاری از رائ صاحب رام متخلص به خاموش دهلوی، منشی منوال متخلص به زاری، راجه رتن سینگ متخلص به زخمی، راجه مکهن لعل شاه جهان پوری متخلص به مکهن، و بهگوان داس متخلص به هندی آمده است.

### خاموش دهلوی، رائ صاحب رام (۱۲۲۵-۱۱۵۷ق)

اصالتاً اهل روستای راهون<sup>۶</sup> از توابع لاهور، متولد شاهجهان‌آباد<sup>۷</sup> و از طبقه چهتری<sup>۸</sup> بود. از منشیان دربار جلال‌الدین شاه عالم (۱۱۷۳-۱۲۰۲ق) و از ملازمان نواب مجدالدوله<sup>۹</sup> عبدالاحد خان بهادر بود. بعد از مهاجرت به بنارس نزد جاناتان بهادر حاکم انگلیسی در مناصب

۱. شاعر و پژوهشگر ادبیات.

2. Kalki.

3. Devadatta

4. Kali Yuga.

۵. ن. ک: قاسمی، محمدرضا: کیهان در سیطره صاحب الزمان، ج ۱، مشهد، الف، بی تا، ۲۴۳ و ۲۴۴.

6. Rahon.

۷. ذوالفقار علی، مخلص ریاض الوفاق، ۳۱: شاهجهان‌آباد؛ احمد علی‌خان، مخزن الغریب، ۲/ ۱۳۲: دهلی.

۸. Chhatri؛ ذوالفقار علی، مخلص ریاض الوفاق، ۳۱: چهتری؛ خلیل بنارسی، علی ابراهیم‌خان، صحف ابراهیم، ۱۲۴: کهتری؛ هاشمی سیندلوی، احمد علی‌خان، مخزن الغریب، ۲/ ۱۳۲: عبد الله، ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۹۶: کهتری.

۹. علی ابراهیم‌خان، صحف ابراهیم، ۱۲۴: مجد الدوله؛ ذوالفقار علی، مخلص ریاض الوفاق، ۳۱: محمد الدوله.

دیوانی و تحصیلداری<sup>۱</sup> پَرگَنات<sup>۲</sup> خدمت می‌کرد. به تصوف گرایش داشت و بسیار با اخلاق بود. در ابتدا تَخْلَص محزون را برای خود انتخاب کرده بود. از شاگردان حزین لاهیجی بود.

### قطعه فی مدح صاحب العصر و الزمان علیه السلام

از جفای سپهر حادثه‌زا	گرچه صد درد و غم به‌جان دارم
شکوه‌ام نیست زآنکه آخر کار	کار با عیسی جهان دارم
از جفای زمانه مأمونم	مهدی <sup>(عج)</sup> صاحب الزمان دارم!
سر به‌خاک در تو می‌سایم	پای بر فرق آسمان دارم
آنچه نبود به‌معدن و دریا	در ثنای تو بر زبان دارم
نکنم جز مدیحتت کاری	گر همه عمر جاودان دارم
غیرت نیشکر، نی خامه	از ثنای خدایگان دارم
در مدیح تو گوهر طبعم	بهرتر از زادهای کان دارم
مذهبم نیست جز محبت تو	آشکار و گر نهان دارم
آن گدایم که داغ‌داغ غمت	به ز گنجینه جهان دارم
مشت خاکی ز درگهت بر سر	بهرتر از افسر کیان دارم
نیست جز درگهت شهنشاه!	به‌دو عالم اگر مکان دارم
آنچه تو در حق من اندیشی	من امید از خدا همان دارم
سوی خود خوان مرا که من خود را	چند بر باب این و آن دانم؟
گوشه معنی‌ام! کجا آخر	درخور مدحتت بیان دارم؟
تا زبان با دعا بُود همراز	من دعای تو بر زبان دارم! <sup>۳</sup>

### زاری، منشی منوال

از طبقه کایستته و اهل لکهنؤ بود. در ابتدا از محضر میر قمرالدین منت (-۱۲۰۸ق) و در ادامه از قتیل لاهوری استفاده می‌کرد. او در عهد نواب آصف‌الدوله (۱۱۱۸-۱۲۱۲ق) و نواب نصیرالدوله فارس الملک محمد علی‌خان بهادر (۱۱۹۰-۱۲۵۸ق) خدمت می‌کرد.

۱. تحصیل‌دار: مالیات‌گیر.

۲. پَرگنه: زمینی را گویند که از آن مال و خراج بستانند.

۳. دیوان خاموش، خدابخش، ۸۸ الف-۸۸ ب؛ ملک، ۸۸ الف-۸۸ ب.



## قصیده در منقبت شمع فروزنده و ثاق ایمان، حضرت امام محمد مهدی آخرالزمان علیه السلام

نموده غرق به موج بلا مرا شمشیر  
 به حیرتیم که این ابرو است یا شمشیر؟  
 خطاست نسبت ابروی یار با شمشیر  
 به رنگ پنجه رنگین او حنا شمشیر  
 کجاست موجه آب روان، کجا شمشیر؟!  
 بود ز بهر رهایی او دوا شمشیر  
 که تا کند به کف خویش پرچلا شمشیر  
 ز راه کینه زند چرخ از قفا شمشیر  
 که من یکی و پدیدار شد دوتا شمشیر  
 که از عدو بستاند گه دعا شمشیر  
 که بهر منکر او باد دائما شمشیر!

کشیده بر سرم آن شوخ بی وفا شمشیر  
 نشانده است به خون یاد ابروی کج او  
 به یک اشاره کند پاره پاره فوج ملک  
 هلاک رشک از آنم که بسته از خونم  
 رقیب کیست که پیشم زند دم از عشقش؟  
 کسی که از مرض عشق او به تنگ آید  
 به رنگ شمع مرا کشت و کرد خاکستر  
 چه مشکل است که گر جان برم ز ابروی او  
 چگونه جان برم اکنون که مشکل افتاده است  
 مگر پناه برم بر در شهنشاهی  
 به مدح عالی او مطلعی کنم انشا

### مطلع ثانی

علم شده است چو خورشید در جلا شمشیر  
 تفاوت است ز ابروی شاه تا شمشیر  
 ز دست شاه نگرده گهی جدا شمشیر  
 به رنگ آینه دارد عجب صفا شمشیر  
 تو را ز خون حسود است در حنا شمشیر  
 ز چار سو به قفایش زند قضا شمشیر  
 حبابش از سر اعدا و موجها شمشیر  
 رسید وقت که گردد گره گشا شمشیر  
 سحاب آخته از برق در هوا شمشیر  
 که هست بهر مه تو جهان گشا شمشیر  
 به کام دشمن تو ریخت آبها شمشیر  
 نهنگوار درو می کند شنا شمشیر  
 برای کشتن او می شود عصا شمشیر  
 بود به دست تو گویی پرهما شمشیر

چو کرد بیعت سلطان اولیا شمشیر  
 گره گشایی دلها از او نمی آید  
 چنان که لازم خورشید آسمان تیغ است  
 امام حجة و قائم که در زمانه او  
 به رنگ ناخن معشوقه خود آرایی  
 چسان عدوی تو از رزمگاه بگریزد؟  
 محیط خون شده از جرأت تو عرصه رزم  
 به کار خصم تو افتاد عقدهها بسیار  
 فقط نه اهل زمین دشمن عدوی تواند  
 کجا به ابروی مردانه ات طرف گردد؟  
 کسی ز چشمه فیضت نمی رود محروم  
 به رزمگاه ز خون عدو روان دریاست  
 عصا به کف چو عدوی تو سر کند راهی  
 به زیر سایه تیغ تو فتح آساید



چگونه برق زند بر سر کیا شمشیر؟  
 هلال آوردش بهر رونما شمشیر  
 برای دشمنت آهیخت دائما شمشیر  
 بُود نمونه ز خط شعاع تا شمشیر  
 به فرق دشمن تو بارد از هوا شمشیر!

ز بس که عدل تو سامان ظلم پاک بسوخت  
 اگر عدوی تو همچون زنان رخ آراید  
 مدیح‌خوان تو «زاری» ز مصرع رنگین  
 همیشه تا که به شکل سپر بُود خورشید  
 سپر بُود فلک از بهر جان احبابت

### ایضاً فی شأنه

اول گلش نثار خدیو زمان کند  
 صد گونه رستمی به صف مادحان کند  
 لعلی که بی‌بهاست نثار شهان کند  
 کاری که کس نکرده به تیغ زبان کند  
 تاراج ابلق گله خسروان کند  
 روز دغا ز ناصیه خود عیان کند  
 تلقین علم و رع به روحانیان کند  
 چون آب سوی تشنه حاجت روان کند  
 از فیض خویش خاک‌نشین بحر و کان کند  
 کاری که تیر با تن آهن‌دلان کند  
 عدلش چو اتفاق به کون و مکان کند  
 کبک دری به دیده باز آشیان کند  
 آرایش خیام ز هفت آسمان کنند  
 کز دل برون تراود و جا بر زبان کند

قصد چمن‌طرازی اگر باغبان کند  
 مادح اگر به کشور معنی علم زند  
 هر جوهری که گوهر او قابل اوفتد  
 یعنی ز یمن مدح شهنشاه دو جهان  
 ممدوح من کسی ست که چون پا نهد به‌زین  
 آن صاحب زمانه که انوار حیدری  
 دانادلی که فیض عمیم طبیعتش  
 آن ابر همتی که کفش گوهر خوشاب  
 دریادلی که پنجه گوهرفشان او  
 سهمش کند به روز دغا با مخالفان  
 لطفش اگر بساط محبت بگسترده  
 بی استحال<sup>۲</sup> نار شود هم‌کنار آب  
 آن باذلی که گر به‌گدایی کند نگه  
 مخفی‌ست مطلعی به‌دلیم، حبّذا دمی

### مطلع ثانی

تیر سپهر را به فلک بی‌نشان کند  
 عدلت ز غصه خون دل نوشیروان کند  
 آن به که خامه تو کنون قصد آن کند  
 نخل توجّهت ثمر جاودان کند!<sup>۳</sup>

گر دست خویش مائل تیر و کمان کند  
 حاتم کف سخای تو را داد باج‌ها  
 خوش‌تر دعا ز طول سخن هست زاریا!  
 تا گل دمد ز خاک نصیب موالیان

۱. زاری، منوال، دیوان منوال زاری، رامپور، کتابخانه رضا رامپور هند، شماره ۳۷۷۷، ۸۵-۸۸.

۲. استحال: تبدیل.

۳. زاری، منوال، دیوان منوال زاری، ۸۸-۹۰.



## زخمی، راجه رتن سینگ (۱۱۹۷-۱۱۲۷ ق / ۱۷۸۲-۱۸۵۰م)

از طبقه کایسته سگسینا، اهل بریلی<sup>۱</sup> و متولد لکهنو بود. او در عهد غازی‌الدین حیدر منشی‌الملوک و در زمان محمد علی شاه (- ۱۲۲۱ق) به منصب دیوانی و وزارت دارایی نائل شد و مهاراجه خطاب یافت. زخمی نزد بزرگانی چون محمد حسین قتیل لاهوری و میرزا فاخر مکین اشعار خود را اصلاح می‌کرد. او در ریاضیات، نجوم و خطاطی مهارت داشت و در نظم و نثر فارسی آثار زیادی از خود به جا گذاشته است. دیوان اشعار، تذکره انیس‌العاشقین، جام گیتی‌نما، معیارالزمان، حدائق‌النجوم و سلطان‌التواریخ از جمله آثار اوست. زخمی سه سال قبل از مرگ یعنی در سال ۱۲۶۴ق<sup>۲</sup> مسلمان شد.

ای مهدی<sup>(عج)</sup> دین‌پناه! رحمی رحمی      شد حال دلم تباه، رحمی رحمی  
تا چند کشم منت دونان به جهان؟      بر «زخمی» بی‌گناه، رحمی رحمی<sup>۳</sup>

## مکهن، راجه مکهن لعل شاه‌جهان‌پوری (- بین سال‌های ۱۸۴۵ تا ۱۸۴۹م)

از طبقه کایسته و از کارگزاران دربار آصفجایان بود و مدتی نیز در کنسولگری انگلیس کار می‌کرد. او در عهد ناصرالدوله (۱۲۴۴-۱۲۷۳ق) به خطاب راجه سرفراز شد. او برای اولین بار در سال ۱۲۶۰ق / ۱۸۴۴م رباعیات خیام را به زبان اردو ترجمه کرد، کتاب تاریخ یادگار مکهن لال نیز اثر دیگر اوست که احوالات سلاطین و امرای آصفجاهی در آن ذکر شده است.

بکن الطاف مهدی<sup>(عج)</sup> را رفیقم      بنوشان از خم فیضش رحیقم<sup>۴</sup>

## هندی، بگوان داس (۱۱۶۴-پس از ۱۲۲۲ق)

از طبقه کایسته سری و استوا<sup>۵</sup>، فرزند دلپ داس<sup>۶</sup>، اهل کالپی<sup>۷</sup>، متولد صدرپور<sup>۸</sup> سیلک و ساکن سوندها<sup>۹</sup> بود. بعد از رسیدن به سن بلوغ، صرف و نحو فارسی را در مدت چهارسال

1. Bareilly.

۲. دیوان‌بیگی شیرازی، احمد، حدیقه‌الشعرا، ۱/ ۷۰۵؛ سلیم بهوپالی، علی‌حسن خان، صبح گلشن، ۱۸۹: ۱۲۶۴ق؛ نقوی، علی رضا، تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۲۳: ۱۲۶۳ق.

۳. زخمی، راجه رتن‌سینگ: دیوان زخمی [میکروفیلم]، علیگر، کتابخانه دانشگاه علیگر، مرکز بین‌المللی میکرو فیلم نور، شماره ۱۰/۸۹۱۶۵۵۱۱، ۲۵۴ ب.

۴. مکهن، مکهن لال، دیوان مکهن لال، حیدرآباد دکن، کتابخانه آصفیه سرکار عالی، شماره ۱۰۶۷۸، ۲/ ۲۵.

۵. انیس، موهن لعل، انیس‌الاحباء، ۱۹۴: کایسته دوسری باسنت؛ هندی، بهگوان داس، دیوان بسمل هندی، ۳: سری باسنت؛ همو، حدیقه هندی، ۲۸: کایست سریواستو؛ همو، سفینه هندی، ۲۴۱: کایست سری باسنت؛ زیندر بهادر سریواستو، نوابی عهد کے ہندوؤں کا فارسی ادب میں یوگدان، ۱۰۶: سریواستو کایسته.

6. Delep Das.

7. Kalpi.

۸. هندی، بهگوان داس، حدیقه هندی، ۲۸۷؛ همو، دیوان بسمل هندی، ۶: صدرپور؛ همو، سفینه هندی، ۲۴۲: صیدپور.

9. Sondha.



از مولوی سید یوسف سهارن پوری آموخت. او در عهد آصف الدوله (۱۱۸۸-۱۲۱۲ق) میربحر اله آباد بود و در ادامه جاگیردار<sup>۱</sup> خیرآباد و سیلک شد. در ابتدا بسمل تخلص داشت و در ادامه با پیشنهاد میرزا محمد فاخر مکین، تخلص هندی را انتخاب کرد. اشعار خود را نزد موهن لعل انیس، میرزا فاخر مکین و رای سُرْپها سُّگه<sup>۲</sup> اصلاح می کرد. سه مجموعه مثنوی به نام های سلسله المحبت، مهرضیا (بهاگوت) و مظهر الانوار، دو دیوان به نام های شوقیه و ذوقیه و همچنین تذکرة های حدیقه هندی<sup>۳</sup>، سفینه هندی<sup>۴</sup> و رساله سوانح النبوة<sup>۵</sup> از آثار اوست.

### قصیده محضر اولیا در خدمت امام مهدی علیه التحیه و الثنا

آنکه یار خداهش می گویند	اهل دین مصطفاش می گویند
بی گمان آنکه مصطفی باشد	اهل دل مرتضاش می گویند
مرتضی آنکه باشد اهل یقین	حسن <sup>(ع)</sup> مجتباش می گویند
آنکه باشد حسن <sup>(ع)</sup> خردمندان	خسرو کربلاش می گویند
خسرو کربلاست آنکه به خلق	شاه زین العباش می گویند
آنکه زین العبا <sup>(ع)</sup> لقب دارد	باقر <sup>(ع)</sup> رهنماش می گویند
آنکه باقر <sup>(ع)</sup> بُود ز صدق و صفا	جعفر <sup>(ع)</sup> بی ریاش می گویند
آنکه خود هست جعفر صادق <sup>(ع)</sup>	کاظم <sup>(ع)</sup> مقتداهش می گویند
آنکه دارد به خلق کاظم <sup>(ع)</sup> نام	همه موسی الرضاش می گویند
آنکه موسی الرضاش گفت جهان	تقی <sup>(ع)</sup> اتقیاش می گویند
آنکه باشد تقی <sup>(ع)</sup> [درین عالم]	نقی <sup>(ع)</sup> پارساش می گویند
آنکه مشهور شد به اسم نقی <sup>(ع)</sup>	عسکری <sup>(ع)</sup> از وفاش می گویند
عسکری <sup>(ع)</sup> باشد آن که انس و ملک	مهدی <sup>(عج)</sup> دین فزاش می گویند
آن امام زمان <sup>(عج)</sup> که دین داران	نائب مصطفاش می گویند

۱. جاگیردار: زمین دار، کسی که زمینی از طرف حکومت به او واگذار می شود تا از عواید آن بهره مند شود.

2. Rai Saurabh Sukh.

۳. شرح احوال شاعران هند از آغاز ورود اسلام تا سال ۱۲۰۰ق است.

۴. شرح احوال ۳۳۵ شاعر فارسی سرای شبه قاره از آغاز پادشاهی محمد شاه گورکانی (۱۲۱۹-۱۱۳۱ق) در آن ذکر شده است.

۵. ن. ک: هندی، بهگوان داس، سفینه هندی، ۲۴۳؛ «سوانح النبوة» به حسب دستور «سید خیرات علی» نوشته شده که در آن سوانح پیغمبر اکرم و ۱۲ امام ذکر شده است.



آن امام زمان (عج) که شیردلان  
 آن امام زمان (عج) که تیغ‌زنان  
 آن امام زمان (عج) که شاه و گدا  
 زو بُود چار رکن دین قائم  
 ذات او نور ایزد پاک است  
 خاک نعلین بندگان درش  
 مَلک و انس و جن و حور و پری  
 مهر او بس که دلنواز بُود  
 قهر او بس که جان‌گداز آمد  
 محرمان سرائر یزدان  
 سالکان طریق دین رسول  
 آگهان جمال مرتضوی  
 شهنسواران عرصه صورت  
 تشنه‌کامان دشت ناکامی  
 مستمندان کشور هستی  
 دل‌پوشان عالم اسباب  
 خاکساران کوی آزادی  
 باده‌نوشان جام عهد الست  
 باریابان حضرت دادار  
 شاعران که به‌نکته پردازند  
 یا امام زمان (عج)! ظهور نمای  
 من چو از «هندي» دعاگویت  
 خواستم نام این قصیده بگفت

نور شیر خداهش می‌گویند  
 شاه زرین‌لواش می‌گویند  
 شاه هر دو سرانش می‌گویند  
 قائم دین به‌جاش می‌گویند  
 از چه در اختفایش می‌گویند؟  
 که دو عالم به‌اش می‌گویند  
 بهتر از تو نباش می‌گویند  
 لطف بی‌انتهاش می‌گویند  
 آسمانی بلاش می‌گویند  
 مظهر کبریاش می‌گویند  
 در کف دین، عصاش می‌گویند  
 خاتم اولیاش می‌گویند  
 معنی لافتاش می‌گویند  
 خضر آب بقاش می‌گویند  
 شاه حاجت‌رواش می‌گویند  
 تاج‌بخش گداهش می‌گویند  
 بهتر از بادشاش می‌گویند  
 مست عشق خداهش می‌گویند  
 از خدا کی جداهش می‌گویند؟  
 همچو «هندي» ثنایش می‌گویند  
 همه [وقتی] دعاش می‌گویند  
 که همه باوفاش می‌گویند  
 محضر اولیاش می‌گویند<sup>۱</sup>

## امن لکهنوی، گوپی ناتھ (۱۴۰۳-۱۳۱۶ق/۱۸۹۸-۱۹۸۳م)

از طبقه کایسته و فرزند مهادیو پرساد<sup>۱</sup> متخلص به عاصی بود. از شاگردان میرزا محمد عزیز لکهنوی و بیج ناتھ<sup>۲</sup> متخلص به فگار بود. امن در استقلال هند نقش داشت و مدتی در بند دولت انگلیس بود. سیل عقیدت و ایشورالله ترا نام از جمله آثار اوست که حاوی اشعار زیادی در مدح و مرثیه اهل بیت اطهار است.

### امام عصر بیا!

بیا که هر دل حق جو تو را همی طلبد	بیا! که مردم گویا تو را همی طلبد
به نفس خویش تن انسان، غلام شد هیئات!	پرستش دُول و جاه عام شد هیئات!
نه رسم و خُلق و مروّت، نه اتقا نه ادب	به ذات خود شده انسان اسیر رنج و لقب
بیا که نفس پرستی ست شیوه انسان	بیا که شد متزلزل عمارت ایمان
بنای جهل و تعصب همه شود محکم	اسیر دام و هوا و هوس همه عالم
همه وسیله اعزاز صرف زرداری	بیا که عام شده دور زور و مکاری
بیا بیا! همه جا اضطراب می بینم!	بیا که حال جهان را خراب می بینم
بیا ز پرده غیب ای امام عصر! بیا <sup>۳</sup>	بیا که امن و امان راست بر تو خضر بیا



تصویر شماره ۱: گوپی ناتھ،  
متخلص به امن لکهنوی

1. Mahadeva Prasad.  
2. Baij Nath.

۳. امن لکهنوی، گوپی ناتھ، سیل عقیدت، ۸۵.



## منابع

- امن لکھنؤی، گوپی ناتھ: سیل عقیدت، دہلی، غالب اکیڈمی، ۱۹۹۸م.
- انیس، موہن لعل: انیس الاحباء، ترتیب پروفیسر انوار احمد، چ ۲، پتنہ، خدا بخش اورینٹل پبلیک لایبریری، ۱۹۹۹م.
- خلیل بنارسی، علی ابراہیم خان: صحف ابراہیم، بہ تصحیح میر ہاشم محدث، تھران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگ، ۱۳۸۴.
- ذوالفقار علی: ملخص ریاض الوفاق، تلخیص: دکتور ع. خیام پور، تبریز، شرکت چاپ کتاب آذربایجان، ۱۳۴۳.
- صبا، محمد مظفر: تذکرہ روز روشن، تصحیح و تشحیح: محمد حسین رکن زادہ آدمیت، تھران، رازی، ۱۳۴۳.
- عبداللہ: ادبیات فارسی در میان ہندوان، ترجمہ محمد اسلم خان، چ ۱، تھران، بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۷۱.
- قاسمی، محمدرضا: کپھان در سطرہ صاحب الزمان، چ ۱، مشہد، الف، بی تا.
- نریندر بہادر سریواستوا: نوّابی عہد کے ہندوؤں کا فارسی ادب میں یوگان، چ ۱، لکھنؤ، اردو اکادمی، ۱۹۷۹م.
- ہندی لکھنؤی، بہگوان داس: حدیقہ ہندی (چمن چہارم)، مقدمہ تصحیح و تعلیقات: شریف حسین قاسمی، چ ۱، دہلی نو، نیشنل مشن فار مینسکرپتس، ۲۰۱۵م.
- ہندی لکھنؤی، بہگوان داس: سفینہ ہندی، مرتبہ سید شاہ محمد عطاء کاکوی، پتنہ بہار، لیبل لیتھو پریس، ۱۹۵۸م.

## نسخ خطی

- خاموش دہلوی، رای صاحب رام: دیوان خاموش، پتنہ، کتابخانہ خدا بخش، شماره ۱۱۱۵.
- زاری، منوالال: دیوان منوالال زاری، رامپور، کتابخانہ رضا رامپور ہند، شماره ۳۷۷۷.
- زخمی، راجہ رتن سینگ: دیوان زخمی [میکروفیلیم]، علیگر، کتابخانہ دانشگاہ علیگر، مرکز بین المللی میکرو فیلم نور، شماره ۸۹۱۶۵۵۱۱/۱۰.
- مکھن، مکھن لال: دیوان مکھن لال، حیدرآباد دکن، کتابخانہ آصفیہ سرکار عالی، شماره ۱۰۶۷۸.
- ہندی، رای صاحب بہگوان داس: دیوان بسمل ہندی (دیوان شوقیہ و ذوقیہ)، اسلام آباد، کتابخانہ گنج بخش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۲۱۱ق (تاریخ کتابت)، موہن لال (کاتب)، شماره ۱۳۲۰۴.



## تأمل در سیمای مرشد

### پرتره‌های اولیای صوفی به مثابه ابزارهای مراقبه در هند مغولی سده هفدهم میلادی

مرادخان ممتاز<sup>۱</sup>

ترجمه: شهاب خواجه‌پیری<sup>۲</sup>

در دهه ۱۶۴۰ میلادی، چرخشی منحصر به فرد در حمایت‌های درباری امپراتوری مغول، نقاشی عبادی مسلمانان در هند را دگرگون ساخت. در این مقطع، دو تن از فرزندان امپراتور شاه جهان به راهنمایی شیخ خویش، ملا شاه، به یکی از طریقت‌های صوفیانه درآمدند. جهان‌آرا بیگم — دختر محبوب امپراتور — به یکی از حامیان اصلی تصوف در شمال هند بدل شد و سفارش ترسیم نقاشی‌هایی از اولیای زنده مسلمان، از جمله پرتره‌هایی از مرشد خود، را صادر کرد. پیش از ورود او به تصوف، صحنه‌هایی که در آنها عارفان مسلمان تصویر می‌شدند غالباً یا تمثیلی بودند یا تاریخی، و غالباً به گونه‌ای طراحی می‌شدند که ادعای مغولان مبنی بر پادشاهی مآذون از سوی خداوند را تقویت کنند. اما پس از تشریف او به طریقت، بسیاری از این پرتره‌ها کارکردی مراقبه‌ای یافتند.

این مقاله با بررسی نوشته‌های سه تن از مریدان ملا شاه — جهان‌آرا بیگم، برادرش داراشکوه، و توکل بیگ — به واکاوی کارکرد بنیادین پرتره‌های عبادی می‌پردازد. نشان می‌دهد که چگونه سالکان صوفی از تصاویر اولیا به منزله «درگاه‌هایی» بهره می‌بردند که امکان تجسم مراقبه‌ای را فراهم می‌ساخت یا در برخی موارد، راهی برای ارتباط با عالم غیب می‌گشود.

ز اخلاص درست هرکه روی شاه دید      بر هر طرف که دید وجه الله دید

### ملاشاه

اولیای مسلمان در جنوب آسیا، از دیرباز نقشی بنیادین در فرهنگ اسلامی-هندی ایفا کرده‌اند؛ نقشی که از هدایت معنوی تا مشاوره سیاسی را در بر می‌گرفت. تصاویر اولیا — که موضوعی

۱. دارای درجه دکتری از دانشگاه ویرجینیا و استادیار تاریخ هنر در دپارتمان هنر کالج ویلیامز است. وی هنرمندی حرفه‌ای در زمینه نقاشی‌های مینیاتور هندی است.

۲. معاون مدیر مرکز بین‌المللی میکروفیلم نور - دهلی نو



رایج در تقریباً تمامی مرقعات و متون مصور جهان مغولی بزرگ به شمار می‌رفت—گواهی بر استمرار محبوبیت آنان است. اهمیت این تصاویر نزد حامیان هنر نقاشی در هند، پس از آنکه دو تن از فرزندان امپراتور شاه‌جهان، داراشکوه (۱۶۱۵-۱۶۵۹) و جهان‌آرا بیگم (۱۶۱۴-۱۶۸۱)، در میانه سده هفدهم لایه‌ای تازه از معنا به این ژانر افزودند، دوچندان شد. رابطه آنان با مرشد روحانی‌شان، ملا شاه بدخشی (۱۵۸۵-۱۶۶۱)، لحظه‌ای یگانه از تلاقی حوزه‌های دینی و امپراتوری را در شمال هند دوره آغازین مدرن به‌روشنی نمایان می‌سازد.

در سال ۱۶۳۴ میلادی، گروهی از علمای خشمگین و روحانیان مسلمان در کشمیر، محضری (سند حقوقی) را امضا کردند که در آن، ملا شاه—از شاگردان برجسته یکی از نامدارترین مشایخ زنده هند، میان میر لاهوری (۱۵۵۰-۱۶۳۵)—به سبب سرودن اشعاری که allegedly کفرآمیز تلقی شده بود، مستحق مرگ دانسته شد. این دادخواست به دربار امپراتور شاه‌جهان (حک. ۱۶۲۸-۱۶۵۸) در دهلی رسید. امپراتور و پسر ارشد و ولیعهدش، داراشکوه، هر دو از حامیان و مریدان میان میر بودند که به طریقت قادریه تعلق داشت. با یاری داراشکوه، خود میان میر نزد امپراتور مداخله کرد و بر دیانت و سلامت باطنی ملا شاه گواهی داد. شاه‌جهان که کاملاً قانع شده بود، بی‌درنگ مانع از آن شد که محضر مزبور به فرمانی اجرایی بدل شود.

جدل پیرامون اشعار ملا شاه، کنجکاوی داراشکوه را به‌شدت برانگیخت. پس از درگذشت میان میر در ۱۶۳۵، ملا شاه جانشین معنوی او شد. چهار سال بعد، در زمانی که توجه امپراتور به مرزهای پرتلاطم شمال‌غربی قلمرو معطوف بود، داراشکوه تصمیم گرفت به حلقه مریدان این عارف درآید.

در زندگی‌نامه ملا شاه با عنوان نسخه احوال شاهی، میرزاتوکل بیگ—از مریدان ارشد او—شرحی زنده از نخستین دیدار داراشکوه با شیخ ارائه می‌کند. تا سال ۱۶۳۹، شاهزاده از پدر خود—که اخیراً با ملا شاه دیدار کرده بود—و نیز از برخی مقامات درباری درباره قداست و مقام معنوی او شنیده بود، و همین امر اشتیاقش را برای ملاقات شخصی با او فزونی بخشید. در ابتدا، ملا شاه از هرگونه دیدار با شاهزاده امتناع ورزید. اما داراشکوه پافشاری کرد.

ملا شاه عادت داشت روزی یک‌بار دیداری کوتاه برگزار کند و باقی وقت را در خلوت مراقبه سپری سازد. شبی، داراشکوه بی‌صدا از اقامتگاه سلطنتی خارج شد و تنها با یک خدمتکار معتمد، رهسپار خانقاه ملا شاه گردید. او شیخ را در حیاط، بر سکویی مرتفع، زیر سایه درخت چنار نشسته یافت. شاهزاده خدمتکار خود را بیرون نگاه داشت و بی‌پروا وارد صحن شد و در سکوت کنار سکو ایستاد. ملا شاه که هویت او را به‌خوبی



می‌دانست، مدتی طولانی نادیده‌اش گرفت. سرانجام سکوت را شکست و نام و علت ورودش را پرسید. شاهزاده با اصرار از او خواست که وی را به مریدی بپذیرد. ملا شاه، با بی‌اعتنایی، فرمان داد که فوراً آنجا را ترک کند و گفت: «مردان خدا را با مردان دنیا کاری نیست.» شب بعد نیز شاهزاده بازگشت و پاسخ همان بود. سرانجام، در سال ۱۶۴۰، پس از وساطت برخی از مریدان ملا شاه—که خود از اشراف وابسته به دربار مغول بودند—شیخ پذیرفت که داراشکوه را به مریدی قبول کند.

یکی از نقاشی‌های برجای‌مانده از این عارف، محفوظ در مجموعه موزه بریتانیا، همتایی بصری برای توصیف توکل بیگ از ملا شاه فراهم می‌آورد. در این اثر، شیخ بر سکویی زیر درخت چنار نشسته و عمامه سفید افغانی همیشگی خود را بر سر دارد. مکان تصویر، خانقاه اوست که در حاشیه شهر سرینگر واقع بود. داراشکوه در سکینه الاولیاء می‌نویسد: «اکنون اقامتگاه مبارک شما—که کعبه طالبان و قبله نیازمندان است—در میانه قلعه کشمیر بر فراز کوه هری قرار دارد؛ مکانی بسیار دل‌انگیز که بر بخش اعظم شهر اشراف دارد.»

در پس‌زمینه تصویر، شهر پرجمعیت در کناره‌های دریاچه دال گسترده شده و زیر سایه‌های باشکوه هیمالیا قرار گرفته است. ملا شاه، دور از هیاهوی جهان، با زانوهای جمع‌شده نشسته و تسبیح در دست دارد. درخت چنار نشانه‌ای از مقام معنوی اوست. در نقاشی‌های سراسر جهان ایرانی-اسلامی—از نسخه‌های تیموری تا مرقعات مغولی—صحنه‌های عبادی غالباً با حضور درخت چنار همراه‌اند. همچنین در اثری دیگر از اواخر دوره شاه‌جهان که شاهزاده‌ای را در دیدار با عارفی نشان می‌دهد، شخصیت محوری بار دیگر زیر درخت چنار نشسته است. ترنس مک‌اینرنی پیشنهاد کرده است که آن اثر، داراشکوه را در دیدار با ملا شاه در کوهستان‌های کشمیر نشان می‌دهد.

بر اساس این نمونه‌ها، به نظر می‌رسد که در نقاشی موزه بریتانیا از ملا شاه، استعاره بصری درخت چنار نه تنها نمادین، بلکه از حیث تاریخی نیز مشخص و معنادار است؛ توکل بیگ تصریح می‌کند که داراشکوه هنگام نخستین دیدار با شیخ، او را زیر درخت چنار دید. در هر دو روایت بصری و ادبی که یاد و خاطره ملا شاه را ثبت کرده‌اند، بهره‌گیری از استعاره‌ها و نشانه‌های عبادی آشنا در سراسر جهان ایرانی-اسلامی، هاله قداست و فره معنوی او را تقویت می‌کند.

در حدود زمان تشریف او، داراشکوه جهان‌آرا بیگم—که در آن هنگام «بانوی اول» امپراتوری مغول به شمار می‌رفت—را به ملا شاه معرفی کرد و بدین‌سان، پیوندی بیست‌ساله از مریدی و همکاری میان آنان شکل گرفت. [۹] این رابطه میان یک صوفی—که نزد همتایان و شاگردانش به عنوان «ولی» یا «دوستِ خدا» تکریم می‌شد—و دو تن از بانفوذترین



اعضای دربار مغول، به شکوفایی شبکه‌ای چندلایه و گسترده از حمایت هنری انجامید. [۱۰] خواهر و برادر شاهی، در تعامل نزدیک با ملا شاه، پروژه‌هایی را از باغ‌های تفریحی و معماری مسجد گرفته تا ادبیات عبادی و نقاشی هدایت کردند. از جمله اقدامات مشهور می‌توان به باغ «پری‌محل» (متعلق به ربع دوم سده هفدهم) و مسجد «ملا آخوند» که در سال ۱۶۵۰ به پایان رسید، اشاره کرد. [۱۱] ملا شاه در رساله‌ای منظوم با عنوان «در ستایش خانه‌ها، باغ‌ها و بناهای کشمیر دل‌انگیز»، فهرستی از باغ‌ها و ساختمان‌هایی را که تحت حمایت داراشکوه و جهان‌آرا بیگم در ساخت آنها نقش داشته، ذکر می‌کند. [۱۲] این مقاله یکی از وجوه این حمایت را برجسته می‌سازد: تصاویر و پرتره‌های ملا شاه که به دست نقاشان دربار مغول برای جهان‌آرا بیگم و داراشکوه ساخته شد. این مطالعه موردی خاص از هند مغولی سده هفدهم، در چارچوب گفت‌وگوی رو به گسترش تاریخ هنر درباره نقش تصاویر در عمل عبادی در سراسر جهان اسلام جای می‌گیرد. [۱۳] جنوب آسیا نمونه‌ای مشخص ارائه می‌کند که در آن، هم‌نشینی تصوف و حمایت امپراتوری، پیکره‌ای عظیم از تصویرپردازی عبادی پدید آورد؛ پیکره‌ای که پژوهشگران تنها در سال‌های اخیر، به تدریج، با توجه به ظرایف فرهنگی و تاریخی ویژه خود آن، در حال بازخوانی‌اش هستند. آظفر مُعین در پژوهش بنیادین خود درباره «قداست» در دربار مغول، با اتکاء به منابع اولیه نوشتاری و بصری، برخی ابعاد فرهنگ اسلامی جنوب آسیا را زمینه‌مند کرد و در ضمن، بحثی شکل‌دهنده درباره هنر و زیبایی‌شناسی امپراتوری الهام‌گرفته از تصوف ارائه داد. [۱۴] من نیز با روشی مشابه، از متون عبادی فارسی که به قلم خود حامیان این آثار نوشته شده‌اند بهره می‌گیرم تا توضیح دهم چگونه برخی پرتره‌ها به مثابه ابزارهای دیداری عمل می‌کردند؛ ابزارهایی که جست‌وجوی حامیان‌شان برای تجربه‌های روحانی و «دیگرجهانی» را تقویت می‌کردند و حتی گاه به مجراهایی برای ارتباط میان مرشد و مرید بدل می‌شدند. این آثار سپس الگوهایی شدند برای شیوه بازنمایی اولیای مسلمان—که معمولاً «اولیاء» (مفرد: «ولی») یا «دوستان خدا» نامیده می‌شوند—در نقاشی مینیاتور طی سه سده بعد. در این مقاله، با پیوند دادن کارکرد نهفته پرتره‌های اولیا با ارزش‌ها و افق معنایی حامیان مغولی که امکان تولید این آثار را فراهم کردند، می‌کوشم زاویه دید پژوهش را از تمرکز صرفاً «شیء‌شناسانه/ذوق‌شناسانه» (connoisseurial) که در یک قرن گذشته بر مطالعات نقاشی مغولی غالب بوده، به سوی پرسش کارکردی‌تر سوق دهم؛ و بدین‌سان به فراخوان‌های اخیر تاریخ‌نگاران هنر پاسخ دهم که پرسش محوری را از «تصاویر مغولی چگونه به نظر می‌رسند؟» به «تصاویر مغولی چه می‌کنند؟» تغییر دهیم. [۱۵]

نخست، نشان می‌دهم که نگرش داراشکوه و جهان‌آرا بیگم نسبت به تصاویر اولیا چه



تصویر شماره ۱: مینیاتوری از شاه جهان به همراه فرزندش داراشکوه در حال بررسی سنگ‌های گران‌بها؛ اثر نانها



تفاوتی با نگرش حامیان پیشین داشت. سپس، به اختصار نقش «تمشای اولیا» در تصوف جنوب آسیا و اهمیت آن در طریقت قادری ملا شاه را معرفی می‌کنم. آنگاه روش خاص ملا شاه در هدایت مریدانش را شرح می‌دهم؛ روشی که شالوده بحثی مفصل درباره آثار هنری مرتبط را فراهم می‌سازد.

در این مقاله، به‌طور مستقیم به گزارش خودزندگی‌نامه‌ای شاهدخت از مریدی‌اش نزد ملا شاه—یعنی رساله صاحبیه (رساله جهان‌آرا)—و نیز به زندگی‌نامه داراشکوه از این عارف با عنوان سکینه الاولیاء (آرامش دوستان خدا) ارجاع می‌دهم؛ هر دو اثر در سال ۱۶۴۲ تکمیل شده‌اند. [۱۶] جهان‌آرا بیگم رساله خود را چند سال پس از ورود به طریقت قادریه نوشت. این رساله کوتاه دو بخش دارد: بخش نخست زندگی‌نامه‌ای نسبتاً تفصیلی از ملا شاه، ریاضت‌ها و تمرین‌های معنوی او، و احوال مریدان نزدیکش عرضه می‌کند. نیمه دوم بر جست‌وجوی خود شاهدخت برای یافتن مرشد صوفی تمرکز دارد و با تشریف او به دست ملا شاه به اوج می‌رسد. رساله با ابیاتی فارسی که جهان‌آرا در ستایش مرشد خویش سروده، پایان می‌یابد. همچنین از کتابچه/دستورالعمل داراشکوه درباره آداب و اعمال صوفیانه با عنوان رساله حق‌ما (رساله راهنمای حقیقت) که در ۱۶۴۷ تکمیل شد استفاده کرده‌ام؛ متنی که برای فهم روش‌ها و تکنیک‌های کلیدی آموزه‌های معنوی ملا شاه نقش بنیادین دارد. مهم‌ترین منبع اولیه نوشتاری برای این مقاله، همان زندگی‌نامه فارسی یادشده درباره حیات ولی کشمیری است با عنوان نسخه احوال شاهی که در سال ۱۶۶۶ به قلم توکل بیگ—از مریدان نزدیک ملا شاه که بیش از یک دهه در کشمیر با او زیست و در عین حال در دربار مغول نیز در خدمت داراشکوه بود—به پایان رسید. [۱۷]

### جهان‌آرا بیگم و داراشکوه: حامیان و سالکان صوفی

برجسته ساختن میزان درگیری و التزام این دو خواهر و برادر امپراتوری به تصوف، وجهی اساسی از نحوه مواجهه دربار مغول با دینداری اسلامی را روشن می‌سازد. افزون بر این، نشان می‌دهد که تجربه نخبگان زن در عرصه معنویت تا چه اندازه با صورت‌بندی‌های مردانه تقوا و ارادت متفاوت بود. برای نمونه، هرچند برای داراشکوه سفارش نقاشی‌هایی که لحظات مهم پیوند او با اولیا را ثبت می‌کردند اهمیت داشت، اما پرتوها برای خواهر بزرگ‌ترش، جهان‌آرا بیگم، معنایی یگانه و وجودی‌تر یافتند. [۱۸] جهان‌آرا به‌عنوان زنی از خاندان سلطنتی که آیین پرده‌نشینی (پرده/حجاب‌درباری) را رعایت می‌کرد، مجاز به ارتباط رودررو با مردان خارج از خانواده نزدیک خود—از جمله مرشد خویش—نبود. چنان‌که در ادامه بحث خواهد شد، خودزندگی‌نامه او آشکار می‌سازد که بازمانی‌های تصویری مرشدش برای او هم موضوع تمرکز و مراقبه بودند و هم بدل‌هایی برای حضور



جسمانی ملا شاه.

داراشکوه و جهان‌آرا بیگم، به‌مثابه شاهزادگان مغولی، میراثی غنی از فرهنگ درباری را به ارث برده بودند که در آن، اولیا منزلتی ممتاز و شایسته تعظیم داشتند. برای سه امپراتور بزرگ مغول—اکبر، جهانگیر و شاه‌جهان—تصاویر اولیا در چارچوب نسخه‌های سلطنتی و مرقعات، ابزاری مهم در ساخت و پرداخت هویت قدسی امپراتوری به‌شمار می‌رفت. هر یک از این پادشاهان، متناسب با منش و برنامه ایدئولوژیک خود، از تصویر عبادی بهره می‌برد. اکبر (حک. ۱۵۵۶-۱۶۰۵) به تدریج کارکرد ولی به‌مثابه واسطه میان دو عالم را به شخص خویش نسبت داد. جهانگیر (حک. ۱۶۰۵-۱۶۲۷) تصاویر اولیا را برای تثبیت نقش پادشاه به‌عنوان خلیفه و نماینده خدا بر زمین به کار گرفت. برای شاه‌جهان، اولیا نقشی شخصی‌تر یافتند: مشاوران و شفیعانی در امور روزمره و نیز در نقاشی‌های یادبود که لحظات مهم زندگی او را ثبت می‌کردند. [۱۹] این گرایش به دو فرزند محبوب او نیز منتقل شد. [۲۰]

با این حال، جهان‌آرا بیگم در خودزندگی‌نامه خویش تصریح می‌کند که او و داراشکوه نخستین کسانی در تبار سلطنتی خود بودند که به‌طور رسمی به یک طریقت روحانی اسلامی تشریف یافتند؛ امری که آنان را در مقام حامی و در عین حال سالک، یگانه می‌ساخت. [۲۱] این وابستگی به یک سلسله خاص صوفیانه—که سالک را از طریق زنجیره‌ای از استاد به شاگرد (سلسله/سلسله‌نامه) تا پیامبر اسلام پیوند می‌دهد—نباید با «توحید الهی/دین الهی» اکبر خلط شود؛ آیینی درباری و رازآمیز که تنها شمار محدودی از اعضای دربار در آن مشارکت داشتند. هرچند اکبر، جهانگیر و حتی شاه‌جهان مفاهیم سلطنت قدسی را در زبان تصوف صورت‌بندی می‌کردند و برای کسب برکت و راهنمایی به دیدار مردان مقدس می‌رفتند، هیچ‌یک به طریقت خاصی از عرفان اسلامی تشریف نیافته بودند و بدین‌سان در معنای دقیق کلمه، درون سنت صوفیانه قرار نمی‌گرفتند. همان‌گونه که اظفر مُعین نشان داده است، امپراتور مغول عمدتاً در حوزه سیاست به‌عنوان نماینده خدا بر زمین عمل می‌کرد، و گاه حتی در تنش با جریان‌های رایج تصوف قرار می‌گرفت. [۲۲] برای جهانگیر و شاه‌جهان، آرمان‌های سلوکی—آن‌گونه که در مجاری پذیرفته‌شده و هنجارین تصوف تحقق می‌یافت—به نظر می‌رسد در سطحی نهفته باقی مانده بود. در مقابل، برای داراشکوه و جهان‌آرا بیگم، آرمان‌های عبادی و سلوکی معنایی عمیقاً وجودی یافت. آنان به‌عنوان مریدان تشریف‌یافته، فعلاً در پی تحقق غایت اعلام‌شده تصوف بودند: نیل به معرفت شهودی خداوند و در نهایت وصول به نوعی اتحاد با او، از طریق شفاعت و هدایت مرشد روحانی.



## نقش «دیدار» اولیا در تصوف اسلامی هند

پیش از پرداختن به آثار هنری‌ای که در نتیجه رابطه مرید-مرشد داراشکوه و جهان‌آرا با شیخ‌شان پدید آمد، ضروری است تصویری کلی از نظام اعتقادی طریقت قادریه-چنان‌که نزد ملا شاه و مریدانش عمل می‌شد-ارائه شود؛ نظامی که در آن، مرشد یا ولی همچون پلی میان سالک و خداوند عمل می‌کرد. [۲۳]

نقش مرشد به‌عنوان واسطه-که جهان‌آرا بیگم آن را به «اکسیر»ی تشبیه می‌کند که فلزات پست را به طلا بدل می‌سازد-عنصری بنیادین و مشترک در تمامی شاخه‌های معنویت اسلامی است. [۲۴] مرشد، به‌مثابه پلی میان دو عالم، بنا بر سنت، به وصال و قربی intimate با خداوند دست یافته است و از این‌رو خود نیز محل تجلی امر الهی به‌شمار می‌رود. در چنین زمینه‌ای است که بیت ملا شاه-که در آغاز مقاله نقل شد-معنای کامل خود را می‌یابد:

هر که با اخلاص به چهره شاه بنگرد،

هر کجا نظر افکند، وجه خدا را بیند. [۲۵]

ملا شاه آشکارا به آیه قرآنی «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجَهُ اللَّهِ» اشاره دارد. [۲۶] مفهوم نگرستن به ولی مُعترف، به‌منزله ورود به کانونِ حضورِ درون‌ماندگارِ الهی، با مفهوم هندی «دارشان» (darśan)-یعنی رؤیت قدسی-هم‌پوشانی دارد. در ادبیات صوفیانه، این ایده حتی به تصور «نزول اوتاری» نزدیک می‌شود؛ جایی که خداوند خویش را در صورت انسانی حاضر می‌سازد. [۲۷] دیانا اِک، در توصیف دارشان از منظر سنت‌های هندی، می‌نویسد: «دارشان گاه به «رؤیت مبارک» امر الهی ترجمه می‌شود، و اهمیت آن در ساختار آیینی هندو یادآور این نکته است که برای هندوها، پرستش تنها دعا و نذر و حالت درونی قلب نیست. از آنجا که در فهم هندو، الوهیت در تصویر حضور دارد، ادراک بصری آن تصویر سرشار از معنای دینی است. نگرستن به تصویر، خود عملی عبادی است؛ و از طریق چشم‌ها، برکت الهی دریافت می‌شود.» [۲۸]

باید تأکید کرد که مؤلفان صوفی رسائل مابعدالطبیعی، تذکره‌ها و شرح‌حال‌های اولیا، هرگز از واژه سانسکریت «دارشان» استفاده نمی‌کنند؛ بلکه هم‌ارزهای عربی و فارسی آن را به کار می‌برند. نزدیک‌ترین و رایج‌ترین معادل، واژه «نظر» است. مصدر «دیدن» نیز به‌طور منظم برای اشاره به این مشاهده معنوی استعمال می‌شود. مریدان اذعان دارند که دیدارِ ولی، بصیرت روحانی به شاگرد عطا می‌کند و گاه او را به حالاتی از جذب و بی‌خودی می‌رساند. ملا شاه در دیوان خویش بارها به عمل نگرستن به محبوب اشاره می‌کند. اشعار او در سنت گسترده شعر صوفیانه فارسی قرار می‌گیرد که در آن «محبوب»



هم‌زمان می‌تواند مرشد و خدا—و در اغلب موارد هر دو—را تداعی کند. در عمل عبادی اسلامی، سالک حتی در غیاب جسمانی ولی نیز به حضور و هدایت تحول‌آفرین او دسترسی دارد. باور عمومی بر آن است که ولی حقیقی، به سبب اتحاد عمیقش با خداوند، حتی پس از مرگ جسمانی نیز زنده است. یکی از مفاهیم محوری مرتبط با رؤیت قدسی، «برکت» (از ریشه عربی برکه/برکت) است؛ نعمتی الهی که مرید یا از طریق دیدن و دیده‌شدن به دست ولی، یا از طریق ورود به مکانی که ولی در آن حضور داشته، دریافت می‌کند. بر این اساس، لمس آثار و متبرکات اولیا نیز می‌تواند منبع برکت باشد. [۲۹] همان‌گونه که در ادامه نشان خواهیم داد، شواهدی وجود دارد که جهان‌آرا بیگم خود اشیایی را که به ملا شاه تعلق داشت یا به‌واسطه او متبرک شده بود گردآوری می‌کرد.

پدیده رؤیت قدسی—چه از طریق حضور مستقیم ولی و چه از طریق متبرکات—با شدت‌ها و درجات گوناگون، در تمامی سنت‌های دینی هند، از جمله اسلام جنوب آسیا، قابل مشاهده است. رؤیت اولیای زنده یا انبیا از طریق آنچه اک «رؤیت مبارک» می‌نامد، به مرید امکان می‌دهد تا الوهیت متعالی—که در ذات خویش فراتر از هر بازنمایی و شبیه‌سازی است—را در انسان کامل (الانسان الکامل) مشاهده کند. از این حیث، مفهوم دارشان در سنت‌های هندی و ایده صوفیانه رؤیت امر الهی در صورت انسانی، شباهتی چشمگیر دارند. در اسلام، نهادی مرکزی برای اعطای رسمی مقام ولایت وجود ندارد؛ اما در بُعد عرفانی اسلام، ولایت حلقه اتصال میان بنده و خداوند است. ولی معمولاً از طریق اجتماع پیروان یا جامعه گسترده‌تر، به‌واسطه برکتی که از او ساطع می‌شود، به‌عنوان عارف کامل شناخته می‌شود. اولیا در اسلام همچنین به انجام کرامات شهرت دارند. از این‌رو، به‌جای تصویر ذات الهی، حضور ولی به‌کانون تجربه دینی بدل می‌شود. [۳۰] استدلال من آن است که دقیقاً همین ایمان به حضور واسط و میانجی بود که به داراشکوه و جهان‌آرا بیگم مجوز و انگیزه سفارش بازنمایی‌های تصویری از مرشد خود، ملا شاه، و نیز دیگر صوفیان مهم را داد. [۳۱]

این دو خواهر و برادر فعالانه در پی تحصیل برکت اولیای زنده و درگذشته بودند و برای برقراری تماس با آنان کوشش فراوان می‌کردند. جهان‌آرا بیگم در دو رساله خود درباره اولیای مسلمان هند—رساله صاحبیه و مونس الارواح (که در ۱۶۴۰ تکمیل شد)—سفرهای خود برای دیدار با مشایخ و زیارتگاه‌های آنان را شرح می‌دهد. در خاتمه‌ای که در سال ۱۶۴۳ به مونس الارواح افزود، گزارشی شخصی و مفصل از زیارت آرامگاه معین‌الدین چشتی ارائه می‌کند. [۳۲] در رساله صاحبیه نیز به استمرار ارتباط با چندین شیخ صوفی از طریق نامه‌نگاری و واسطه‌ها اشاره شده است. «دیدار» در تمامی این گزارش‌ها به‌عنوان آرمانی



محوری جلوه می‌کند.

در واقع، او در خودزندگی‌نامه‌اش تصریح می‌کند که علی‌رغم ممنوعیت‌های سلطنتی و فرهنگی، اشتیاقش برای دیدار حضوریِ مرشدش، ملا شاه، چنان به اوج رسید که سرانجام شیخ پذیرفت در روز خروج شاهدخت از کشمیر، دیداری کوتاه و پنهانی صورت گیرد. هنگامی که جهان‌آرا بر فیل خود، همراه با خواجه‌سرایش «پران»، شهر را ترک می‌کرد، مرشدش را در کنار جاده دید که بر شالی سرخ، زیر درخت انجیر نشسته بود. او با تأکید به «پرتوهای خیره‌کننده نوری که از پیشانیِ منور او ساطع می‌شد» اشاره می‌کند و این دیدار را با رباعی‌ای که برای همان موقع سروده بود به پایان می‌برد: «چهره تو آینه‌ای است که حقیقت (حق) را آشکار می‌سازد.» [۳۳]

برخلاف داراشکوه که در سفرهایش به کشمیر به‌طور منظم به دیدار ملا شاه می‌رفت، جهان‌آرا بیگم تنها دو بار با چشمان خود مرشدش را دید: یک‌بار در روز تشریف، و بار دیگر—چنان‌که یاد شد—در روز خروج از کشمیر. این تفاوتِ جنسیتی نقشی اساسی در نحوه کارکرد تصاویر عبادی برای شاهدخت ایفا کرد، به‌ویژه هنگامی که جایگاه محوریِ حضور واقعی مرشد در سلوک پیروان ملا شاه را در نظر بگیریم.

### حضور دگرگون‌سازِ ملا شاه

در امتداد سنت طریقت قادریه، شیوه سلوکیِ ملا شاه بر دو اصل بنیادین استوار بود: یا حضور مستقیم در برابر مرشد، یا تصور و تجسم چهره او در باطن. این وجه از طریقت او نخستین و اساسی‌ترین گام در آن چیزی بود که وی «گشودن گره‌های دلِ سالک» می‌نامید. [۳۴] رساله داراشکوه با عنوان رساله حق‌نما شرحی نظام‌مند و دقیق از نحوه هدایت ارواح مریدان به دست ملا شاه به دست می‌دهد.

این رساله که به‌منزله کتابچه‌ای سلوکی نگاشته شده، سه مرتبه اصلی از مراتب هستی را تبیین می‌کند که جان سالک باید پیش از ورود به قلمرو نهایی—یعنی مرتبه «ماورای وجود» یا حقیقت مطلق (حقیقت)—از آنها عبور کند. [۳۵] هر یک از این منازل در مسیر سفر روحانی، در چارچوب سلسله‌مراتب هستی‌شناختی‌ای قرار می‌گیرد که برجسته‌ترین صورت‌بندی آن را عارف اندلسی، ابن عربی (۱۱۶۵-۱۲۴۰)، ارائه کرده بود. [۳۶] این مراتب به‌طور هم‌زمان در کلان‌جهان (عالم کبیر بیرونی) و در خردجهانِ باطن انسان حضور دارند. داراشکوه روش خاصی را که برای صعود از هر مرتبه ضروری است شرح می‌دهد و تصریح می‌کند که نخستین گام برای سالک نوآموز آن است که با تصور چهره مرشد در دل، بر «صورت» او مراقبه کند. [۳۷] این تجسم، سالک را به عواملی فراتر از سطح محسوسات زمینی راه می‌برد.



به همین قیاس، داراشکوه در زندگی‌نامه میان میر و ملا شاه نقل می‌کند که روزی خادمی را از جانب خود نزد میان میر فرستاد تا برای تمرین سلوکی‌اش تعلیمی بگیرد. وقتی از آن عارف خواسته شد چیزی برای سلوک به او بیاموزد، پاسخ داد: «بر چهره مرشد خود تأمل کن.» [۳۸]

رساله حق‌ما تصویری روشن از سلسله‌مراتب آفرینش در اندیشه قادریه—که در آن زمان رایج‌ترین شاخه تصوف در شمال هند بود—ارائه می‌دهد، و نیز روش‌های ابتدایی‌ای را که برای عبور مریدان از این مراتب توصیه می‌شد، توضیح می‌کند. بر اساس این چارچوب، عالم محسوس پایین‌ترین پله نردبانی است که به وصال الهی می‌انجامد. فراسوی آن «عالم مثال» قرار دارد، و پس از آن «عالم صور رمزی» یا عالم معانی. نخستین گام در مسیر هدف نهایی، مهار حواس برای تجسم «محبوب»—یعنی مرشد—است. هنگامی که صورت مرشد در دل مرید استقرار یافت، عالم مثال فتح می‌شود. این گام، دروازه‌های عالم بالاتر—عالم صور رمزی—را می‌گشاید و دسترسی به موجوداتی چون فرشتگان، اولیای پیشین و انبیا را ممکن می‌سازد؛ موجوداتی که پیش‌تر از ادراک سالک بیرون بودند.

داراشکوه در فصل دوم رساله خود، عالم صور رمزی را چنین توصیف می‌کند و پیوند میان تجسم نخستین مرشد و رؤیت نهایی پیامبر اسلام را بیان می‌دارد:

«چون در اعمال مذکور رنج و مجاهده بسیار بردی، زنگار از دل تو زدوده شود و آینه دل تو روشن گردد؛ و صور انبیا و اولیا و ملائکه در آن منعکس شود. صورت مرشد تو، صورت پیامبر و اصحاب بزرگ او و دوستان والای خدا را بر تو مکشوف خواهد ساخت.» [۳۹]

در سنت ملا شاه، مردان مرید غالباً مرحله نخست تعلیم را در حضور مستقیم او طی می‌کردند. هدف نهایی پیش از وصال—که بدون آن معرفت وحدانی خدا ناممکن تلقی می‌شد—شهود چهره پیامبر اسلام بود؛ شخصیتی که در تصوف به‌مثابه لوگوس انسانی و الگوی کمال نوع بشر تلقی می‌شود. [۴۰] توکل بیگ در نسخه احوال شاهی نمونه‌هایی ارائه می‌کند که نشان می‌دهد ملا شاه توانست مریدانش را به رؤیت باطنی چهره پیامبر هدایت کند. نقطه آغاز این رؤیت همواره تأمل در چهره خود ملا شاه بود. او می‌نویسد: «نظر و توجه ملا شاه چنان اثربخش و نافذ بود که هر که را می‌فرمود در برابرش بنشیند... بی‌درنگ دلش گشوده می‌شد و عالم صورت و مثال در دلش ظاهر می‌گشت، و با چشم دل، چهره پیامبر را مشاهده می‌کرد.» [۴۱]

## کشف و انکشاف روحانی

برای درک معنای آثاری که برای جهان‌آرا بیگم و داراشکوه خلق شد، باید نحوه تحقق این سیر باطنی را به‌درستی فهمید. روایت توکل بیگ از تجربه شخصی کشف و انکشاف، نقش



تعیین‌کننده مرشد را آشکار می‌سازد؛ مرشدی که حضورش همانند تصویری معجزه‌آسا عمل می‌کند: درگاهی برای ورود و محرکی برای گشودن اسرار غیبی در جان مرید. پس از چند سال سلوک نزد ملا شاه، توکل بیگ مأمور شد که به خلوت (خَلْوَه) رود و اوراد و اذکاری خاص را برای «زدودن زنگار از دل» به کار بندد. [۴۲] در تصوف، دل مرکز کیهان انسانی و جایگاه معرفت الهی است. پس از چهار شب مجاهده بی‌ثمر، ملا شاه او را به حضور خواند تا فرایند «گشودن گره» را آغاز کند. ابتدا او را سرزنش کرد که دلش چنان از زنگار پوشیده شده که سیاه گشته است. سپس دستور داد چشمانش را ببندد و صورت استاد را در دل خود نقش کند، در حالی که خود نیز با تمام توجه (توجه/توجه) بر مرید تمرکز داشت. توکل بیگ می‌نویسد: «در همان دم، به فضل خدا و به توجه شاه، دلم گشوده شد.» [۴۳]

شیخ سپس از او خواست چشمانش را باز کند و به او بنگرد. بار دیگر فرمان داد چشم فروبندد؛ و به روایت توکل بیگ: «چشم بستم و حضرت را با چشم باطن دیدم. گفتم: ای حضرت! تو هم بیرون از منی و هم درون من.» [۴۴]

این رؤیت درونی مرشد به رؤیتی دیگر در عالم جان انجامید: توکل بیگ عبدالقادر گیلانی (متوفی ۱۱۶۶)، بنیان‌گذار طریقت قادریه، را مشاهده کرد. پس از چند روز اقامت در این حالت آگاهی متعالی و مشاهده رؤیاهای و مکاشفات شگفت، به مقامی رسید که چهره پیامبر محمد و اولیای بزرگ را مشاهده کرد. سرانجام، پس از سه ماه، به مرتبه‌ای صعود کرد که ملا شاه آن را «عالم بی‌رنگی» می‌نامید. [۴۵] یک سال دیگر طول کشید تا به اتحاد نهایی با خدا دست یابد.

این حکایت نشان می‌دهد که ملا شاه تا چه اندازه به صورت مستقیم و حضوری مردان مرید خود را هدایت می‌کرد. اما وضعیت برای مریدان زن کاملاً متفاوت بود. او صراحتاً از دیدار حضوری با آنان خودداری می‌کرد. زمانی که گروهی از زنان برای بهره‌مند شدن از رؤیت چهره‌اش به خانقاه آمدند، پاسخ داد که مایل به دیدار با زنان نیست، اما می‌تواند از طریق نامه یا واسطه‌ها آنان را راهنمایی کند. توکل بیگ تصریح می‌کند: «مردان را در حضور خویش هدایت می‌کرد و زنان را در غیاب.» [۴۶]

برای بانویی اشرافی چون جهان‌آرا بیگم، که خود مقید به قواعد سخت‌گیرانه پرده‌نشینی بود، دسترسی منظم به حضور مرشد عملاً ناممکن بود. چنان‌که در ادامه خواهیم دید، خودزندگی‌نامه او نشان می‌دهد که وی به نقاشی‌های ملا شاه تکیه می‌کرد - نقاشی‌هایی که به مثابه جانشینان حضور جسمانی مرشد عمل می‌کردند.

## پرتزهای ملا شاه



بیشتر زنان مرید ملا شاه—که بسیاری از آنان از خانواده‌های مهاجر افغان بودند—امکان مالی سفارش پرتره‌هایی را که بتواند جایگزین حضور مرشد شود نداشتند. اما جهان‌آرا بیگم، به‌عنوان مقتدرترین بانوی امپراتوری، کارگاه سلطنتی نقاشی را در اختیار داشت. او در رساله صاحبیه می‌نویسد:

«پیش از آنکه جمال کمال مرشد [ملا شاه] را با چشم ظاهر ببینم، برادرم تصویری مبارک (شبییه) از حضرت بر کاغذ، به دست یکی از نقاشان خود ساخته، به من داد. و من همواره با نظری پاک و با ایمان به شبیه مبارکش می‌نگریستم، و در اوقات مقرر، هنگام ذکر و مراقبه، صورت مبارک حضرت را در خیال مجسم می‌کردم.» [۴۷]

این عبارت—به‌ویژه انتخاب واژگان «شبییه» و «تصور»—به‌روشنی نشان می‌دهد که شاهدخت از نقاشی ملا شاه به‌عنوان ابزاری برای تجسم چهره او در حین اعمال سلوکی بهره می‌برد. پیش از دوره مغول، اصطلاح رایج برای پرتره در جهان فارسی‌زبان «صورت» بود که به معنای «هیئت ظاهری» است؛ اما از زمان اکبر، واژه «شبییه» (به معنای «همانندی» یا «لایک») در هند مغولی رواج یافت. [۴۸]

بررسی‌های من نشان داده است که آثار متعددی از دهه‌های پایانی ۱۶۳۰ و آغاز ۱۶۴۰ وجود دارد که می‌توانسته چنین کارکردی داشته باشد. همانند تصویر ۱—که هم روایتی تاریخی است و هم بازنمایی‌ای شمایل‌گونه—این آثار واجد معانی چندلایه‌اند: ثبت رویدادهای تاریخی، حضور در مرقعات سلطنتی، و در عین حال ایفای نقش به‌عنوان تصاویر یادمانی و مراقبه‌ای برای مریدان. برخی از این آثار که به‌لحاظ سبکی به اواخر دهه ۱۶۳۰ و اوایل ۱۶۴۰ تعلق دارند، ظاهراً پیش از هر چیز ابزارهای تأمل آیینی بوده‌اند—یاری‌رسان به تجسم چهره مرشد در مراقبه.

یکی از این آثار، پرتره‌ای کوچک از ملا شاه در مجموعه موزه هنرهای زیبای بوستون است—که بعدها به‌اشتباه با کتیبه‌ای او را «مولانا رومی» معرفی کرده‌اند. این نقاشی ساده، بر کاغذ وصلی خام و بدون زمینه، ملا شاه را بر حصیری از نی نشان می‌دهد که با زانوهای جمع‌شده و بازوان حلقه‌شده به دور پاهایش نشسته است. [۴۹] او در نیم‌رخ، با عمامه بزرگ سفید همیشگی، رو به راست تصویر شده است. جامه‌ای سرخ تند بر تن دارد، با بندی زیتونی و منگوله‌هایی ظریف. عصای مراقبه‌ای سیاه‌رنگ—که در شب‌زنده‌داری‌های طولانی زیر بازو قرار می‌گرفت—در کنارش دیده می‌شود، و جلدی چرمی و سیاه پیش رویش نهاده است. این دو شیء، دو هویت اصلی او را اعلام می‌کنند: عارف مراقبه‌گر و نویسنده متون عرفانی.

هرچند ریش او خاکستری است، چهره‌اش جوان‌تر می‌نماید: سبیل و ابروهایی سیاه دارد و اندامش نسبت به تصاویر متأخر، کم‌حجم‌تر است.



سادگی ترکیب‌بندی این پرتره نشان می‌دهد که احتمالاً برای گنجاندن در مرقع سلطنتی ساخته نشده است. چند ضربه سریع و کنترل‌شده، ریش، عمامه و چشمان او را شکل داده‌اند؛ به جز حصیر نی، هیچ‌گونه پرداختی برای پس‌زمینه صورت نگرفته است. ممکن است در نگاه نخست این اثر ناتمام به نظر آید. اما در تکنیک گواش مات مینیاتور هندی، پس از طراحی اولیه با مرکب سیاه، معمولاً نخست لایه‌های تخت رنگ در پس‌زمینه اجرا می‌شود و سپس به پیش‌زمینه و در نهایت به پیکره پرداخته می‌شود. [۵۰][۵۱] از آنجا که پیکره اصلی در این اثر با رنگ‌گذاری مات و با دقت کامل اجرا شده، بعید است کار نیمه‌تمام رها شده باشد. همچنین این اثر شباهتی به طرح‌های مطالعاتی استادان ندارد که در آنها خط بر رنگ غلبه دارد و رنگ‌ها به صورت شست‌های سبک دیده می‌شوند. [۵۲]

در سال ۱۶۳۹، جهان‌آرا بیگم در جست‌وجوی مرشد، نخست از طریق برادرش با ملا شاه آشنا شد. سال بعد، شیخ او را به طریقت خود وارد کرد. شاهدخت در خودزندگی‌نامه‌اش به دریافت پرتره‌ای از مرشد پیش از تشریف اشاره می‌کند. با توجه به کثرت تصاویر ملا شاه در این دوره، به احتمال بسیار، چندین پرتره در زمان تشریف و طی دهه ۱۶۴۰ برای او ساخته شده است. بنابراین، این احتمال وجود دارد که پرتره بوستون یکی از همین آثار باشد. اجرای سریع و فقدان هرگونه پس‌زمینه، نشان می‌دهد که هدف اصلی آن فراهم آوردن تصویری فوری از ولی برای آغاز تمرین‌های عبادی طریقت بوده است—و بنابراین احتمالاً در حدود سال ۱۶۳۹ ساخته شده است. این فرض با توجه به وجود اثری دیگر از همان دوره—که در ادامه به تفصیل بررسی خواهد شد—که آن نیز با زمینه‌ای ساده و پرداختی حداقلی اجرا شده، تقویت می‌شود؛ در آن اثر نیز تنها پیکره ولی با تکنیک مات کامل شده است.

در همان بخش از رساله صاحبیه که جهان‌آرا بیگم به «شبیّه» (پرتره نقاشی‌شده) ای اشاره می‌کند که پیش از تشریفش برای او فراهم شده بود، آیین تشریف خود و نخستین شب خلوت‌نشینی (خَلْوَه) را با بیانی زنده و سرشار از جزئیات روایت می‌کند؛ شبی که در آن غرق در اوراد و اذکار بود. پس از ماه‌ها مکاتبه و تبادل هدایا میان شاهدخت و ملا شاه، شیخ بنا بر دعوت رسمی شاه‌جهان به اقامتگاه جهان‌آرا در کشمیر آمد و در حضور داراشکوه، او را به طریقت قادریه وارد کرد. [۵۳] روایت جذاب و دقیق جهان‌آرا از این واقعه، بُعدی از عمل سلوکی را روشن می‌سازد که مستقیماً با تصاویر اولیا پیوند دارد. در فراز زیر—که واژه «شبیّه» دوبار در آن به کار رفته—کارکرد محوری این نقاشی‌ها به روشنی تثبیت می‌شود:

«پیوسته با نظری پاک و باایمان به شبیه مبارکش می‌نگریستم، و در اوقات مقرر، هنگام



مراقبه، صورت مبارک حضرت را در خیال مجسم می‌ساختم. و در نخستین روز [تشریف]، برادر دانشمندم، بر وفق طریقت مرشد ما—که همان طریق شریف قادریه است—مرا به فنّ توجه بر چهره مرشد و تصور چهره‌های پیامبر و چهار یار گرامی و دیگر اولیاءالله مشغول داشت. روز بعد وضو ساختم، جامه پاکیزه پوشیدم و روزه داشتم. هنگام افطار با به‌هایی که مرشد برایم فرستاده بود روزه گشودم... سپس تا نیمه‌شب در مسجدی که در حجره‌ام دارم نشستم. پس از ادای نماز سحر، به اتاق خود بازگشتم و در گوشه‌ای رو به قبله نشستم و ذهن خویش را بر شبیه مرشد متمرکز ساختم و در همان حال، محضر پیامبر اکرم و یاران و دوستان خدا—رضی‌الله عنهم—را در خیال حاضر می‌کردم.

این اندیشه از خاطرم گذشت که چون من از پیروان طریقت چشتیه بوده‌ام و اکنون به قادریه آمده‌ام، آیا فتوحی روحانی نصیبم خواهد شد یا نه؟ و آیا از ارشاد و تعلیم حضرت شاهی [ملا شاه] بهره‌مند خواهم گشت؟ در حالی که در این اندیشه غرق بودم، به حالتی درآمدم که نه خواب بودم و نه بیدار. دیدم پیامبر اکرم با اصحاب و اولیای بزرگ در مجلسی قدسی نشسته‌اند. حضرت آخوند [ملا شاه] نیز حاضر بود و نزدیک پیامبر نشسته، سر بر قدم‌های مبارک او نهاده بود. و پیامبر—صلی‌الله علیه و آله—فرمود: «ای ملا شاه! تو چراغ تیموری را برافروختی.» در آن لحظه از آن حالت بازآمدم، سرشار از شادی و جذب، و با سجده‌های بسیار سپاس پروردگار به جا آوردم.» [۵۶][۵۵]

در نخستین شب مریدی قادری خود، جهان‌آرا شبیهی از ملا شاه را در طاقچه‌ای در حجره عبادتش قرار داد و در حین انجام اذکار مقرر، بر آن تمرکز کرد. به‌جای حضور جسمانی مرشد—که اغلب مردان نوآموز بدان دسترسی داشتند—برای او تصویر نقاشی‌شده به کانون تمرکز و «درگاه» ورود به عوالم بالاتر هستی‌شناختی بدل شد. تجربه او به‌گونه‌ای چشمگیر با روایت شخصی توکل بیگ هم‌پوشانی دارد و نشان می‌دهد که تصویر می‌توانست جانشینی مؤثر برای حضور واقعی مرشد باشد. در هر دو مورد، تجربه باطنی که سرانجام به رؤیت پیامبر محمد انجامید، از طریق وساطت مرشد تحقق یافت.

به نظر می‌رسد جهان‌آرا در آغاز نسبت به کارآمدی فنون قادریه تردیدهایی داشته است. او در اثر پیشین خود، مونس‌الارواح، تصریح می‌کند که سال‌ها آرزوی تشریف رسمی به طریقت چشتیه را داشته، اما مرشدی مایل نیافته است. بنا بر خاطراتش، رؤیت آن مجلس عظیم و فراتر از این جهان (مجلس قدسی) تمامی تردیدهای باقی‌مانده درباره مسیر قادری‌اش را از میان برد. [۵۷]

در پرتو این روایت، باید نقاشی کوچک موجود در مجموعه جانسون در کتابخانه بریتانیا—که پیش‌تر بدان اشاره شد—مجدداً و با دقت بیشتری بررسی شود. [۵۸] این اثر که از نظر قالب به پرتره بوستون شباهت دارد، ملا شاه را ایستاده بر زمینه‌ای از کاغذ وصلی



خام و بی‌پرداخت نشان می‌دهد. او جامه‌ای سفید بر تن دارد که با شالی سفید و مات به‌طور آزاد بسته شده است؛ دستانش پشت سرش در هم قرار گرفته و چادری سفید بر شانه چپش افتاده است. چهره او با دقتی به‌مراتب ظریف‌تر از پرتره پیشین اجرا شده است: هر تار از ریش خاکستری‌اش جداگانه ترسیم شده، ابروهای بالای چشمان نافذ و درخشانش با ظرافت پرداخته شده‌اند، و حتی موهای بیرون‌زده از گوش راستش در این پرتره کوچک ثبت شده‌اند.

اگر این برگ بعدها برای جای‌گیری در آلبوم جانسون به‌شدت بریده نشده باشد، به نظر می‌رسد اساساً برای یک نسخه خطی یا مرقع رسمی طراحی نشده است، زیرا هیچ اثری از حاشیه‌بندی یا قاب در اطراف آن دیده نمی‌شود. با توجه به توصیف‌های جهان‌آرا از نقاشی‌ها به‌مثابه ابزارهای اعجازگونه در آیین‌های مقرر صوفیانه، به‌آسانی می‌توان تصور کرد که این برگ آزاد در طاقچه‌ای در حجره عبادت شاهدخت تکیه داده می‌شد؛ همان جایی که او شب‌ها را به شب‌زنده‌داری و مراقبه می‌گذراند. با در نظر گرفتن چنین کارکردی، می‌توان تاریخ اجرای آن را در حدود سال‌های ۱۶۳۹ تا ۱۶۴۱ میلادی پیشنهاد کرد. این دو نقاشی—که هر یک تصویری را عرضه می‌کنند که همچون «درگاهی» یا «گذرگاهی» عمل می‌کند—محصول تخیل ادبی و شمایل‌پردازانه جنوب آسیا هستند. در ادبیات هندی و فارسی‌مآب، به‌ویژه آن دسته از آثاری که برای مخاطبان مسلمان نگاشته می‌شد، تمثیل «تصویر محبوب» به‌مثابه واسطه‌ای برای ارتباط، پیشینه‌ای دیرینه دارد که به سده‌های آغازین قرون میانه بازمی‌گردد. [۶۶] در بسیاری از موارد، سراینده‌گان منظومه‌های عاشقانه‌ای که این تمهید را به کار می‌بردند، خود سالکان صوفی بودند. تمثیل‌های آنان—که میان عشق انسانی و عشق الهی در نوسان است—آکنده از نمادهای صوفیانه است.

یکی از نمونه‌های مشهور و بارها مصوّر شعر فارسی، منظومه همای و همایون اثر خواجه کرمانی (۱۲۸۱-۱۳۶۱) است؛ در آن، قهرمان داستان، همای، با نگرستن به پرتره شاهدخت همایون دل‌باخته او می‌شود. [۶۷] او که از طریق نقاشی به عشق شاهزاده گرفتار آمده است، در رؤیایی «همایون واقعی» را در باغی مشاهده می‌کند. خطاب به محبوب می‌گوید: «چنان در تأمل صورت روی توام که بت‌پرستی پیشه من خواهد شد.» [۶۸] این مضمون—که در آن تصویر، محرکی برای رؤیت می‌شود—هم‌خوانی چشمگیری با روایت شخصی جهان‌آرا بیگم دارد؛ جایی که تصویر مرشد، به رؤیتی در عالم خیال (عالم مثال) می‌انجامد.

در جهان هندی نیز، منظومه صوفیانه مِریگاوتی (آهوی افسونگر)، سروده قطبان سهروردی در سال ۱۶۰۵ به زبان هندیوی محلی، نقاشی را به‌عنوان رسانه یادمان و یادآوری به کار می‌گیرد. شاهزاده راجکونور، که شاهدخت محبوب و دگردیسان خود را از دست داده



است، عمارتی باشکوه با هفت طبقه به یاد او بنا می‌کند. در مرتفع‌ترین طبقه، تالاری از تصاویر قرار دارد که پرتله‌های مریگاوتی را در بر می‌گیرد:

«آنجا نقاشان تصویر آهوی افسونگر را کشیدند که شاهزاده را چنین بی‌قرار ساخته بود / او بارها و بارها به آن می‌نگریست، می‌گریست و سپس خویشتن را بازمی‌یافت، چرا که او تکیه‌گاه جاننش بود.» [۶۹]

جهانگیر، زمانی که هنوز شاهزاده‌ای در الله‌آباد بود، در اوایل سده هفدهم دستور داد این منظومه به فارسی ترجمه و مصور شود. از آنجا که این داستان‌ها در لایه‌های گوناگون اجتماعی—از دربارهای سلطنتی تا بازارها و خانقاه‌های صوفیانه—در گردش بودند، «محبوب» در ادبیات فارسی‌مآب و هندی برای مخاطبان جنوب آسیا واجد معنایی چندلایه و نمادین بود. در عالی‌ترین سطح، محبوب نماینده عشق الهی (عشق حقیقی) است. در این معنا، چهره مرشد روحانی و شخصیت ادبی محبوب بر یکدیگر منطبق می‌شوند؛ هر دو توان آن را دارند که سالک (یا مخاطب) را از صورت ظاهری (صورت) به معنای باطنی (معنی) رهنمون شوند. [۷۰]

در تذکره‌ها و خاطرات مریدان، حکایات فراوانی وجود دارد که در آنها نگریستن به چهره شیخ صوفی، سالک را به حالتی دگرگون از آگاهی می‌برد. در مورد جهان‌آرا بیگم، این تجربه ناگزیر از طریق واسطه نقاشی رخ می‌داد. روایت شخصی او بازتابی از سنت‌های پیشین تذکره‌نگاری است و نشان می‌دهد که در فرهنگ گسترده اسلامی-هندی، تمهیدات ادبی و بصری بازتاب‌دهنده تجربه‌های زیسته روحانی بوده‌اند. در داستان همای و همایون، پری‌ای که نقش راهنما را ایفا می‌کند، به قهرمان می‌آموزد چگونه بر تصویر محبوب تأمل کند: «از صورت بگذر و به معنی برس! مجنون شو و به لیلی دست یاب!» [۷۱]

هم‌آوا با این معنا، جهان‌آرا بیگم در بیتی نزدیک به پایان رساله خویش، تفسیری لطیف و پارادوکسیکال از دیدار محبوب از خلال تصویر ارائه می‌دهد:

«نقش فنا بی‌رنگِ محبوب باقی است / بی‌رنگ شو! با رنگ‌ها حساب مکن.» [۷۲]

دوگانگی نمادین «رنگ» و «بی‌رنگی» از مضامین محبوب تصوف است که در شعر عرفانی فارسی بارها به کار رفته است. [۷۳] در این بیت، جهان‌آرا غایت واقعی مشاهده خداوند در صورت فانی یک تصویر را توضیح می‌دهد: پیمودن راه بازگشت به سوی خداوندی که ورای تجلی و ظهور است و از این‌رو «بی‌رنگ» است. این اصطلاح همچنین به «عالم بی‌رنگی» اشاره دارد که ملا شاه و مریدانش آن را مرتبه ماقبل وصال نهایی با خداوند می‌دانستند. در این سیر از صورت ظاهری (صورت) به معنای باطنی (معنی)، مرشد نقشی

محوری و واسطه‌گر ایفا می‌کند.

## نتیجه‌گیری

در نقاشی‌هایی که برای مخاطبان اسلامی-هندی ساخته می‌شد، چهره ملا شاه در منظومه‌ای گسترده‌تر از تصاویر قدیسانه و پیامبرانه فهمیده می‌شد. همانند تصاویر این عارف کشمیری، بازگویی‌های عبدالقادر جیلانی-بنیان‌گذار قادریه در سده دوازدهم-معین‌الدین چشتی-بنیان‌گذار طریقت چشتیه در هند-و پیامبر قرآنی خضر، همگی دلالت بر وساطت الهی میان ساحت دنیوی و عالم روحانی داشتند. [۷۴] افزون بر این، تصاویر چندوجهی اولیا به اشاعه سنت‌های تثبیت‌شده تصویری فارسی یاری رساندند و ادعای مغولان مبنی بر پادشاهی مأذون از سوی خدا را تقویت کردند؛ و در آثار استادان برجسته دربار مغول، حتی آیین‌ها و مناسک روزمره درویشان را مستندسازی نمودند. نقاشی‌های ملا شاه که به سفارش جهان‌آرا بیگم خلق شد، لایه‌ای تازه به این منظومه از تصاویر و معانی افزود. حمایت او، چشم‌اندازی از درون تجربه یک سالک صوفی را وارد میدان تصویر کرد؛ چشم‌اندازی که از رهگذر قواعد جنسیتی خاص برساخته شده بود. با افکندن نوری تازه بر آثار عبادی‌ای که در بستر دینی ویژه امپراتوری مغول پدید آمدند، این مقاله به بازنگری جاری در پژوهش‌های مربوط به نقش تصویر در جهان اسلام یاری می‌رساند. تاکنون بیست نقاشی از دوره شاه‌جهان شناسایی کرده‌ام که تصویر ملا شاه را در بر دارند. از آنجا که بررسی جامع همه این آثار از حوصله این مقاله بیرون است، گزیده‌ای از پرتوهای شیخ را برگزیده و در پرتو شهادت‌های خود حامیان تحلیل کرده‌ام. با اتکا به منابع نوشتاری کلیدی برای زمینه‌مند کردن این آثار، نشان داده‌ام که برای جهان‌آرا بیگم، نقاشی‌های ملا شاه حضور قدیس را امتداد می‌بخشیدند؛ ارتباط میان مرید/حامی و مرشد/موضوع را تسهیل می‌کردند؛ و در جریان اجرای مناسک مقرر، او را به گونه‌ای اعجاز‌آمیز به فضایی منتقل می‌ساختند که در آن، اولیا و انبیا در مجامع قدسی جاودانه گرد هم می‌آیند. می‌توان تصور کرد که شهادت‌های ارائه‌شده از سوی جهان‌آرا بیگم و دیگر حامیان و مریدان، چارچوبی فراهم می‌آورد که از خلال آن، دیگر آثار عبادی دوره آغازین مدرن نیز قابل فهم شوند. [۷۵]



## منابع:

1. “ze ikhlās-i durust har ke ruī-e shāh dīd / bar har taraf ke dīd vajh-allāh dīd”. Jahanara Begum, ed. Muhammad Aslam, “Risāla-i ṣāhibiyya,” *Journal of the Research Society of Pakistan* 16, no. 4 (1979): 88.
2. For a detailed discussion of the legal history of maḥzars in Muslim India, see Nandini Chatterjee, “Mahzar-Namas in the Mughal and British Empires: The Uses of an Indo-Islamic Legal Form,” *Comparative Studies in Society and History* 58, no. 2 (2016): 379–406.
3. For a complete account, see Tavakkul Beg, *Nuskha-i aḥvāl-i shāhī* (1666), MS British Library, Or 3203, folios 29a–30a. For a secondary source that cites this controversy, see Fatima Zehra Bilgrami, “A Controversial Verse of Mulla Shah Badakhshi (A Mahdar in Shahjahan’s Court),” *Journal of the Pakistan Historical Society* 34, no. 1 (1986): 26–32.
4. I have given a brief summary of the event as described by Tavakkul Beg. For a complete account, see Tavakkul Beg, *Nuskha-i aḥvāl-i shāhī*, 37b–40b.
5. The painting is mounted on a detached album folio. The verso includes a much later seal with a probable date of 1221 Hijri/1806 CE. Therefore, it is difficult to identify from which album this painting originally came.
6. Dara Shikoh, *Sakīnat-ul awliyā’*, Urdu translation (Lahore: Al-Faisal Nashran, 2005), 128.
7. Because the plane tree is one of the most ubiquitous motifs in Persianate painting, there are numerous extant examples in museum and library collections around the world. For some exquisite examples in North American collections, see, in the Metropolitan Museum of Art, New York, *Youthful Falconers in a Landscape* (45.174.27), folio 11r from the Safavid manuscript of the Sufi tale *Mantiq al-tair* (63.210.11), and *A Youth Fallen from a Tree*, from the Shah Jahan Album (55.121.10.20); and, in the Freer Gallery of Art, Washington, DC, *Musicians and Dancers* (07.157), *Dervish and His Disciple* (47.23), and *Sultan Parvis with an Ascetic* (29.3). More work remains to be done to clarify the significance of the plane tree in Persianate painting.
8. Terence McNerney, “The Mughal Artist Jalal Quli, Also Entitled the ‘Kashmiri

- Painter,” *Artibus Asiae* 73, no. 2 (2013): 479–501.
9. At the age of seventeen, at the time of her mother, Mumtaz Mahal’s, death in 1631, Jahanara Begum was given the title “Padshah Begum,” or Lady Empress, effectively making her the first lady of the empire.
  10. “Friends of God” is the most common and literal translation of the Arabic term for saints, *awliyā’ Allah*. The “friends” are also given many other epithets. For a detailed history of Muslim hagiographies and a discussion of the names of saints in Islam, see John Renard, *Friends of God: Islamic Images of Piety, Commitment, and Servanthood* (Berkeley: University of California Press, 2008), 8–9.
  11. For the architectural patronage of Dara Shikoh and Jahanara Begum, see Ebba Koch, *Mughal Architecture: An Outline of Its History and Development, 1526–1858* (Munich: Prestel, 1991), 96–117; Afshan Bokhari, “The ‘Light’ of the Timuria: Jahan Ara Begum’s Patronage, Piety, and Poetry in Seventeenth-Century Mughal India,” *Marg* 60 (2008): 52–61.
  12. Mulla Shah, *Mathnawiyāt-i Mullā Shāh*, MS British Library, IO Islamic 578, folios 51b–61a.
  13. One of the most prolific art historians working on Islamic religious imagery from the Turko-Mongol and Persianate spheres is Christiane Gruber. See Christiane Gruber, *The Ilkhanid Book of Ascension: A Persian-Sunni Devotional Tale* (London: Tauris Academic Studies, 2010); Christiane Gruber, “In Defense and Devotion: Affective Approaches in Early Modern Turco-Persian Manuscript Painting,” in *Affect, Emotion, and Subjectivity in Early Modern Muslim Empires: New Studies in Ottoman, Safavid, and Mughal Art and Culture*, ed. Kishwar Rizvi (Leiden: Brill, 2018), 95–123; Christiane Gruber, ed., *The Image Debate: Figural Representation in Islam and Across the World* (London: Gingko, 2019). Other important recent contributions include Pedram Khosronejad’s edited volume, *The Art and Material Culture of Iranian Shi’ism: Iconography and Religious Devotion in Shi’ism* (London: I. B. Tauris, 2012); Finbarr Barry Flood, “Bodies and Becoming: Mimesis, Mediation and the Ingestion of the Sacred in Christianity and Islam,” in *Sensational Religion: Sensory Cultures in Material Practice*,





- ed. Sally M. Promey (New Haven, CT: Yale University Press, 2014), 459–93.
14. Azfar Moin, *The Millennial Sovereign: Sacred Kingship and Sainthood in Islam* (New York: Columbia University Press, 2012). Other recent religious studies publications that deal with questions of Islam and aesthetics include Cyrus Ali Zargar, *Sufi Aesthetics: Beauty, Love, and the Human Form in the Writings of Ibn ‘Arabi and ‘Iraqi* (Columbia: University of South Carolina Press, 2011); Shahab Ahmad, *What Is Islam?: The Importance of Being Islamic* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 2015).
  15. Yael Rice, “Cosmic Sympathies and Painting at Akbar’s Court,” in *A Magic World: New Visions of Indian Painting*, ed. Molly Emma Aitken (Mumbai: Marg Foundation, 2016), 96. In her essay, Rice demonstrates that paintings from an illustrated astrological manuscript made for Emperor Akbar (r. 1156–1605) were conceived as “objects that could mediate between the terrestrial and heavenly realms.” Other recent publications that have moved away from a purely connoisseurial discussion of Mughal painting include Kavita Singh, *Real Birds in Imagined Gardens: Mughal Painting between Persia and Europe* (Los Angeles: Getty Research Institute, 2017); Mika Natif, *Mughal Occidentalism: Artistic Encounters between Europe and Asia at the Courts of India, 1580–1630* (Leiden: Brill, 2018); Crispin Branfoot, *Portraiture in South Asia Since the Mughals: Art, Representation and History* (London: I. B. Tauris, 2018).
  16. Jahanara Begum was given the title Begum Sahib by her father; she used it in the title of her autobiography, *Risāla-i šāḥibiyya*.
  17. Jahanara Begum, “*Risāla-i šāḥibiyya*,” 77–110; Dara Shikoh, *Sakīnat-ul awliyā’*; Dara Shikoh, *Risāla-i ḥaqqnumā* (Lucknow: Munshi Nuval Kishur, 1896); Tavakkul Beg, *Nuskha-i aḥvāl-i shāhī*. These primary texts are being discussed for the first time in an art-historical context. A detailed history of Dara Shikoh, Jahanara Begum, and their interactions with Mulla Shah that also highlights the role of Tavakkul Beg in the Mughal court is given in Supriya Gandhi, *The Emperor Who Never Was: Dara Shukoh in Mughal India* (Cambridge, MA: The Belknap Press of Harvard University Press, 2020).
  18. For one of the best-known examples, see Dara Shikoh with Mian Mir and Mulla Shah, Arthur M. Sackler Gallery (S1986.432). Milo Cleveland Beach, *The*

- Imperial Image: Paintings for the Mughal Court, rev. ed. (Washington, DC: Freer Gallery of Art and Arthur M. Sackler Gallery, 2012), 164.
19. Sheila R. Canby, *Princes, Poets and Paladins: Islamic and Indian Painting from the Collection of Prince and Princess Sadruddin Aga Khan* (London: British Museum, 1998), 110–111; Milo Cleveland Beach, Eberhard Fischer, B. N. Goswamy, and Jorrit Britschgi, *Masters of Indian Painting* (Zurich: Artibus Asiae Publishers, 2011), 231–42, fig. 1.
  20. Compared to Shah Jahan’s other children, Jahanara Begum and Dara Shikoh held the highest status and ranks in court. While the emperor elevated Dara Shikoh to unprecedented imperial ranking, Jahanara Begum was given the royal seal enabling her to carry out important political and commercial transactions. She also collected revenues from the most important port in India, and owned trading ships.
  21. Jahanara Begum, “Risāla-i šāhibiyya,” 104.
  22. Azfar Moin, *The Millennial Sovereign*, 78–79, 92–93.
  23. One survey that gives a detailed account of the different branches of South Asian Sufism and their practices, particularly the concept of viewing and visualizing the spiritual guide, is Saiyid Athar Abbas Rizvi, *A History of Sufism in India*, vol. 1 (New Delhi: Munshiram Manoharlal, 1978), 102, 181, 218. For a study of the Qadiri order in South Asia, with a detailed discussion of Mulla Shah’s branch, see Fatima Zehra Bilgrami, *History of the Qadiri Order in India: 16th–18th Century* (Delhi: Idarah-i Adabiyat-i Delli, 2005).
  24. “His holiness, the guidance giving refuge [Mulla Shah] is the spiritual pole and support of his age, and is like elixir that turns the copper-like being of his students into gold.” Jahanara Begum, “Risāla-i šāhibiyya,” 89.
  25. Jahanara Begum, 88.
  26. Quran 2:115. The complete verse reads, “And to Allah belongs the east and the west. So wheresoever you turn, there is the Face of Allah. Indeed, Allah is all-Encompassing and Knowing.” A Hadith of the Prophet says that the “best among you [often understood to be the friends of God] are those who when seen God is remembered.” Ibn Mājah, *Muḥammad ibn Yazīd*, Abū





Tòāhir Zubayr ‘Alī Za’ī, Nasiruddin Khattab, Huda Khattab, and Abū Khalīl, English Translation of Sunan Ibn Mājah (Riyadh: Darussalam, 2007), vol. 5, book 37, Hadith 4119.

27. For instance, the twelfth-century Isma’ili Satpanthi saint from Multan, Shāh Shams, describes the Prophet’s spiritual successor and son-in-law, ‘Ali, as the tenth incarnation of Vishnu in the form of the Kalki Avatar, encouraging his followers to worship ‘Ali as the light of God. Tazim R. Kassam, *Songs of Wisdom and Circles of Dance: Hymns of the Satpanthī Ismāīlī Muslim Saint, Pīr Shams* (Albany: State University of New York Press, 1995), 168.
28. Diana Eck, *Darsian: Seeing the Divine Image in India* (New York: Columbia University Press, 1998), 3.
29. For a discussion of the tactile practices of Muslims centered on objects, see Gruber, “In Defense and Devotion,” 111. Also see Flood, “Bodies and Becoming,” 461, 468–71.
30. The popularity of the theme of the realized man becoming an agent for God’s manifestation is so widespread in South Asian Muslim devotional expression that it is regularly found in Qawwali music to this day. See, for example, a popular Urdu Qawwali, *ādmī ban āyā re molā*, which literally means, “God became man” or “man became God,” <http://youtube.com/watch?v=s-CCvyNH8Ro>.
31. Approaching “history and culture with the gods fully present to humans,” with “the presence of a saint in his or her image” front and center, has recently been proposed in the study of Christianity in Robert Orsi, *History and Presence* (Cambridge, MA: The Belknap Press of Harvard University Press, 2016), 8.
32. Jahanara Begum, *Mū’nis al-arvāḥ*, Bodleian Library, MS. Fraser 229, folios 80b–83a.
33. Jahanara Begum, “*Risāla-i ṣāḥibiyya*,” 106–7.
34. Tavakkul Beg, *Nuskha-i aḥvāl-i shāhī*, folio 21a.
35. The first realm is the world of the senses and includes the corporeal and psychic regions. The second realm is the world of ideal forms, and most closely relates to the Platonic ideals, in which the reality of all things in our world, both good and evil, resides. The final realm in the creational hierarchy is the

angelic world, or the world of divine qualities.

36. For a detailed exposition of Ibn al-'Arabi's metaphysics, see William C. Chittick, *The Sufi Path of Knowledge: Ibn al-'Arabi's Metaphysics of Imagination* (Albany: State University of New York Press, 1989).
37. Dara Shikoh, *Risāla-i ḥaḡnumā*, 6. Dara Shikoh says that the person who thirsts for God in this world should first visualize the face of "that faqīr whom he holds in high regard, or one whom he is connected to through 'ishq [passionate love]." In Sufi language both the faqīr, literally the one who is poor before God, and the beloved are allusions to the spiritual master.
38. Dara Shikoh, *Sakīnat-ul awliyā'*, 44.
39. Dara Shikoh, *Risāla-i ḥaḡnumā*, 8. Emphasis mine.
40. For a detailed discussion of depictions of Muhammad, see Christiane Gruber, *The Praiseworthy One: The Prophet Muhammad in Islamic Texts and Images* (Bloomington: Indiana University Press, 2018).
41. Tavakkul Beg, *Nuskha-i aḡvāl-i shāhī*, folio 16a.
42. The metaphor for cleansing the soul of impurities is rooted in a Prophetic saying (Hadith) in which Muhammad proclaims, "For everything there is a polish, and the polish for the heart is the remembrance of God." Abū Bakr Ahōmad ibn al-Hōsayn ibn 'Alī al-Khurasānī Bayhaqi, *Shu'ab al-iman* (al-Riyāḡ: Markaz al-Turāth lil-Barmajiyāt, 2012), vol. 1, Hadith 392
43. Tavakkul Beg, *Nuskha-i aḡvāl-i shāhī*, folio 26b.
44. Tavakkul Beg, folio 27a.
45. Tavakkul Beg, folio 29b.
46. Tavakkul Beg, folio 20a.
47. Jahanara Begum, "Risāla-i ṣāḡhibiyya," 101.
48. For a discussion of this semantic shift from the Persian to the Mughal concept of portraiture, see Natif, *Mughal Occidentalism*, 208.
49. Vaslī (the local name for the medium on which miniature painting is executed) is made by gluing multiple sheets of paper together.
50. As a practicing artist, I was trained in Mughal painting by Ustād Bashir Ahmad at the National College of Arts, Lahore, and later in Pahari painting





by Susana Marin, a student of Manish Soni in Bhilwara, Rajasthan. In both schools, we were taught to develop an opaque watercolor painting, or *ga-drang*, by first applying flat washes and then filling in background details, before moving on to the foreground and the figures.

51. For examples of unfinished Persian and Indian paintings, see 1948.1009.0.125 from the British Museum, in Rodha Ahluwalia, *Rajput Painting: Romantic, Divine and Courtly Art from India* (London: British Museum Press, 2008), 90, fig. 52; 1933.1014.0.7 from the British Museum, [https://www.britishmuseum.org/collection/object/A\\_1933-1014-0-7](https://www.britishmuseum.org/collection/object/A_1933-1014-0-7) and 1944.490.a from the Cleveland Museum of Art, in *Handbook of the Cleveland Museum of Art/1978* (Cleveland, OH: The Cleveland Museum of Art, 1978), 279.
52. For examples of studies that painting workshops at the Mughal courts were known to possess, see *Six Spiritual Teachers*, Walters Art Museum (W696) (the drawing also includes a portrait of Mulla Shah); *Madonna and Child*, Williams College Museum of Art (81.10.8); and *Dying Inayat Khan*, Museum of Fine Arts, Boston (14.679).
53. Jahanara Begum, “*Risāla-i šāhibiyya*,” 101–3.
54. This suggests that she was informally part of the Chishti order so as to gain blessings without being initiated, as many people in the subcontinent are to this day.
55. “Timurid” refers to the royal lineage of the house of Emperor Timur, which was carried forward by the Mughal rulers in India.
56. Jahanara Begum, “*Risāla-i šāhibiyya*,” 101–3.
57. Some folios from the dispersed Shah Jahan Album and the St. Petersburg Album depict saints from both Qadiri and Chishti orders congregated together. In my forthcoming monograph, I argue that these surprisingly overlooked masterpieces of Mughal painting most likely reflect Jahanara Begum’s involvement with both spiritual orders.
58. See Toby Falk and Mildred Archer, *Indian Miniatures in the India Office Library* (London: Sotheby Parke Bernet, 1981), 85, fig. 86. Richard Johnson (1753–1807) was a well-known collector of manuscripts and miniature paintings who worked for the East India Company. He is known for compiling his own

albums of miniatures. His collection was purchased by the British Library in 1807, and forms a major part of the Library's Indian and Persian acquisitions.

59. Jahanara Begum, "Risāla-i šāhibiyya," 105–6.
60. In addition to the British Library example (fig. 7), a number of portraits show Mulla Shah standing with a shawl draped over one shoulder. Another painting, from the royal collection at Windsor Castle, is on a folio that eventually became part of an eighteenth-century album, most likely assembled at Avadh (1005038.bb). For a later example, see Miyan Mir Presenting a Book to Mulla Shah, attributed to Bahadur Singh, ca. 1775–80, from the Johnson Album, British Library, London (J.1.19). It is likely that the British Library painting shown in figure 7 set the precedent for these later artworks.
61. Gruber, "In Defense and Devotion," 109.
62. Jahanara Begum, "Risāla-i šāhibiyya," 107.
63. Jahanara Begum, 102, 107.
64. For a lengthy discussion of the light on the forehead in Islamic literature and its connection to Muhammad, see Daniel C. Peterson, "A Prophet Emerging: Fetal Narratives in Islamic Literature," in *Imagining the Fetus: The Unborn in Myth, Religion, and Culture*, ed. Vanessa Sasson and Jane M. Law (Oxford: Oxford University Press, 2009), 203–22.
65. For another Mughal example, see *Portrait of Emperor Jahangir Holding a Portrait of His Father Akbar*, Musée du Louvre, Paris (OA3676b).
66. For examples of painted images of lovers in the Persian literary world, see Priscilla Soucek, "Niẓāmī on Painters and Painting," in *Islamic Art in the Metropolitan Museum of Art*, ed. Richard Ettinghausen (New York: Metropolitan Museum of Art, 1972), 9–21. For an example in Indo-Muslim literature from the Mughal period, see Stefani Pello, "Portraits in the Mirror: Living Images in Nasir 'Ali Sirhindi and Mirza 'Abd al-Qadir Bidil," in *Portraits in South Asia since the Mughals: Art, Representation and History*, ed. Crispin Branfoot (London: I. B. Tauris, 2018), 99–116.
67. For one exquisite illustrated manuscript of the story, see British Library



Add Ms 18113.

68. Ahmad, *What Is Islam?*, 413.

69. Aditya Behl and Wendy Doniger, *The Magic Doe: Qutban Suhrawardi's Mirigavati: A New Translation* (Oxford: Oxford University Press, 2012), 10, 54.

70. For an in-depth study of viewing the human form as a meditative aid to God-knowledge in Sufism, particularly the divine beloved in a human face, see Zargar, *Sufi Aesthetics*, 85–119.

71. Ahmad, *What Is Islam?*, 413. Layla and Majnun is the most popular and widely spread Persian romance.

72. “naqsh-i fanā baqāst bī rangī-e yār / bī rang bishaw, ranghā rā mashumār,” Jahanara Begum, “Risāla-i ṣāhibiyya,” 108.

73. “A blue glass shows the sun as blue, a red glass as red, when the glass escapes from colour, it becomes white, it is more truthful than all other glasses and is the Imam.” Jalal ad-Din Rumī, trans. Reynold Alleyne Nicholson, *The Mathnawī of Jalālu'ddīn Rūmī* (London: Luzac & Co, 1925), 1:152.

74. Ananda K. Coomaraswamy, “Khwaja Khadir and the Fountain of Life in the Tradition of Persian and Mughal Art,” in “What is Civilisation” and Other Essays (Cambridge: Golgonooza Press, 1989), 157–67. For a Mughal painting of Khizr, see Azim ush-Shan Receiving Investiture from Khizr, *Bibliothèque nationale de France, Département des Manuscrits* (Smith-Lesouëf 249, pièce 6557). For an example of Mu'in al-Din Chishti, see *Mu'in al-Dīn Chishtī*, from the Minto Album, Chester Beatty Library, Dublin (07A.14a). For a painting of Jilani, see ‘Abd al-Qadir al-Jilani, *Victoria and Albert Museum, London* (IM.295-1914). In my forthcoming monograph, which surveys images of saints and prophets in early modern Muslim India, I discuss the figures of Khizr, Jilani, and Chishti in detail.

75. For a slightly later example of a documented Sufi practitioner who also patronized images of saints, see Murad Khan Mumtaz, “‘Patch by Patch’: Devotional Culture in the Himalayas as Seen through Early Modern Kashmiri Paintings of Muslim Saints,” *South Asian Studies* 34, no. 2 (2018): 114–36.





## ارمغان استعمار

### روایت حذف و گسست حافظه تاریخی مسلمانان در هند بریتانیا

مهدی خواجه‌پیری

حافظه تاریخی هر جامعه بنیان هویت جمعی و استمرار فرهنگی آن به شمار می‌آید. در هند تحت استعمار بریتانیا، سیاست‌های آگاهانه و نظام مند برای تضعیف و حذف حافظه تاریخی مسلمانان به کار بسته شد. حذف تاریخی مسلمانان در گسست هند بریتانیا در فروپاشی زیرساخت‌های دانش اسلامی در هند موثر بود. سیاست‌هایی که از تغییر زبان، نابودی کتابخانه‌ها و آرشیوها نسخه‌های خطی و تغییر نظام آموزشی تا بازنویسی تاریخ، مصادره، را در بر می‌گرفت.

حافظه تاریخی شبکه‌ای از روایت‌ها، اسناد، آثار مکتوب و نهادهای دانشی است که یک جامعه به واسطه آن گذشته خود را فهم و باز تولید می‌کند. در هند پسا استعمار، مسلمانان طی قرون متمادی با زبان رسمی واحد و تأسیس کتابخانه‌ها، مدارس، دارالترجمه‌ها، و تولید گسترده متون ادبی و دینی سهمی بنیادین در شکل دهی به حافظه تاریخی این سرزمین داشتند. با استقرار سلطه بریتانیا، این حافظه نه تنها به حاشیه رانده شد، بلکه هدف برنامه ریزی شده برای تضعیف و جایگزینی قرار گرفت. گسست حذف حافظه تاریخی مسلمانان پیامد تصادفی استعمار نبود بلکه بخشی از پروژه‌ای منسجم برای استقرار هژمونی معرفتی و سیاسی بریتانیا به شمار می‌آمد.

در مطالعات پسا استعماری، حافظه تاریخی به مثابه میدان قدرت تلقی می‌شود؛ جایی که سلطه گر می‌کوشد روایت مشروع از گذشته را تثبیت کند و روایت‌های رقیب را خاموش سازد. استعمار بریتانیا در هند، از این منطق پیروی کرد، تولید دانش، طبقه بندی اسناد و تعریف "تاریخ رسمی" ابزارهای اصلی اعمال قدرت بودند. بدین ترتیب، حافظه تاریخی مسلمانان که حامل روایت‌های بدیل از سیاست علم و فرهنگ بود، به عنوان مانعی در برابر سلطه استعمار تلقی می‌شد.

پیش از ورود بریتانیا، مسلمانان هند شبکه‌ای گسترده از نهادهای علمی و فرهنگی ایجاد کرده



بودند. کتابخانه‌های سلطنتی، علما، امرا، و دانشمندان در دهلی آگرا، لکهنو، مرشدآباد و حیدرآباد هزاران نسخه خطی در علوم دینی، فلسفه، پزشکی، تاریخ و ادبیات را در خود جای داده بودند. این مجموعه‌ها نه تنها مخازن دانش، بلکه نمادهای هویت تاریخی مسلمانان بودند. هویت تاریخی مسلمانان از خلال همین نهادها انتقال می‌یافت و باز تولید میشد.

یکی از نخستین گام‌های بریتانیا، تغییر زبان، تصرف و انحلال کتابخانه‌های وابسته به دربارها و نهادهای اسلامی بود. بطور مثال در اوده پس از سقوط حکومت محلی کتابخانه‌های سلطنتی و شخصی یا به کلی نابود شدند و یا کتاب‌های آنها به قیمت‌های ناچیز فروخته یا مصادره و به مراکز استعماری منتقل گردید. این اقدام نه تنها ضرب‌های مادی به میراث مکتوب مسلمانان بود بلکه پیوند زنده میان نسل‌ها را قطع کرد. بخش قابل توجهی از نسخه‌های خطی اسلامی هند به کتابخانه‌ها و موزه‌های بریتانیا و سایر کشورها اروپایی انتقال یافت. این انتقال اغلب بدون ثبت دقیق منشا و زمینه تاریخی آثار انجام شد و بدین ترتیب نسخه‌ها از بستر فرهنگی خود جدا گردیدند. پراکندگی این آثار در مراکز مختلف اروپایی دسترسی پژوهشگران محلی را دشوار ساخت و حافظه تاریخی را تکه تکه کرد. استعمار بریتانیا با تدوین تاریخ‌های رسمی، نقش مسلمانان را در تمدن هند را به صورت آگاهانه کمرنگ یا منفی جلوه داد. دوره حکومت‌های مسلمان به عنوان عصر «استبداد» و «انحطاط» معرفی شد و دستاوردهای علمی و فرهنگی آنان نادیده گرفته شد. این بازنویسی تاریخ در نظام آموزشی جدید نهادینه گردید و نسل‌های بعدی را از دسترسی به روایت‌های بدیل محروم ساخت.

اوده<sup>۱</sup> یکی از برجسته‌ترین و آخرین کانون‌های سیاسی مذهبی و فرهنگی مسلمانان در هند پیش از سلطه بود. لکهنو، پایتخت اوده، در سده‌های هجده و نوزده میلادی به مرکزی مهم برای علوم دینی، ادبیات فارسی و اردو، تاریخ‌نگاری نسخه‌پردازی و کتاب دوستی بدل شد. کتابخانه‌های سلطنتی نوابان اوده، کتابخانه‌های وقفی وابسته به مدارس و حسینیه‌ها و مجموعه‌های شخصی علما و ادبا شبکه‌ای زنده از حافظه تاریخی مسلمانان را شکل میدادند که پیوند میان قدرت سیاسی، هویت مذهبی و تولید دانش را نمایان می‌ساخت.

با الحاق اوده به قلمرو بریتانیا در سال ۱۸۵۶ میلادی این شبکه دانشی هدف حمله‌ای همه جانبه قرار گرفت. سقوط نواب واجد علی شاه نه تنها پایان یک حکومت محلی، بلکه آغاز فروپاشی ساختارهای حافظه ساز مسلمانان بود. نیروهای استعماری کتابخانه‌های درباری را تصرف کردند و بسیاری از نسخه‌های خطی یا نابود شد یا بدون ثبت و ضابطه



مصادره گردید. این فرایند در جریان سرکوب قیام ۱۸۵۷ شدت یافت و لکنو به صحنه‌ای از ویرانی فرهنگی بدل شد. کتابخانه سلطنتی اوده و مجموعه‌های وابسته به دربار که حاوی آثار ارزشمند در فقه، حدیث، فلسفه پزشکی نجوم و تاریخ بودند عملاً از هم پاشیدند بخشی از این آثار به وسیله مأموران و شرق شناسان انگلیسی به کلکته، لندن و دیگر مراکز استعماری منتقل شد و بخش قابل توجهی نیز در جریان غارت و بی توجهی با فروش‌های ارزان از میان رفت بدین ترتیب حافظه مکتوب اوده به صورت فیزیکی و نمادین تکه تکه شد. در فرایند گسست حذف حافظ تاریخی مسلمانان نقش اشخاص معین و نهادهای استعماری به روشنی قابل شناسایی است. چهره‌های کلیدی این جریان را می‌توان در نوشته‌جات و تصمیمات استعمارگران و سیاستمداران بریتانیا بررسی و شناسایی کرد. علاوه بر اشپرینگر و الیوت، اشخاص دیگری نیز در چارچوب نظام استعماری بریتانیا در اوده نقش داشته‌اند که بررسی آنان برای فهم دقیق سازوکار حذف حافظه تاریخی ضروری است.





هنری میرز الیوت<sup>۱</sup> (۱۸۵۳-۱۸۰۸) پس از سر ویلیام جونر که زمینه را برای حذف حافظه تاریخی مسلمانان آماده کرد راه او را ادامه داد الیوت که با وجود آنکه بیش تر به عنوان مورخ و گرد آورنده متون تاریخی اسلامی شناخته میشود، در چارچوب ساختار استعماری عمل میکرد. سر هنری الیوت<sup>۲</sup> یکی از محوری ترین چهره‌ها در حذف و باز سازی جهتدار حافظه تاریخی مسلمانان در دوره بریتانیا است، نقش او بر خلاف رابرت اوم که «چار چوب روایت» را ساخت در سطحی عمیق تر و خطرناک تر عمل کرد. الیوت نه یک پژوهشگر مستقل، بلکه مقام عالی رتبه کمپانی هند شرقی و مسئول گردآوری و سامان دهی متون تاریخی فارسی و عربی بود. هدف اعلامی او شناساندن تاریخ هند اسلامی به انگلیسی ها بود، اما هدف واقعی او ارائه تاریخی است از مسلمانان تحت سلطه بریتانیا که آن را اخلاقاً موجه، سیاسی و تمدنی نشان دهد. مهمترین اثر منسوب به وی که با تکمیل جان داوسن صورت گرفت. "تاریخ هند به زبان مورخین هند"<sup>۳</sup> است. در ظاهر این کتاب وعده میدهد که تاریخ هند از زبان مورخان مسلمان نقل شود اما در عمل گزینش متون کاملاً جهت دار است. بخشهایی انتخاب شده که جنگها، قتلها، تعصبات مذهبی، مجازاتها را برجسته میکند. وی در حقیقت میکوشد تا ساخت تصویری خشن، خونریزی و ضد تمدنی از تاریخ اسلامی در هند را به رخ بکشد. الیوت متون فارسی را تقطیع کرد جملات را از زمینه تاریخی و ادبی جدا ساخت ترجمه‌هایی ارائه داد که بار ارزشی منفی را تشدید می کرد. اصطلاحات ادبی و فقهی را بنفع فهم استعماری ساده سازی کرد. این کار وی نوعی "خشونت معرفتی" بود زیرا متون باقی میماند اما معنای میمیرد. در مقدمه ها و حواشی الیوت مورخان مسلمان، متعصب، درباری، فاقد ارزش علمی، معرفی میشوند. «تاریخ نگاری اسلامی» در برابر تاریخ نگاری اروپایی کم ارزش جلوه میکند. این رویکرد اعتماد به کل سبک تاریخ نگاری - فارسی اسلامی هند را متزلزل کرد و پژوهشگران بعدی را به بیاعتنایی به منابع اصیل بومی سوق داد. آثار الیوت بطور گسترده در آموزش کارگزاران استعماری استفاده شد، پس از قیام ۱۸۵۷م، مسلمانان به عنوان «عامل خشونت تاریخی» معرفی شدند. به بیان دقیق تر الیوت پرونده تاریخی محکومیت مسلمانان را پیشاپیش تنظیم کرد. لذا وی را میتوان ویرایشگر حافظ تاریخی مسلمانان هند نامید.

اگرچه الیوت در سال ۱۸۵۳ م در گذشت اما آثار او تا دهه‌های بعد در آموزش افسران اداری، تدوین کتابهای درسی تاریخ و در سیاست گذاری آموزش بومی، مرجع تلقی میشد. پس از ۱۸۵۷ م سیاست آموزشی از آموزش عبور کرد و به اجرای سیستماتیک حذف حافظه تاریخی مسلمانان رسید. الیوت در این مرحله مرجع بود. وی مشروعیت به حذف فارسی از

1 - Sir Henry Miers Elliot

2- Sir Henry Elliot

3- History of India as told by its own Historians



نظام آموزشی داد. در اندیشه الیوت فارسی برابر با زبان دربار، خشونت، و تعصب مذهبی بود، نه زبان علمی، فلسفه، حقوق و تاریخی تمدنی، پس از تسلط بریتانیا فارسی بطور کامل از مدارس دولتی، نظام امتحانات استخدام اداری حذف شد و انگلیسی و اردوی کنترل شده جای آن را گرفت. این حذف صرفاً زبانی نبود، قطع دسترسی نسل جدید مسلمانان به تاریخ خود بود. در نهایت الیوت تاریخ مسلمانان را به «مدرک جرم آموزشی» تبدیل کرد و نظام آموزشی بریتانیا، این پرونده را نسل به نسل تدریس نمود.

جان داوسن<sup>۱</sup> (۱۸۸۱-۱۸۲۰م) استاد زبان سانسکریت و فارسی، عضو انجمن سلطنتی آسیا و ویرایشگر و تکمیل کننده پروژه ناتمام الیوت بود. پس از مرگ الیوت (۱۸۵۳م) داوسن مجموعه عظیم "تاریخ هند به زبان مورخین هندی"<sup>۲</sup> را به پایان رساند و منتشر کرد. اهمیت او در این است که تحریف در پوشش «دقت دانشگاهی تثبیت» شد. داوسن متن الیوت را نظام مند کرد جلد سازی و نمایه سازی نمود و به آن ظاهر علمی بخشید و نتیجه آن شد که کتاب الیوت به مرجع رسمی، دانشگاهی، آموزش افسران و تاریخ نگاری استعمار تبدیل شد. پس از این روایت گزینشی الیوت حقیقت تاریخی تلقی شد. داوسن مدعی بی طرف علمی بود اما در عمل همان الگوی انتخاب الیوت را حفظ کرد. وی خشونت را برجسته کرد، دست آوردهای تمدنی حذف شد. لذا بی طرفی وی یک چارچوب از پیش منحرف بود. وی مورخان مسلمان را ناقل وقایع تحلیل گر تاریخ معرفی کرد این نگاه سنت تاریخی اسلامی را فاقد نظریه فاقد روش جلوه داد لذا تاریخ نگاری اسلامی از ساحت علم خارج شد و به منبع خام برای غرب تنزل یافت. وی نقش اساسی در تثبیت روایت منفی در آموزش پس از ۱۸۵۷م داشت. پس از قیام ۱۸۵۷م نسخه های داوسن ویرایش شده، وارد برنامه های درسی شدند و منبع اصلی کتابهای تاریخ مدارس و کالجها گردیدند. لذا الیوت بعنوان منبع و داوسن ضمانت علم گردید. بدون داوسن ممکن بود الیوت سیاسی تلقی شود اما با داوسن علم تحریف شد. او در اصل عامل بریدن پیوند نسل جدید با متون اصلی بود. داوسن دسترسی به متن کامل فارسی را غیر ضروری جلوه داد. ترجمه گزینشی از متون اسلامی را جایگزین خوانش انتقادی اصل متن کرد. لذا نسل جدید پژوهشگران را از مواجهه مستقیم با متون فارسی اسلامی محروم ساخت. خطرناک ترین نقش داوسن سکوت معنادارش بود. سکوت او درباره نظام آموزش اسلامی، شبکه کتابخانه ها و نقش علما و همزیستی مذهبی وی با سکوتش به تدریج این عناصر را از حافظه تاریخی حذف کرد. لذا نقش داوسن در گسست و حذف حافظه تاریخی مسلمانان هند را میتوان چنین خلاصه کرد. الیوت تاریخ را برید و داوسن آن را قاب گرفت و به دیوار دانشگاه آویخت الیوت حافظه تاریخی را مجروح کرد و داوسن آن زخم را دائمی و نهادینه ساخت.

1 - John Douson

2 - The History of India as told by its own Historians



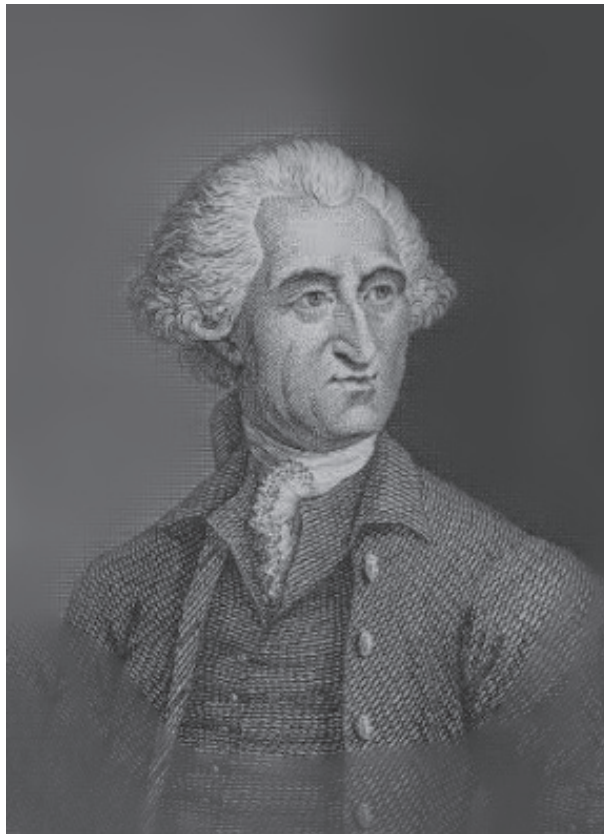
ادوارد رابرت بولور<sup>۱</sup> لاتین - شاعر - دیپلمات، و سیاستمدار انگلیسی بود که با عنوان لرد لایتنز از سال ۱۸۷۶ تا ۱۸۸۰ به عنوان نائب السلطنه هند<sup>۲</sup> خدمت کرد. دوره‌های که در حافظه تاریخی هند به عنوان یکی از تیره‌ترین سالهای استعمار بریتانیا ثبت شده است. لایتنز نماینده استعمار ایدئولوژیک و اقتدارگرا بود او به برتری تمدن اروپای باور داشت و فرهنگها و سنتهای بومی هند را مانع پیشرفت میدانست و سیاستهای فرهنگی را ابزار کنترل سیاسی تلقی میکرد نه صیانت از میراث.

اگرچه سقوط رسمی حکومت او در سال ۱۸۵۶م پیش از دوره لایتنز رخ داد اما پیامدهای ویرانگر فرهنگی آن در دهه‌های بعد به ویژه در دوره وی به اوج رسید لایتنز وارث سیاست «تبنیه فرهنگی» بود و آن را نهادینه و ثبت کرد.

وی نه یک دیپلمات بی طرف، بلکه تکمیل کننده فراینده نابودی فرهنگی پس از سقوط فرمانروایان مسلمان بود. فرایندی که تمدن اسلامی را از مرکز علم و کتاب به شهری با حافظه‌ای زخمی تبدیل کرد.

1 - Aedward Rabert Bolur

2 - Vicery



رابرت آورم (Robert Orme)<sup>۱</sup> (۱۷۲۸-۱۸۰۱م) مورخ رسمی کمپانی هند شرقی در آثار خود درباره تاریخ هند، حکومت‌های مسلمان را عمدتاً فاقد مشروعیت تاریخی و کارآمدی فرهنگی تصویر کرد. این تصویر سازی، مبنای ذهنی سیاست‌های بعدی بریتانیا در توجیه و بی‌اعتنایی به نهادهای فرهنگی شد.

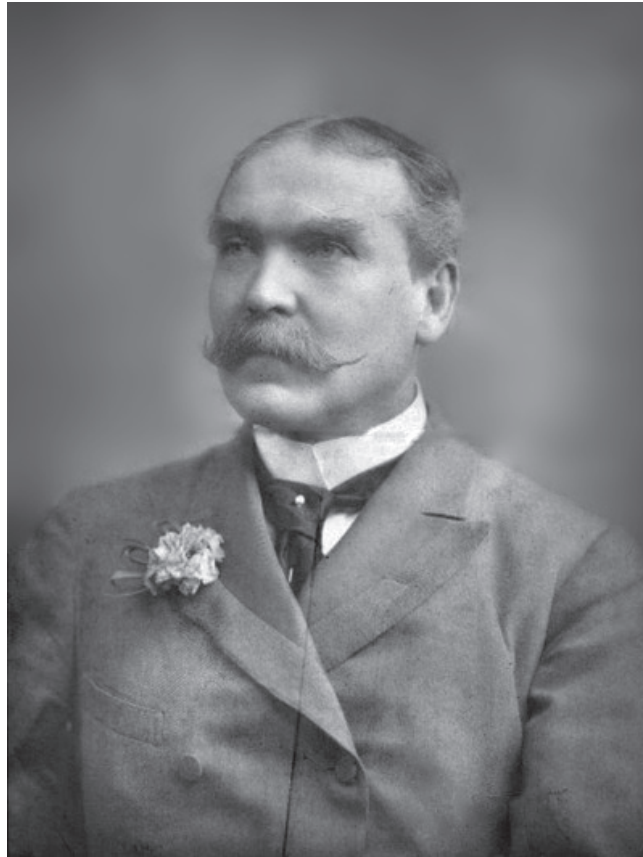
بررسی مبتنی بر اشخاص و منابع نشان می‌دهد که حذف حافظه تاریخی مسلمانان، نتیجه کنش‌های پراکنده نبود، بلکه حاصل تلاقی منافع سیاسی، اداری و علمی استعمار بریتانیا بود، اشخاصی چون اشپرینگر و الیوت، در کنار نهادهای استعماری حلقه‌های یک زنجیره بودند که به خروج منابع، بازنویسی تاریخ و تضعیف حافظه جمعی مسلمانان انجامید. از این منظر اوده نه تنها یک مورد تاریخی بلکه نمونه‌ای گویا از سازوکار حذف حافظه در نظام استعماری به شمار می‌آید.

برخی از شرق‌شناسان و ماموران استعماری با دسترسی گسترده به کتابخانه‌ها و آرشیوها، در شکل دهی به این فرایند نقش ایفا کردند. هر چند بخشی از فعالیت‌های آنان در ظاهر پژوهشی و علمی بود، اما در عمل به انتقال یکسویه منابع و تثبیت نگاه استعماری انجامید. این امر، نشان می‌دهد که دانش در بستر استعمار، همواره خنثی نبوده و در

1 - Robert orme

خدمت قدرت عمل کرده است.

اصلاحات آموزشی بریتانیا زبانهای فارسی و عربی را که حامل اصلی حافظه تاریخی مسلمانان بودند، از مرکز نظام آموزشی کنار زد. جایگزینی زبان انگلیسی و متون تدوین شده استعماری موجب گسست معرفتی شد و ارتباط دانش آموزان با میراث مکتوب اسلامی را تضعیف کرد. بدین ترتیب حافظه تاریخی نه تنها در سطح اسناد بلکه در سطح ذهن و آموزش نیز مورد حمله قرار گرفت.



ویلیام ویلسون هنتر<sup>۱</sup> (۱۸۴۰-۱۹۰۰)

ویلیام هنتر مورخ، آمارگیر و کارمند برجسته سرویس خدمات کشوری هند و اهل اسکاتلند بود که در دوران استعمار بریتانیا بر هند فعالیت میکرد و بدلیل پروژه عظیم تدوین فرهنگ امپراطوری هند شهرت جهانی یافت وی یکی از مهمترین مورخان و کارگزاران فکری استعمار بریتانیا در هند بود و نام او پیش از همه با مهندسی روایت تاریخی و دانشی هند تحت حاکمیت بریتانیا گره خورده است. هنتر از سال ۱۸۶۲ به خدمت کمپانی هند شرقی در آمد و پایان خدمت در هند وی سال ۱۸۸۷ بود.

در نظر هنتر اسلام و مسلمانان نباید به عنوان یک جامعه دینی بلکه به عنوان یک مسئله امنیتی قابل مدیریت فهم اداره شوند. وی در کتابش "مسلمانان هند" به چند محور

1 - William Welson Hunter (1840-1900)

2 - Imperial Gazetteer of India



اصلی اشاره میکند.

اسلام پدیده ای است نظامی باظرفیت سیاسی و مسلمانان بالقوه شورشی  
 فقه اسلامی ابزاری است برای بسیج یا اطاعت / فقه منبع تهدید سیاسی  
 علما، بازیگران سیاسی بالقوه خطرناک / رهبران خطرناک

بنابر این فهم اسلام نزد او فهم الهیاتی یا تاریخی نیست بلکه فهم اداری. اطلاعاتی است.  
 پرسش واقعی او این نیست که اسلام چه می گوید. بلکه این است کدام قرائت از اسلام  
 برای حکومت بریتانیا بی خطر تر است.

سپس همان قرائت را برجسته میکند. رسمی میسازد و مبنای سیاست قرار می دهد، هنتر  
 فقه را از درون سنت اسلامی نمی خواند بلکه آن را باز چینش می کند تا نتیجه مطلوب  
 استعمار حاصل شود.

لذا وی در مرحله اول اسلام و مسلمانان را از یک جامعه دینی، فرهنگی به یک مسئله  
 امنیتی برای دولت بریتانیا تبدیل کرد و در سه نظریه اسلام نظامی و مسلمانان شورشی،  
 فقه منبع تهدید سیاسی و علما بازیگران و رهبران خطرناک بالقوه به کار خود ادامه داد.  
 هنتر در حقیقت نظریه پرداز سیاست استعماری بود نه یک دین شناس و مورخ بی طرف  
 لذا کتاب "مسلمانان هند"<sup>۱</sup> برای دانشگاه ها و طبقه تحصیل کرده نوشته نشد او در کتاب  
 خود به مهندسی اسلامی مطیع می پردازد و قرائتی از اسلام که با سلطه بریتانیا سازگار  
 باشد را ارائه می کند و اطاعت از حکومت را شرعی جلوه می دهد او به حذف یا تضعیف  
 قرائت های، مقام، سیاسی و ضد استعماری می پردازد.

وی پایه گذار معمار فکری سیاست بریتانیا برای کنترل اسلام، خنثی سازی علما و تصنیف  
 نهاد فرهنگی مسلمانان هند بود.

نقش هنتر در حذف حافظه تاریخی مسلمانان در تداوم مسیر رابرت آورم و ویلیام جونزو  
 هنری الیوت بود.

از جمله مناطقی که با اندیشه و نظریه هنتر سازگار بود ایالت اوده بود. اوده در نگاه او  
 کانون خطر بود. الحاق اوده در سال ۱۸۵۶ و قیام مردم ۱۸۵۷ اوده را به عنوان خطرناکترین  
 منطقه مسلمان نشین هند در آورده بود. لذا ویلیام هنتر دقیقاً در این فضا وارد عمل فکری  
 شد و چارچوب نظری خود را شکل داد. اوده نه یک سرزمین با سنت علمی - فرهنگی  
 بلکه یک مسئله امنیتی اسلامی تعریف شد در این نگاه دربار اوده مرکز توطئه و علما  
 رهبران بالقوه شورش شناخته شدند و مدارس امام بارگاهها کتابخانهها پایگاه های فکری  
 خطرناک در آمدند. بر اساس منطق فبری هنتر حذف نخبگان و علما که ستون فکری دولت  
 نوابها بودند یا تبعید شدند و یا تحت مراقبت قرار گرفتند و یا از منابع مالی اوقاف



محروم شدند. از سوی دیگر قطع اوقاف تأثیری مستقیم بر مدارس دینی مراکز مذهبی چون امام‌باره‌ها حسینه‌ها و کتابخانه‌ها به عنوان منابع تغذیه فکری شورش تلقی شد و ضبط یا تحت مدیریت دولتی حکومت بریتانیا قرار گرفتند. هر چند هنر بطور مستقیم در تضعیف و از بین بردن میراث مکتوب اسلامی هند دست نداشت اما اندیشه و نظریات وی مسیر را برای افرادی چون اشپرینگر و دیگر عوامل استعمار جوار می‌کرد.



سرویلیام جونز<sup>۱</sup> (۱۷۹۴-۱۷۴۶) قاضی دادگاه عالی کمپانی هند، شرقی و مؤسس انجمن آسیایی بنگال

جونز در سال ۱۷۸۳ برای خدمت به عنوان قاضی دادگاه عالی کلکته وارد هند شد. وی زبان دان برجسته سانسکریت، عربی، فارسی، عبری و یونانی بود. در سال ۱۷۸۴ انجمن آسیایی بنگال را بیان گذاشت. او نخستین کسی بود که مطالعه علمی شرق را در چار چوب آکادمیک غربی نهادینه کرد. لذا پس از نظریه وی شرق نه "صاحب روایت" بلکه "موضوع روایت" شد. از اقدامات ویلیام جونز مرکزیت بخشی به هند باستان بود. قبل از وی تاریخ رسمی هند در دیوان‌ها و مدارس فارسی محور مبتنی بر تواریخ اسلامی بود و مسلمانان خود را وارث یک سنت تاریخی پیوسته می‌دانستند. پس از جونز تاریخ واقعی هند،

1 - Sir William Jones

2 - Asiatic Society of Bengal.



سانسکریت، وداها و مهابهاراتا شدند. دوره‌های تاریخ اسلامی دوره‌های انحطاط و بیگانه‌تلقی شدند. در روند فکری وی حافظه تاریخی مسلمانان از "هسته تاریخی" به "حاشیه تاریخی هند" رانده شد. جونز معتقد بود تمدن هندوی باستان تمدنی شکوفا و پیا برجاست و تمدن اسلامی در هند تقلیدی، ایستا و غیر خلاق است. این ایده وی بعدها توسط جیمز میل، هنری الیوت و جان داوسن به نظریه انحطاط ذاتی مسلمانان تبدیل شد. وی هر چند زبان احترام آمیز نسبت به تمدن اسلامی داشت. اما بذر نظریه انحطاط را او کاشت. جونز فارسی می دانست اما آن را زبان دوره گذشته معرفی کرد و آینده هند را در زبانهای انگلیسی و سانسکریت باز سازی کرد. این نگرش وی از نظام آموزشی از سال ۱۸۳۵ م به بعد به معنای بیاعتبار شدن هزاران متن تاریخی، علمی مسلمانان شد. وی ادبیات "شرق زنده" را به "شرق موزه‌های" تبدیل کرد. انگلیسی و سانسکریت جایگزین زبان فارسی شد و نسخه‌های خطی اسلامی راهی موزه‌ها گردید و دانش اسلامی از بافت اجتماعی زنده جدا شد. هر چند جونز هیچگاه بطور مستقیم با تمدن و فرهنگ و زبان فارسی مخالفت نکرد. بلکه ساختار معرفتی و بلند مدتی را بنیان گذاشت که تاریخ از دست صاحبانش گرفته شد و به موضوع مطالعات اسلامی بدل شد. جونز حدود یازده سال در خدمت کمپانی هند شرقی بود و درس ۴۷ سالگی بر اثر بیماری در هند در گذشت.





جیمز میل<sup>۱</sup> (۱۷۷۳-۱۸۳۶)

تاریخ دان، اقتصاددان نظریه پرداز سیاسی و فیلسوف اسکاتلندی بود او از نظریه پردازان استعمار انگلیس در هند بود و کتاب تاریخ هند بریتانیایی وی نقدی شدید علیه فرهنگ هند بود و به توجیه سلطه بریتانیا کمک کرد. جیمز میل در سال ۱۸۱۹ وارد ساختار اداری کمپانی هند شرقی در ... شد. او ساختار اداری کمپانی پیشرفت کرد و در سال ۱۸۳۰ رئیس بخش مکاتبات هند شد این یکی از مهمترین سمت های فکری و اداری کمپانی بود او تا زمان مرگش در سال ۱۸۳۶ در همان سمت در لندن فعالیت داشت.

حلقه تکمیل کننده و ایدئولوژیک پروژه ای است که با رابرت آورم آغاز شد و شانه های چارچوب معرفتی ویلیام جونزاستوار بود. بدین ترتیب که جونز رامیتوان "معمار معرفت آورم را مورخ "اجرایی قدرت" و جیمز میل را نظریه پرداز انحطاط و مشروعیت بخش استعمار خواند، وی متفکر اسکاتلندی بود که هرگز به هند سفر نکرد و هیچ یک از زبانهای فارسی عربی و سانسکریت را نمی دانست اما اثر او دهه ها مرجع سیاست گذاری و آموزشی نظام بریتانیا شد. جیمز میل تاریخ هند را به سه دوره تقسیم کرد. دوره هندوی، دوره مسلمانان و دوره بریتانیا وی نظر به خود را اینطور مطرح کرد، دوره هندوی اما بومی، دوره مسلمانان، سیاه، بیگانه و مخرب و دوره بریتانیایی دوران عقلانی، اصلاح گرد نجات بخش. پایه حذف مسلمانان از هویت تاریخ هند

این تقسیم بندی هنوز هم در بسیاری از کتابهای درسی جنوب آسیا دیده می شود.

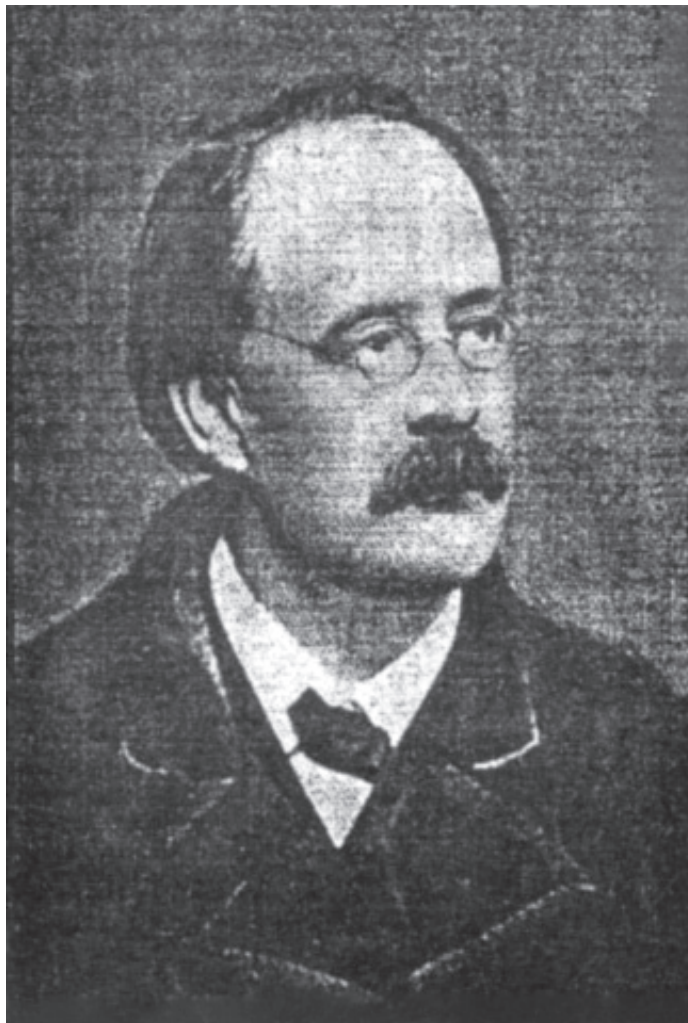
اندیشه های جیمز مستقیماً در سیاست های آموزشی کمپانی هند شرقی، حذف فارسی از دیوان و مدرسه و جابگزینی تاریخ بریتانیا محور اثر گذاشت. او پدر فکری همان سیاستی است که بعدها مکالی در سال ۱۸۳۵ اجرایی کرد.

روایت شکست و گسست حذف حافظه تاریخی مسلمانان در هند بریتانیایی را می توان نه به مثابه یک واقعه ناگهانی بلکه به عنوان فرایند تاریخی چند لایه و مهندسی شده ترسیم کرد. فرایندی که از فروپاشی اقتدار سیاسی و مهندسی شده آغاز شد و به تخریب زیر ساخت های دانشی و نهادی انجامید. و در نهایت به حذف حافظه تاریخی مسلمانان منتهی شد. با افول تدریجی امپراطوری مغول در قرن هجدهم مسلمانان مهم ترین پشوانه سیاسی و نهادی خود را از دست دادند. شکست های نظامی، از پلاسی (۱۷۵۷) تابوکسار (۱۷۶۴) و سپس انقراض عملی اقتدار مغولان، مسلمانان را از طبقه حاکم به جامعه ای مغلوب تبدیل کرد این تحول صرفاً تغییر حکومت نبود، بلکه فروپاشی یک نظام معنا بخش بود که که دین، سیاست، زبان و دانش را به هم پیوند می داد بریتانیا پس از تثبیت قدرت، به خوبی دریافت که سلطه پایدار بدون کنترل روایت تاریخی ممکن نیست. از



این رو تاریخ استعماری شکل گرفت تاریخی که در آن دوره اسلامی هند به عنوان عصر استبداد، تعصب و رکود تصویر شد و دستاوردهای علمی، ادبی و نهادی مسلمانان یا نادیده گرفته شد یا تحقیر و تحریف گردید. در این پروژه شالوده نهادهای دانش مورد هجوم قرار گرفت. این به فقدان منابعی چون غارت کتابخانه، به تعطیل کشیدن مراکز علمی و نظام آموزشی و باز تعریف عامرانه تاریخ انجامید. در برابر این وضعیت جامعه مسلمان دچار چند پارگی واکنشی شد. گروهی مانند سرسید احمد خان راه نجات را در سازگاری با نظم استعماری و آموزش مدرن دیدند و گروهی دیگر براحیای سنتهای دینی و فاصله گیری از استعمار تأیید کردند. لذا این شکاف، مانع شکل گیری یک پروژه منسجم برای باز سازی هویت تاریخی شد. نکته مهم و کلیدی در روایت علمی، این است که آنچه رخ داد صرفاً انحطاط طبیعی نبود بلکه نوعی انحطاط سازی بود. بدین ترتیب مسلمانان نه تنها قدرت، بلکه حق روایت گذشته خود را نیز از دست دادند.

روایت شکست مسلمانان، شکست نظامی، شکست حافظه و شکست معنا بود. لذا تا زمانی که این حافظه باز سازی نشود پیامدهای آن انحطاط همچنان در ساخت هویت، سیاست و دانش مسلمانان ادامه خواهد داشت.





آلویس اشپیرینگر<sup>۱</sup> متولد اتریش (۱۸۱۳-۱۸۹۳) در میان شرق شناسان فعال قرن نوزدهم. جایگاه خاص دارد. او نه نظریه پرداز آموزشی مانند مکالی بوردونه تاریخ نگار ایدئولوژیک به سبک الیوت، بلکه چهره کلیدی در گرد آوری، فهرست نویسی و انتقال منابع اسلامی (فارسی و عربی) به مدارهای دانشی جدید بود لذا نقش او را بیاید در سطح زیر ساخت دانشی فهم کرد. او در مرحله ای عمل کرد که دانش اسلامی از بستر سنتی خود جدا و وارد نظام آرشیوی و دانشگاهی استعماری شد. او در دهه های ۱۸۴۰ و ۱۸۵۰ مأموریت یافت تا نسخه های خطی اسلامی را شناسایی و تحت نظارت حکومت بریتانیا. سامان دهد. اشپیرینگر در کتابخانه های هند به ویژه در اوده و کلکته هزاران نسخه فارسی و عربی را شناسایی کرد و فهرستهای علمی تدوین نمود. متون را معرفی و تعداد زیادی از میراث علمی مسلمانان را به اروپا منتقل کرد. گزارشهای او از کتابخانه های اوده از مهمترین اسناد نسخه شناسی قرن نوزدهم است. او مطالعاتی درباره حدیث، سیره، تاریخ نگاری اسلامی و متون کلاسیک فارسی انجام داد و برخی از آثار را تصحیح یا معرفی کرد. هر چند اشپیرینگر در بسیاری از موارد موجب نجات نسخه ها از نابودی شد و فهرست او امروز منبع پژوهش اند. اما با شناسایی و انتقال نسخه ها به خارج از هند کنترل دسترسی از نهادهای بومی به نهادهای دولتی استعماری منتقل شد. بدین ترتیب دانش سنتی از بستر زنده آموزش جدا گردید و متون در چارچوب پژوهش شرق شناسی باز خوانی شدند. این انتقال نوعی جا به جایی اقتدار معرفتی بود. وی با نهادهایی مرتبط بود که در آنها، افسران بریتانیایی زبان های شرقی را می آموختند و متون اسلامی برای استفاده اداری بررسی می شد و دانش سنتی به ابزار حکومت تبدیل می شد. به این معنا که کار او در خدمت "شناخت برای کنترل" قرار گرفت. وی از یک سو نسخه ها را ثبت و معرفی کرد و برخی از منابع بدون او شاید از بین می رفت از سوی دیگر دانش اسلامی از حوزه اقتدار علمای مسلمان خارج و وارد نظام استعماری شد. زبان فارسی هم زمان از نظام اداری حذف شده بود و نسل جدید دیگر توانایی دسترسی مستقیم به این متون را نداشت. در نتیجه حافظه تاریخی باقی ماند اما مرجعت آن تغییر کرد. بدین گونه بخشی از میراث اسلامی به کتابخانه های اروپا منتقل گردید و مطالعات اسلامی غربی بر پایه منابع اسلامی هند شکل گرفت و باعث نگاه شرق شناسانه به تاریخ اسلامی هند گردید. از منظر دیگر اشپیرینگر دانش را جمع آوری می کند، طبقه بندی می کند و آن را در شبکه قدرت استعماری قرار می دهد. بدین ترتیب می توان گفت. اشپیرینگر چهره ای دوگانه داشت. وی نجات دهنده و فهرست نگار منابع ارزشمند اسلامی در هند بود پژوهشگر آشنا با زبان های شرقی و انتقال دهنده اقتدار دانشی از نهادهای بومی به دستگاه استعماری شد و مشارکت کننده در باز آرای

حافظه تاریخی در چارچوب شرق شناسی شد نقش او نه تخریبی مستقیم، بلکه ساختاری و نهادی بود.



توماس بابینگتون مکالی<sup>۱</sup> (۱۸۵۹ - ۱۸۰۰ - سیاستمدار و مورخ لیبرال بریتانیایی عضو شورای هند (۱۸۳۴-۱۸۳۸) در کلکته و نویسنده کتاب "دقیقه آموزش هند"<sup>۲</sup>. او نه شرق شناس کلاسیک بود و نه متخصص زبان های شرقی بلکه سیاستمدار بود که در چارچوب لیبرالیسم بریتانیایی به اصلاح نظام آموزشی هند پرداخت. وی کتابش "دقیقه آموزش هند" را در سال ۱۸۳۵ نوشت در این سند مکالی چند پیشنهاد کرد. آموزش عالی در هند به زبان انگلیسی انجام شود، بودجه دولت از آموزش سنتی فارسی و عربی به آموزش انگلیسی منتقل شود. طبقه ای از نخبگان هندی تربیت شود که از نظر خون هندی، اما از نظر فکر و سلیقه انگلیسی باشند. دو سال پس از نظریه وی در سال (۱۸۳۸) فارسی از زبان رسمی اداری کنار گذاشته شد هر چند مکالی شخصا کتابی علیه تاریخ اسلامی نوشت اما سیاست او سه پیامد ساختاری داشت:

۱. قطع پیوند زبانی نسل جدید با متون تاریخی بارسمی شدن انگلیسی نسل جدید آموزش دیده با فارسی بیگانه شدند. لذا امکان خواندن تواریخ اسلامی کلاسیک کاهش یافت بدین گونه انتقال طبیعی حافظه تاریخی از طریق آموزش مختل شد.

1 - Tomas Babington Macaulay

2 - Minute on Indian Education



و این یک گسست زبانی بود.

۲. بی اعتبار شدن سرمایه فرهنگی مسلمانان، در این فرضیه علما و منشیان جایگاه اداری خود را از دست دادند و سرمایه های فرهنگی قدیم بی ارزش شدند و مسلمانان دیرتر از دیگر گروه‌ها وارد آموزش انگلیسی شدند. این تغییر باعث کاش سهم مسلمانان در ساختار اداری قرن نوزدهم شد.

۳. انتقال مرجعیت روایت تاریخی بود زمانیکه آموزش و پژوهش به انگلیسی انجام شد، تاریخ هند از منظر تاریخ نگاران انگلیسی باز نویسی شد و متون فارسی به منابع شرق شناسان تبدیل شدند، روایت تاریخ اسلامی از درون جامعه اسلامی به بیرون منتقل شد این تغییر نوعی جابجایی "مرجعیت معرفتی بود" وی ساختار آموزش و زبان را تغییر داد و انتقال حافظه را دگرگون کرد لذا نقش او ساختاری و ماندگار ترماند هر چند هدف اصلی او "مدرن سازی آموزشی" و کار آمد سازی سیستم حکومتی استعمار بود. اما او به برتری تمدن اروپایی باور داشت. مکالی پروژه اختصاصی برای اسلام طرح نکرد لیکن پیامدهای ناگواری را برای جامعه اسلامی بوجود آورد نتیجه کاروی منجر به گسست در انتقال حافظه تاریخی، بحران سرمایه فرهنگی و عقب ماندگی نسبی در ساختار اداری جدید گردید. وی معمار تغییر نظام آموزشی هند بود. مکالی با جایگزینی انگلیسی بجای فارسی، زبان قدرت را تغییر داد و سرمایه فرهنگی مسلمانان را تصنیف کرد و انتقال طبیعی حافظه تاریخی اسلامی را مختل کرد. بنابر این نقش او در حذف حافظه تاریخی نه تخریب مستقیم منابع، بلکه ایجاد گسست ساختاری در نظام دانایی و آموزش مسلمانان بود.

## منابع:

• گزارش مهم درباره وضعیت مسلمانان پس از ۱۸۵۷ که نشان دهنده نگاه امینی بریتانیا بر جامعه مسلمان هند است.



- One the Education of the people of India (1938)
- Charles E. Traveyan.
- Resolution on Education Policy (1838)
- Willian Bentinck
- The Indian Musalans (1871)
- Willian Wilson Hunter.
- The History of British India
- James Mill.
- Separatism Among India Muslims (1974)
- Legacy of the Divided Nalion 1997
- Mushirul Hasan
- Aligharh's First Generation 1978
- David Lelyneld
- Orientalism (1978)
- Edmard Said
- Awadh in Revolt (1984)
- Rudrangshu Mukherjee
- The sepoy and company (1955)
- Seema Alavi



## تذكرة الالقاب هندوستان

درآمدی بر ترتیب و اختصاص عناوین، خطابات و القاب رجال و بانوان و دولت‌مردان  
هندوستان در قرون هجدهم و نوزدهم میلادی - بخش سوم

محمد رضا بهزادی

در ششمین شماره از فصلنامه، مقدماتی از تنظیم و ترتیب دفاتر القاب نامه و چگونگی تدوین آنها در دوران کمپانی هند شرقی در شبه قاره هند را بیان کردم.

در شماره پیشین، به معرفی از یکی از مهمترین منابع شناخت ترتیب رجال و بانوان دیوانی شبه قاره بر اساس نام و القاب، یعنی کتابِ نمایه به عناوین، آنگونه که در دفاتر القاب نامه و فرمهای نشانی و شناسایی ضبط و ثبت گردیده است، اثر مرحوم پروفیسور سید اختر الهی ترمذی (متوفی به سال ۲۰۰۴ میلادی) پرداختم و این نوید را دادم که در شماره‌های بعدی نورنامه، این کتاب را ترجمه و به صورت بخش‌های مجزا اما در امتداد هم بیاورم.

این وعده، جامه عمل پوشید و اینک در این شماره بخشی از این کتاب که ترجمه و ویراست گردیده را تقدیم نگاه خوانندگان و علاقمندان و پژوهندگان علم القاب و رجال شناسی و تبار پژوهی می‌نمایم. این اسامی بر اساس دفاتر القاب و نشانی کمپانی هند شرقی و گنجینه اسناد فارسی در دیپارتمان فارسی‌کمانی هند شرقی در فاصله سالهای ۱۷۹۸ تا ۱۸۸۵ میلادی تنظیم شده و قاعدتا بایستی ربط معناداری با اسناد محفوظ در آرشیو ملی هند که از سراسر شبه قاره هند و دیگر ممالک نظیر ایران و حواشی خلیج فارس و حتی مصر و دیگر سو از جنوب و جنوب شرق آسیا و حتی شمال هندوستان و جنوب چین به دفتر این اداره در کلکته می‌رسیده است، داشته باشد. در این ترجمه و تدوین، از کوششهای بی دریغ و دقت نظر دوست و همکار گرامی، دکتر علیرضا علیمردانی بسیار بهره بردم و از این جهت از ایشان بسیار سپاسگزارم. این القاب و اسامی شامل اسامی هندی و ایرانی و عربی است و در برخی موارد نام شهرها و ایالات مختلف این مناطق نیز در آن ذکر گردیده است. همچنین در مقابل اسامی، برخی شماره‌ها نیز آمده است که بایستی مربوط به شماره اسناد یا تکرار این نام‌ها در القاب نامه‌ها باشد. همچنین تعدادی از این اعداد مربوط به بخش منبع‌شناسی این



# INDEX TO TITLES (1798-1885)

As Recorded in the ALQABNAMAS  
or  
Books of Titles and Forms of Address

NATIONAL ARCHIVES OF INDIA

تصویر شماره ۱: صفحه نخست کتابِ نمایه به عناوین، آنگونه که در دفاتر القاب نامه و فرمهای نشانی و شناسایی ضبط و ثبت گردیده است، اثر پروفیسور سید اختر الهی ترمذی.



کتاب است که در انتهای ترجمه‌ی آخرین بخش از این سلسله مقاله خواهند آمد. ترجمه و انتشار این مجموعه می‌تواند دست‌افزار مناسبی در فهرست نویسی اسناد شبه‌قاره هند بوده و یاری‌گر پژوهشگران در شناسایی هرچه دقیق‌تر رجال هندی و غیر هندی در آن دوران باشد. تصاویر مندرج در این شماره نیز با همکاری آقای سید رضا رضائی، امین اموال آلبوم‌خانه مجموعه میراث جهانی کاخ گلستان به دست آمده که از ایشان سپاسگزارم. این تصاویر برای نخستین بار است که منتشر می‌شوند.

## A

اعزالدوله (عربی: با افتخارترین در دولت)، اقتدارجنگ (فارسی: نیرومند در جنگ)، بهادر، از حیدرآباد، ۶۹، ۱۵۱؛ ۷۱، ۲۶۹.

عباس میرزا (تولد ۱۷۸۳ - وفات ۱۸۳۳)، پسر ارشد و نایب‌السلطنه فتحعلی شاه، پادشاه ایران (۱۷۹۷-۱۸۳۴)، ۶۹، ۸، ۳۵، ۲۸۷؛ ۷۱، ۱۱۲؛ ۷۲، ۳۲۷، ۳۲۸؛ ۷۴، ۳۹، ۴۰؛ برادر زن فتح‌الله خان، ۷۳، ۳۱۰؛ ۷۶، ۲۳۸. (او پیش از پدرش درگذشت: مرگ او ضایعه‌ای بزرگ برای کشورش بود، اگرچه نتوانست از تجاوزات روسیه جلوگیری کند).

عباس قلی خان، امین‌الدوله، مبارزالملک، مقرب‌السلطان، خان خانان، بهادر، نصرت جنگ، پسر منیرالدوله پتنه، ۶۹، ۱۰۰، ۲۳۴، ۳۲۸؛ ۷۱، ۱۰۷؛ ۷۲، ۱۸۰؛ ۷۳، ۱۳۲؛ ۷۴، ۲۳۹؛ ۷۶، ۸۲. عباس قلی خان (نیز محمد عباس خان نامیده می‌شود)، حسام‌الدوله، معین‌الملک، بهادر مظفر جنگ، از دهلی، (یکی از شخصیت‌های اصلی دربار دهلی)، ۶۹، ۱۸۳، ۲۷۹؛ ۷۲، ۲۷۷؛ ۷۳، ۲۷۲؛ ۷۶، ۱۹۸، ۱۹۹.

-- پسرش، نک: احمد قلی خان دهلی.

عباس شکوه، میرزا، بهادر، پسر سکندر شکوه دهلی (وفات ۱۸۳۸)؛ ساکن لکهنو، ۶۹، ۲۷۴؛ ۷۱، ۱۰۹.

عبدالعلی خان، میر سید، معروف به میر منگو، از لکهنو؛ ساکن بنارس؛ پسر قاسم علی خان، ۶۹، ۱۰۴، ۱۹۳، ۲۳۶؛ ۷۱، ۱۰۸؛ ۷۲، ۲۰۳؛ ۷۴، ۲۱۱.

عبدالله خان، نظام‌الدوله (پیشتر امین‌الدوله)، پسر ارشد محمدحسین خان ایران، ۶۹، ۳۹.

عبدالله خان، نواب، نک: محمد عبدالله خان.

عبدالله خان، سید، بهادر، پسر قاسم علی خان، نواب، از لکهنو؛ ساکن بنارس، ۶۹، ۶۸، ۱۹۳؛ ۳۳۳؛ ۷۲، ۲۸؛ ۷۳، ۱۶۸؛ ۷۴، ۴۶۰؛ ۷۶، ۱۱۴.

عبدالله خان، نواب، نخستین پسر علی محمد خان رامپور، ۷۱، ۲۷۹؛ ۷۲، ۲۶۰؛ ۷۴، ۱۳۶.

عبدالعزیز خان، رساله‌دار و مال‌گزار در شاهجهانپور، نامه توماس هربرت مادوک مورخ ۱ ژوئن ۱۸۴۱؛ به او، ۷۳، ۲۴۰؛ ۷۶، ۱۷۳.



- عبدالحی، میر، (از پتنه)، ۶۹، ۹۷.
- عبدالحسین خان، امین الدوله، دومین پسر محمدحسین خان ایران، ۶۹، ۳۹.
- عبدالکریم، میرزا، نجیب‌زاده شاه ایران، ۶۹، ۳۷، ۲۸۹؛ ۷۱، ۱۹، ۱۱۲، ۲۲۶؛ ۷۲، ۳۲۱؛ ۷۴، ۴۶، ۴۷.
- عبدالکریم، مولوی، میرمنشی در کلکته، ۷۳، ۹۴؛ ۷۶، ۴۷.
- عبدالکریم یاقوت خان، سیدی، بهادر (از ساجین؛ او پسر و جانشین ابراهیم محمد یاقوت خان بود که در ۱۸۵۳ درگذشت)، ۶۹، ۱۳۲.
- عبدالخالق، پسر تیپو سلطان میسور (۱۷۸۲-۹۹)، ۶۹، ۱۴۸، ۲۵۵؛ ۷۱، ۸۴؛ ۷۲، ۱۳۲؛ ۷۴، ۳۰۰.
- عبداللطیف خان جامی، وزیر تیمور شاه درانی افغانستان (۱۷۷۲-۹۳)، ۶۹، ۱۸۸؛ ۷۱، ۱۱۱؛ ۷۲، ۳۱۶؛ ۷۳، ۳۱۶؛ ۷۴، ۵۵؛ ۷۶، ۲۴۳، ۲۴۴.
- عبداللطیف خان شوشتری، میر، برادر محمدجعفر، میر، از حیدرآباد، ۶۹، ۱۵۱، ۲۵۷؛ ۳۱۳؛ ۷۱، ۴۳؛ ۱۰۷؛ ۷۲، ۹۶، ۲۳۹؛ ۷۴، ۱۶۵، ۳۵۹.
- عبدالمجید، شاه حاجی (از دهلی)، ۶۹، ۳۴۹؛ ۷۳، ۲۸۸؛ ۷۶، ۲۱۵.
- عبدالمطلب، شریف، پسر شریف غالب، پسر مساعد مکه، ۶۹، ۳۴، ۲۸۵؛ ۷۱، ۴۰۲؛ ۷۲، ۵۲.
- عبدالقادر خان، از بریلی، پسر سعادت یار خان، نوۀ محمد یار خان، نبیره حافظ رحمت خان؛ نامه آقای تورنتون در ۱۸۴۴ به او، ۷۵، ۲۹.
- عبدالقادر خان، مولوی (از بنارس)، (اهل اوده، در خدمت امیت رائو از طرف کمپانی، با دریافت ۵۰۰ روپیه در ماه)؛ (منصف دیوانی عدالت در بنارس؛ مأمور به نپال برای انعقاد قرارداد تجاری و حل اختلاف بین نپال و چین)، ۶۹، ۶۵، ۱۰۳، ۲۳۵، ۳۲۶، ۳۳۱؛ ۷۱، ۱۰۸؛ ۷۲، ۲۹؛ ۷۳، ۱۶۰؛ ۷۴، ۴۵۹؛ ۷۶، ۱۰۸.
- عبدالرحیم، مولوی، معلم و مترجم در مدرسه کلکته، کلکته، ۷۳، ۹۷؛ ۷۶، ۵۱.
- عبدالرحمن (خان)، امیر (کابل) افغانستان، دریافت نشان CSI در راولپندی در ۱۲ آوریل ۱۸۸۵؛ دریافت نشان GCSI در ۱۶ مه ۱۸۸۵؛ (در ۱۸۸۱ در کابل به عنوان امیر کابل به رسمیت شناخته شد)؛ از بستگان شجاع‌الملک؛ پاسخ نامه فرماندار کل مورخ ۳۱ اکتبر ۱۸۴۳ خطاب به او، ۷۵، ۵؛ ۷۶، ۲۴۴.
- عبدالرحمن خان، معاون کمیسر فرخ‌آباد، ۷۳، ۲۲۷؛ ۷۶، ۱۶۴، معاون کمیسر پیلی‌بیت؛ پسر غلام محمد خان؛ نامه مورخ ۲۸ دسامبر ۱۸۴۴ به او، ۷۵، ۳۰.
- عبدالرحمن خان، نواب، اسد الدوله، ممتازالملک، بهادر، هزبر جنگ، رئیس جهجر، (بزرگ‌ترین پسر فیض علی خان، نواب)، ۷۲، ۲۸۶؛ ۷۵، ۱۹، ۵۰.
- عبدالرحمن شاه، سلطان، پسر محمد شاه، سلطان، و برادر ناتنی کوچکتر تونکو حسین، حاکم جوهور، ۷۱، ۲۴۳؛ ۷۲، ۶۱.
- عبدالرسول خان، شیخ، والی بوشهر، ۶۹، ۲۸۷؛ ۷۱، ۱۰۴؛ ۷۲، ۶۹؛ ۷۴، ۴۰۳.



مولوی عظیم علی از رواسی کلکتہ  
ہزارہ مستعمل آ



عبدالرزاق احمد، از بصره، ۷۳، ۴۷؛ ۷۶، ۱۳.  
 عبدالصمد خان، جلال الدوله، بهادر، مستقل جنگ، رئیس دوجانه، ۶۹، ۱۸، ۱۸۴، ۲۷۹، ۳۴۹؛  
 ۷۱، ۱۱۰؛ ۷۳، ۲۷۹؛ ۷۶، ۲۰۷؛ با رضایت دولت راثو سندھیا با ۵۰۰ سواره به لرد لیک پیوست؛  
 هاریانا (مهرانه) را به صورت جاگیر دائمی به شرط تأمین ۲۰۰ سواره برای انگلیس‌ها  
 در صورت نیاز دریافت کرد، ۷۲، ۳؛ ۷۴، ۲۹۳؛ (داوطلبانه آن را واگذار کرد و در ۲۵ ژوئن  
 ۱۸۱۱، واگذاری روستاهای دوجانه و مهرانه و تپه باهو نهار جول را دریافت کرد، در ۱۸۲۵  
 درگذشت).

-- پسرانش، نک: دنده خان و غلام محمد خان.

-- وکیلش، نک: جای سوک رای، لالا.

عبدالصمد خان، نواب، بهادر، دلیر جنگ، رئیس ماچلی بندر، مسول پاتم، ۶۹، ۳۱۲؛ ۷۶، ۲۱.  
 عبدالوهاب خان، برادر نواب والجاه (محمدعلی خان) از آرکات؛ جاگیردار چیتور؛ (همچنین  
 چاندراگیری را در اختیار داشت که به زور توسط حیدرعلی گرفته شد، اما بعداً بازگردانده  
 شد)، ۶۹، ۱۲۶، ۲۴۸؛ ۷۱، ۱۰۴؛ ۷۲، ۸۸؛ ۷۴، ۳۷۲.

ابدهوت سینگ، بابو، از ساران و چمپاران، ۶۹، ۲۳۳؛ ۷۱، ۲۷۵؛ ۷۲، ۱۷۳؛ ۷۳، ۱۴۱؛ ۷۴، ۲۴۷.

-- پسرش، نک: تیلدهاری سینگ.

ابهی چند، سث، از مرشدآباد، (پسر سواروپ چند، در ۱۲ اکتبر ۱۸۲۱ درگذشت)، ۶۹، ۶۴، ۹۱،  
 ۲۲۹، ۳۲۱؛ ۷۲، ۱۸؛ ۷۴، ۴۷۲.

-- پسرش، نک: دهوکل چند، سث، از مرشدآباد.

ابهرام سینگ، راجا، از سرای کلا در چوتا ناگپور، ۶۹، ۱۵۴، ۱۹۳، ۲۵۸؛ ۷۱، ۲۷۱؛ ۷۲، ۱۱۹؛ ۷۴،  
 ۳۱۹.

ابهی سینگ شکاوت، راجا، بهادر، رئیس کهتری؛ در ۱۸۰۳، پرگنه کوت پوتلی به عنوان  
 جاگیر به او اعطا شد، ۶۹، ۱۷، ۱۸۱، ۲۷۶؛ ۳۵۰؛ ۷۱، ۲۷۹؛ ۷۲، ۴؛ ۷۴، ۱۱۳؛ ۷۶، ۲۰۲؛ همراه آقای  
 لوگان؛ ۷۴، ۴۹۴.

-- پسرش، نک: بختیار سینگ، کانوار (کونوار).

ابوسعید، میرزا، از دهلی، ۷۵، ۴۸.

ابوطالب خان لندنی، میرزا، بهادر، از لکهنو، ۶۹، ۱۷۲، ۲۷۱، ۳۴۵، ۳۴۶؛ ۷۱، ۲۷۸؛ ۷۳، ۱۸۵؛ ۷۶،  
 ۱۳۱.

-- پسرش، نک: محمد مهدی خان، حاجی میرزا، از لکهنو.

ابوطالب، میر، مختار محمد صادق گلستانه، میر، از (بوردوان، بنگال غربی)، ۶۹، ۳۱۸؛ ۷۳،  
 ۱۸۴؛ ۷۶، ۴۰.

ابوالمظفر (عربی: پدر پیروزمند)، لقب غازی‌الدین حیدر، نواب وزیر، و سراج‌الدین محمد



بهادر شاه.

ابوالنصر (عربی: پدر پیروزی)، لقب محمد اکبر شاه.

ابوالقاسم خان، نواب سید، معروف به میر منگلی، پسر مبارک الدوله، برادر بابرعلی خان، ناصرالملک و میر مهدی، دایی زین‌الدین علی خان مرشدآباد، ۶۹، ۶۰، ۹۶، ۲۳۲، ۳۲۴؛ ۷۱، ۳۹، ۲۷۳؛ ۷۲، ۲۱، ۱۶۴، ۱۶۸؛ ۷۳، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲؛ ۷۴، ۲۵۸؛ ۷۶، ۷۶.

--، پسرش، نک: صفدرعلی خان، نواب، از مرشدآباد.

ابوالقاسم خان، سید، نجم‌الدوله، مختارالملک، بهادر حسام جنگ، از دهلی و لکهنو، ۶۹، ۶۶، ۱۷۱؛ برادرزاده مختارالدوله، نواب، از اوده، ۶۹، ۲۷۲، ۳۴۶.

--، پسرش، نک: ابوالقاسم خان، محمدرضا خان، سید، از دهلی.

ابوالقاسم خان، سید، معروف به میر عالم بهادر، (پسر میر سیدرضا؛ وکیل نظام حیدرآباد و وزیر از ۱۸۰۴؛ در ۱۸۰۸ درگذشت)، ۶۹، ۱۵۲، ۲۵۷، ۳۱۳؛ ۷۱، ۳۶، ۷۲، ۹۷؛ ۷۴، ۳۵۷.

ابوالقاسم خان محمد رضا خان، نک: محمدرضا خان.

ابوالمظفر (عربی: پدر پیروزمند)، لقب محمد امجدعلی شاه، پادشاه اوده و سراج‌الدین محمد بهادر شاه.

آچت سینگ، نک: جیت سینگ.

اچهای میان، نک: حسن علی خان مرشدآباد.

آچین، شمال غرب سوماترا، اندونزی، تا ۱۸۷۳ دولتی مستقل، اکنون استانی است.

--، پادشاه آچین، نک: علاءالدین جوهر عالم، شاه.

آدام، جان، (۱۷۷۹-۱۸۲۵)، معاون منشی در دیپارتمان‌های محرمانه و سیاسی، ۱۸۰۴؛ منشی در دیپارتمان‌های محرمانه، خارجی و سیاسی؛ ۱۸۱۲؛ منشی خصوصی در ۱۸۱۷، و منشی سیاسی لرد هستینگز؛ عضو شورای عالی، ۱۸۱۹-۲۵؛ سرپرست فرمانداری کل، ۱۳ ژانویه ۱۸۲۳ تا ۱ اوت ۱۸۲۳، در ۴ ژوئن ۱۸۲۵ درگذشت، ۷۲، ۱۳، ۷۷؛ ۷۳، ۱۳۴؛ ۷۴، ۳۴، ۳۹۱؛ ۷۶، ۸۳.

افندی، نک: محمد شریف الحسنی الحسینی.

افغانستان، (پادشاهی مستقل در آسیا).

--، آخوند، ملاهای افغانستان، نک: صاحب‌الدین قندهار.

--، امرای افغانستان، نک: عبدالرحمن، دوست محمد خان، محمود شاه، شیرعلی خان، شجاع‌الملک، تیمور شاه درانی و زمان شاه.

--، رئیس‌ان افغانستان، نک: عطا محمد خان، بهادر خان، دلاور خان، دیو محمد خان، فیض‌الله، قاضی؛ جبار خان نواب؛ محمد زمان خان، نور محمد خان، سید، و صدیق خان؛ میر.

--، رئیس هرات در افغانستان، نک: کامران شاه.



- رئیس قندوز در افغانستان، نک: محمد مراد بیگ، میر.
- حاکم اناردرد در افغانستان، نک: شمس‌الدین خان.
- حاکم خیل هوتک در افغانستان، نک: سلطان خان.
- حاکم خیل توخی در افغانستان، نک: سردار خان.
- مفتی افغانستان، نک: ملا شمس.
- ملاهای افغانستان، نک: محمد خان.
- منشی در افغانستان، نک: گرامی خان، میرزا.
- وزیران اعظم افغانستان، نک: فتح محمد خان و شیر محمد خان.
- شاهزادگان افغانستان، نک: اکبر خان، فتح جنگ، جهان اختر، صفدر جنگ، شیر دل خان و عثمان شاه.
- ساکنان برجسته افغانستان، نک: امیر خان لوهانی، خدایی نظر خان، کهن دل خان، محمدعلی، منیر خان جامکش پیلا، سرور خان لوهانی.
- رئیس کنکان در افغانستان، نک: خدایار خان.
- سرداران افغانستان، نک: مهر دل خان، محمد افضل خان، سی‌آی‌ای، محمد عالم خان، محمد ابراهیم خان، محمد شریف خان، محمد عثمان خان، رحم دل خان، شیرعلی خان، سلطان محمد خان و ولی محمد خان.
- تاجران در افغانستان، نک: خیرالدین، ملا، و رحیم شاه، ملا.
- وکیل امیر هرات در افغانستان، نک: حسین علی خان، سید.
- آفرین علی خان، بهادر، از لکهنو، ۶۹، ۳۴۶؛ ۷۳، ۱۸۸؛ ۷۶، ۱۳۴.
- آفتاب علی خان، پسر عنایت علی خان لکهنو و نوه شجاع‌الدوله، نواب اوده، ۷۳، ۱۹۷؛ ۷۶، ۱۴۲.
- افضل الدوله (عربی: برگزیده در دولت)، لقب تهنیت علی خان، میر، نظام حیدرآباد.
- افضل‌الدین خان، میر، پسر و جانشین ناصرالدین خان، میر، رئیس سورت، ۷۱، ۱۴؛ ۷۲، ۷۹؛ ۳۸۷، ۷۴.
- افضل‌الملک (عربی: برگزیده در کشور)، لقب سرگرد جان بیلی.
- اگر سینگ، راجا، پسر رام ساران، (در ۱۸۶۰ بر مسند نالاگره نشست، در ۱۸۷۶ درگذشت)، ۷۴، ۹۰؛ ۷۶، ۲۲۶.
- آقاخان محلاتی، [آقا حسنعلی شاه حسینی آقا خان اول] داماد شاه ایران (فتحعلی شاه)، ۴۰، ۷۴.
- آقا میر، نک: سید محمد خان لکهنو.
- آگوری برهر، املاک پیشین در ناحیه میرزاپور.



تصویر شماره ۳: مجلس مشورتی برخی مقامات هندی، انگلیسی و ایرانی در بمبئی؛ در تصویر محمدعلی خان سرتیپ دوم علاء السلطنه (پدر حسین علاء) کارپرداز دولت ایران در هند و بمبئی در عصر ناصری، سر جان الیس از اجزای مجلس شورای کلکته، شمس الامراء رئیس کل عساکر نظام حیدرآباد، مختارالملک سالار جنگ وزیر مملکت دکن و حیدرآباد به همراه برخی دیگر از رجال دیده می‌شوند.



- زمیندار آن، نک: ران بهادر ساهی.
- آگره، استان، ناحیه، شهر و تحصیل در اوتار پرادش.
- جاگیردار در آن، نک: دلیر علی، میر.
- میرمنشی‌های معاون فرماندار آن، نک: غلام غوث، خواجه و صدرالدین، خواجه.
- منشی در دولت آن، نک: سید محمد.
- ساکنان آن، نک: هار سهای رای و کاشی رام رای.
- صراف آن، نک: لکشمی چند.
- آهلیا (همسر) پیشامبر پاندیت بنارس، ۶۹، ۶۷، ۱۵۵، ۲۵۶، ۳۱۰، ۷۱، ۲۷۵؛ ۹۲، ۳۳، ۷۳، ۱۶۱؛ ۷۴، ۴۵۴؛ ۷۵، ۳۶، ۶۴؛ ۷۶، ۱۰۸.
- احمد، سید، امام مسقط، ۶۹، ۲۸۵؛ ۷۲، ۶۶؛ ۷۴، ۴۱۱.
- پسرش، نک: سعید، امام مسقط.
- احمد، السید، پسر علی، السید، المنصور بالله، رئیس یمن؛ مقیم صنعا، ۷۱، ۱۹۲، ۲۶۷؛ ۷۲، ۴۲۳، ۷۴؛ ۵۵.
- احمدعلی، میر، از پتنه، ۶۹، ۳۲۶.
- احمدعلی خان، نواب، شمس الدوله، نجم‌الملک، بهادر، صولت جنگ، پسر و وزیر اول سعادت علی خان، نواب وزیر اوده؛ ساکن بنارس شد، ۶۹، ۱۰۹، ۲۳۸، ۳۳۴؛ ۷۱، ۲۷۶.
- پسرش، نک: مبارز الدوله.
- همسرش، نک: فاطمه بیگم.
- احمدعلی خان، التمغه‌دار، پلامو، (چوتا ناگپور، بیهار)، ۶۹، ۱۵۴، ۲۵۸؛ ۷۱، ۲۷۵؛ ۷۲، ۱۶۸؛ ۷۴، ۲۵۲.
- احمدعلی خان، نواب سید، امیرالملک، شمس الدوله، بهادر، ذوالفقار جنگ، نایب ناظم داکا، (درگذشت ۱۸۳۴)؛ ۶۹، ۸۷، ۲۲۷، ۳۲۵؛ ۷۱، ۲۷۲.
- پسرانش، نک: امجد علی خان و جلال‌الدین محمد خانِ داکا.
- احمدعلی خان (دهلی)، ۶۹، ۲۷۹.
- احمدعلی خان، میرزا، از لکهنو، ۶۹، ۳۴۵.
- احمدعلی خان، نواب، از لکهنو، ۷۳، ۱۷۸؛ ۷۶، ۱۲۴.
- احمدعلی خان، نواب سید، برهان‌الملک، احتشام الدوله، والا جاه، بهادر، محبت جنگ، (ناظم بنگال، ۱۸۲۱-۲۴)، ۶۹، ۹۶، ۲۳۲، ۳۲۴؛ برادر کوچکتر زین‌الدین علی خان، نواب، و دومین پسر بابر علی خان، ۷۱، ۳۰، ۲۷۴.
- پسرش، نک: مبارک علی خان، سید.
- همسرش، نک: نجیب‌النساء بیگم.



احمدعلی خان (پتنه)، ۶۹، ۹۹.

احمدعلی خان، نواب، بهادر، پسر محمدعلی خان، رئیس رامپور، ۶۹، ۱۶۷، ۲۶۶، ۳۴۰؛ ۷۱، ۱۲، ۹۳، ۲۷۹؛ ۷۲، ۳۸؛ ۷۳؛ ۲۳۲؛ ۷۴، ۱۳۱، ۱۳۳، ۴۴۷؛ ۷۵، ۵۷؛ ۷۶، ۱۶۵، ۱۶۸؛ نوّه فیض الله خان، ۷۲، ۲۶۲.

--، مأمورالمهام او، نک: غلام حسین خان، از رامپور.

--، مادرش، ۷۱، ۱۲؛ ۷۲، ۲۶۱.

--، وکیلش، نک: نورالنبی، مولوی سید.

احمدعلی خان، نواب، رکن الدوله، شمشیر جنگ مندل، نوشیروانی، پسر محمدی خان، پرگنه کرنال را تا زمان مرگش در ۱۸۶۷ در اختیار داشت؛ نامه سسیل بیدون مورخ ۲۷ اوت ۱۸۶۰ به او؛ ۷۶، ۲۱۳.

احمدالله خان، نواب، منتظم الدوله، انتظام الملک، عظیم جاه بهادر، نبی یار جنگ، (برادر و جانشین ظاهر الدوله آرکات، ۱۸۷۹-۸۹)، ۷۴، ۳۶۶.

احمد بخش خان، نواب، فخر الدوله، دلاور الملک، بهادر، رستم جنگ، رئیس لوهارو، (پسر میرزا عارف جان بیگ)؛ توصیه او برای اعطای پرگنه بهیتان باسای و سالیانه ۵۰۰۰ روپیه به فیض الله بیگ خان، ۶۹، ۱۶؛ توصیه او برای اعطای پرگنه هاتین و سالیانه ۵۰۰۰ روپیه به فتح الله بیگ خان، ۶۹، ۱۶؛ وکیل رائو راجا بختیار سینگ الور؛ به لرد لیک پیوست؛ در محاصره بهاراتپور شرکت کرد؛ ۱۶ محال، از جمله فیروزپور و کیشان گره، را به صورت دائمی به شرط تأمین ۵۰ اسب در صورت نیاز دریافت کرد، ۶۹، ۱۷، ۱۸، ۲۶، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۷۶؛ ۷۱، ۲۸۰؛ ۷۲، ۳، ۴، ۵؛ ۷۳، ۲۷۹؛ ۷۴، ۱۰۶، ۴۹۳، ۴۹۱، ۴۹۵؛ ۷۶، ۲۰۶.

--، پسرانش، نک: امین الدین خان، شمس الدین خان، و ضیاء الدین خان.

احمد بخش خان، منشی، از فرخ آباد، ۷۱، ۱۶۹؛ ۷۳، ۲۳۴.

احمدی بیگم، دختر هدایت علی خان، نواب، معروف به جهائو لعل پتنه، ۶۹، ۳۲۶؛ ۷۳، ۱۳۲؛ ۷۶، ۸۲.

احمد حسین خان، سید، جاگیردار در پتنه، ۶۹، ۳۲۶.

احمد کبیر، حافظ، امین در مدرسه کلکته، کلکته، ۷۳، ۹۷؛ ۷۶، ۵۱.

احمد منصور، سید، رئیس یمن، با مرکزیت صنعا، ۶۹، ۲۸۵، ۲۸۷.

احمد پاشا، حاجی، محافظ مکه، ۷۲، ۵۱؛ ۷۴، ۴۲۸.

احمد قلی خان، نواب، صمصام الدوله، امیرالملک، بهادر، ظفر سنگ، (از دهلی)، پسر عباس قلی خان، (شخصیت اصلی در دربار دهلی؛ مستمری ۲۰۰ روپیه در ماه دریافت می کرد)، ۶۹، ۱۸۳؛ ۷۱، ۲۸۰؛ ۷۲، ۲۷۷؛ ۷۳، ۲۷۱؛ ۷۴، ۹۸؛ ۷۶، ۱۹۸.

احمد رضا خان، نواب، پسر غلام رضا خان لکهنو، ۶۹، ۳۴۶؛ ۷۳، ۱۹۳؛ ۷۶، ۱۳۹.



صید صاحب سلطان زنگبار پسر سید علی امام شافعی



احمد شاه کایالپا، [کایالپائو] رئیس تبت خرد (تبت کوچک یا لداخ)، ۷۲، ۳۱۰؛ ۷۴، ۶۴.  
احمد یار خان، نواب، پسر محمد یار خان، نواب رامپور، ۶۹، ۲۶۶، ۳۴۰؛ ۷۱، ۲۷۹؛ ۷۲، ۲۶۰؛  
۷۴، ۱۳۶.

--، همسرش، نک: عمده بیگم.

احمد زمان خان، سرهنگ، پسر محمد زمان خان، سرهنگ، از کانپور، ۶۹، ۲۱۷؛ ۷۳، ۲۰۶؛  
۷۶، ۱۴۷.

عجایب سینگ، بابو، از بنارس، ۶۹، ۱۰۷، ۲۳۷، ۳۳۴.

--، پسرش، نک: شیو پرسن سینگ، بابو.

اجیگره، (ایالت مقتدر در هند مرکزی، اکنون بخشی از مادها پرادش).

--، رئیس آن و بنده، [بندا] نک: مدهو سینگ، مهاراجا، و رانجور سینگ، مهاراجا.

عجیل منتفق، [منتفق] شیخ، فرمانده نیروها در بصره، عراق؛ ۷۳، ۴۷، ۷۶، ۱۳.

اجیت، راجا، نک: جیت سینگ، رئیس سامبلیپور [سامبھالیپور].

اجیت سینگ، رئیس کولو، (در سال ۱۸۴۰ به سانگری پناه برد)، ۷۳، ۲۹۳، ۳۰۳؛ ۷۶، ۲۲۱.

اجیت سینگ، راجا، پسر و جانشین گورو دت سینگ، رئیس لادوا، ۶۹، ۱۶۱، ۲۶۱؛ ۷۱، ۲۸۱؛ در

۱۸۳۹ در سیملا با لقب راجا بهادر مفتخر شد، ۷۲، ۲۹۳؛ ۷۴، ۸۷.

اجیت سینگ، سردار، از لاهور، ۷۶، ۲۳۱.

اجیت سینگ، راجا، رئیس ریوا، ۶۹، ۱۱۲، ۲۴۹، ۳۱۸.

اجودھیپا پرشاد، راثو، مقام وابسته به بیکرامجیت بیجای بهادر، رئیس چرخاری، ۷۳، ۲۱۸؛

۷۶، ۱۵۸.

اکبر دوم، پادشاه دهلی، نک: محمد اکبر شاه.

اکبر علی خان، سید، از بنارس، ۷۶، ۱۰۸.

اکبر علی خان، نواب، معظم الملک، مکرم الدوله، بهادر، مستقیم جنگ، (از دهلی)، ۶۹،

۱۸۵.

اکبر علی خان، نواب میر آصف جاه، مظفرالملک، نظام الملک، نظام الدوله، بهادر،

فتح جنگ، نظام حیدرآباد، (۷ اوت ۱۸۰۳ - ۲۱ مه ۱۸۲۹)؛ پیشتر دارای القاب سکندر جاه

آصف الملک، اسد الدوله بهادر، اسد جنگ بود، ۶۹، ۱۹، ۱۵۳، ۲۵۷، ۳۱۳، ۷۱، ۲۷۰، ۷۳، ۶۶؛ ۷۶،

۲۸.

اکبر علی خان، میرزا، بهادر، پسر حیدر بیگ خان لکهنو، ۶۹، ۱۷۹، ۲۷۲، ۳۴۵؛ ۷۱، ۲۱۵، ۲۷۷؛

۷۲، ۲۴۲؛ ۷۳، ۱۹۶؛ ۷۴، ۱۶۱؛ ۷۶، ۱۴۲.

اکبر علی خان، سید، افتخار الدوله، انتظام الملک، بهادر، شمشیر جنگ، پسر مصطفی خان،

داماد مبارک علی خان، سید، از مرشدآباد، ۶۹، ۹۶، ۲۳۲، ۳۲۲؛ ۷۱، ۲۷۳؛ ۷۲، ۱۶۱؛ ۷۳، ۱۰۳،



۱۱۹؛ ۷۴، ۲۶۱؛ ۷۶، ۵۷، ۷۳.

اکبر علی خان، نک: محمد اکبر علی خان پتودی [پتائودی].

اکبر علی خان، بهادر، از بریلی، پسر محبت خان، حافظ الملک، ۶۹، ۳۳۹؛ ۷۳، ۲۲۷؛ ۷۶، ۱۶۴.

اکبر خان، دیوان فتح نارائن سینگ و گانشیام سینگ، زمینداران دیوناگار در سامبلپور، ۶۹،

۱۵۵، ۲۵۹؛ ۷۱، ۲۷۱؛ ۷۴، ۳۲۶.

اکبر خان، سردار، پسر دوست محمد خان، امیر افغانستان، ۷۳، ۳۱۳؛ ۷۶، ۲۴۱.

اکبر شاه دوم، نک: محمد اکبر شاه، پادشاه دهلی.

آخوند ملا، (مبلغ و پیشوای الهیات اسلامی)، منصب یا لقب محمد افغانستان و صاحب‌الدین قندهار.

علاء الدوله (عربی: برتر در دولت)، لقب اسدالله خان، سید، از مرشدآباد؛ مرتضی خان،

نواب میر مرشدآباد و مصطفی خان، سید، از مرشدآباد.

علاءالدین جوهر عالم شاه، پادشاه آچین (۱۸۱۹)، ۶۹، ۲۳۷؛ ۷۲، ۷۲؛ ۷۴، ۳۹۹.

آلاخ خان، حاکم خیوه، ۷۴، ۳۰.

آلا سینگ، (نوهٔ پهل پتیاله، درگذشت ۱۷۶۵) از برناله؛ ۶۹، ۱۶۲؛ ۷۱، ۲۸۱.

--، نوهٔ او، نک: امر سینگ برناله.

الکساندر، جورج، (نماینده در لاهور)، ۷۳، ۳۰۴.

آل احمد، مولوی سید، از بتیه، چمپاران، ۷۶، ۹۱.

علی، السید، المنصور بالله، المتوکل علی الله، رئیس یمن، مقیم صنعاء، ۷۱، ۱۹۲؛ ۲۶۷؛ ۷۲، ۵۵؛

۴۲۳، ۷۴.

--، پسرش، نک: احمد، السید.

علی اکبر، میرزا، پسر آقا میر شیرازی ایران؛ ۷۳، ۳۰۹؛ ۷۶، ۲۳۷.

علی اکبر خان، سید، برادرزاده غلام حسین خان، مورخ، از بنارس، ۶۹، ۶۵، ۹۹؛ ۲۳۴؛ ۷۱، ۱۰۷؛

۷۲، ۳۰، ۲۰۱؛ ۷۳، ۱۶۰؛ ۷۴، ۲۱۲، ۴۵۸.

علی اکبر خان، حافظ الملک، از بریلی، پسر محبت خان، (ساکن لکهنو)، ۶۹، ۲۷۲؛ ۷۱، ۱۰۸،

۷۲، ۲۴۰؛ ۷۴، ۱۶۳.

علی اکبر خان، میر، برادر قاسم علی خان پتنه، ۶۹، ۶۵، ۹۹؛ ۳۲۶؛ ۷۱، ۶۰.

علی آقا، سید، قلعه‌دار پیشین بغداد؛ نامه مورخ ژوئن ۱۸۱۴ خطاب به او، ۶۹، ۷۲، ۲۸۴؛

۷۱، ۱۰۳؛ ۷۲، ۵۵؛ ۷۴، ۴۲۲.

علی عظیم خان غازی پوری، از بنارس، ۶۹، ۱۰۸، ۲۳۸.

علی بهادر، نواب، از بنده (نوهٔ نامشروع پشوه؛ حاکم بوندلکند؛ در ۱۸۰۲ درگذشت)، ۶۹،

۱۳۰.





- ، پسر بزرگش، نک: شمشیر بهادر.  
 علی بخش محمدی، میرزا، از دهلی، ۷۵، ۴۸.  
 علیف خان، نک: محمد علیف خان، زمیندار کرنول.  
 علی ابراهیم خان، نواب، امین الدوله، عزیزالملک، بهادر، ناصر جنگ، (قاضی ارشد بنارس)؛  
 ۶۹، ۱۰۸، ۱۰۹، ۲۳۸، ۳۳۳؛ ۷۱، ۱۷.  
 --، پسرانش، نک: عسکر علی خان، هادی علی خان، نواب؛ هاشم علی خان؛ مهدی علی  
 خان؛ محمدعلی خان؛ مبارک علی خان و ناصرالدین علی خان.  
 عالیجاه (فارسی: دارای منزلت والا)، لقب دولت رآئو سندھیا؛ لرد جرارد لیک؛ جانکوجی رآئو  
 سندھیا؛ جسونت رآئو هولکار؛ جایاجی رآئو سندھیا؛ جاناتان دانکن؛ مالہر رآئو هولکار؛  
 قاسم علی خان، نواب سید؛ زینالدین علی خان، سید، و سرہنگ اسکات.  
 عالیجاه بهادر، از بنارس، ۶۹، ۳۳۳.  
 --، پسرانش، نک: عبدالله خان و غلام حسین خان.  
 علی کبیر، مولوی، از بنارس، ۶۹، ۲۳۵.  
 علی محمد خان، نواب، (پسر داود خان)؛ بخش بزرگی از روہیل کند را بہ دست آورد)؛  
 رئیس رامپور، ۷۱، ۲۷۹؛ ۷۲، ۲۶۰.  
 --، پسرانش، نک: عبداللہ خان، اللہ یار خان، فیض اللہ خان، محمد یار خان، مرتضی  
 خان، و سعداللہ خان.  
 علی مراد خان، میر، رئیس میرپور و خیرپور، سند، ۷۲، ۳۰۶؛ ۷۴، ۶۹.  
 علی نقی خان، میرزا، وکیل علی ابراهیم خان، قاضی بنارس؛ ۶۹، ۱۰۸، ۳۳۲؛ ۷۶، ۱۰۹.  
 علی نقی خان، منشی، میر، از لکھنو، (وکیل آصف الدولہ و نمایندہ حسن رضا خان)؛ ۶۹،  
 ۳۱۶، ۳۴۴؛ ۷۳، ۱۸۳؛ ۷۶، ۱۲۹.  
 علی نقی خان، نواب سید، مدار الدولہ، بہادر، سہراب جنگ، از لکھنو، (نامہ خطاب بہ  
 او در ۱ سپتامبر ۱۸۵۶)، ۷۶، ۱۴۴.  
 علی پاشا، جانشین سلیمان پاشا، والی بغداد، ۶۹، ۱۰، ۷۲، ۲۸۵؛ ۷۱، ۱۰۳؛ ۷۲، ۵۹؛ ۷۴، ۴۱۹.  
 علی پورا، (در ہند مرکزی، اکنون در مادھا پرادش)، جاگیردار آن، ۷۶، ۱۵۳.  
 علی راجا بی بی، رانی کننور، ۶۹، ۷۳؛ ۷۱، ۳۵؛ ۷۲، ۶۳؛ ۷۴، ۴۱۵.  
 آل رسول، از مہرہ، ۷۳، ۱۸۴؛ ۷۶، ۱۳۰.  
 علی رضا خان، وکیل تیپو سلطان میسور، ۶۹، ۱۴۸.  
 علی وردی خان، (شجاع الملک، ہاشم الدولہ، بہادر، محبت جنگ)، نواب ناظم مرشدآباد  
 (۱۷۴۰-۵۶)، ۶۹، ۹۳.  
 --، برادرش، نک: پیاران میرزا.

-- برادرزاده‌اش، نک: واثیق [واثق علی] علی خان.

علی وشقالی [وشقلی]، سید، والی جده، ۶۹، ۳۳، ۳۴، ۲۸۷، ۷۱، ۱۶۵، ۱۶۶؛ ۷۲، ۷۰، ۷۱، ۷۴؛ ۴۰۲، ۷۴، ۷۱، ۱۲۳؛ ۵۰، ۷۲؛ ۴۲۹، ۷۴، ۶۹، ۷۴. حاکم مخا [مگه؟]، ۷۱، ۱۲۳؛ ۷۲، ۷۴؛ ۵۰، ۷۲؛ ۴۲۹، ۷۴، ۶۹، ۷۴.

(علی زمان)، نواب، نک: (علی زمان حیدر یار خان).

(علی زمان حیدر یار خان)، نواب، منیرالملک (منیرالدوله بهادر، غیور جنگ)، سومین پسر محمد صفدر خان، غیور جنگ، حدوداً در ۱۷۶۴ متولد شد؛ با دختر میر عالم ازدواج کرد؛ وزیر منصوب نظام از ۱۸۰۹ تا ۱۸۳۲ با حقوق سالانه ثابت ۶۰۰،۰۰۰ روپیه؛ ۶۹، ۱۵۲، ۲۵۷؛ ۷۱، ۳۶؛ ۷۲، ۹۷؛ ۷۴، ۳۵۷، ۳۵۸؛ ۷۶، ۲۷.

الله‌آباد، (نیز پریاگر نامیده می‌شود، شهر و ناحیه در اوتار پرادش).

-- مستوفی مالیه آن، نک: بنسی دهر.

-- افراد برجسته آن، نک: چاندرا هانس، دایا کیشان، راجا؛ گنگا داس، خم چند، لالا؛ نول کشور، راجا و تیکائیت رای، مهاراجا.

(الله قلی خان) خان حضرت، والی خیوه، (۱۸۲۶-۴۱)؛ نامه فرماندار کل مورخ ژانویه ۱۸۴۱ خطاب به او، ۷۲، ۳۰۱؛ ۷۳، ۴؛ ۷۴، ۳۰، ۷۶.

اللهیار خان، نواب، چهارمین پسر علی محمد خان رامپور، ۷۱، ۲۷۹؛ ۷۲، ۲۶۰؛ ۷۴، ۱۳۶.

الماس علی خان، رکن الدوله، ناصرالملک، بهادر، فتح جنگ، (حاکم اتاوه)؛ (خواجه‌سرای قدرتمند دربار آصف‌الدوله؛ در ۱۸۰۸ درگذشت)، ۶۹، ۱۷۴، ۲۷۲، ۳۴۶.

المورا، (ناحیه در اوتار پرادش).

-- رئیسان آن، نک: ماهندرا چاندرا، راجا و پرتاپ سینگ، کونوار.

-- فرد برجسته آن، نک: کاشی رام، رای.

المتوکل علی‌الله (عربی: توکل‌کننده بر خدا)، لقب احمد السید و علی السید.

آلو (یا اهلوه)، روستایی نزدیک لاهور.

-- راجای آن، نک: جگتجیت سینگ.

-- سرداران آن، نک: فتح سینگ اهلوالیا و جسا سینگ چپری.

آلوار [الور]، (ایالت در راجپوتانه، اکنون ناحیه‌ای در راجستان).

-- رئیسان آن، نک: بختیار سینگ، مهارائو راجا؛ بنی سینگ، مهارائو راجا؛ منگل سینگ،

مهارائو راجا؛ پادم سینگ، راجا و شیودان سینگ، مهارائو راجا.

-- مدعی تخت آن، نک: بلونت سینگ.

-- وکیل رئیس آن، نک: رام سینگ.

امان‌الله، منشی میر، از بنارس، ۶۹، ۳۱۶.

امان‌الملک، میهر چترال (۱۸۸۰)، ۷۶، ۲۳۴.





تصویر شماره ۶: گروهی از بزرگان پارسیان (زرتشتیان هند) که در حضور یکی از روحانیون خود عکس برداشته‌اند.



امان سینگ، دیوان داتیا، ۷۳، ۲۱۹؛ ۷۶، ۱۵۹.

امر سینگ، نوّه آلا سینگ، از برناله (پنجاب)، ۶۹، ۱۶۲؛ ۷۱، ۲۸۱، ۷۲، ۲۹۸؛ ۷۴، ۷۹.

امر سینگ، راجا، رئیس تینجاوور، ۶۹، ۱۲۵.

امر سینگ دیو، مهاراجا، برادرزاده و جانشین بالبهادر ساهی، زمیندار سرگوجا از ۱۸۲۰، ۷۲، ۱۶۹.

امت‌الحیب بیگم، همسر صدرالحق خان مرشدآباد، ۶۹، ۹۳.

امت‌الزهرا، نام شخصی بهو بیگم، همسر شجاع‌الدوله و مادر آصف‌الدوله اوده، (او در پنج‌شنبه، ۱۲۳۱ هجری قمری درگذشت)؛ ۶۹، ۱۷۹، ۲۷۶؛ ۷۱، ۱۲، ۲۶۰؛ ۷۳، ۲۰۲؛ ۷۶، ۱۴۵.

آمباجی راغونات [راغونات]، (احتمالاً در خدمت ناگپور)، ۶۹، ۱۵۷.

آمباجی رائو، راجا، از بستگان دولت رائو سندهیای گوالیور، ۶۹، ۱۲۹، ۲۵۳؛ ۷۱، ۲۷۰؛ ۷۲، ۱۰۳؛ ۷۴، ۳۴۷.

آمبا شانکار پاندیت، راجا، بهادر، (داروغه ضرابخانه بنارس)؛ ۶۹، ۱۰۴.

آمبالا، شهر، تحصیل و ناحیه در پنجاب، اکنون در هاریانا.

-- وکیل شیر سینگ لاهور در آن، نک: کیشن چند.

آمهرست، بارون، عضو شورای خصوصی، فرماندار کل فورت ویلیام در بنگال (۱ اوت ۱۸۲۳ - ۱۰ مارس ۱۸۲۸)، ۷۲، ۳۲۸؛ ۷۴، ۳۴.

آمنه بیگم، خواهر عمده‌النساء بهو بیگم مرشدآباد، ۶۹، ۹۴.

امین‌الدوله (عربی: امین دولت)، لقب عبدالحسین خان ایران؛ علی ابراهیم خان، نواب، از بنارس؛ خردمند خان فرخ‌آباد؛ میرزا مند پتنه، محمدعلی خان، رئیس تونک و محمدحسین خان، وزیر ایران.

امین‌الدین (احمد) خان، پسر احمد بخش خان، رئیس لوهارو [لوهار]، و برادر شمس‌الدین احمد خان (درگذشت ۱۸۶۹)، ۷۳، ۲۷۶؛ ۷۵، ۲۰؛ ۷۶، ۲۰۳.

امین‌الملک (عربی: امین کشور)، لقب داود علی خان، سید، از مرشدآباد؛ جاناتان دانکن، فرماندار بمبئی و خادم حسین خان فرخ‌آباد.

امین‌الرحمن خان، پسر نوازش خان، نواب، از دهلی، ۷۵، ۱۸.

امیرالدوله (عربی: امیر دولت)، لقب عباس قلی خان پتنه؛ احمد قلی خان دهلی؛ دلیر همت فرزند خان فرخ‌آباد؛ حیدر بیگ خان لکهنو؛ محمد امیر خان، رئیس تونک؛ محمد محمود خان نجیب‌آباد؛ مظفر جنگ فرخ‌آباد و نوازش خان دهلی.

امیرالهند (عربی: امیر هند)، لقب انورالدین خان، عظیم‌الدوله، غلام محمد غوث خان و نورالدین خان، رئیس‌ان آرکات.

امیرعلی خان، منشی، از کلکته، لقب نواب بهادر در نامه مورخ ۳ ژوئیه ۱۸۷۸ خطاب به



وی اعطا شد؛ ۷۶، ۵۲.

امیرعلی خان، رئیس مالرکوتله (۱۸۲۱-۴۶)، ۷۳، ۲۶۸، ۷۵، ۲۱، ۵۲؛ ۷۶، ۱۹۴.

امیرالمؤمنین (عربی: فرمانده مؤمنان)، لقب مظفر محمد، سید، والی بخارا.

امیرالملک (عربی: امیر کشور)، لقب احمدعلی خان، سید، از داکا؛ احمد قلی خانِ دهلی؛

دولت سینگ، کونوارِ پتنه؛ غلام معین‌الدین خان ملقب به بهمبو خانِ نجیب‌آباد؛ خادم

حسین خانِ فرخ‌آباد؛ محمد دانشمند خانِ فرخ‌آباد؛ محمد هادی خان، سید، از مرشدآباد؛

محمدحسین خان، رئیس باونی؛ محمد وزیر خان، رئیس تونک؛ ناظم‌الدوله بهادر، ظفر

جنگ، رئیس باونی و توماس بروک.

امیرالملک، نواب، نک: ناظم‌الدوله امیرالملک.

امیرالنساء بیگم، (همسر زین‌الدین علی خان) از مرشدآباد، ۷۱، ۲۷۴؛ ۷۲، ۱۶۵؛ ۷۳، ۱۲۳؛ ۷۴،

۲۵۷؛ ۷۶، ۷۶.

امیرالامرا (عربی: رئیس رؤسا)، لقب برخوردار خان، ناظم بروچ؛ غلام معین‌الدین خانِ

نجیب‌آباد؛ ماهیندرا سینگ، رئیس پتیاله و نارندرا سینگ، رئیس پتیاله.

امیراعظم (فارسی: بزرگ‌ترین امیر)، لقب غلام سید خان، نواب حیدرآباد.

امیر بیگ، و مغل بیگ، رسالداران، همراه سرهنگ کازریون پرگنه هاولی پالم را به عنوان

جاگیر مادام‌العمر دریافت کردند، ۶۹، ۱۶، ۷۲، ۴۶؛ ۷۴، ۴۹۵.

امیر حسن خان، بهادر، پسر عاشق علی خان، منشی، از لکهنو، ۷۳، ۱۷۷؛ ۷۶، ۱۲۳.

امیر خانِ لوهان در افغانستان، ۷۳، ۴؛ ۷۴، ۳۰.

امجد علی خان، پسر احمدعلی خان، شمس‌الدوله، از داکا؛ ۷۳، ۱۲۹؛ ۷۶، ۷۹.

-- همسرش، نک: شرف‌النساء بیگم.

امیت رائو، پیشوای سابق پونا، (در بنارس اقامت داشت، در تیروهه ساکن شد و در ۳

سپتامبر ۱۸۲۴ درگذشت)، ۶۹، ۲۶، ۶۳، ۱۴۶، ۲۵۳، ۳۳۱؛ ۷۱، ۲۴۷، ۲۷۱؛ ۷۲، ۳۵، ۱۰۷؛ ۷۴، ۳۳۶.

-- پسرش، نک: بینایک رائو.

امریتر، (تحصیل، شهر و ناحیه در پنجاب).

-- سردار آن، نک: دیسا سینگ بهنگی.

آند کشور سینگ، راجا، پسر بیر کشور سینگ، زمیندار بتیه، چمپاران؛ (لقب مهاراجا

بهادر را از لرد ویلیام بنتیک در ۱۸۳۰ دریافت کرد)، ۶۹، ۲۳۳، ۳۲۷؛ ۷۱، ۲۵۵، ۲۷۵؛ ۷۲، ۱۷۴؛

۷۳، ۱۴۱؛ ۷۴، ۲۴۶، ۷۶، ۹۲.

-- پسرش، نک: نول کشور سینگ، راجا.

آند رائو گایکوار، مهاراجا، بهادر، سنا خاص خیل شمشیر بهادر، رئیس بارودا (اکتبر ۱۸۰۰

- ۱۸۱۹)، ۶۹، ۱۱، ۲۶، ۲۷، ۱۴۱، ۲۵۲، ۳۱۴؛ ۷۱، ۱۶۴، ۱۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹؛ ۷۲، ۷۶.

-- دیوان او، نک: سیتا رام رائو.

آنند رائو پونوار (سوم) کی سی‌اس‌آی، سر مهاراجا، رئیس دھار (۱۸۵۷ - ۱۵ ژوئیه ۱۸۹۶)؛  
(لقب مهاراجا را در اجتماع دھلی در ۱۸۷۷ دریافت کرد)، ۷۴، ۳۵۴؛ ۷۶، ۱۷۹.

آننت رائو، پسر پورنیا، دیوان میسور، ۶۹، ۱۴۷، ۲۵۵؛ ۷۱، ۲۶۹؛ ۷۲، ۹۴؛ ۷۴، ۳۶۴.

اناردہ، (روستایی در کرانہ رود سبزوار؛ غرب افغانستان).

-- رئیس آن، نک: شمس‌الدین خان.

انیس‌الدولہ (عربی: ہمنشین دولت)، لقب محمدحسین خان ایران.

آنتاجی نایک، سرپاتل پرگنہ شستی؛ ۶۹، ۱۴۱.

آنوپ گیر ہمت بہادر، گوسائین، (رئیس خاندان گوسائین در بوندلکند؛ نقش مؤثر در فتح  
آن توسط علی بہادر)؛ ۶۹، ۳۳۵؛ ۷۱، ۱۸؛ ۷۲، ۲۳۵؛ ۷۴، ۱۶۹.

-- پسرش، نک: نارندرا گیر ہمت بہادر.

آنورودہ چند، راجا، پسر سنسار چند، رئیس کوت کانگرہ، (۱۸۲۶) ۷۳؛ ۳۰۲؛ ۷۶، ۲۳۰.

آنورودہ سینگ، راجا، رئیس بالامگرہ (بالابگرہ)، (ژوئیه ۱۸۱۲-۱۸۱۹)؛ پسر نارایان سینگ؛  
محل فریدآباد و پرگنہ پالی و پاکال را بہ دلیل ارادت بہ لرد لیک بہ عنوان جاگیر دریافت  
کرد، ۶۹، ۱۷، ۱۸۴، ۲۷۹؛ ۷۱، ۲۷۹؛ ۷۲، ۴؛ ۲۷۶؛ ۷۴، ۱۱۵، ۴۹۵.

آنورودہ سینگ، مهاراجا، رئیس پنا (۱۷۷۷-۷۹)، برادر دھوکل سینگ؛ ۶۹، ۱۱۲، ۲۴۹؛ ۷۱، ۲۰۴؛  
۷۳، ۲۲۵؛ ۷۴، ۱۸۴.

انورالدین خان، نواب، عمدۃ‌الامراء والاجاہ، امیرالہند، عمدۃ‌الملک، اسدالدولہ، بہادر، ذوالفقار  
جنگ، سپہسالار، ملقب بہ حسین علی خان (پسر محمدعلی خان)؛ ۶۹، ۱۲۷؛ ۷۱، ۲۱۴؛ ۷۲،  
۹۱؛ ۷۴، ۳۶۷.

آپا نارایان رائو نارسینگ چیتناویس، معتمد سرکار گوالیور، ۷۳، ۷۲؛ ۷۶، ۳۲.

آپا صاحب، نک: مادھوجی بھونسلہ.

آپا صاحب پاتانکار اوجائین، داماد بایجابایی و دولت رائو سندھیا، ۷۲، ۱۰۱؛ ۷۳، ۲۴۶؛ ۷۴،  
۳۴۹؛ ۷۵، ۳۸؛ ۷۶، ۱۷۸.

آپا صاحب (پاتواردان)، پسر پارس رام بھائو پونا، ۶۹، ۲۶۰؛ ۷۲، ۱۰۶؛ ۷۴، ۳۳۹.

-- پسرش، نک: گوپال رائو رام چاندرا.

آقا حسن، پسرعموی حاجی محمد خلیل خان، سفیر شاہ ایران، ۶۹، ۳۶، ۲۸۸؛ ۷۱، ۲۱۶؛ ۷۲،  
۳۲۰.

آقا میر شیرازی، از ایران، ۷۳، ۳۰۹؛ ۷۶، ۲۳۷.

-- پسرش، نک: علی اکبر.

آراکان، راخین نام محلی آن است، (شمالی‌ترین بخش برمه سفلی).





آقاخان محمدآ



--، رئیس آن، ۷۲، ۶۷.

آرات رام تیواری، گماشته ارجونجی ناتھجی بنارس، ۶۹، ۱۰۴.

آرکات، (احتمالاً از آر-کادو، شش تپه؛ پایتخت کارناتیک، در ۱۸۰۱ به دست بریتانیا افتاد).

--، نواب‌ها و اشراف آن، نک: امیرالهند والجاه، امیرالهند والجاه اعظم جاه، احمدالله خان، انورالدین خان، اشرف خان، ایاز علی خان، عظیم الدوله، بدرالاسلام خان، غلام محمد غوث خان، محمد عبدالله خان، محمد عبدالحسین خان، منیرالدین خان، صدرالاسلام خان، سراج‌الامرا عظیم جاه، ولی الله خان، ظاهرالدوله، و ضیاءالله خان.

ارفع‌الدوله (عربی: بلندپایه‌ترین شخص در دولت)، لقب محمدعلی خان.

ارسطوجاه (یونانی و فارسی: دارای منزلت ارسطو)، لقب غلام سید خان، نواب، از حیدرآباد.

ارجونجی ناتھجی تیواری، سری‌کیشن، مهاجن سورت، ۶۹، ۱۰۴، ۱۴۱، ۲۳۶، کوتی‌هایی در مرشدآباد، ۶۹، ۳۳۲، کوتی‌هایی در بنارس، ۷۱، ۷۱، ۲۷، ۲۲۳؛ ۷۶، ۱۱۰، کوتی در کلکته، ۷۳، ۹۷. --، نوّه او، نک: هاری کیشن.

--، گماشتگان او، نک: آرات رام تیواری و گوویند چند، بابو.

--، گماشته و مختار او، نک: جگت رام پیندیا.

ارجون سینگ، راجا، بهادر، رئیس ایالت شاه‌گره (بوندلکند)، ۷۱، ۲۷۷، در ۳ ژوئن ۱۸۴۲ درگذشت، ۷۲، ۲۲۸؛ ۷۳، ۲۱۳؛ ۷۴، ۱۸۱؛ ۷۵، ۱۵۵.

--، پسرش، نک: بخت بالی، راجا.

آرنولی، نزدیک کرنال.

--، گلاب سینگ، بهای، ۷۵، ۱۰، ۴۵.

ارسلان جنگ (ترکی و فارسی: شیر نبرد)، لقب سرگرد جان بیلی.

آرزونگ، احتمالاً شهری در تبت.

--، حکام آن، نک: خو-تارون، شی چان چون و شی-تارون.

آسا نند، لالا، وکیل ساوان مال، دیوان مولتان، ۷۵، ۴۱.

اسدالدوله (عربی: شیر دولت)، لقب عبدالرحمن خان، نواب جهجر؛ اکبرعلی خان، میر، حیدرآباد؛ انورالدین خان آرکات؛ فیض علی خان، رئیس جهجر؛ فیض محمد خان، رئیس جهجر؛ حسین علی خان آرکات؛ خلیل‌الله خان، سید، از مرشدآباد؛ محمد نقی خان، میرزا، از لکهنو؛ محمد تقی خان، میرزا، از لکهنو؛ نجابت علی خان، جاگیردار کانوده (کانودا) و نورالدین خان آرکات.

اسدعلی خان، سردار، در سرکار نواب نظام علی خان حیدرآباد، ۶۹، ۱۵۱؛ ۷۱، ۳۶، ۲۶۹.

اسدالله، میرزا، نجیب‌زاده دربار شاه ایران، ۶۹، ۳۸، ۲۸۹؛ ۷۱، ۲۸۲؛ ۷۲، ۳۲۳؛ ۷۴، ۴۴.

اسدالله خان (غالب)، میرزا، برادرزاده نصرالله بیگ خان دهلی، و شاعر مشهور اردو، ۷۳.



۲۷۶؛ ۷۵، ۲۰؛ ۷۶، ۲۰۴.

اسدالله خان، نواب سید، ناصرالملک، علاءالدوله بهادر، منصور جنگ، پسر مصطفی (ی) خان  
مرشدآباد، ۷۳، ۱۱۹؛ ۷۶، ۷۳.

اسد جنگ (فارسی: شیر در جنگ)، لقب اکبرعلی خان، میر، حیدرآباد؛ محمد سعادت‌مند  
خان فرخ‌آباد؛ مرتضی خان، نواب میر مرشدآباد؛ مصطفی خان، نواب سید، از مرشدآباد؛  
ناصرالدین حیدر خان، نواب، پادشاه اوده و (پیتر) اسپیک.

آصف‌الدوله (عربی: آصف دولت)، لقب یحیی خان، نواب وزیر اوده و یار محمد خان  
افغانستان.

آصف‌جاه (فارسی: دارای منزلت آصف، وزیر سلیمان)، لقب اکبرعلی خان، میر، حیدرآباد؛  
فرخنده علی خان، میر، حیدرآباد؛ نظام علی خان، نواب حیدرآباد و یحیی خان، نواب  
وزیر اوده.

آصف‌الملک (عربی: آصف کشور)، لقب اکبر علی خان، میر، حیدرآباد.  
اصغر علی خان، بهادر، سالار جنگ، از لکهنو، ۷۳، ۱۸۶؛ ۷۶، ۱۳۲.

۱۷

عاشق علی خان، منشی، بهادر، وکیل پیشین در سرکار اوده، لکهنو، ۷۳، ۱۷۸؛ ۷۶، ۱۲۴.  
--، پسرش، نک: امیر حسن خان لکهنو.

اشجع‌الملک (عربی: دلیر کشور)، لقب باقر علی خان، سید، از مرشدآباد؛ و لرد (جرارد)  
لیک.

اشرف‌الدوله (عربی: شریف‌ترین دولت)، لقب فیض‌الله بیگ خان دهلی و رمضان علی  
خان لکهنو.

اشرف علی خان، نواب، شرف‌الدوله، شریف‌الملک، بهادر، دلیر جنگ، از لکهنو، (همنشین  
آصف‌الدوله؛ پدرزن وزیر علی خان؛ مستمری قابل توجهی تحت ضمانت بریتانیا داشت؛  
احتمالاً در ۱۸۱۱ درگذشت)، ۶۹، ۱۷۱، ۲۷۵، ۳۴۷.

--، پسرانش، نک: محمد عباس علی خان و محمد حسین علی خان.  
--، همسرش، نک: طیبه بیگم.

اشرف علی خان، نواب، پسر محمدجعفر خان، نواب میر، از مرشدآباد، ۷۱، ۱۵۲، ۲۷۳.  
--، پسرش، نک: شرف‌الدین علی خان.

اشرف علی خان، سید، (احتمالاً از داکا)؛ نامه مورخ ۲۸ اوت ۱۸۲۶ خطاب به او، ۷۳، ۱۲۷؛ ۷۶،  
۷۹.

اشرف‌النساء بیگم، از لکهنو، ۷۳، ۱۷۹، ۱۸۷، ۲۰۵؛ ۷۶، ۱۳۳، ۱۴۷.

اشرف‌الوزرا (عربی: شریف‌ترین وزیران)، لقب شیر محمد خان، نواب.



اشرف بیگ‌ها (خان)، سروان، میرزا، بهادر، در خدمت ژنرال پرون؛ پرگنه شمالکه (دهلی) را به عنوان جاگیر از لرد لیک دریافت کرد، ۶۹، ۱۶؛ ۷۳، ۲۸۷؛ ۷۶، ۲۱۴.

اشرف خان (گوپامائو)، نک: غلام اشرف خان گوپامائو.

عاصم خان، سید، بهادر، مبارز جنگ (از آرکات)، ۶۹، ۱۲۶؛ ۷۱، ۱۰۴.

عسکر علی خان، پسر علی ابراهیم خان بنارس، ۶۹، ۱۰۸، ۲۳۸؛ ۷۱، ۱۷؛ ۷۲، ۲۱۲؛ ۷۴، ۲۰۱.

آسمان سینگ، بابو، از بنارس، پسر منیار سینگ؛ (زمینداری در بنارس داشت)، ۶۹، ۱۰۷، ۲۳۸، ۳۳۴؛ ۷۳، ۱۶۸؛ ۷۶، ۱۱۵؛ خواهرزاده راجا بلونت سینگ، ۶۹، ۳۳۴.

آسام، ایالتی در هند واقع در شمال شرقی کشور.

-- رئیس‌ان آن، نک: بیرندرا نارایان، ناظر دیو؛ چاندرا کانتا، سوارگی دیو؛ کاملیشور سینگ نارندرا، سوارنگی دیو؛ و پورندرا سینگ، سوارگی دیو.

-- رئیس جینتیا (پیشین) در آن، نک: رام سینگ، راجا.

-- مهارانی آن، نک: کامالیشوری.

-- مقامات رئیس‌ان آن، نک: بربروا، برگوسائین، برپاتر گوسائین، برا فوکان، بورها گوهین و شی (شیو) نات.

-- رانی‌های پرگنه مهوال در آن، نک: جانکی رانی و سوهنده رانی.

عطا محمد خان، نواب، بهادر، از افغانستان، پسر محمد خان، وزیر افغانستان و صوبه‌دار کشمیر، ۶۹، ۱۸۷، ۲۸۰؛ ۷۱، ۳۳، ۱۱۱؛ ۷۲، ۳۱۱؛ ۷۴، ۶۳؛ ۷۵، ۳، ۵.

عطر سینگ (سندهانوالیا)، سردار بهادر، افسر در لاهور، (آجل دیدار، نیرمال بُده، سردار باوقار، کثیرالافتداری، سرور گروه نامدار عالی‌تبار، شجاع‌الدوله، شمشیر جنگ بهادر؛ در ۸ مه ۱۸۴۴ سر بریده شد)، ۷۳، ۳۰۳؛ ۷۶، ۲۳۱.

آوکلند، (بارون، عضو شورای خصوصی)، لرد جورج، فرماندار کل هند (۱۸۳۶-۴۲)، ۷۴، ۳۴، ۶۴، ۲۰۱.

آئول، قلعه، در کاتک [کوٹک].

-- مهاراجای آن، نک: رام کیشن دیو.

اورنگ‌آباد، (بخشی در ایالت حیدرآباد، اکنون در مهاراشترا).

-- عامل آن، نک: محمد نامدار خان.

اورنگ‌زیب، (عالمگیر اول، امپراتور مغول ۱۶۵۸-۱۷۰۷)؛ محکم سینگ در سلطنت او دکن را مسخر کرد، ۷۱، ۱۵۲.

اوسان سینگ، بابو، مأمورالمهام بلونت سینگ، راجای بنارس؛ (جاگیردار پرگنه سیدپور در بنارس)، ۶۹، ۱۰۷، ۲۳۸.

-- پسرش، نک: شو نارایان سینگ، بابو.



آوا، (شهر ویران و پایتخت قدیم در برمه علیا، ۱۸۲۲-۳۸).

-- پادشاهان آن، نک: فراگی دوآ و تاراوادی.

-- وزیر پادشاه آن، نک: وونگی اعظم.

ایازالدوله (عربی: ایاز، غلام محمود سلطان غزنوی، در دولت)، لقب ایاز علی خان، نواب، از بمبئی.

ایاز علی خان، نواب، ایازالدوله، بهادر، هوشیار جنگ، از بمبئی (بمبئی)، ۶۹، ۱۲۶، ۲۴۸، ۳۱۲؛ ۷۱، ۲۶۸؛ ۷۲، ۸۸؛ ۷۳، ۵۷؛ ۷۴، ۳۷۳؛ ۷۶، ۲۳.

آیت‌الله خان، از لکهنو، ۶۹، ۳۴۴.

اعظم‌الدوله (عربی: والاترین در دولت)، لقب مهاراجای بیربوم.

اعظم‌جاه (فارسی: والاترین در مقام)، لقب محمد منور خان، نواب، رئیس آرکات.

اعظم‌جاه بهادر، امیرالهند والجاه، رئیس آرکات (۱۸۱۹-۲۵)؛ پسر عظیم‌الدوله، ۶۹، ۱۲۷؛ ۷۱، ۱۰۵، در ۱۲ نوامبر ۱۸۲۵ درگذشت، ۷۶، ۲۶.

-- پسرش، نک: غلام محمد غوث خان آرکات.

اعظم شاه، (پسر امپراتور اورنگ‌زیب) در ژوئن ۱۷۰۷ شکست خورد و کشته شد؛ محکم سینگ در سلطنت او دکن را مسخر کرد، ۷۱، ۱۵۲.

اعظم‌الامرا (عربی: والاترین میان امیران)، لقب چین قلیچ خان، رئیس باونی و غلام سید خان، نواب، از حیدرآباد.

عضدالدوله (عربی: بازوی قدرتمند دولت)، لقب بابر علی خان، سید، از مرشدآباد؛ کرم خان تالپور، شاه، از سند و شہامت علی خان، نواب، از پتنه.

عظیم‌آباد، نام قدیم پتنه، نک: بدانجا.

عظیم‌الدوله (عربی: قدرتمندترین دولت)، لقب غلام مصطفی خان لکهنو؛ (محمدعلی حسین خان) والجاه، نواب آرکات؛ محمدحسین خان، رئیس باونی و مرتضی خان (از دهلی).

عظیم‌الافتداری (عربی: دارای بالاترین اقتدار)، لقب جایاجی رائو سندھیای گوالیور.

عظیم‌الشان (عربی: دارای شأن والا)، لقب پسر بهادرشاه اول (پسر اورنگ‌زیب و نواب بائی)؛ محکم سینگ دکن را در زمان (او) مسخر کرد، ۷۱، ۱۵۲.

عظیم‌جاه (فارسی: والامقام)، رئیس آرکات، در ۲ اوت ۱۸۱۹ درگذشت، ۷۱، ۱۰۵.

-- پسرش، نک: اعظم‌جاه بهادر.

-- لقب احمدالله خان آرکات؛ و سراج‌الامرا، نایب‌السلطنه آرکات.

عزیز آقا، متصرف یا حاکم بصره، ۷۳، ۴۷؛ ۷۶، ۱۳.

عزیزالدین، فقیر، از لاهور، (پسر محیی‌الدین؛ به لاهور فرستاده شد؛ طب آموخت؛ توسط رنجیت سینگ به عنوان پزشک خانوادگی منصوب شد؛ در امور سیاسی زیرکی داشت)؛



زن راه نپال



پس از مرگ شیر سینگ از سیاست کناره‌گیری کرد، ۷۳، ۳۰۳.  
عزیزالله، منشی میر، از بنارس، ۶۹، ۱۰۲، ۲۳۵؛ (منشی در اقامتگاه حیدرآباد)، ۶۹، ۳۱۶، ۷۱،  
۱۰۷؛ ۷۳، ۱۶۰؛ ۷۶، ۱۰۸.

--، پسرش، نک: التفات حسین خان، میر.  
عزیزالملک (عربی: محترم کشور)، لقب علی ابراهیم خان بنارس و واجد علی خان، سید،  
از مرشدآباد.

## B

بابا بالاؤ رائو گوویند، نک: بالاؤ رائو گوویند، بابا، اهل جالون.  
بابا پهڈکے [فدکی] (متعلق به پونا)، ۶۹، ۱۴۶؛ ۷۱، ۲۴۶؛ ۷۲، ۱۰۷؛ ۷۴، ۳۳۷.  
بابار علی‌خان، نواب سید، نصرالملک، عضالدوله، بهادر دلاور جنگ (فرزند ارشد  
مبارک‌الدوله، نواب ناظم بنگال؛ در ۱۷۹۳ میلادی مسندنشین مرشدآباد شد و در ۱۸۱۰  
درگذشت)، ۶۹، ۹۶، ۲۳۲؛ ۷۱، ۲۵۳.  
بابار علی‌خان بهادر، پسر مکرم علی‌خان (متعلق به پتنا)، ۶۹، ۹۷، ۲۳۳؛ ۷۲، ۱۷۲؛ ۷۴،  
۲۴۷.

بابر جنگ (فارسی: شیر در میدان نبرد)، عنوان خردمندخان فرخ‌آبادی.  
بابو بیگم، عنوان نجیب‌النساء بیگم.  
بالاؤ رائو کیشن، نک: رائو کیشن، بابو، اهل ایندور.  
باچاجی پاندیت (وکیل هاری پنت پهڈکے پونا)، ۶۹، ۱۴۲.  
بچهراج، راجه، خزانه‌دار در سرکار آصف‌الدوله؛ (یک مستوفی مالیه با نفوذ که توسط  
ماهیب ناراین سینگ به خزانه‌داری بنارس منصوب شد: ۱۷۸۴-۸۵)، ۶۹، ۱۷۲، ۲۳۶؛ ۷۱، ۲۵۷.  
--، پسرانش، نک: بیج نات، بشیشور داس و جگن نات.  
بدرالدوله (عربی: ماه کامل دولت)، عنوان محمدعلی‌خان بنارسی و محمد سعادت‌مندخان  
فرخ‌آبادی.

بدرالدین علی‌خان، مَهرکن در دهلی، ۷۵، ۱۷.  
بدرالدین علی‌خان ملقب به میر گلو، پسر قاسم علی‌خان و داماد نواب وزیر اوده  
(آصف‌الدوله)، ۶۹، ۱۹۳.

بدرالاسلام خان، نواب، بهادر اهل آرکات؛ ۶۹، ۱۲۶؛ ۷۱، ۱۴۸.  
--، پسرش، نک: صدرالاسلام خان.  
بدرالنساء بیگم، مادر محمد غازی‌الدین خان، سید، رئیس داکا، ۷۲، ۱۴۱؛ ۷۳، ۱۲۸، ۱۲۹؛ ۷۴،  
۲۹۰.



بدری ناته رائے (اهل جسور)، عنوان راجه بهادر به وی اعطا شد، ۷۱، ۱۳، ۲۴۷؛ ۷۲، ۱۳۰؛  
 ۷۳، ۹۱؛ ۷۴، ۳۰۲، ۳۰۳؛ ۷۶، ۴۵؛ کالسکه‌ای چهار اسبه برای وی مجاز شد، ۷۲، ۱۳۰.  
 بادشاه [پادشاه] عادل (فارسی: پادشاه دادگستر)، عنوان محمد واجد علی‌شاه، پادشاه اوده.  
 بادون منگ، بودوآپرای، پادشاه برمه (۱۸۱۹-۱۷۸۲)، ۷۴، ۴۲۵.  
 بغداد (پایتخت عراق درکناره دجله).

--، سفیرش، نک: سلیمان آغا.

--، سفیر عثمانی و، نک: محمد شریف حسنی حسینی.

--، حاکمش، نک: داوود پاشا.

--، قلعه‌دارش، نک: علی آغا.

--، والی‌اش، نک: علی پاشا و سلیمان پاشا.

بهادرالملک (عربی: دلیر دولت)، عنوان عباس قلی‌خان عظیم‌آبادی؛ عمادالحسین خان، نواب  
 فرخ‌آبادی؛ جسونت رائو هولکار ایندوری؛ خادم‌الحسین خان، نواب فرخ‌آبادی؛ ملهار رائو  
 هولکار ایندوری و محمدعلی‌خان، نواب فرخ‌آبادی.

بهادر بیگ خان، خواجه (پسر عالم بیگ کابلی، به پاتنا نزد عمویش شاهباز بیگ خان  
 پیوست و پس از مرگ او سهمی از جاگیر عمویش دریافت کرد)، ۶۹، ۹۸؛ ۷۱، ۲۵۵.  
 بهادرگره (شهری در ناحیه رهتاک نزدیک دهلی).

--، رئیسانش، نک: بهادر جنگ خان، محمد اسماعیل خان و شیر جنگ خان.

بهادر جنگ (فارسی: دلیر در جنگ)، عنوان بالدیو سینگ، مهاراجا سوائی بهاراتپور؛ بلونت  
 سینگ، مهاراجا سوائی بهاراتپور؛ غلام محمد غوث خان آرکاتی؛ جسونت سینگ، رئیس  
 بهاراتپور؛ خردمندخان، نواب فرخ‌آبادی؛ محمد منور خان آرکاتی؛ رندهیر سینگ، مهاراجا  
 سوائی، رئیس بهاراتپور و رنجیت سینگ، رئیس بهاراتپور.

بهادر جنگ خان، نواب، بهادر (پسر محمد اسماعیل خان؛ در ژانویه ۱۸۲۳ ملک پدری  
 خود، بهادرگره، را تصاحب کرد)، ۷۳، ۲۲۷؛ ۷۵، ۵۱؛ ۷۶، ۲۰۴.

بهادر خان، پسر حق‌دارخان؛ خدمت هولکار را ترک کرد؛ همراه بهاوانی شانکار شد؛ به  
 لرد لیک پیوست؛ برای مادام‌العمر پارگانه بالاگره (مالاگره) را دریافت کرد، ۶۹، ۱۷؛ ۷۱، ۲۶۱؛  
 ۷۲، ۳؛ ۷۴، ۴۹۴.

بهادر خان، رئیس خوقند (کوقند)؛ متصرفات خدایارخان را غصب کرد (۱۸۶۰)، ۷۴، ۵۳.

بهادر ساه، راج‌کومار، مختارکار و عموی حاکم نپال (ران بهادر ساه)، ۶۹، ۸۲.

بهادرشاه (یکم) (امپراتور مغول، پسر و جانشین اورنگ‌زیب، سلطنت ۱۷۱۲-۱۷۰۷)؛ محکم  
 سینگ در زمان سلطنت وی دکن را مطیع ساخت، ۷۱، ۱۵۲.

بهادرشاه (دوم) (آخرین پادشاه مغول به‌صورت تشریفاتی ۱۸۵۷-۱۸۳۷)؛ عنوان سراج‌الدین



محمد.

بهادر سینگ، منشی، پروانه‌ای به تاریخ ۳ اوت ۱۸۳۹ خطاب به وی، ۷۵، ۵۸.  
بهادر سینگ، راجه (پسر آجیت سینگ بالابگرهی، ۱۸۰۶-۱۸۰۴؛ در ۱۲ دسامبر ۱۸۰۴، سر  
دیوید اوکترونی فریدآباد و قلعه بالابگره را برای بهادر سینگ تأیید کرد؛ در ۱۱ نوامبر ۱۸۰۵  
ژنرال لرد لیک پارگانه پالی پاکل را برای مدت حیات بهادر سینگ اعطا کرد)، ۶۹، ۱۸۴،  
۲۷۹.

--، پسرش، نک: ناراین سینگ، راجه.

بهادر سینگ، راجه (پسر دامودر سینگ)، برادرزاده چیتن سینگ و زمیندار بشنوپور، ۶۹، ۸۴،  
۲۲۳؛ ۷۱، ۲۴۹؛ ۷۲، ۱۲۲؛ ۷۴، ۳۱۵.

--، برادرش، نک: دیبی سینگ، راجه.

--، پسرش، نک: جی سینگ.

بهادر سینگ، راجه (متعلق به مرشدآباد)، ۶۹، ۳۲۰؛ ۷۳، ۱۰۷؛ ۷۶، ۶۲.

--، پسرش، نک: ادونت سینگ.

بهار، نک: بهارپور.

بهارپور (اتاوه)، زمیندارش، نک: چندن سینگ، کنور.

بهاولپور (پیش از این، دولتی مستقل در پنجاب، اکنون در پاکستان).

--، رئیسانش، نک: فتح محمدخان، نواب؛ محمد بهاول خان (دوم)، نواب؛ محمد بهاول خان  
(سوم)؛ محمد بهاول خان (چهارم)؛ محمد سعادت یارخان؛ محمد صادق خان (دوم)، نواب  
و صادق محمدخان (چهارم).

--، منشی‌اش، نک: اومد سینگ.

باهوسی تهانگ تهانگ، نک: (تهونگ تهانگ چان چون).

بهرام جنگ، نواب، اهل مرشدآباد (فرزند ارشد محمد رضاخان مرشدآبادی)، ۷۳، ۱۰۰؛ ۷۶،  
۵۴.

--، همسرش، نک: نورجهان بیگم ملقب به مصری بیگم.

بهو بیگم (هندی و ترکی: بانوی بلندپایه)، عنوان آمة‌الزهرای بیگم؛ و عمدة‌النساء (بیگم)  
مرشدآباد.

بهو خانم (هندی و فارسی: بانوی بلندپایه) (متعلق به دهلی)، نامه‌ای به تاریخ ۲۲ اکتبر  
۱۸۳۶ از سر چارلز متکف خطاب به وی، ۷۵، ۵۳.

بهو و نهار جهول، تپه‌ها (در پَرگنه دادری)، روستاهای اعطا شده به دوندی خان و غلام  
محمدخان، ۶۹، ۱۸؛ ۷۴، ۴۹۳.

بهو رانی (هندی: همسر یک نجیب‌زاده)، (همسر) مکند بلب کلکته‌ای، ۶۹، ۳۱۹؛ ۷۳، ۹۵؛



راجہ سوری



۴۹، ۷۶.

بیجابائی، همسر دولت رائو سندهیای گوالیور، ۷۲، ۱۰۴؛ ۷۴، ۳۴۵؛ ۷۵، ۳۸، ۶۶؛ مادرزن آبا صاحب پاتنکر اوجینی، ۷۳، ۲۴۶؛ ۷۶، ۱۷۸، (گوالیور را ترک کرد، در فرخ آباد اقامت گزید و از آنجا به الله آباد رفت و نهایتاً در ناسیک اقامت گزیده و بازنشسته شد). بیج ناته، بابو، پسر بچهراج، راجه، و برادر بشیشور داس، اهل مره ره (ساکن لکهنو)، ۷۳، ۱۸۳؛ ۷۶، ۱۲۸.

--، پسرش، نک: لچهن داس.

بیج ناته، مهاراجا، بهادر، پسر رادهانات، مهاراجا، و ساراسوتی، مهارانی، زمیندار دیناچپور، ۶۹، ۷۸، ۲۲۴، ۳۱۹؛ ۷۱، ۱۶۸، ۲۴۹؛ ۷۲، ۱۲۷، ۷۴، ۳۰۷. بیج ناته، رائو، وکیل مان سینگ، رئیس جودپور، در دهلی، ۶۹، ۶۳، ۱۳۴، ۲۴۰؛ ۷۱، ۲۲۴؛ ۷۲، ۴۳؛ ۷۴، ۴۴۰.

بیج ناته، بابو، محجن (مستوفی مالیه) تکاری، ۷۱، ۲۵۵؛ ۷۲، ۱۷۵؛ ۷۴، ۲۴۴.

بیج ناتپاندیت، بابو، خزانه چی، پسر رانگناته پاندیت، منشی، (اهل مرشدآباد)، ۶۹، ۳۲۱.

بیج ناتسهاو، بابو، اهل پتنا، ۶۹، ۳۲۶؛ ۷۳، ۱۳۵؛ ۷۶، ۸۵.

بیکنٹھپور (املاکی در ناحیه رنگپور).

--، زمیندارش، نک: درپ ناراین دیو.

بیلی، جان، سرهنگ دوم، عمادالدوله افضل الملک، بهادر، ارسطو جنگ (نماینده سیاسی در بوندلکند، ۱۸۰۷-۱۸۰۳؛ مقیم در لکهنو، ۱۸۱۵-۱۸۰۷)، ۶۹، ۱۹۲، ۱۹۸. بیرسل، راول، مدارالمهام جی سینگ (سوم)، سوائی، رئیس جیپور، ۷۱، ۲۶۱؛ ۷۳، ۳۰؛ ۷۴، ۷؛ ۷۶، ۱۹۲.

بیریسال، مهاراول (برادر کوچکتر رنجیت سینگ که توسط بیوه وی به عنوان جانشین پذیرفته شد؛ در ۱۸ نوامبر ۱۸۶۴ توسط دولت بریتانیا به رسمیت شناخته شد)؛ رئیس جیسل میر ۱۸۹۱-۱۸۶۴، ۷۴، ۱۴.

بیزابائی، نک: بیجابائی.

باجی، مهارانی، مادر جی سینگ (سوم)، سوائی، رئیس جیپور، ۷۱، ۳۲.

باجی رائو (راگونات) (دوم)، شریمنت پیشوای سوائی مهاراجا، پاندیت پرادهان بهادر، اهل پونا؛ (هفتمین و آخرین پیشوا؛ پس از شکست در کرکی در ۱۸۱۸، کمپانی هند شرقی جاگیری در بیٹهور به وی اختصاص داد)، ۶۹، ۱۴۶، ۲۵۴؛ ۷۱، ۲۴۲، ۲۴۶؛ ۷۲، ۱۰۹؛ ۷۳، ۶۸؛ ۷۴، ۳۳۵؛ ۷۶، ۳۰.

باکابائی، دختر رگهوجی بهونسله یکم، (همسر رگهوجی بهونسله دوم)، و مادر رگهوجی بهونسله سوم، رئیس ناگیور، ۶۹، ۲۶۰؛ ۷۱، ۲۶۹؛ نامه‌ای به تاریخ ۵ ژوئن ۱۸۲۰ خطاب به



وی، ۷۲، ۱۱۲؛ ۷۴، ۳۳۰.

بخشا دوار، یا بانسکا دوار یا باکسا دوار، یکی از گردنه‌ها در بوتان، تحت اداره بخشا صوبه، ۶۹، ۸۱؛ ۷۱، ۱۶؛ ۷۴، ۲۲۵.

بخشا صوبه، عامل بخشا دوار از طرف دب راجه، حاکم بوتان، ۶۹، ۸۱، ۲۲۰؛ ۷۱، ۱۶؛ ۷۴، ۲۲۵.  
 بختاور سینگ، مهارائو راجه، بهادر، رئیس الور و ماچهری از ۱۷۹۱؛ (پسرخوانده پرتاپ سینگ)، در ۱۵ صفر ۱۲۳۰ هجری (۲۷ ژانویه ۱۸۱۵) درگذشت؛ ۶۹، ۱۸، ۲۶، ۲۷، ۱۳۳، ۲۴۰؛ ۷۱، ۲۵۷؛ احمد بخش خان را به عنوان وکیل خود نزد لرد لیک فرستاد، ۷۲، ۳، ۵؛ ۷۴، ۴۹۳، ۴۹۴.  
 بختاور سینگ، پسر ابهی سینگ (شیکهوات)، رئیس کهتری، ۶۹، ۳۵۰؛ ۷۳، ۲۷۵، ۲۸۵؛ ۷۶، ۲۰۲، ۲۱۲.

-- پسرش، نک: شیوناته سینگ، راجه.

بخت بالی، راجه، بهادر، نوه و جانشین ارجن سینگ، رئیس املاک شاه‌گره (ساگور) (در ۱۸۵۷ به دلیل شورش صادره شد)، ۷۲، ۲۲۸؛ ۷۳، ۲۱۳؛ ۷۴، ۱۸۱، ۷۶؛ ۱۵۵، ۷۶.

بخت سینگ، مهاراجا، سوائی، بهادر (نوه جگت راج)، رئیس اجیگره و باندا؛ (در ۲۱ ژوئن ۱۸۸۷ درگذشت)، ۶۹، ۲۱۰، ۳۳۵؛ ۷۱، ۲۵۹؛ ۷۲، ۲۲۷؛ ۷۳، ۲۱۸؛ ۷۴، ۱۸۲، ۷۵، ۶۰؛ ۷۶، ۱۵۸.

بخت سینگ، کنور، ملقب به ظالم‌سینگ دوم؛ پسرخوانده پرتوی سینگ، رئیس جهالاواڑ (۱ ژوئن ۱۸۷۶ - خلع ۲ مارس ۱۸۹۶)، ۷۴، ۱۷.

بخت سینگ، احتمالاً متعلق به بنارس؛ ۶۹، ۱۰۷.

-- همسر (ٹهاکریاں) اش، ۶۹، ۱۰۷.

بالابائی، دخترعموی دولت رائو سندهیای گوالیور، ۶۹، ۱۴۶؛ ۲۵۴؛ ۷۱، ۲۴۵.

-- پسرش، نک: رام چندر نرسنگ رائو دیشمکه (اهل گوالیور).

بالابائی، دختر مادهوجی بهونسله ناگپور، ۶۹، ۱۵۹؛ ۲۶۰؛ ۷۱، ۲۴۶؛ ۷۲، ۱۱۱؛ ۷۴، ۳۳۲.  
 بالاگره، نک: مالاگره.

بالاجی، نک: پارسوجی بهونسله ناگپور.

بالاجی گوویند رائو (پسر گوویند پاندیت)، رئیس کالپی (متعلق به جالون)، ۶۹، ۶۵، ۱۴۲، ۲۵۰؛ ۷۱، ۶۲، ۱۹۳؛ ۷۲، ۳۶؛ ۷۴، ۴۴۹.

-- پسرش، نک: گوویند رگهوناته رائو، نانا، اهل کالپی.

بالاجی کوور (به همین صورت)، بخشی نظامیان مستقر در کاتک، ۶۹، ۱۵۸.

بالاجی پاندیت نانا فرنویس، رائو، نک: نانا فرنویس.

بلک رام، رائے، وکیل رئیس پتنا، ۶۹، ۶۶، ۳۲۶؛ ۷۱، ۲۵۴؛ ۷۲، ۲۵؛ ۷۳، ۱۳۱؛ ۷۴، ۴۶۴؛ ۷۶، ۸۲.

-- پسرش، نک: رتن سینگ، رائے.

بلند بخت، میرزا، بهادر، اهل دهلی، پسر دوم اکبر دوم (از ممتاز محل، پادشاه بیگم)، ۶۹.



۱۸۶، ۲۸۱؛ ۷۵، ۴۸.

بالاپور (شهری در ناحیه اکولا).

--، عاملش، نک: پارس رام بهاؤ.

بلا راما وارما، شری پدمنا به داس، ونجی ونچی پالا، کولاسکهارا، کیریتاپاتی منی سلطان  
مهاراجا، راجه، بهادر، شمشیر جنگ، رئیس تراونکور (۱۸۱۰-۱۷۹۸)، برادرزاده راما راجه، ۶۹،  
۱۲۴.

--، برادرزاده اش، نک: راما وارما.

بالا رائو گوویند، (بابا)، پسر گوویند رائو، نانا، رئیس جالون (۲۸ اکتبر ۱۸۲۲ - ۱۳ ژانویه  
۱۸۳۲)، ۷۱، ۶۲، ۱۵۴، ۲۴۸، ۷۳، ۲۱۱، ۷۶، ۱۵۴.

--، همسرش، نک: لچهمی بائی.

بالاسور (شهر و ناحیه ای در اوريسا).

--، فوجدارش، نک: مورار رائو مهادهؤ.

بلبهدر ساهی، راجه، زمیندار سورگوجا، ۶۹، ۱۵۹، ۲۶۰، ۷۱، ۲۴۹، ۲۵۴، ۷۲، ۱۱۶، ۱۶۹، ۷۴، ۲۵۱،  
۳۲۴.

بالدیو سینگ، مهاراجا، برجیندر سوائی، بهادر، بهادر جنگ، پسر رندهیر سینگ، رئیس  
بهاراتپور (۱۸۲۳-۱۸۲۵)، ۶۹، ۲۴۰، ۷۱، ۱۹۴، ۷۳، ۲۵۵، ۷۵، ۵۵، ۷۶، ۱۸۵.

--، پسر و جانشینش، نک: بلونت سینگ.

--، وکیلش، نک: جانی بیج ناتھ.

بلندر ناراین سینگ، راجه، رئیس دهاران در آسام، عنوان راجه بهادر در ۱۷ فوریه ۱۸۵۴ به  
وی اعطا شد، ۷۶، ۸۶A.

بالابگره (شهری در ناحیه گورگاون، هاریانا).

--، رئیسانش، نک: انروده سینگ، بهادر سینگ، نهار سینگ، ناراین سینگ و رام سینگ.

--، کنورهایش، نک: فوج سینگ، گوپال سینگ، و راج سینگ.

بلمگره، نک: بالابگره.

بل نار سینگ، کاجی، کنور (کاپیتان در دولت نپال، پسر رنجیت پاندیا؛ جگیری به ارزش  
۶۴۰۰ روپیه دریافت کرد)، ۶۹، ۳۳۰، ۷۳، ۱۵۳، ۷۶، ۱۶۲.

بلوند سینگ، نک: بلونت سینگ.

بلون سینگ، پسر چیت سینگ، رئیس بنارس؛ (در آگره با مستمری ماهانه ۲۰۰۰ روپیه  
زندگی می کرد؛ در ۲۶ دسامبر ۱۸۷۱ درگذشت)، ۷۵، ۲۳.

بلونت رائو، رائو، پسر شیو رائو؛ وکیل دولت رائو سندهیای گوالیور پس از مرگ کیشن  
رائو، ۷۱، ۲۴۵.



فانہ زاد خیر محمد علی شاہ کابردانہ تہ عین  
ارہنہ رتال بلی



- بلونت راتو (آپا)؛ (وزیر مراته و هوادار نانا فرنویس پونا)، ۶۹، ۱۴۲.
- بلونت راتو رگهوناته (راگوناته)، بابا، پسر رکما بائی، ۷۵، ۳۰.
- بلونت راتو ویشنو، برادرزاده دیواکر پاندیت و وکیل مادهوجی بهونسله و رگهوجی بهونسله ناگپور، ۶۹، ۱۵۷، ۳۰۰؛ ۷۱، ۲۴۶؛ ۷۲، ۱۱۰؛ ۷۴، ۳۳۳.
- بلونت سینگ، رئیس بنارس (۱۷۷۰-۱۷۴۰).
- مدارالمهام اش، نک: شیو ناراین سینگ.
- برادرزادگان مادری اش، نک: مایپ ناراین سینگ و ادیت ناراین سینگ.
- پسران برادرش، نک: امن سینگ و پرتاپ سینگ.
- همسرانش، نک: بشن کنور و گلاب کنور.
- بلونت سینگ، مهاراجا برجیندر سوائی، بهادر، بهادر جنگ، رئیس بهاراتپور (۱۸۵۳-۱۸۲۵)؛ پسر بالدیو سینگ، مهاراجا، ۶۹، ۱۳۵، ۲۴۰، ۷۱، ۱۹۴؛ ۷۳، ۲۴، ۲۵۵؛ ۷۴، ۱۲، ۷۶، ۱۸۵.
- پسر و جانشینش، نک: جسونت سینگ، مهاراجا.
- بلونت سینگ، راجه، بهادر (پسر نامشروع بختاور سینگ، مدعی جانشینی ماچهری؛ مدعی گادی الور؛ در تیجارا حکومت کرد)، در ۲۲ ژانویه ۱۸۴۵ درگذشت، ۶۹، ۲۶، ۱۳۳، ۲۴۰؛ ۷۱، ۲۵۷؛ ۷۲، ۲۶۷؛ ۷۳، ۲۵۳؛ ۷۴، ۱۲۶؛ ۷۶، ۱۸۴؛ نامه پاسخ آقای کلارک به تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۸۴۳ خطاب به وی، ۷۵، ۵۶.
- بم راج، (بهیم راج)، راجه بهادر، زمیندار پولچری (یا پولالچرو)، ۶۹، ۱۱۴، ۱۱۶، ۲۴۴، ۲۴۶؛ ۷۱، ۲۴۵؛ ۷۲، ۸۰؛ ۷۴، ۳۸۵.
- بم ناه، دیوان (وزیر) راجیندر بکرام ساه، حاکم نیال، ۶۹، ۸۲، ۳۳۰؛ ۷۱، ۲۵۶؛ ۷۲، ۱۹۶؛ ۷۳، ۱۵۴؛ ۷۴، ۲۱۷.
- بنارس، نک: Benares.
- باند[بند] (تحصیلی در ناحیه ساگور، استان‌های مرکزی، اکتون در مادیا پرادش).
- اهل خانه نواب شمشیر بهادر بنده، نک: حسینی بیگم.
- رئیسانش، نک: علی بهادر، شمشیر بهادر و ذوالفقار علی خان.
- رئیسان اجیگره و، نک: بخت سینگ، گمن سینگ و رنجور سینگ.
- وکیل رئیس داتیا در، نک: شیو پرساد رائے.
- بنگلور، پالیگارش، ۶۹، ۱۱۳، ۲۴۴.
- بانکاپور، تعلقه و شهری کهن در ناحیه دهرواد.
- رئیس شاهنور (ساوانور) در، نک: دلیرخان.
- بنی بیگم، نواب، ملقب به نواب بیگم، همسر دوم عمادالحسین خان فرخ‌آبادی، ۶۹، ۱۶۸.
- بنی بیگم، همسر مشیر جنگ، نواب مرشدآباد، ۷۳، ۱۱۵؛ ۷۶، ۶۹.



بنسی دهار، محجن (مستوفی مالیه) الله آباد، ۷۳، ۱۷۶؛ ۷۶، ۱۲۱.

بانسوارا (ایالتی در راجپوتانا، اکنون ناحیه‌ای در راجستان).

-- رئیسانش، نک: بهاوانی سینگ، لچهمن سینگ و اومد سینگ.

بنواری لال، مهاراجا، بهادر، اهل مرشدآباد؛ دارای جگیرهایی در دیناچپور، رنگپور و نقاط دیگر؛ نامه پاسخ به تاریخ ۱۲ ژوئن ۱۸۲۹ خطاب به وی، ۷۲، ۱۴۵؛ ۷۳، ۱۰۹؛ ۷۴، ۲۸۴؛ ۷۶، ۶۳.

باونی (ایالت سندشده در هند مرکزی، اکنون در مادیا پرادش).

-- نواب‌هایش، نک: چین قلیچ خان، غازی‌الدین خان، عیسی بهادر، مهدی حسن خان، محمد حسین خان، و ناظم‌الدوله امیرالملک بهادر.

باقر علی خان، سید، اشجع‌الملک احتشام‌الدوله، بهادر ثابت جنگ، از بستگان مبارک‌الدوله، نواب مرشدآباد، ۶۹، ۹۶؛ ۲۳۲؛ ۷۱، ۱۶، ۲۵۳.

باقر علی خان، میر (اهل لکهنو)، ۷۳، ۱۹۲؛ ۷۶، ۱۳۸.

بارا (بڑ) باروا، (مشاور ارشد گوری ناته سینگ، رئیس آسام)، ۶۹، ۲۴، ۲۱۰.

بارا (بڑ) گوسائین، وزیر رئیس آسام، ۶۹، ۲۴، ۲۱۰.

بارا (بڑ) پاترا گوسائین، وزیر ... آسام، ۶۹، ۲۴، ۲۱۰.

بارا (بڑ) فوکان، وزیر رئیس آسام، ۶۹، ۲۴، ۲۱۰.

بارامحل (نام تاریخی گوشه شمال شرقی ناحیه سلیم).

-- پالیگار چاکری (به همین صورت) و، نک: چل نایر (چلانیگ).

باردومان ساه، نک: پرادایومان ساه.

بریلی (شهر و ناحیه‌ای در اوتار پرادش).

-- رئیسان و اشرافش، نک: عبدالقادر خان، اکبر علی خان، علی‌اکبر خان، غلام محی‌الدین خان ملقب به بهمبو خان، ارادت‌الله خان، محبت خان، محمد یارخان، محتشم خان، رحمت خان و سعادت یارخان.

-- اشخاص برجسته‌اش، نک: بسنترام، نوبت رام و ٹهاکرانی بهو.

-- قاضی‌هایش، نک: غلام احمد و غلام محمد.

برغش، سید، بن سعید، سلطان زنگبار، ۷۴، ۴۱۲.

باری بیگم، نک: زیب جهان بیگم ملقب به زینت‌النساء بیگم.

برخوردار خان، امیرالامرا، عمادالملک، رفیع‌الدوله، بهادر، دلاور جنگ، ناظم محمد اکبر دوم در بروچ، ۶۹، ۱۹۳.

بارلو، سر جورج هیلارو، بارونت (عضو شورای عالی، اکتبر ۱۸۰۱؛ معاون رئیس شورای فرماندار کل، تا ۵ اکتبر ۱۸۰۵ که به عنوان فرماندار کل موقت در آن سمت عمل کرد تا زمان ورود لرد مینتو در ۳۱ ژوئیه ۱۸۰۷؛ فرماندار فورت سنت جورج، دسامبر ۱۸۰۷ - ۲۱ مه



۱۸۱۳؛ ۲۴، ۳۳.

برما نارایان رای، راجه، پسر بیر نارایان رای، علاقه‌دار، چاکله حجلی، مدینی‌پور، ۷۱، ۲۵۰؛  
۳۰۱، ۷۴.

برناله (شهر اصلی در سانگور).

-- رئیسانش، نک: علاء سینگ و امر سینگ.

بارودا (ایالتی در گجرات، اکنون ناحیه‌ای در گجرات).

-- رئیسانش، نک: آنند رائو گایکوار، گنپت رائو گایکوار، گوویند رائو گایکوار و سایاجی  
رائو گایکوار.

-- دیوانش، نک: سیتا رام رائو.

-- بانوی خاندانش، نک: جمنا بائی.

بارو، شرم، حشمت‌الدوله، بهادر، انتظام جنگ، ۶۹، ۱۹۲.

بسنت علی‌خان، جانشین اعتبار علی‌خان به عنوان ناظر دهری منی‌بیگم مرشدآباد، ۶۹،  
۲۲۹، ۳۲۰، ۳۲۴؛ ۷۱، ۲۵۳؛ ۷۲، ۱۵۶؛ ۷۳، ۱۰۶؛ ۷۴، ۲۷۰؛ ۷۶، ۶۰.

بسنتی، رانی، همسر سرنیت سینگ، رئیس بهادواره، ۷۵، ۲۴.

بسنترام، چودهری، اهل بریلی، ۷۵، ۳۹.

-- پسرش، نک: نوبت رام.

بسنترام، راجه، اهل پتنا (داماد راجه رام ناراین که در روزگار میرجعفر، نواب بنگال، دیوان  
عظیم‌آباد (پتنا) بود)، ۶۹، ۹۹، ۲۳۴، ۳۲۷؛ ۷۳، ۱۴۳؛ ۷۶، ۹۳.

بساوا سینگ، رئیس سیالبه (میری، آمباله) (در ۱۸۴۳)، ۷۵، ۱۲.

باشهر (ایالت تپه‌ای سیمره، پنجاب، اکنون در هیماچال پرادش).

-- رئیسش، نک: ماهیندر سینگ.

بشیر محمدخان، نواب، اشرف‌الوزرا، صوبه‌دار کشمیر، ۶۹، ۲۸۰.

باسی سوجان، نک: تاسی‌سودان.

بصره (یا بصره، یا بصره، بندری در جنوب شرقی عراق).

-- حاکمان و مقاماتش، نک: عاجل منتفیج، شیخ؛ عزیز آغا مُتَسَلِم و عثمان.

بیلی، اچ. وی، دستیار منشی و منشی موقت در ۱۸۴۰، ۷۳، ۸۹، ۱۲۱؛ ۷۶، ۷۹.

بیلی، ویلیام باترورث، فرماندار کل موقت فورت ویلیام در بنگال (۱۳ مارس ۱۸۲۸ - ۴ ژوئیه  
۱۸۲۸)، ۷۴، ۳۴.

بیدانند (ودانند) سینگ، راجه، بهادر، پسر دلار سینگ، زمیندار در حومه پورنیه؛ در اوت

۱۸۲۰ جانشین پدرش شد، ۷۱، ۲۴۵؛ ۷۲، ۴۹؛ ۷۳، ۴۰؛ ۷۴، ۴۳۸؛ ۷۶، ۷.

بیگم صاحبه، نک: فاطمه بیگم.



بیگم سامرو، نک: زینت النساء بیگم سردانه.

بیگلربیگی (خداوندگار خداوندگاران)، عنوان میهراب خان کلات.

بنارس، وارانسی (ایالتی در استان‌های متحد، اکنون ناحیه‌ای در اوتار پرادش).

--، عامل جونپور ساکن در، نک: شیو لعل دوبه.

--، مستوفی‌های مالیه، نک: آرات رام تیواری، ارجن جی ناتھ‌جی، بنی داس، بهاوانی داس،

بشیشور داس، برج بهوکن (بهوشن) داس، دین‌دیال، دوارکا داس، فتح چند ساهو، گوپال

چند، گوپال داس، گوپی چند، هر کشن داس، جگت رام پانڈیا، جئے کشن داس، جمناداس،

کاشی ناتھ، کشمیری مل، مانی کشن دوبه، منوهر داس، موتی چند، رام چند ساهو و روپ

سینگ.

--، قاضی ارشدش، نک: علی ابراهیم خان.

--، مورخش، نک: علی‌اکبر خان.

--، بانوان ساکن در، نک: اهلیا (همسر) بشمبهر پاندیت، بشن کنور، چاند بیگم، فخرالنساء

بیگم، فاطمه بیگم، گلاب کنور، همسر هری بهدر پاندیت، قتلخ سلطان بیگم، صاحبه محل،

سعیدالنساء بیگم، سیتا بهو، تاج محل بیگم، وجیه‌السلطان بیگم و زیب جهان بیگم.

--، شخصیت‌های برجسته ساکن در، نک: عبدالعلی‌خان، میر؛ عبدالله خان، سید؛

احمدعلی‌خان، نواب؛ عجائب‌سینگ؛ اکبر علی‌خان، سید؛ علی‌اکبرخان، سید؛ علی‌عظیم

خان غازی‌پوری؛ امرت رائو؛ عسکر علی‌خان؛ اسوان‌سینگ؛ عزیز الله؛ باگونت رائو؛ بهیکو

بهوشن؛ بهیکو شیو؛ بهوپ ناراین سینگ؛ برایج رائو؛ بشمبهر پاندیت؛ دل چند؛ درجن

سال؛ غلام حسین خان، سید؛ حیدر علی‌خان؛ هر ناراین سینگ؛ باشم علی‌خان؛ احسان

علی‌خان؛ اقبال‌الدوله؛ جگت سینگ، بابو؛ جناندار شاه؛ جانکی داس؛ جوان‌بخت؛ کالی

شنکر گهوشال؛ کاشی ناتھ پاندیت، تارک‌الانکار؛ کوئل کشن؛ خرم‌بخت؛ کشن رائو؛ مبارک

علی‌خان؛ منیار سینگ؛ میرزا علی‌خان، نواب؛ مبارک علی‌خان؛ مبارزالدوله محمدعلی‌خان؛

محمد باقرخان؛ محمد ناصرخان؛ محمد یحیی‌خان؛ محسن علی‌خان؛ مکننا لعل، بابو؛

ناراین داس؛ نثار پیاری؛ ناصرالدین حیدر خان؛ پتنی مل؛ پراسیده ناراین سینگ؛ پرتاپ

سینگ، بابو؛ قاسم علی‌خان، نواب؛ رحمت‌الله خان؛ شیو پرسن سینگ، بابو؛ شگفته‌بخت؛

سندر سینگ؛ تاپونیده‌ی برهماچاری؛ ٹهاکریاں؛ اتم چند و یمین‌الدوله.

--، منصف دیوانی عدالتش، نک: عبدالقادر خان.

--، مقامات در، نک: علی‌کبیر؛ علی‌نقی خان، میرزا؛ علی‌نقی خان، قاضی؛ امبا شنکر

پاندیت؛ اوسان سینگ؛ عزیز الله؛ بچهراج؛ درشن لال؛ درویش علی؛ دلاور علی؛ گوکل چند

چوبے؛ جگدیو سینگ؛ مخدوم علی‌خان؛ محمد صاحب علی؛ رام سینگ؛ ساروجیت سینگ؛

شیو ناراین سینگ؛ سکه لعل و تقی علی‌خان.





-- راجه هایش، نک: بلون سینگ، بلونت سینگ، چیت سینگ، ایشوری پراساد ناراین سینگ، مایپ ناراین سینگ و ادیت ناراین سینگ.  
بنی داس، بابو، گماشته کوئی جئے کشن داس، ساہو (مستوفی مالیه) بنارس، ۷۱، ۸، ۷۲؛ ۲۰۴؛ ۲۰۸، ۷۴.

بنی داس، مختارکار سرکار دوکال سینگ، رئیس پنا، ۶۹، ۱۱۱.

بنی رائو، برادر باگونت رائو گوالیور، ۶۹، ۳۱۵.

بنی سینگ، رائو راجه سوائی بهادر، عنوان مهارائو راجه در ۱۸۳۲ اعطا شد؛ برادرزاده بلونت سینگ و پسر بختاور سینگ؛ رئیس الور و ماچھری (۱۸۵۷-۱۸۲۴)، ۶۹، ۳، ۲۶، ۱۳۳، ۲۴۰؛ ۷۱، ۲۵۷؛ ۷۲، ۲۵۳؛ ۷۴، ۹؛ ۷۶، ۱۸۴.

بنتینک، لرد ویلیام هنری کاونڈیش، عضو شورای خصوصی، شوالیه نشان حمام، شوالیه نشان هانوفر، فرماندار مدرس (۳۰ اوت ۱۸۰۳ - ۱۱ سپتامبر ۱۸۰۷)، ۶۹، ۱۹۲، ۱۹۸؛ فرماندار کل فورت ویلیام در بنگال (۴ ژوئیه ۱۸۲۸ - ۱۵ ژوئن ۱۸۳۴)؛ فرماندار کل هند (۱۶ ژوئن ۱۸۳۴ - ۲۰ مارس ۱۸۳۵)؛ (همچنین فرمانده کل قوا، ۱۵ اکتبر ۱۸۳۳)، ۷۳، ۳۴؛ اشرف الوزرا، ۷۴، ۳، ۳۴. برار (نواحی واگذارشده حیدرآباد که در ۱۸۵۳ به بریتانیا واگذار شد؛ و در ۱۹۰۳ به استان‌های مرکزی پیوست، اکنون در ماہاراشترا).

-- فرماندارانش، نک: محمد نامدار خان و محمد صولت خان.

برول، (ویلیام)، (فرماندار بنگال، ۱۸ آوریل ۱۷۴۸ - ۱۶ ژوئیه ۱۷۴۹)؛ به دستور دادگاه عالی عزل شد)، ۷۴، ۳۱.

بتیه (املاکی در ناحیه چمپاران، بیهار).

-- اشخاص برجسته‌اش، نک: آل احمد، گایا پراساد، کاظم علی، وزیر علی، میرزا و زین العابدین خان.

-- زمیندارانش، نک: آند کشور سینگ، راجه؛ بیر کشور سینگ، راجه؛ نول کشور سینگ، مہاراجا؛ و راجیندر کشور سینگ، مہاراجا.  
بہاداور، نک: بہادوارہ.

بہاداورہ (املاک پیشین مشتمل بر ۲۸ روستا در تحصیل باہ، آگرہ).

-- رئیسانش، نک: ماہیندر سینگ، مہاراجا ماہیندر؛ پرتاپ سینگ، مہاراجا ماہیندر؛ و سرنیت سینگ، مہاراجا.

-- رانی اش، نک: بسنتی، رانی.

-- صوبہ دارش، نک: دچھت (دکشیت).

بہگل پور (شہر و ناحیہ ای در بیهار).

-- قانونی اش، نک: پارس ناتہ گھوش.



بهگل سینگ (یکی از رئیس‌ان اصلی اتحادیه کروڑا سینگها با مرکزیت چیلونڈی)؛ ۶۹، ۱۶۲، ۲۶۲؛ ۷۱، ۲۶۲؛ ۷۲، ۲۹۷؛ ۷۴، ۸۰.

بهاگ سینگ، راجه، رئیس جیند، پارگانه باوانا را برای مدت حیات از لرد لیک دریافت کرد، ۶۹، ۱۶، ۷۱؛ ۲۶۲؛ ۷۲، ۲؛ ۷۴، ۴۹۵.

--، پسرش، نک: فتح سینگ، راجه.

بهاگ سینگ، رئیس کیتهل، ۶۹، ۲۶۱، ۳۳۶؛ ۷۳، ۳۰۱؛ ۷۶، ۲۲۹.

بهاگان سینگ، راجه، اهل کوٹگرو (کوٹہ-گرو).

--، همسرش، نک: چاند کنور.

بهاگان سینگ، سردار، پسر رائے سینگ، رئیس بُریا، ۶۹، ۱۶۱، ۲۶۱، ۲۶۲؛ ۷۱، ۱۹۵، ۲۶۲؛ ۷۲، ۲۹۵؛ ۷۴، ۸۴.

بهاگان سینگ، راجه، فرزند ارجمند، عقیدت پیوند دولت انگلیس، برا رئیس سرمور، ملوندر بهادر، (پسر دیویندر سینگ)؛ در ۱۷ ژانویه ۱۸۶۴ مسندنشین نابها شد، ۷۴، ۸۶؛ ۷۶، ۲۲۹.

بهاگونت رائو، وکیل (بهاو بخشی و مهاداجی سندھیا) و دولت رائو سندھیای گوالیور؛ ساکن بنارس، ۶۹، ۱۳۲، ۲۵۳، ۳۱۵؛ ۷۱، ۲۴۵؛ ۷۲، ۳۳، ۱۰۳؛ ۷۳، ۱۶۰؛ ۷۴، ۳۴۷، ۴۵۴؛ ۷۶، ۱۰۷.

--، برادرش، نک: بنی رائو.

--، پسرش، نک: کشن رائو، رائو.

بهاگونت سینگ، مهاراجا، رئیس الدوله، سپهدارالملک، مهاراجادهیراج شری سوائی رانا، لوکیندر بهادر، دلاور جنگ جی دو، پسر کیروت سینگ؛ در ۱۸۳۵ مسندنشین دهولپور شد؛ نشان

شوالیه امپراتوری هند توسط دولت هند به وی اعطا شد؛ (در ۱۸۷۳ درگذشت)، ۶۹، ۱۸۳؛ ۷۳، ۲۱، ۲۴۵؛ ۷۴، ۱۵؛ ۷۵، ۲۷؛ ۷۶، ۱۷۷.

بهاگونت سینگ، راجه، بهادر، رئیس مرسن (اوتار پرادش)، ۷۱، ۲۶۱.

--، پسرش، نک: تیکم سینگ.

بهای، عنوان ممتاز رئیس‌ان کیتهل (پنجاب، اکنون در هاریانا)، ۷۲، ۴.

بھیگل سینگ یا بھیکل سینگ، نک: بهگل سینگ.

بھیرون ناتھ (پونا)، ۶۹، ۱۳۲.

بھمبو خان، نک: غلام محی‌الدین خان نجیب‌آبادی.

بھنگا سینگ؛ به نیروهای بریتانیایی به فرماندهی لرد لیک پیوست؛ در ۱۸۱۵ درگذشت، ۶۹، ۱۶۱، ۲۶۱.

بھانو پرتاپ سینگ، (پسر لُجهْمَن سینگ)، رئیس بیجاوار از ۱۸۴۷ تا ژوئن ۱۹۰۰؛ عنوان مهاراجا بهادر در ۲ اکتبر ۱۸۶۶ و عنوان سوائی در ۱ ژانویه ۱۸۷۷ در دربار امپراتوری به وی

اعطا شد، ۷۲، ۲۳۴؛ ۷۴، ۱۷۲.



بهاوجی یکم، نک: پارس رام بهاؤ پتوردهن.

بهاراتپور (ایالتی در راجپوتانا، اکنون ناحیه‌ای در راجستان).

--، رئیسانش، نک: بالدیو سینگ، بلونت سینگ، جسونت سینگ، رندهیر سینگ و رنجیت سینگ.

--، غاصب گادیش، نک: درجن سال.

--، وکیلان رئیسانش، نک: جانی بیج ناتھ و جانی دیا شنکر.

بهارپور سینگ، رئیس نابها؛ ۱۸۶۳-۱۸۴۷؛ (پسر دیویندر سینگ)؛ عناوین فرزند ارجمند عقیدت پیوند، برا رئیس سرمور، ملوندر بهادر در ۲ ژوئن ۱۸۵۸ اعطا شد، و عناوین شوالیه نشان ستاره هند و دولت انگلیس برای افزوده شدن پس از فرزند ارجمند در ۱۳ ژانویه ۱۸۶۰، ۷۲، ۲۹۳؛ ۷۳، ۳۱۸؛ ۷۴، ۸۵، ۸۶.

بهاوانی، مهارانی، (بیوه رام کانتھ، زمیندار ناتور در راجشاهی؛ اوقات، توان و ثروت خود را صرف مراسم مذهبی و اعمال خیرخواهانه کرد؛ امور زمینداری وسیع خود را مدیریت کرد و نقش مهمی در سیاست ایفا نمود)، ۶۹، ۹۰؛ ۷۱، ۲۵۰؛ ۷۲، ۱۴۳؛ ۷۴، ۲۸۷.

بهاوانی داس چوبه (اهل مرشدآباد)، ۷۲، ۱۵۱؛ ۷۴، ۲۷۷.

بهاوانی داس ساهو، برادر گوپال داس ساهو، مستوفی مالیه برجسته بنارس، ۶۹، ۱۰۵.

--، پسرش، نک: پر کشن داس، بابو.

بهاوانی دین، مهاراجا، بهادر، نوه تیکایت بائی، مهاراجا بهادر، اهل لکهنو، ۶۹، ۱۷۱؛ ۷۲، ۲۳۹؛ ۷۴، ۱۶۴.

بهاوانی کشور آچارجی (آچاریه)، چودهری، (اهل داکا)؛ پروانه آقای هنری تورینز به تاریخ ۷ سپتامبر ۱۸۴۰ خطاب به وی، ۷۳، ۱۲۹؛ ۷۶، ۸۰.

بهاوانی پاندیت، بخشی در سپاه بهونسله‌های ناگپور؛ (فرماندار مراته اوریسا در خدمت جانوجی)، ۶۹، ۱۵۹.

بهاوانی شنکر، بخشی، رائے؛ بهادرخان، مرتضی‌خان، محمد اشرف خان و محمد خان افری دی خدمت جسونت رائو هولکار را ترک کرده و به خدمت لرد لیک پیوستند، به اولی پارگانه نجف‌گره به عنوان جگیر دائمی با پرداخت سالانه ۸۰۰۰ روپیه اعطا شد؛ ۶۹، ۱۸، ۶۶، ۱۸۳، ۲۷۹؛ ۷۱، ۲۶۲؛ ۷۲، ۳، ۴، ۴۵؛ ۷۴، ۴۳۷، ۴۹۴.

بهاوانی سینگ، بهیا، جاگیردار اوتاری (اون تاری)، چوتا ناگپور، ۶۹، ۱۵۴، ۲۵۸؛ ۷۱، ۲۵۳؛ ۷۲، ۱۶۸؛ ۷۴، ۲۵۲.

بهاوانی سینگ، رائو رائے‌ان مهاراول شری، بهادر، رئیس بانسوارا از ۱۸۱۹ تا ۲ فوریه ۱۸۴۴، ۷۳، ۱۷؛ ۷۴، ۱۹.

بهاوانی (بهادر) سینگ، کنور، جانشین بیجای بهادر سینگ؛ در ۷ آوریل ۱۸۵۸ مسندنشین



داتیا شد؛ عنوان مهاراجا در ۱۸۶۵ موروثی اعلام شد و عنوان لوکیندر در ۱۸۷۷ در دربار امپراتوری به وی اعطا شد؛ (نشان شوالیه امپراتوری هند را در ۱۸۹۶ کسب کرد؛ در ۱۹۰۷ درگذشت)؛ ۷۲، ۲۳۰، ۷۴، ۱۷۷؛ ۷۶، ۱۶۰.

بھیکو بھوشن اهل بنارس، ۶۹، ۱۰۳.

بھیکو شیو اهل بنارس، ۶۹، ۲۳۵.

بھیم سینگ (دوم)، مهارانا، بهادر، برادر و جانشین همیر سینگ دوم؛ در ۱۷۷۸ مسندنشین ادے پور شد؛ در ۱۸۲۸ درگذشت؛ در ۱۸۱۸ با کمپانی هند شرقی پیمان بست؛ (پیمان دیگری در ۱۸۲۶ بست که بر اساس آن رئیس می‌بایست سه لک روپیه به کمپانی پردازد)؛ ۶۹، ۱۳۸، ۲۴۱، ۲۴۲؛ ۷۱، ۲۶۱، ۷۲، ۵؛ ۷۳، ۲۶۴.

--، مختار (و دیوان) اش، نک: بھیم سینگ راوات.

بھیم سینگ راوات، بهادر، مختارکار (و دیوان) بھیم سینگ، مهارانا، رئیس ادے پور، ۶۹، ۱۳۶، ۲۴۱؛ ۷۱، ۲۵۸.

بھتری (سعیدپور، روستایی با آثار باستانی در ناحیه غازی پور، اوتار پرادش).

--، جاگیردارش، نک: شیو ناراین سینگ، بابو.

--، وکیل جاگیردارش، نک: دلاور علی، میر.

بھیتن منی (به همین صورت)، مادر پرکاش سینگ، زمیندار چارگاون (به همین صورت)، بھار، نامه‌ای به تاریخ ۱۵ فوریه ۱۸۴۱ از منشی خطاب به وی، ۷۳، ۳۱۸.

بھوج پور (روستایی دو مایلی شمال دو مراؤن در زیربخش بکسر، شاه‌آباد).

--، وکیل زمیندارش، نک: چندن لعل.

--، زمیندارانش، نک: بکرماجیت سینگ، جے پرکاش سینگ، جانکی پراساد سینگ، مھیشور بخش سینگ، رادھا پراساد سینگ و ادیت پرکاش سینگ.

بھولا ناتھ، رائے، نایب دیوان نظامت مرشدآباد، ۶۹، ۸۹، ۲۲۸، ۳۲۰، ۳۲۲.

بھوله سینگ، چودھری، (اهل پتنا)، ۶۹، ۲۳۳، ۷۱، ۲۵۴، ۷۲، ۱۷۰؛ ۷۴، ۲۵۰.

بوپال (ایالتی در هند مرکزی، اکنون پایتخت مادیا پرادش).

--، نواب‌هایش، نک: فوجدار محمدخان، فیض محمدخان، جهانگیر محمدخان، کرم محمدخان، منیر محمدخان، نذر محمدخان، قدسیه بیگم، شاه‌جهان بیگم، سکندر بیگم و وزیر محمدخان.

بھودا زیمپه، قلعه‌دار دب راجه بوتان، ۷۱، ۱۶؛ ۷۲، ۱۸۹.

بھوپال سینگ، کارپرداز در سرکار جیپور؛ ۷۶، ۱۹۲.

(بھوپال سینگ)، زمیندار جگنی، ۷۴، ۳۵۴.

بھوپ ناراین سینگ، بابو، اهل بنارس، ۶۹، ۱۰۷؛ ۷۳، ۱۶۷؛ ۷۶، ۱۱۶.



بهوپ ناتھ ساهی، راجه، زمیندار پارگانہ بیلونجا (سرکار رھتاس، بیھار)، ۶۹، ۱۵۴، ۲۵۸؛ ۷۱، ۲۵۴؛ ۷۲، ۱۶۸؛ ۷۴، ۲۵۲.

بهوپ سینگ اھل پتنا (پسر دولت سینگ؛ در ۱۸۲۲ پس از مرگ پدر بزرگش، کلیان سینگ، جانشین وی شد؛ با مستمری سالانہ ۲۴۰۰۰ روپہ بہ عنوان راجہ بہادر منصوب شد؛ در ۱۷ ژانویہ ۱۸۷۴ درگذشت)، ۷۱، ۲۴۱؛ ۷۲، ۱۸۱؛ ۷۳، ۱۶۹؛ ۷۴، ۲۳۷؛ ۷۶، ۹۸. -- پسرش، نک: مایپت سینگ.

بهوپ سینگ، سردار، (رئیس گولر، ناحیہ کانگرہ، ۱۸۲۶-۱۸۲۰)، ۷۵، ۷. بوتان (ایالتی در ہیمالیای شرقی).

-- رئیسان و مقاماتش، نک: دب راجہ، دب زیمپہ، دارما راجہ، کالینگ زیمپہ، پونا زیمپہ، واندی بہودا زیمپہ و زیمپہ.

بوتانت یا بہوت، نام باستانی تبت و نواحی مجاور، نک: تبت.

بیھار (تا ۱۹۱۲ جزو بنگال بود، سپس استان بیھار و اوریسا تشکیل شد و در ۱۹۳۶ بیھار و اوریسا از ہم جدا شدند).

-- رانی (همسر) کلونت سینگ، ۶۹، ۹۷، ۲۳۳.

بھاری لعل، شاہ، محجن عظیم آباد (پتنا)، ۶۹، ۳۲۶؛ محجن لکھنو، ۶۹، ۳۳۱، ۳۳۴؛ محجن فیض آباد، ۷۲، ۲۳۸؛ ۷۳، ۱۸۲؛ ۷۴، ۱۶۶؛ ۷۵، ۳۴؛ ۷۶، ۱۲۸.

-- پسرانش، نک: مگن لعل و رگھوبر دیال، شاہ.

بیجاوار (ایالت سندھ در ہند مرکزی، اکنون در مادیا پرادش).

-- رئیسانش، نک: بہانو پرتاپ سینگ، کیسری سینگ و رتن سینگ.

بیجای بہادر (سینگ)، رائو راجہ، بہادر، پسر خواندہ و جانشین پریچھت داتیا؛ در اوت ۱۸۳۹ جانشین شد؛ در ۱۹ نوامبر ۱۸۵۷ درگذشت، ۷۲، ۲۳۰؛ ۷۴، ۱۷۷؛ ۷۵، ۶۰؛ ۷۶، ۱۶۰.

بیجای بکرماجیت بہادر سینگ، مہاراجادھیراج، بہادر، رئیس چھترپور (۱۸۲۹-۱۷۸۲)؛ پسر خوبان سینگ)، ۶۹، ۱۱۰، ۲۴۹، ۳۳۵؛ ۷۱، ۲۶۰؛ ۷۲، ۲۳۳؛ ۷۳، ۲۱۸؛ ۷۴، ۱۷۷؛ ۷۶، ۱۵۸.

-- (نوه و) جانشینش، نک: رتن سینگ.

بیجای گوویند سینگ، راجہ، رئیس پورنیہ؛ عنوان راجہ بہادر در ۷ دسامبر ۱۸۳۵ با پرداخت ۲۰۰۰۰ روپہ بہ عنوان کمک برای امر آموزش بہ وی اعطا شد، ۷۳، ۴۰؛ ۷۶، ۷.

بیجای سین، راجہ، بہادر، (پسر و جانشین بلیر سین)، رئیس ماندی (۱۹۰۲-۱۸۵۱)، ۷۶، ۲۲۳.

بیجای سینگ، مہاراجا، بہادر، رئیس جودپور (۱۷۹۳-۱۷۵۳)، ۶۹، ۱۳۸.

بیکاجی پاندیت، نایب صوبہ کاتک، ۶۹، ۱۵۸.

بیکانیر (ایالت پیشین در حاشیہ کویر تار؛ در ۱۹۴۹ بہ ہند پیوست و بخشی از راجستان شد).



مختار الملک سالار خان دربار ملک - جده ابراهیم  
در این روز در این روز است



- رئیسانش، نک: دنگر سینگ، گج سینگ، رتن سینگ، سردار سینگ و صورت سینگ.  
 -- مدارالمهاماش، نک: بندومل.  
 بکرماجیت اهل اورچها، نک: وکرماجیت.  
 بکرماجیت، کنور، ۷۶، ۲۳۰، ۷۲A.
- بکرماجیت بیجای بهادر، نک: بیجای بکرماجیت بهادر سینگ چترپور.  
 بکرماجیت سینگ، مهاراجا، بهادر، اهل بهوجپور، شاهآباد؛ ۶۹، ۹۸.  
 -- پسرش، نک: جے پرکاش سینگ.  
 بکرام ساه، نک: گریوان جودها بکرام باه و راجیندر بکرام ساه.  
 بکرام (وکر) سینگ، راجه، بهادر، پسر و جانشین وزیر سینگ، رئیس فریدکوت (۱۸۹۸-  
 ۱۸۷۴)، ۷۴، ۸۸؛ ۷۶، ۲۲۵.
- بیلاسپور (نیز کهلور نامیده می‌شود، ایالت تپه‌ای سیمره در پنجاب، اکنون در هیماچال  
 پرادش).  
 -- رئیسانش، نک: پیرا چند، جگت چند و کهرک چند.  
 بیلونجا (پارگانه‌ای در سرکار رھتاس، بیهار).  
 -- زمیندارانش، نک: بهوپ ناتھ ساهی، راجه و کاظم علی‌خان، سید.  
 بینایک (وینایک) رائو، (باپو)، پسر امرت رائو پونا؛ (مدت کوتاهی در بنارس اقامت داشت؛  
 تیروها را برای اقامت دائم خود برگزید؛ کمپانی هند شرقی به امرت رائو جگیری اعطا  
 کرد که وی در سپتامبر ۱۸۲۴ جانشین آن شد)، ۶۹، ۲۵۰؛ ۷۱، ۶۲، ۲۴۷، ۲۷۱؛ ۷۲، ۱۰۷، ۱۰۸، ۲۷۱؛  
 ۷۳، ۱۷۴؛ ۷۴، ۳۳۶؛ ۷۶، ۱۲۱.
- بینایک (وینایک) سینگ، راجه، زمیندار مانڈھاتا (مادیا پرادش)؛ ۷۱، ۲۴۹؛ ۷۴، ۳۲۱.  
 بیر بهان، منشی، اهل فرخ‌آباد، ۶۹، ۳۴۱.  
 بیربھوم (شهر و ناحیه‌ای در بنگال غربی).  
 -- زمیندارش، نک: محمد زمان خان.  
 بیریندر ناراین، ناظر دیو، پسر کهیگندرا ناراین، ناظر دیو، کوچ‌بیهار (مه ۱۸۰۸ - ۱۸۱۷)،  
 ۶۹، ۸۰؛ ۷۱، ۱۸۶؛ ۷۴، ۲۳۲؛ ۷۶، ۳۳.
- مادرش، ۶۹، ۲۱۹، ۳۱۷؛ ۷۱، ۱۱؛ ۷۳، ۷۴.  
 -- پسرش، نک: تت (تتو) ناراین، ناظر دیو.  
 بیر کشور سینگ، راجه، زمیندار بتیه، چمپاران، ۶۹، ۶۶، ۹۸، ۲۳۳؛ ۷۱، ۲۵۵؛ ۷۲، ۲۵؛ ۷۴، ۴۶۳.  
 -- پسر و جانشینش، نک: آنند کشور سینگ.  
 بیر نارایان رای، راجه، علاقه‌دار چاکله حجلی (ناحیه مدینی‌پور، بنگال)، ۶۹، ۸۴؛ ۷۱، ۲۵۰؛  
 ۷۲، ۱۳۱؛ ۷۴، ۳۰۱.



- ، پسرش، نک: بر نارایان رای، راجه.
- بشمبهر پاندیت (برادر کوچکتر بنی رام پاندیت، پس از مرگ وی به عنوان وکیل رگهوجی بهونسله و نیز در جگیر برادرش یعنی پارگانۀ بهرآباد در ناحیه غازی پور جانشین برادر بزرگترش شد. وی در ۲۸ ژانویه ۱۸۱۰ درگذشت)، ۶۹، ۶۷، ۱۵۵، ۲۵۹، ۳۱۰.
- ، برادرزاده‌اش، نک: پری بهدر پاندیت.
- ، همسرش، ۶۹، ۶۷، ۱۵۵، ۲۵۶، ۳۱۰، ۷۱، ۲۷۵، ۷۲، ۳۳، ۷۳، ۱۶۱، ۷۴، ۴۵۴، ۷۵، ۳۶، ۶۴، ۷۶، ۱۰۸.
- بشن چند، سته، (ویشنو چند)، پسر جگت سته هرک چند، برادر کوچکتر ایندر چند، مستوفی مالیه مرشدآباد، ۶۹، ۶۴، ۹۱، ۲۲۹، ۳۲۲، ۷۱، ۲۵۰، ۲۵۱، ۷۲، ۱۸، ۱۵۱، ۷۴، ۲۷۸، ۴۷۳.
- ، پسرش، نک: کشن چند، جگت سته.
- بشن گره، اٹاوه (احتمالاً روستایی در ناحیه).
- ، زمیندارش، نک: ادے راج، چودهری.
- بشن کنور، رانی، همسر بلونت سینگ، رئیس بنارس، ۶۹، ۱۰۶، ۲۳۷، ۷۱، ۱۲، ۲۵۹، ۷۲، ۲۰۹.
- ، پسرش، نک: ماہیپت ناراین سینگ.
- بشن لال چوبه اهل مرشدآباد، ۷۲، ۱۵۱، ۷۳، ۱۱۱، ۷۴، ۲۷۸.
- بشن ناتہ، مهاراجا، نک: بسوا ناتہ.
- بشن سینگ، مهارائو راجہ، بهادر، رئیس بوندی، (۱۷۷۳ - ۱۴ ژوئیه ۱۸۲۱)، ۶۹، ۲۶، ۱۳۷، ۲۴۱، ۳۳۷، ۷۳، ۲۴۸، ۷۵، ۲۶، ۷۶، ۱۸۰.
- ، کارگزارش، نک: رام کشن تیواری.
- ، پسرش، نک: رام سینگ، مهارائو راجہ.
- ، وکیلش، نک: موہن لعل، لالا.
- بشن سینگ، پسر رام سینگ، رائے، (اهل جیپور)، ۶۹، ۱۰۳، ۲۳۶، ۳۳۶.
- بشینپور، نک: بشنوپیور.
- بشیشور داس، پسر بچہراج، راجہ، اهل لکهنو، ۶۹، ۱۷۲، ۲۷۱، ۳۴۴، ۷۱، ۲۶۰، ۷۳، ۱۸۲، ۱۸۳، ۷۶، ۱۲۸؛ برادر بزرگتر بیج ناتہ، بابو، ۷۶، ۲۸.
- بشیشور داس، (احتمالاً اهل لکهنو)؛ ۷۲، ۳۸، ۷۴، ۴۴۶؛ ۷۶، ۱۲۸.
- ، پسرش، نک: لچھمن داس، بابو.
- بشیشور داس، بابو، پسر جانکی داس، بابو، اهل بنارس، ۷۲، ۲۰۷.
- بشناتہ، راجہ، زمیندار سارنگ گرہ، ۶۹، ۱۵۶، ۲۶۰، ۷۱، ۲۴۹، ۷۲، ۱۱۷، ۷۴، ۳۲۳.
- بشناتہ سینگ، راجہ، نک: ویشوا ناتہ سینگ چھترپیور.
- بشناتہ سینگ، مهاراجا، نک: ویشوا ناتہ سینگ ریوا مکندپیور.
- بشنوپور (شهر و پایتخت باستانی در ناحیه بانکورا، بنگال، اکنون در بنگال غربی).

-- راجه‌هایش، نک: بهادر سینگ، چیتن سینگ و جئے سینگ.

بسوا ناتھ، مهاراجا، بهادر، پسر رام کرشنا، رئیس راج‌شاهی؛ (در ۱۷۹۵ جانشین پدرش شد)،  
۶۹، ۹۰، ۲۲۸، ۳۱۸؛ ۷۱، ۲۵۰؛ ۷۲، ۱۴۳؛ ۷۳، ۱۰۲؛ ۷۴، ۲۸۸؛ ۷۶، ۵۶.

بیتهور (شهری در ناحیه کانپور، اوتار پرادش).

-- پیشوای سابق ساکن در، نک: باجی رائو دوم.

بلانت، ویلیام، (عضو شورای عالی، ۱۱ نوامبر ۱۸۳۰ - ۱۹ مارس ۱۸۳۵)؛ در ۲۰ مارس ۱۸۳۵  
فرماندار آگره شد، ۷۵، ۶۳.

بودها گوه‌ای، نک: بوره گوه‌ای.

مبئی (ریاستی در هند بریتانیا، اکنون پایتخت ماهاراشترا).

-- فرماندارش، نک: الفینستون، ماؤنٹ سٹوارٹ.

-- نوابش، نک: ایاز علی‌خان.

بورک، ریچارد ساوت‌ول، محترم، ششمین ارل مایو، نایب السلطنه و فرماندار کل هند (از ۱۲  
ژانویه ۱۸۶۹ تا ترورش در پورت بلر در ۸ فوریه ۱۸۷۲)، ۷۴، ۳۵.

برادیل، تی، فرماندار بنگال، (۲۹ ژانویه ۱۷۳۹/۳۸ تا ۳ فوریه ۱۷۴۶/۴۵)؛ ۷۴، ۳۱.

برادشا، پاریس، (۱۸۲۱-۱۷۶۴)، سرهنگ دوم، مستحفظ‌الدوله، مدبرالملک، بهادر، ناصر جنگ  
(دستیار مقیم در لکهنو ۱۸۱۸-۱۸۰۶)، جنگ نپال ۱۸۱۶-۱۸۱۴؛ نماینده سیاسی در مرز سران،  
۶۹، ۱۹۰، ۱۹۸.

برج بهوکن (بهوشن) داس، بابو، اهل بنارس، ۶۹، ۱۰۵، ۲۳۶، ۳۳۱؛ ۷۱، ۲۵۶؛ ۷۲، ۲۰۰؛ ۷۳، ۱۵۹؛  
۷۴، ۲۱۳؛ ۷۶، ۱۰۷.

برجیندر مهاراجا (سنسکریت: پادشاه بزرگ به منزلت ارباب برج، کرشنا)، عنوان سندر  
سینگ.

برجیندر سوائی مهاراجا (سنسکریت و هندی: پادشاه بزرگ ممتاز به منزلت ارباب برج،  
کرشنا)، عنوان بالدیو سینگ، بلونت سینگ، جسونت سینگ و رندهیر سینگ، رئیس‌ان  
بهاراتپور.

بروچ (شهری در مبئی، اکنون در ایالت گجرات).

-- ناظمش، نک: برخوردار خان.

بروک، توماس، مُمتاز‌الدوله، امیرالملک، بهادر، هزبر جنگ، ۶۹، ۱۹۰.

بروک، ویلیام آگوستوس (۱۷۵۳ - ۱۰ ژوئیه ۱۸۳۳)، حشمت‌الدوله، احتشام‌الملک، بهادر،  
فیروز جنگ، (رئیس امور مالی بیهار، ۱۸ اکتبر ۱۷۸۱ تا ۱۷۸۷)؛ کلکته‌دار پتنا، آوریل ۱۷۸۷  
تا ژوئیه ۱۷۸۷؛ کلکته‌دار شاه‌آباد، ژوئیه ۱۷۸۷ تا ۱۷۹۲؛ قاضی بنارس و کارگزار فرماندار کل،  
(۱۷۹۲)، ۶۹، ۱۹۲، ۱۹۸.





براون، سرگرد جیمز، معین الدوله ناصرالملک، بهادر، ۶۹، ۱۹۱، ۱۹۸.

بو علی خان، حکیم، جاگیردار در دهلی، ۶۹، ۱۵.

بودها گوه‌ای، نک: بوره گوه‌ای آسام.

بوده سینگ، سردار، (سرپرست خاندان لهڑاں از ۱۸۰۹؛ از سهم خود از جگیر در لهڑاں به مبلغ سالانه ۴۵۷۱ روپیه بهره‌مند بود)، نامه همیلتون به تاریخ ۲۱ اکتبر ۱۸۴۳ خطاب به وی، ۷۵، ۷.

بخارا (ایالت پیشین آسیای مرکزی، اکنون جمهوری در اتحاد جماهیر شوروی سابق).

--، سفیر سلطانش، نک: محمد پارسا.

--، سلطانش، نک: مظفر محمد.

بنداله (روستایی در ناحیه امریتسار، پنجاب).

--، راجه‌هایش، نک: گمن سینگ و سرنیت سینگ.

بوندی (ایالتی در راجپوتانا، اکنون ناحیه‌ای در راجستان).

--، رئیسانش، نک: بشن سینگ و رام سینگ.

--، مدارالمهام‌اش، نک: شمبهو سینگ.

--، وکیلش، نک: موهن لعل.

بوردوان (ناحیه‌ای در بنگال غربی).

--، رئیسانش، نک: مهتاب چند و تیج چند.

--، کنور، نک: پرتاپ چند.

--، مهارانی، نک: کمَل گُماری.

--، مقاماتش، نک: ابوطالب و محمد صادق گلستانه.

--، وکیلش، نک: کاشی ناتھ ملک.

برهان، میر، جاگیردار در دهلی، ۶۹، ۱۵.

برهان‌الملک (عربی: دلیل روشن دولت)، عنوان احمدعلی خان سید، نایب ناظم مرشدآباد و محسن علی خان، نواب بنارس.

بُریا (شهری در ناحیه آمباله، پنجاب، اکنون در هاریانا).

--، رئیسانش، نک: بهگوان سینگ، گلاب سینگ، راجه، و رائے سینگ، سردار.

--، مقامی در، نک: محمد ابراهیم، شیخ.

برمه (پیشین استانی بریتانیایی در شرق خلیج بنگال. از ۱۹۴۸، جمهوری مستقلی در جنوب شرقی آسیا که رسماً به عنوان اتحادیه برمه شناخته می‌شود).

--، پادشاهانش، نک: بادون مِنگ، بودوآپرای؛ پوگان مِنگ؛ ساگاینگ مِنگ یا فراگی دُوا و تاراوادی مِنگ.

بوشهر (بندر اصلی ایران در کرانه شرقی خلیج فارس).

-- والی‌اش، نک: عبدالرسول خان، شیخ؛ [آل‌مذکور]

باکسا دوار، نک: بخشا دوار.

بکسر (پیشین در بنگال، اکنون در ناحیه شاه‌آباد، بیهار).

-- رئیسش، نک: ادیت پرکاش سینگ.

بُکسا صوبه، نک: بخشا صوبه.

## C

کاچار (ناحیه‌ای در آسام).

-- رئیسانش، نک: گوویند چندرا ناراین و کریشنا چندرا ناراین.

کلکته (پایتخت متصرفات بریتانیا در هند، ۱۹۱۲-۱۷۷۳، تا اینکه خود در ۱۹۱۲ توسط دهلی

جایگزین شد؛ پس از ۱۹۴۷ پایتخت بنگال غربی).

-- مدرسه کلکته، امین در، نک: محمد امین الله، مولوی.

-- مدرسه کلکته، معلمانش، نک: عبدالرحیم، مولوی، و احمد کبیر، حافظ.

-- شهروندانش، نک: بدری ناته رائے، راجه؛ بهو رانی (همسر) مکند بلب؛ گنگا گوویند

سینگ، دیوان؛ همسر غفورخان؛ غلام حسین خان؛ گوپی موهن ٹهاکور؛ گووردھن پاندیت؛

گورو پراساد بوس، بابو؛ بری موهن ٹهاکور؛ بری ناته رائے، کنور؛ حکمت ماب خان، سید؛

جعفر علی، مولوی؛ جگن ناته پراساد، رائے؛ جئے کشن سینگ، بابو؛ کرم‌النساء بیگم؛

کربلایی؛ محمدخان، آقا؛ کریم‌الدین خان، میر؛ ماهیندر ناته؛ محمد مهدی، حاجی، میرزا؛

محمد مسیح‌الدین خان، مولوی؛ محمد محسن، مولوی؛ معین‌الدین، مولوی؛ مکند بلب؛

نب کشن، مهاراجا؛ بر سینگ چندرا رائے؛ راج بلب، مهاراجا؛ رنوال داس، بابو؛ سید علی،

میر؛ شیو چندرا رائے، راجه؛ شیو سینگ، مهاراجا؛ شهاب‌الدین، میر؛ و وثیق علی‌خان.

-- فرمانداران بنگال، نک: برول، دبلیو. برادیل، تی.؛ کلیو، سرهنگ رابرت؛ کراتندن،

داوسون، ای.؛ دریک، آر.؛ فورستر، تی.؛ فریک، فایچ، دبلیو.؛ هیستینگز، وارن؛ هولویل، جی.

زی.؛ اسپنسر، جی.؛ ونسیتارت، اچ.؛ ویرلست، اچ.؛ و ویلر، ادوارد.

کلکته، فرمانداران کل فورت ویلیام، نک: آدام، جان؛ امهرست، ارل؛ بارلو، سر جورج هیلارو؛

بیلی، دبلیو. بی.؛ کلارک، سپهبد سر ای.؛ کورنوالیس، لرد؛ دودسول، جورج؛ ادمونستون، ان.

بی.؛ هیستینگز، مارکز؛ هیستینگز، وارن؛ مکفرسون، جان؛ میتو، ارل؛ شور، سر جان؛ اسپیک،

پیتر؛ و ولزلی، مارکز.

-- فرمانداران کل هند، نک: اوکلند، لرد؛ بنتینک، لرد ویلیام هنری کاوندیش؛ کنینگ،

ویسکونت چارلز جان؛ ڈلهوزی، جیمز اندرو؛ النبرو، لرد؛ هارڈنگ، لرد؛ لارنس، سر جان لیرڈ





سرتیور فرید کورنر سابق مجلس و حاکم شیراز



- مئیر؛ مایو، ارل؛ و میٹکاف، سر چارلس تھیوفیلس.
- گماشته کوئی ارجن جی ناتھ جی در، نک: گوویند چند، بابو.
- گروگان‌های منتقل شده به، نک: عبدالخالق، سلطان، و معزالدین، سلطان.
- میر منشی‌ها در، نک: عبدالکریم، مولوی و کاظم علی، میر.
- مختار همسر نواب غفورخان در، نک: معین‌الدین، مولوی.
- منشی‌ها در، نک: امیر علی‌خان؛ التفات حسین خان، میر؛ محمد حسن؛ رانگناتھ پاندیت و صدرالدین.
- نایب میر منشی در، نک: محمد محسن حسین.
- قانونی‌های، نک: کالی ناراین سینگ، ماهیندر ناراین و سوراچ ناراین رائے.
- قاضی‌القضات، نک: سراج‌الدین علی‌خان، مولوی.
- وکیل راجه نیال در، نک: ران جنگ کنوار رانا.
- زمیندار کاسم بازار در، نک: سارنومویی، مهارانی.
- معاون رئیس و قائم‌مقام فرماندار فورت ویلیام، نک: هیوت، سپهبد سر جی؛ لامسدن، جان؛ و ادنی، جورج.
- مدرسه کلکته، کلکته، نک: ذیل کلکته.
- کانور (شهر و ناحیه‌ای به همین نام) در کرالا.
- رانی‌اش، نک: علی راجه بی‌بی.
- کینینگ، ویسکونت چارلز جان، عضو شورای خصوصی، نشان حمام، فرماندار کل هند (۲۹ فوریه ۱۸۵۶ - ۳۱ اکتبر ۱۸۵۸)؛ نایب السلطنه و فرماندار کل هند (۱ نوامبر ۱۸۵۸ - ۱۲ مارس ۱۸۶۲)، ۷۴، ۳۵.
- کارناتیک، نواب‌هایش، نک: ذیل آرکات.
- کارن، جان کامن (۱۷۸۹-۱۸۲۴)، سرهنگ، (کاپیتان) (در سومین جنگ مراتها خدمت کرد)، شیتھ خان همراه وی بود، ۶۹، ۱۵؛ امیر بیگ و مغل بیگ همراه وی بودند، ۷۲، ۴، ۴۹۵.
- چاکری (احتمالاً در ناحیه سلیم)، نک: ذیل بارامحل.
- چل نایر (چلانیگ)، پالیگار چاکری و بارامحل، ۶۹، ۱۱۳، ۲۴۴.
- چمن لال داس، کارپرداز در سرکار جیپور، ۷۶، ۱۹۲.
- چاما راجیندر وُدیار، مهاراجا سر، شوالیه نشان ستاره هند، رئیس میسور (۱۸۹۴-۱۸۸۱)، پسرخوانده کریشنا راجا وُدیار، ۷۴، ۳۶۳.
- چمپاران (ناحیه‌ای در بیهار).
- ساکنانش، نک: جلال‌الدین حیدر خان؛ مول چند، بابو؛ تیج پرتاپ سینگ؛ و تلیک‌دهاری سینگ.



-- زمینداران بتیه در، نک: ذیل بتیه.

-- زمینداران سران و، نک: ابهدت سینگ و شری کشن سینگ.

چانچو (چانزو) کوشو، برادر و نایب السلطنه تشو [تسو] لامای تبت، ۶۹، ۸۲، ۲۲۱؛ ۷۱، ۲۲۳؛ ۷۲، ۱۹۳؛ ۷۴، ۲۲۰، ۲۲۱.

چان چون، نک: تهونگ تهانگ چان چون.

چندان لعل، لالا، وکیل جے پرکاش سینگ، رئیس بهوج پور شاه آباد، اطلاع داد که رئیس در ۲۸ اکتبر ۱۸۳۸ درگذشته است، ۷۴، ۲۴۲.

چندان سینگ، کنور، زمیندار بهار (بهارپور)، اٹاوه، ۶۹، ۳۴۰؛ ۷۳، ۲۳۳؛ ۷۶، ۱۶۸.

چاند بیگم، همسر محسن علی خان بنارس، ۷۳، ۱۷۲، ۱۷۴؛ ۷۵، ۶۲، ۶۳؛ ۷۶، ۱۱۸، ۱۲۰.

چاند کنور (همسر فتح سینگ، رئیس تهانیسر؛ در ۱۸۴۴ ملک را تصاحب کرد؛ در ۱۸۵۰ درگذشت)، ۷۵، ۹، ۴۳.

چندرهنس، احتمالاً اهل الله آباد، نامه پاسخ سر توماس مداک به تاریخ ۲۲ ژانویه ۱۸۴۹ خطاب به وی، ۷۲، ۲۴۴.

چندرا کانت، راجه، سورگی دیو، پادشاه آهوم آسام (۱۸۱۰-۱۸۱۸)، ۶۹، ۲۱۹، ۳۱۶؛ ۷۱، ۲۲۲؛ ۷۳، ۸۰، ۷۶، ۳۷.

چندرا کیرتی سینگ، مهاراجا سر، شوالیه نشان ستاره هند، رئیس مانپور (۱۸۸۶-۱۸۵۱)؛ (پسر و جانشین گامبھیر سینگ)، ۷۴، ۲۴۵؛ ۷۶، ۳۵.

چندرا کنوار، رانی، همسر بهگوان سینگ، راجه، رئیس کوٹ گرو (کوٹھ گرو)، ۷۳، ۲۹۴؛ ۷۵، ۱۱؛ ۷۶، ۲۲۲.

چندرا نارایان رائے اهل مرشدآباد، ۷۳، ۴۱؛ ۷۶، ۶۵.

چندرا شیکھر اوپادھایا، (وکیل حاکم نپال در کلکته)؛ جگگیری به ارزش سالانه ۳۰۰۰ روپیه دریافت کرد، ۶۹، ۳۳۰؛ ۷۳، ۱۵۴؛ ۷۶، ۱۰۲.

چند سینگ، مهاراجا، بهادر، جاگیردار فتح گره و از بستگان کلیان سینگ کیشن گره، ۷۳، ۲۶۳؛ ۷۶، ۱۸۹.

چندو لعل، مهاراجا، بهادر، مدارالمهام نظام حیدرآباد؛ (متولد ۱۷۶۶؛ پسر ناراین داس مہرا؛ منصب زبردستی در اداره مالیات غیرمستقیم حیدرآباد داشت؛ به عنوان کروڑھ (رئیس اداره مالیات غیرمستقیم) منصوب شد؛ در ۱۸۰۶ به عنوان پیشکار میر عالم منصوب شد که پس از مرگ وی در ۱۸۰۸، تا ۱۸۱۴ به عنوان وزیر ادامه داد؛ وزیر و پیشکار کارآمد در سرکار نظام، با درصدی از درآمد که سالانه ۲۸۶۳۹۰ روپیه بود، حقوق می گرفت؛ امور مالی برار توسط وی به وخامت گرایید؛ استعفا در ۱۸۴۳)؛ ۶۹، ۱۵۰، ۲۵۷؛ ۷۱، ۲۱۹؛ ۷۲، ۹۷؛ ۷۴، ۲۵۷؛ ۷۵، ۶۷.



- چارگاون (?)، در بیهار.
- مادر پرکاش سینگ، زمیندار، نک: بهیتن منی.
- زمیندارش، نک: پرکاش سینگ.
- چهرتپور (ایالت پیشین در هند مرکزی).
- رئیسانش، نک: بیجای بکرماجیت بهادر سینگ، جئے سینگ دیو، خوبان سینگ، ملکهن سینگ و رتن سینگ.
- کنورش، نک: مدهو سینگ.
- مقامی از رئیسش، نک: اجودهیا پرساد.
- وکیل رئیسش، نک: منّا لعل.
- چاتگام، نک: چیتاگونگ.
- چاترا (شهری در بیهار).
- زمیندارش، نک: روپ ناراین دیو.
- چاتر سینگ، رائو، عموی پرتوی سینگ، رئیس نمرانه (الور)، ۷۳، ۲۸۲؛ ۷۶، ۲۰۹.
- چوراجیت (سینگ)، رئیس مانیپور (۱۸۱۲-۱۸۰۶)، پسر جئے سینگ، ۷۳، ۷۷؛ ۷۶، ۳۵.
- چریدوکی (به همین صورت) صاحب راخینگ (اراکان)، ۶۹، ۳۰۷؛ ۷۳، ۴۳.
- چراپونجی (روستایی در تپه‌های خاصی، با ثبت‌شده‌ترین میزان بارندگی در جهان).
- رئیسش، نک: دیوان سینگ، راجه.
- چری، جورج فردریک، اقتدارالدوله، (به عنوان مقیم در بنارس منصوب شد، ۱۷۹۳؛ در ۱۴ ژانویه ۱۷۹۹ در آنجا به قتل رسید)، ۶۹، ۱۲۵.
- منشی‌اش، نک: سکه لعل، رائے.
- چیتن لعل، رائو، وکیل مان سینگ، رئیس جودپور، ۷۱، ۱۹۵، ۲۲۴؛ ۷۶، ۱۸۸؛ در ۱۰ مه ۱۸۴۶ درگذشت، ۷۳، ۲۸، ۲۵۹.
- چیتن سینگ، بابو، اهل کهرسوان، ۶۹، ۱۵۴، ۱۹۳، ۲۵۸؛ ۷۱، ۲۲۰؛ ۷۲، ۱۱۹؛ ۷۴، ۳۱۹.
- چیتن سینگ، راجه، زمیندار بشنوپور، بانکورا، بنگال غربی، ۶۹، ۸۴، ۲۲۳؛ ۷۱، ۲۲۰، ۲۴۹؛ ۷۲، ۱۲۲؛ ۷۴، ۳۱۵.
- برادرزاده‌اش، نک: بهادر سینگ.
- چیت سینگ (پسر بلونت سینگ؛ در ۱۷۷۰ در زمینداری بنارس جانشین پدرش شد؛ در ۱۷۸۱ علیه خواسته‌های ناعادلانه وارن هیستینگز که با وی مخالفت کرد، شورش نمود؛ در لالیٹپور شکست خورد؛ گریخت و به مدت ۲۹ سال در گوالیور پناه گرفت و در ۲۹ مارس ۱۸۱۰ در آنجا درگذشت)؛ ۶۹، ۲۳۷؛ ۷۱، ۲۷۶.
- پسرش، نک: بلون سینگ.



- همسرش، ۶۹، ۲۳۷؛ ۷۱، ۲۷۶.
- چهارتری سینگ، خدمتکار مورد اعتماد رئیس پنا، ۷۶، ۱۵۷.
- چهارپور (ایالت سندشده پیشین در هند مرکزی).
- رئیسانش، نک: جگت راج؛ پرتاپ سینگ؛ سون شاه پنوار، کنور؛ و ویشوا ناتھ سینگ.
- چهاردهاری بائی، مهاراجا، بهادر، (عنوان در ۱۸۳۷ اعطا شد)؛ (رئیس بتهوا، املاکی در ناحیه سران)، ۷۳، ۱۴۱.
- چهارپتی مهاراجا (هندی: خداوند چتر)، عنوان هدایت علی خان.
- چهارسال، راجه، حاکم بوندلکند (۱۶۷۱-۱۷۳۴)، (پسر چندپت رائے)، ۶۹، ۱۹۳.
- چهارسال سینگ (دوم)، مهارائو، پسر رام سینگ، مهارائو، رئیس کوٹھ (۱۸۸۹-۱۸۶۶)، ۷۴، ۱۷.
- چهار شاهی، راجه، رئیس بانگهرج (?)، ۷۳، ۱۵۸؛ ۷۶، ۱۰۶.
- چهار سینگ، مهاراجا، بهادر، رئیس تیربت (۱۸۰۸-؟)، پسر مدهو سینگ؛ ۶۹، ۹۹، ۲۳۴، ۳۲۷؛ ۷۱، ۲۲۱؛ ۷۲، ۲۵، ۱۷۸؛ ۷۳، ۱۳۶؛ ۷۴، ۲۴۲، ۴۶۳؛ ۷۶، ۸۶، ۸۷.
- پسر و جانشینش، نک: رودرا سینگ.
- چهار سینگ، راجه (فرزند ارشد و جانشین بندوپت)، رئیس سمٹھر (۱۸۹۶-۱۸۶۴)؛ عنوان مهاراجا را در دربار امپراتوری در دهلی در ۱۸۷۷ دریافت کرد، ۷۴، ۱۷۹.
- چیا چینگ، امپراتور چین (۱۸۲۰-۱۷۹۶)، ۷۱، ۲۴۴؛ ۷۲، ۷۴.
- چین لونگ، امپراتور چین (۱۷۹۶-۱۷۸۶)، ۷۱، ۲۴۴؛ ۷۲، ۷۴.
- چیگون، نیمی از تپه... (بتسارا، و ۱۲ تپه دیگر در پارگانہ مجهوا، سرکار چمپاران در بیهار).
- زمیندارش، نک: بردت کمار بین.
- چیلوندی (پنجاب).
- رئیسش، نک: بهگل سینگ.
- سردارنی (مائی) اش، نک: رام کنور.
- چیمناجی (آپا)، (برادر پیشوای باجی رائو دوم؛ اختلاف بین آنها؛ در ۲۶ مه ۱۷۹۶ توسط سندھیا به عنوان پیشوا منصوب شد و باجی رائو محبوس شد؛ گریخت و خلع شد)، ۶۹، ۱۴۵.
- چین، امپراتورانش، نک: باهوسی تهونگ تهانگ، (چیا چینگ)، (چین لونگ) و (تائو کوانگ).
- حاکمان ارزنگند و لابه (به همین صورت)، نک: کهو آمبه، کهو تارون، شیخ آمبه، شیخ چن چون و شیخ تارون.
- چین قلیچ خان، اعظم الامرا، ناصرالدوله، ناظم الملک، صاحب جاه مهین سردار، بهادر ظفر جنگ، (پسر غازی الدین خان، رئیس باونی؛ ساکن کالپی؛ در ۱۱ مه ۱۸۱۵ درگذشت)، ۶۹، ۱۴۱، ۲۵۰؛ ۷۱، ۲۷۷؛ ۷۲، ۲۲۲؛ ۷۴، ۱۸۹.

چراغعلی خان [زنگنه]، وکیل الدوله، وزیرالممالک، نجیب‌زاده‌ای از سوی شاه ایران، ۶۹، ۳۷، ۲۸۹؛ ۷۱، ۲۲۶؛ ۷۲، ۳۲۱؛ ۷۴، ۴۷.

چیراکل (نیز چریکال یا کولاتیری نامیده می‌شود، تعلقه‌ای در ناحیه مالابار پیشین).  
-- رئیسش، نک: راوی وارما.

چترال (ایالتی در استان مرزی شمال غربی، در ۱۹۴۷ به پاکستان پیوست).  
-- مهترش، نک: امان‌الملک.

-- وزیر مهترش، نک: وفادار خان.

چیتاگونگ (نام هندو: چاتالا، مسلمانان آن را به چاتیگان تغییر دادند، ناحیه، شهر و بندری در بنگال شرقی سابق، اکنون در بنگلادش).

-- دیوانش، نک: خوشحال چند، لالا.

چیتور (شهر و تعلقه‌ای در ناحیه شمال آرکات، اکنون در آندرا پرادش).

-- جاگیردارش، نک: عبدالوهاب خان.

چورجیت سینگ، نک: چوراجیت (سینگ).

چوتا ناگپور، بخشی از بنگال، (اکنون در بیهار).

-- زمیندارش، نک: گویند ناته ساهی.

چوگ فوئی نامگیال، مهاراجا، رئیس سیکیم، (۱۸۶۳-۱۷۹۳)، ۷۲، ۱۸۳.

چورامن رائے، راجه، زمیندار پالامو؛ (به دلیل رفتار نادرست خود و زمیندارانش نابود شد؛ زمینداری به دولت فروخته شد)، ۶۹، ۱۵۴، ۲۵۸؛ ۷۱، ۲۲۱؛ ۷۲، ۱۶۸؛ ۷۴، ۲۵۲.

هند مرکزی (گروهی از ایالات بومی تحت نظر کارگزار فرماندار کل؛ پس از ۱۹۵۶ در مادیا پرادش ادغام شد).

-- منشی‌اش، نک: گنیشی لعل.

کلارک (سپهبد سر) آرد، فرماندار کل موقت فورت ویلیام در بنگال (۱۷ مارس ۱۷۹۸ - ۱۸ مه ۱۷۹۸؛ عضو ارشد شورا؛ همچنین فرمانده کل قوا)، ۷۴، ۳۳.

کلرک، (سر) جورج راسل، شوالیه نشان حمام، (عضو شورای عالی؛ ستوان فرماندار استان‌های شمال غربی، ۳۰ ژوئن ۱۸۴۳؛ فرماندار موقت بمبئی، ۲۳ ژانویه ۱۸۴۷ - ۱ مه ۱۸۴۸)، ۷۵، ۴۱، ۴۵، ۵۳، ۵۶.

کلیو، سرهنگ (رابرت)، فرماندار بنگال، (۲۷ ژانویه ۱۷۵۸ - ۲۳ ژانویه ۱۷۶۰)، ۷۴، ۳۱؛ (محترم بارون، شوالیه نشان حمام)، بار دیگر فرماندار بنگال (۳ مه ۱۷۶۵ - ژانویه ۱۷۶۷)، ۷۴، ۳۲.

کوب، سرگرد (توماس الکساندر، ۱۸۳۶-۱۷۸۸)، کارگزار فرماندار کل در مرشدآباد؛ ۴ مارس ۱۸۳۱ - ۲۹ ژانویه ۱۸۳۶؛ عنوان راجه بهادر از طریق وی به کشن چند اعطا شد، ۷۲، ۱۴۷.

کوجین (ایالتی در مدرس؛ اکنون در کرالا).





تصویر شماره ۱۴: یکی از درباریان نظام حیدرآباد که در لباس مخصوص با سرپیچ حیدرآبادی عکس برداشته است.



--، رئیسانش، نک: راما وارما و ویرا تهرَل.

کولبروک، هنری توماس، افتخارالملک، ضیاءالدوله، بهادر، صمصام جنگ، (عضو شورای عالی از ۱۸۰۷ تا ۱۸۱۲)؛ ۶۹، ۱۲، ۶۸، ۱۷۳، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۳۸، ۷۲، ۱۶؛ ۷۴، ۴۷۵.

کولبروک، سر جیمز ادوارد، روشن‌الدوله ضیاءالملک، بهادر منصور جنگ، (عضو شورای عالی، ۲۱ ژانویه ۱۸۲۰ - ۱۹ مه ۱۸۲۰)؛ ۶۹، ۱۹۰، ۱۹۸، ۲۶۸.

کالینز، سرهنگ (جان اولریک)، مُمتازالدوله، ظهیرالملک، بهادر، صولت جنگ، (مقیم در گوالیور، آوریل ۱۷۹۹-۱۸۰۰)؛ (مقیم در لکهنو؛ در ۱۱ ژوئن ۱۸۰۷ درگذشت)، ۶۹، ۱۹۱، ۱۹۸.

کالوین، جان راسل، منشی خصوصی فرماندار کل، لرد اوکلند؛ ۷۵، ۶، ۷۶، ۲۳۱.

کوچ-بیهار (ایالت بومی، پس از ۱۹۵۰ با بنگال غربی ادغام شد).

--، رئیسانش، نک: هرندرا ناراین بهوپ؛ نریندر ناراین بهوپ و شیویندر ناراین بهوپ.

--، ناظر دیوهایش، نک: بیرندر ناراین، کهگندرا ناراین و تت (تتو) ناراین.

--، راج ماتا، نک: کاماتشوری، مهارانی.

کورگ (صورت انگلیسی‌شده کوداگو؛ شاهزاده‌نشین هندوی قدیم در جنوب هند؛ در ۱۸۳۴ به هند بریتانیا ضمیمه شد، اکنون در کارناتاکا).

--، رئیسانش، نک: لینگ راجیندر وُدیار دوم، ویرا راجیندر وُدیار (بزرگتر) و ویرا راجیندر وُدیار (کوچکتر).

--، داماد ویرا راجیندر وُدیار بزرگتر، نک: سدا شیو.

کورنوالیس، لرد، فرماندار کل فورت ویلیام در بنگال (۱۲ سپتامبر ۱۷۸۶ - ۱۰ اکتبر ۱۷۹۳)؛ (۳۰ ژوئیه ۱۸۰۵ - درگذشت ۵ اکتبر ۱۸۰۵)، ۷۴، ۳۲، ۳۳.

کاسم بازار (شهری در ناحیه مرشدآباد).

--، مهارانی، نک: سارنومویی.

کراتندن، ادوارد، (فرماندار بنگال در ۱۷۳۸)، ۷۴، ۳۱.

کدپه (شهر و ناحیه‌ای در آندرا پرادش).

--، زمیندار چیتومال در، نک: ونکتا رامراج.

کاری، سر فردریک، عضو شورای عالی دولت هند، (۱ آوریل ۱۸۴۷ - ۱۴ ژانویه ۱۸۴۸، بار دیگر ۱۲ مارس ۱۸۴۹ - ۶ مه ۱۸۵۳)؛ رئیس کمپانی هند شرقی، (۱۸۵۸)؛ ۷۴، ۷۹.

کچ (ایالتی در بمبئی؛ پس از ۱۹۴۷ در بمبئی ادغام شد و پس از بازسازی ایالات، در گجرات گنجانده شد).

--، رئیسانش، نک: دیسال‌جی دوم، کهنگارجی دوم، پراگمل‌جی و رایادهن.

کاتک (ناحیه‌ای در اوریسا).

--، امینش، نک: منجو چوده‌ری.

- ، بخشی در سپاہ در، نک: بالاجی کوور.
- ، رئیس بوداتا در، نک: رگھوبر سینگ.
- ، رئیس قلعہ اول در، نک: رام کشن دیو.
- ، دیوانش، نک: پردے رام.
- ، محجن و قلعہ دار در، نک: لوکماجی ہاجک.
- ، نایب دیوانش، نک: ہربنس رائے.
- ، نایب صوبہ اش، نک: بیکاجی پاندیت.
- ، صوبہ دارانش، نک: راجہ رام پاندیت، رائوجی پاندیت و سداشیو رائو.







## ظهور و سقوط نادرشاه افشار

### معرفی کتاب گزارش های کمپانی هند شرقی هلند از ۱۷۳۰ تا ۱۷۴۷

Willem Floor<sup>۱</sup>

ترجمه: علیرضا علیمردانی

#### خلاصه کلی کتاب

کتاب ظهور و افول نادرشاه: گزارش های کمپانی هند شرقی هلند، ۱۷۳۰-۱۷۴۷ نوشته ویلم فلور، ایران شناس و اقتصاددان برجسته هلندی، یکی از مهم ترین و منحصر به فردترین منابع موجود درباره زندگی و دوران حکومت نادرشاه افشار است. این کتاب در سال ۲۰۰۹ توسط انتشارات مگی در واشینگتن دی.سی. منتشر شده و ۲۷۲ صفحه دارد که شامل تصاویر، کتابنامه و نمایه است. این اثر ادامه انتشارات پیشین فلور با عنوان اشغال افغانستان ایران صفوی ۱۷۲۹-۱۷۲۱ محسوب می شود و داستان وقایع ایران را از آن نقطه پی می گیرد. ارزش اصلی این کتاب در منبع اطلاعاتی آن نهفته است. فلور از نامه ها و گزارش های منتشر نشده کارکنان کمپانی متحد هند شرقی هلند (VOC) استفاده کرده که در آرشیو ملی هلند در لاهه نگهداری می شود. این اسناد هرگز برای انتشار عمومی نوشته نشده بودند و بنابراین، تصویری بی پرده و بدون سانسور از وقایع ارائه می دهند. ناظران هلندی دلیلی برای چالپوسی یا تحریف حقایق به نفع یا علیه نادرشاه نداشتند و خشونت ها و بی رحمی هایی که وقایع نگاران درباری بعدها نادیده گرفتند، در این گزارش ها با جزئیات ثبت شده است. ناظران هلندی در سه نقطه جغرافیایی اصلی مستقر بودند: اصفهان، گمبرون (بندرعباس) و کرمان. در اصفهان، رئیس دفتر که مهم ترین آنها نیکولائوس فان لیپسیگ بود، گزارش هایی تهیه می کرد. در گمبرون، مدیر و شورای او که مسئولیت کل عملیات ایران را بر عهده داشتند، مستقر بودند. در کرمان، عوامل خرید پشم که معمولاً ارمنی بودند و مهم ترین آنها هوهانس و گوجاتور نام داشتند، به گزارشگری مشغول بودند. یکی از مهم ترین منابع کتاب، گزارشی ویژه با عنوان "شرح ظهور غاصب ایرانی والی محمد یا نادرشاه" است که در سال ۱۷۴۰ به دستور کارل کوناد، مدیر کمپانی هلند در گمبرون، نوشته شد و حاوی اطلاعاتی است که در

۱. ایران شناس، کارشناس و پژوهنده تاریخ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و اهل هلند است. از او بیش از ۲۶۰ مقاله و کتاب راجع به ایران منتشر شده است. فلور از ۱۹۸۳ تا ۲۰۰۲ میلادی کارشناس انرژی در بانک جهانی بود.



مکاتبات معمولی کمپانی یافت نمی‌شود.

کتاب شامل اطلاعات مفصلی درباره مدیران کمپانی هلند در گمبرون طی این دوره است. لندرت د کلین از سال ۱۷۲۹ تا ۱۷۳۵ مدیر بود و در این سال درگذشت. دامس هی در سال ۱۷۳۴ تنها چند ماه مدیریت کرد و در دسامبر همان سال درگذشت. کارل کوناد که متولد هامبورگ بود و از سربازی به مدیریت رسید، از ۱۷۳۴ تا ۱۷۴۰ مدیر بود. جورج گوتچی در اکتبر ۱۷۴۰ جایگزین کوناد شد، اما به دلیل سوءمدیریت در دفتر بصره دستگیر شد و پیش از اعزام به باتاوایا در ژوئن ۱۷۴۱ در باغ هلندی‌ها در نایبند درگذشت و همسرش نیز اندکی بعد در گمبرون جان سپرد. سیمون کلمنت از ۱۷۴۱ تا ۱۷۴۳ به عنوان سرپرست موقت منصوب شد و در همین سال درگذشت. امانوئل دو پورتر در اکتبر ۱۷۴۳ به عنوان مدیر موقت منصوب شد. آبراهام فان در ول از ۱۷۴۴ تا ۱۷۴۸ مدیر بود، اما به دلیل رفتار ناشایست، شورای گمبرون در سال ۱۷۴۸ تصمیم بی‌سابقه‌ای گرفت و او را از اختیاراتش خلع و برای محاکمه به باتاوایا بازگرداند. یاکوب اسکوندرورف که از ۱۷۴۸ تا ۱۷۵۵ مدیر بود، آخرین مدیر این دوره محسوب می‌شود.

فصل اول کتاب به معرفی گزارشگران و منابع انسانی می‌پردازد و شامل آمار دقیق کارکنان کمپانی هلند در ایران است. تعداد کل کارکنان تا سال ۱۷۴۲ حدود ۱۰۰ نفر بود و پس از آن به دلیل مرگ و عدم جایگزینی کاهش یافت. بیشتر کارکنان در گمبرون مستقر بودند و تنها این دفتر دارای حضور نظامی بود. در سال ۱۷۴۰، از ۱۰۸ کارمند، ۴۳ نفر نظامی و ۴۲ نفر اداری-تجاری بودند. فصل دوم به معرفی گزارش ویژه «شرح ظهور غاصب ایرانی والی محمد یا نادرشاه» می‌پردازد که سندی استثنایی و حاوی اطلاعات منحصر به فرد است. فصل سوم به بررسی صعود نادرشاه در سال‌های ۱۷۳۰ تا ۱۷۳۶ اختصاص دارد. در این فصل، فلور با استفاده از گزارش‌های هلندی، تصویری از نادر به عنوان یک سردار نظامی بی‌نظیر ارائه می‌دهد که توانست ایران را از اشغال افغان‌ها نجات دهد. تغییر عنوان‌های نادر در این دوره نشان‌دهنده تحول تدریجی جایگاه اوست: ابتدا طهماسب قلی خان در خدمت شاه تهماسب دوم، سپس طهماسب خان پس از برکناری شاه تهماسب در سال ۱۷۳۲، و نهایتاً نادرشاه پس از نشستن بر تخت سلطنت در سال ۱۷۳۶.

فصل چهارم به لشکرکشی‌های نظامی نادرشاه می‌پردازد. این فصل شامل شرح فتح هرات و مشهد برای تثبیت قدرت در شرق ایران، جنگ با عثمانی برای پس‌گرفتن سرزمین‌های غربی، و مهم‌ترین و جنجالی‌ترین لشکرکشی یعنی حمله به هند در سال ۱۷۳۹ است. گزارش‌های هلندی جزئیات دقیقی از غارت دهلی، تصاحب تخت طاووس و گنجینه‌های هند ارائه می‌دهند. فلور در مقاله جداگانه‌ای با عنوان «حقایق نوین درباره لشکرکشی نادرشاه به هند» به تفصیل به این موضوع پرداخته است.



فصل پنجم به بررسی شورش‌ها و ناامنی‌ها در دوران نادرشاه اختصاص دارد. فلور مقاله‌ای با عنوان «شیخ احمد مدنی در لارستان و گرمسیرات (۱۷۳۳-۱۷۳۰)» را در این فصل گنجانده که به شورش‌های جنوب ایران می‌پردازد. این گزارش‌ها نشان می‌دهد که چگونه نادرشاه با وجود قدرت نظامی بی‌نظیرش، همواره با شورش‌های محلی مواجه بود.

فصل ششم یکی از مهم‌ترین فصل‌های کتاب است و به تحلیل جامع تجارت هلند با ایران در دوره ۱۷۴۷-۱۷۳۰ می‌پردازد. فلور در مقاله جداگانه‌ای با عنوان «تجارت هلند در ایران عصر افشاری» به این موضوع پرداخته است. این فصل شامل مباحثی مانند تجارت پشم بز در کرمان است که عوامل ارمنی کمپانی هلند گزارش‌های ارزشمندی درباره آن ارائه داده‌اند. همچنین تاریخچه کوتاه دفتر کمپانی در بوشهر (۱۷۵۳-۱۷۳۷) که در دوره نادرشاه تأسیس شد، و مباحث مربوط به ازسرگیری تجارت ابریشم که فلور قصد داشته در مطالعه جداگانه‌ای به آن بپردازد، در این فصل مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

فصل هفتم به سیاست‌های پولی و دریایی نادرشاه می‌پردازد. فلور در مقاله «نیروی دریایی ایران در طول سده هجدهم» تلاش نادرشاه برای ایجاد یک نیروی دریایی قدرتمند در خلیج فارس را بررسی کرده است. نادرشاه برای این منظور از هلندی‌ها چوب کشتی خرید و کارگران استخدام کرد، اما این پروژه پرهزینه نهایتاً نتیجه چندانی نداشت و به هرج و مرج در سواحل جنوبی دامن زد. فلور همچنین اشاره می‌کند که قصد دارد در انتشارات جداگانه‌ای به سیاست‌های پولی نادرشاه بپردازد.

فصل هشتم شامل مطالعات متعدد فلور درباره حضور هلند در خلیج فارس است. این فصل به موضوعاتی مانند دفتر کمپانی در جزیره خارک (۱۷۷۰-۱۷۵۳) که به یک ناکامی تجاری انجامید، صید مروارید در خلیج فارس، پروژه تسخیر بحرین در سال ۱۷۵۴ که هرگز عملی نشد، و تجارت با مسقط می‌پردازد. بسیاری از این مقالات در کتاب دیگری از فلور با عنوان «خلیج فارس: ظهور اعراب خلیج، سیاست تجارت در کرانه‌های شمالی خلیج فارس ۱۷۹۲-۱۷۳۰» تجدید چاپ شده‌اند.

فصل نهم با استفاده از آمار و گزارش‌های دقیق، تصویری از زندگی روزمره کارکنان کمپانی هلند در ایران ارائه می‌دهد. اطلاعات جالب این فصل شامل گزارش مدیر کمپانی در دسامبر ۱۷۴۱ است که سربازان مستقر در کارخانه بسیار ضعیف بودند و تنها ۱۸ نفر قادر به حمل اسلحه می‌باشند. همچنین مرگومیر بالای کارکنان، مانند همسر جورج گوتچی که در اوت ۱۷۴۱ در گمبرون درگذشت، در این فصل ثبت شده است.

فصل دهم به بررسی اعتبار اطلاعات موجود در اسناد کمپانی هلند می‌پردازد. فلور توضیح می‌دهد که هلندی‌ها نسبت به شایعات بسیار محتاط بودند و همیشه سعی در تأیید آنها داشتند. اطلاعات به منابع شناخته‌شده ارجاع داده می‌شد و اغلب با شواهد مستند



مانند فرمان‌های سلطنتی و نامه‌های مقامات پشتیبانی می‌گردید. دفترچه‌های یادداشت باقی‌مانده از اصفهان، گمبرون و بصره، تاریخ‌های دقیقی برای رویدادها ارائه می‌دهند. اطلاعات توسط یک شخص بررسی نمی‌شد، بلکه برای استفاده کل شورا ثبت می‌گردید. از آنجا که اسناد هرگز برای خواندن توسط افراد خارج از کمپانی نوشته نشده بودند، گزارشگران دلیلی برای سانسور نداشتند.

فصل یازدهم به بررسی سال‌های پایانی حکومت نادرشاه از ۱۷۴۳ تا ۱۷۴۷ می‌پردازد. بر اساس گزارش‌های هلندی، پس از بازگشت از هند، خلق و خوی نادرشاه به شدت تغییر کرد. او بدبین، خشن و بی‌رحم شد. برای تأمین هزینه ارتش عظیم خود، مالیات‌های سنگین و بی‌سابقه‌ای بر مردم وضع می‌کرد و مخالفان را به وحشیانه‌ترین شکل‌ها مجازات می‌نمود. گزارش‌های کارکنان کمپانی هلند مملو از توصیف صحنه‌های هولناک از ظلم و بی‌رحمی نادرشاه است. شدت این خشونت‌ها به حدی بود که حتی ناظران هلندی که خود به خشونت عادت داشتند، از آن بی‌زار شده و از خداوند می‌خواستند تا ایران را از چنگال این مرد رها سازد.

فصل دوازدهم به سقوط و مرگ نادرشاه در سال ۱۷۴۷ اختصاص دارد. در این سال، زمانی که نادر برای سرکوب شورش به خراسان رفته بود، گروهی از سرداران و نزدیکانش که از وحشی‌گری و سوءظن او به تنگ آمده بودند، نقشه قتل او را کشیدند. آن‌ها شبانه به چادرش در فتح‌آباد نزدیک قوچان حمله کردند. گزارش‌های هلندی به تفصیل به این واقعه پرداخته‌اند: نادرشاه با شنیدن سر و صدا از خواب بیدار شد و با وجود سن بالا و غافلگیری، توانست دو نفر از مهاجمان را با شمشیر خود از پای درآورد، اما سرانجام با ضربات آن‌ها کشته شد. بدین ترتیب، زندگی مردی که ایران را از اشغال نجات داد و سپس خود به اشغالگر آن تبدیل شد، به پایان رسید.

کتاب ویلم فلور، با استفاده از منابع دست اول و بی‌پیرایه هلندی، تصویری چندبعدی و واقعی از نادرشاه ارائه می‌دهد؛ تصویری که در آن نبوغ نظامی و وطن‌پرستی با بی‌رحمی، جنون و خودکامگی درهم آمیخته است. فلور نه تنها به جنبه‌های سیاسی و نظامی، بلکه به تأثیرات عمیق حکومت نادرشاه بر اقتصاد و جامعه ایران پرداخته است. ارزش این کتاب در آن است که روایت‌های رسمی درباری را با گزارش‌های محرمانه و بی‌طرفانه ناظران خارجی مقایسه و تکمیل می‌کند و به پژوهشگران امکان می‌دهد تا درک دقیق‌تری از این دوره پرآشوب تاریخ ایران به دست آورند.



تصویر شماره ۱: نگاره‌ای هندی از نادرشاه افشار که پیروزمندانه بر اورنگ سلطنت دهلی و شبه قاره هند، تکیه زده است.



## مقدمه

این انتشارات بر اساس نامه‌ها و گزارش‌های نوشته‌شده توسط کارکنان کمپانی متحد هند شرقی هلند (VOC) تهیه شده است.<sup>۱</sup> این اثر ادامه داستان وقایع رخ داده در ایران است، جایی که انتشارات پیشین با عنوان اشغال افغانستان ایران صفوی ۱۷۲۱-۱۷۲۹ به پایان می‌رسد. آنچه را که در مقدمه آن انتشارات در مورد اهمیت آرشیوهای هلندی برای تاریخ ایران صفوی، یا شیوه انتخاب مواد نوشته‌ام، در اینجا تکرار نمی‌کنم، زیرا همان موارد در اینجا نیز صدق می‌کند. اگرچه به معنای دقیق کلمه این یک انتشارات منبع (منبع‌شناسی) محسوب نمی‌شود، اما کسانی که قادر به خواندن اسناد اصلی نیستند می‌توانند از آن به عنوان جایگزینی استفاده کنند. من سعی کرده‌ام تا حد امکان به متن اصلی نزدیک باشم، به ویژه با ارائه هرچه دقیق‌تر اصطلاحات، استدلال‌ها، احساسات و تعصبات نویسندگان اصلی. با این حال، به شدت توصیه می‌کنم که اسناد اصلی را مطالعه فرمایید.

در این انتشارات، که نسخه کوتاه‌تری از آن، بدون پانوشت‌های مفصل، قبلاً در سال ۱۹۸۸ به زبان فارسی منتشر شده است،<sup>۲</sup> تأکید بر کارنامه طهماسب قلی خان (پس از ۱۷۲۶)، طهماسب خان (پس از ۱۷۳۲)، یا نادرشاه، آن‌گونه که پس از غصب تخت صفوی در سال ۱۷۳۶ خود را نامید، است. این انتشارات، مانند نسخه پیشین خود، تقریباً تمام اطلاعات موجود در آرشیو ملی هلند را درباره رویدادهای سیاسی ایران بین سال‌های ۱۷۳۰ و ۱۷۴۷ ارائه می‌دهد. این اثر تمام داده‌های موجود در اسناد VOC را ارائه نمی‌دهد، زیرا بخش مهمی از آن اطلاعات را پیش‌تر و در جای دیگری منتشر کرده‌ام. نخست، اطلاعاتی که به ایجاد نیروی دریایی ایران توسط نادرشاه می‌پردازد. دوم، اطلاعاتی که به نیات نادرشاه در مورد هند و مکران مربوط می‌شود. خوشبختانه، این اطلاعات به راحتی در مقالاتی که به این موضوعات اختصاص داده‌ام در دسترس است.<sup>۳</sup> با این حال، مقاله‌ای را که درباره شورش شیخ احمد مدنی و محمدخان بلوچ نوشته‌ام، در اینجا گنجانده‌ام.<sup>۴</sup> علاوه بر اطلاعات سیاسی، بحث جامعی نیز درباره تجارت هلند با ایران در دوره ۱۷۳۰-۱۷۴۷ منتشر کرده‌ام که در این اثر گنجانده شده است، همچنین تحلیلی از تجارت پشم

۱. این اسناد در آرشیو ملی (National Archives) در لاهه (هلند) نگهداری می‌شوند. برای اطلاعات بیشتر درباره این اسناد، نگاه کنید به ویلم فلور، "Dutch Archives," Encyclopædia Iranica و همچنین وبسایت‌های زیر: [http://www.en.nationalarchief.nl/] و [http://www.tanap.net/content/voc/organization/organization\_intro.htm].

۲. ویلم فلور، حکومت نادرشاه، ترجمه ابوالقاسم سری (تهران: توس، ۱۳۶۷).

۳. ویلم فلور، «نیروی دریایی ایران در طول سده هجدهم»، مطالعات ایرانی ۲۰ (۱۹۸۷)، صص ۳۱-۵۳؛ همان، «حقایق نوین درباره لشکرکشی نادرشاه به هند»، در: کامبیز اسلامی (ویراستار) ایران و مطالعات ایرانی. مقالاتی به افتخار ایرج افشار (پرینستون، ۱۹۹۸)، صص ۱۹۸-۲۱۹.

۴. ویلم فلور، «شیخ احمد مدنی در لارستان و گرمسیرات (۱۷۳۳-۱۷۳۰) استودیا ایرانیکا، جلد ۸ (۱۹۸۳)، صص ۶۳-۹۳.



بز در کرمان پس از ۱۷۳۰ که در اینجا نیامده است.<sup>۱</sup> این اثر به تفصیل به موضوعاتی مانند سیاست‌های پولی نادرشاه که در اثری جداگانه به آنها خواهم پرداخت، نمی‌پردازد. همچنین بحثی از تاریخچه کوتاه‌مدت دفتر کمپانی هلند در بوشهر (۱۷۵۳-۱۷۳۷) که در جای دیگری منتشر کرده‌ام، و نیز بحث درباره ازسرگیری تجارت ابریشم خام که قصد دارم در مطالعه‌ای جداگانه به آن پردازم، در اینجا ذکر نشده است. در پایان این اثر (سال ۱۷۴۷)، خواننده به انتشارات دیگری ارجاع داده می‌شود که اطلاعات باقی‌مانده از حضور هلند در ایران و خلیج فارس سده هجدهم را ارائه می‌دهند. در چندین مطالعه به سال‌های پایانی دفتر کمپانی در گمبرون (بندر عباس)، دفتر کمپانی در جزیره خارک، تلاش هلند برای مرواریدیابی و پیشنهاد تسخیر بحرین پرداخته‌ام.<sup>۲</sup>

پانوشت‌ها را به حداقل ممکن و کوتاه کرده‌ام، زیرا خوانندگان علاقه‌مند به پیشینه سیاسی و اجتماعی-اقتصادی این دوران را به مطالعات ذکر شده در کتابنامه ارجاع می‌دهم که بیش از آنچه در پانوشت‌ها ممکن است به این موضوعات پردازند.

گزارشگران این داستان در حال وقوع، افراد گوناگونی از سه نقطه جغرافیایی متفاوت هستند: اصفهان، گمبرون (و نواحی اطراف) و کرمان. در مواردی گزارش‌هایی از مشهد و تبریز نیز وجود دارد، اما این‌ها استثنا هستند. تمامی گزارشگران از کارکنان کمپانی هند شرقی هلند (VOC) هستند: مدیر و شورای او در گمبرون، رئیس دفتر اصفهان، و عامل خرید پشم (که معمولاً ارمنی بود) در کرمان. از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است گزارشی با عنوان «شرح ظهور غاصب ایرانی والی محمد یا نادرشاه» (Beschrijvinge Wegens d'Opkomst des Persischen Opwerpleing Welle Mahamed off Sjah Nadir) که در سال ۱۷۴۰ به دستور کارل کوناد، مدیر کمپانی هلند در گمبرون، نوشته شد و حاوی اطلاعاتی است که در مکاتبات معمولی باقی‌مانده کمپانی یافت نمی‌شود. سرانجام، فرمان‌ها یا نشان‌های شاه و نامه‌های مقامات ایرانی به کارکنان کمپانی هلند نیز مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

نامه‌ها نه از طرف مدیر در گمبرون یا عامل (نماینده) در اصفهان، بلکه از طرف تمام شورا

۱ ویلم فلور، «تجارت هلند در ایران عصر افشاری (۱۷۵۳-۱۷۳۰)»، استودیا ایرانیکا ۳۴ (۲۰۰۵)، صص ۴۳-۹۳؛ همان؛ صنعت نساجی ایران در چشمانداز تاریخی، ۱۵۰۰-۱۹۲۵ (پاریس، ۱۹۹۹)، فصل پنجم به تجارت کُرک یا پشم بز در کرمان پس از ۱۷۳۰ می‌پردازد.

۲ ویلم فلور، «توصیفی از خلیج فارس و ساکنان آن در سال ۱۷۵۶»، پرشیکا، جلد ۸ (۱۹۷۹)، صص ۱۶۳-۸۶؛ همان، «صید مروارید در خلیج فارس در سده هجدهم»، پرشیکا، جلد ۱۰ (۱۹۸۲)، صص ۲۰۹-۲۲؛ همان، «تجارت هلند با مسقط در نیمه دوم سده هجدهم»، مطالعات آفریقایی و آسیایی، جلد ۱۶ (۱۹۸۲)، صص ۱۹۷-۲۱۳؛ همان، «پروژه بحرین در سال ۱۷۵۴»، پرشیکا، جلد ۱۱ (۱۹۸۴)، صص ۱۲۹-۱۴۸؛ همان، «زوال کمپانی هند شرقی هلند در گمبرون، ۱۷۴۷-۱۷۵۹»، موبین-اورین و اقیانوس ۲۴ (۱۹۹۲)، صص ۴۴۱-۴۶۰؛ همان، «هلندی‌ها و جزیره خارک، ۱۷۵۳-۱۷۷۰، یک ناکامی تجاری»، در: اروپاییان در شرق در سده هجدهم. ماجراهای بارون فون نیدهامر، تمامی این مطالعات تجدید چاپ شده‌اند و به‌طور قابل توجهی با داده‌های اضافی در ویلم فلور، خلیج فارس: ظهور اعراب خلیج، سیاست تجارت در کرانه‌های شمالی خلیج فارس ۱۷۳۰-۱۷۹۲ (واشینگتن دی سی: انتشارات Mage، ۲۰۰۷) تکمیل شده‌اند، که شامل تحلیلی از دفتر کمپانی هلند در بوشهر نیز می‌شود (فصل هفت).



**تصویر شماره ۲:** تابلو تاج‌بخشی نادرشاه افشار پس از نبرد هندوستان که در سال ۱۱۸۹ قمری (یعنی نزدیک به ۲۹ سال پس از قتل وی) توسط ابوالحسن نقاشباشی تصویرگری شده است. این نقاشی در وزارت دربار سابق نگهداری می‌شد و اکنون در موزه نخست وزیری کاخ‌موزه سعدآباد نمایش داده می‌شود؛ با سپاس از مهناز اسدی و فتح‌الله نیازی.



بود. چرا که هر دفتر کمپانی هلند دارای یک شورای سیاست‌گذاری و تجارت بود که در تمام امور با رأی اکثریت تصمیم می‌گرفت. مدیر یا عامل، مجری اصلی بود، اما شورا می‌توانست نظر او را لغو کند. با این وجود، او بازیگر اصلی و معمولاً شخص مسلط در شورا بود، و از این رو من به جای اشاره به کل شورا، از رئیس شورا به عنوان گزارشگر یاد می‌کنم. البته گزارشگران فردی کمپانی هلند نیز وجود دارند، مانند مترجم (ترجمان) دفتر اصفهان یا خریدار ارمنی پشم در کرمان، که به اصفهان و گمبرون نامه می‌نوشتند. در طول دوره‌ای که در اینجا پوشش داده شده است (۱۷۳۰-۱۷۴۷)، مدیران زیر به ترتیب در گمبرون خدمت کردند. آن‌ها علاوه بر مسئولیت دفتر بندرعباس، مسئول عملیات در اصفهان، بصره، بوشهر و کرمان نیز بودند.

۱. لندرت د کلین (یا د کلینه) اهل میدلبورخ بود و در سپتامبر ۱۷۲۲ به عنوان تاجر درجه سه (junior merchant) وارد ایران شد. او در سال ۱۷۲۳ به باتاوایا بازگشت، اما دوباره اعزام شد و در سپتامبر ۱۷۲۴ با عنوان تاجر به گمبرون رسید و رئیس دفتر بصره شد. او در سال ۱۷۲۸ به تاجر ارشد (chief merchant) ارتقا یافت و به عنوان مدیر عملیات ایران منصوب گردید. د کلین مسئولیت جدید خود را در سپتامبر ۱۷۲۹ بر عهده گرفت. او در سال ۱۷۳۵ درگذشت.

۲. دامس هی در سال ۱۷۳۴ جایگزین د کلین شد. او در سال ۱۷۱۵ به ایران آمده بود و باتاوایا صریحاً به او دستور داده بود که برای یادگیری زبان فارسی خوب باید به اصفهان برود. پس از خدمت در اصفهان و گمبرون، به بصره منتقل شد و از آنجا برای مدیریت مدیریت ایران فراخوانده شد. هی در ۲۰ دسامبر ۱۷۳۴ درگذشت.

۳. کارل کوناد (یا کوناد) که در هامبورگ متولد شد، در سال ۱۷۱۲ به عنوان سرباز با حقوق ۹ فلورین در ماه به گمبرون آمد. از آنجا که می‌توانست خوب بنویسد، مهارتی که با کمبود مواجه بود، به وظایف اداری منتقل شد. کوناد در سال ۱۷۱۹ دستیار (حقوق ۲۰ فلورین)، در ۱۷۲۲ حسابدار (حقوق ۳۰ فلورین)، در ۱۷۲۶ تاجر درجه سه (حقوق ۴۰ فلورین)، و در ۱۷۳۱ تاجر (حقوق ۶۰ فلورین) شد، زمانی که به عنوان معاون رئیس در بصره خدمت می‌کرد. در سال ۱۷۳۱ به گمبرون منتقل شد و در سال ۱۷۳۴ معاون مدیر شد. او پس از مرگ د کلین در دسامبر ۱۷۳۴ به عنوان سرپرست مدیر (acting director) منصوب شد و در سال ۱۷۳۶ به تاجر ارشد و مدیر ارتقا یافت (حقوق ۸۰ فلورین).

۴. جورج گوتچی اهل برگن اپ زوم در سال ۱۷۱۹ به عنوان میان‌کشتی‌ای (حقوق ۱۰ فلورین) وارد شد. او در سال ۱۷۲۲ دستیار (حقوق ۲۰ فلورین)، در ۱۷۲۲ حسابدار



(حقوق ۳۰ فلورین)، در ۱۷۲۸ تاجر درجه سه (حقوق ۴۰ فلورین)، در ۱۷۳۳ تاجر (حقوق ۶۰ فلورین)، و در ۱۷۴۰ تاجر ارشد (حقوق ۸۰ فلورین) شد. در ۸ اکتبر ۱۷۴۰، باتاویا کوناد را از کار برکنار کرد و گوتچی در ۲۳ اکتبر ۱۷۴۰ جایگزین او شد. گوتچی پیش از آن رئیس دفتر بصره بود. با این حال، به دلیل سوءمدیریت او در دفتر بصره، گوتچی اندکی پس از انتصاب به عنوان مدیر (در دسامبر ۱۷۴۰) دستگیر شد، اما پیش از آنکه به باتاویا فرستاده شود، گوتچی در ۲۸ ژوئن ۱۷۴۱ در باغ هلندی‌ها در نایبند درگذشت؛ همسرش یوهانا ماگتلد فان در گراندیه نیز در ۳ اوت ۱۷۴۱ در گمبرون جان سپرد.<sup>۱</sup>

۵. سیمون کلمنت در سال ۱۷۲۷ به عنوان پسر (حقوق ۵ فلورین) وارد گمبرون شد، در ۱۷۳۰ دستیار، در ۱۷۳۳ حسابدار، در ۱۷۳۷ تاجر درجه سه و در ۱۷۴۰ تاجر شد. از آنجا که گوتچی در دسامبر ۱۷۴۰ دستگیر شده بود، شورای کمپانی هلند در گمبرون مجبور به انتصاب جایگزینی شد، تا اینکه باتاویا مدیر جدیدی منصوب کند. در ۹ ژوئیه ۱۷۴۱، شورا تصمیم گرفت کلمنت را به عنوان سرپرست موقت (chief pro-tem) انتخاب کند. او در ۱۵ سپتامبر ۱۷۴۳ درگذشت.<sup>۲</sup>

۶. امانوئل دو پورتر اهل خنت بود و در دهه ۱۷۲۰ به عنوان سرباز (حقوق ۹ فلورین) آمد؛ او در سال ۱۷۳۶ حسابدار (حقوق ۳۰ فلورین) شد. پس از مرگ کلمنت، شورای کمپانی هلند در گمبرون تصمیم گرفت فعلاً جانشینی تعیین نکند، زیرا قرار بود سه عضو جدید شورا با کشتی بعدی برسند. از آنجا که معاون دفتری (deputy fiscal) امانوئل دو پورتر مسن‌ترین عضو شورا و بهترین زبان‌دان در میان آنان بود، شورای کامل او را در ۲ اکتبر ۱۷۴۳ به عنوان مدیر موقت (gesaghebber) منصوب کرد.<sup>۳</sup>

۷. آبراهام فان در ول در ژوئیه ۱۷۴۴ جایگزین دو پورتر شد. او در سال ۱۷۳۲ به باتاویا رسید و به کوچین (مالابار) فرستاده شد تا به عنوان معاون دفتری و بعداً فروشنده خدمت کند. او در سال ۱۷۳۷ به باتاویا بازگشت و در سال ۱۷۳۸ به تاجر ارتقا یافت. در آوریل ۱۷۴۴، او به تاجر ارشد ارتقا یافت و به عنوان مدیر ایران منصوب شد. به دلیل رفتار مردد، بزدلانه و هرزه‌اش، شورای گمبرون در سال ۱۷۴۸ تصمیمی بی‌سابقه و منحصر به فرد در تاریخ کمپانی هلند گرفت. این شورا فان در ول را از اختیاراتش خلع و او را برای محاکمه به باتاویا بازگرداند.<sup>۴</sup>

۱. VOC ۲۵۸۴، f. ۱۷۱۶-۵; VOC ۲۵۱۷، f. ۲۲۲۴; VOC ۲۵۱۰ قطعنامه محرمانه (۱۷۳۹/۱۲/۰۵)، f. ۱۵۱۶-۲۰؛ همچنین نگاه کنید به f. ۱۵۲۱-۳۱; VOC ۲۵۸۳ (۱۷۴۱/۱۲/۳۱)، f. ۱۱۰; VOC ۲۵۸۴، f. ۱۷۱۶-۶۵; VOC ۲۵۸۴، کوناد به اسکوندرورف (۱۷۴۱/۰۷/۱۱)، f. ۱۴۵۱-۵۳.

۲. VOC ۲۵۸۴، f. ۱۷۱۶-۵; VOC ۲۵۱۷، f. ۲۲۲۴; VOC ۲۶۸۰ قطعنامه گمبرون (۱۷۴۳/۰۹/۱۶)، بدون شماره صفحه؛ VOC ۲۵۸۴، کوناد به اسکوندرورف (۱۷۴۱/۰۷/۱۱)، f. ۱۴۵۳.

۳. VOC ۲۶۸۰ قطعنامه گمبرون (۱۷۴۳/۱۰/۰۱)، بدون شماره صفحه؛ VOC ۲۶۸۰ قطعنامه گمبرون (۱۷۴۳/۱۰/۰۲)، بدون شماره صفحه؛ VOC ۲۵۱۷، f. ۲۲۲۴; VOC ۲۶۸۰، فان در ول به باتاویا (۱۷۴۵/۰۸/۱۰)، f. ۱۷۰. دو پورتر در ۱۹ اوت ۱۷۴۶ در گمبرون درگذشت. VOC ۲۷۰۵، f. ۱۲۳.

۴. واینندتس فان رزنت، مدیران (De Gesaghebbers)، ص ۲۵۵؛ VOC ۲۷۸۴، اسکوندرورف به باتاویا (۱۷۴۸/۱۰/۱۰)، f.



۸. یاکوب اسکوندرورف در سال ۱۷۴۸ جایگزین فان در ول شد و تا سال ۱۷۵۵ در این سمت باقی ماند. او اهل آمستردام بود و کار خود را در گمبرون به عنوان دستیار در سال ۱۷۳۳ (حقوق ۲۴ فلورین) آغاز کرد و در سال ۱۷۳۷ تاجر درجه سه (حقوق ۴۰ فلورین) شد، زمانی که به عنوان رئیس دفتر تازه تأسیس در بوشهر منصوب گردید. در ژوئیه ۱۷۴۴، او به عنوان معاون مدیر منصوب شده بود.<sup>۱</sup>

دیگر گزارشگران از اصفهان، بوشهر و کرمان شامل افراد زیر هستند:

۹. نیکولائوس فان لیپسیگ در اکتبر ۱۷۳۰ جانشین نیکولائوس شورر به عنوان رئیس دفتر اصفهان شد. او در سال ۱۷۱۵ به گمبرون رسیده بود و باتاویا دستورات صریحی داده بود که او باید برای یادگیری خواندن، نوشتن و صحبت کردن فارسی به اصفهان برود. او در آن زمان اصول اولیه فارسی را می‌دانست. فان لیپسیگ در شامگاه ۱۲ نوامبر ۱۷۳۹ در اصفهان به خاک سپرده شد. آلمیس که در ژوئیه ۱۷۳۹ به اصفهان رسیده بود، جایگزین او شد. آلمیس به گمبرون فراخوانده شد و در ۱۶ ژوئن ۱۷۴۴ در آنجا درگذشت.<sup>۲</sup>

۱۰. همانند دوره پیشین، گزارشگران اصلی دفتر خرید پشم کرمان، عوامل ارمنی هوهانس و گوجاتور (۱۷۳۵-۱۷۳۱ و ۱۷۴۰-۱۷۳۷) بودند. از سال ۱۷۳۵، دفتر کرمان توسط کلمنت مدیریت می‌شد و از اواسط ۱۷۳۶ توسط فرانس فان لون و سپس توسط امانوئل مارتین تا پایان ۱۷۳۶ اداره می‌گردید.

تعداد کل کارکنان کمپانی هلند در مدیریت ایران تا سال ۱۷۴۲ در حدود ۱۰۰ نفر نوسان داشت و پس از آن تاریخ، به دلیل مرگ و عدم جایگزینی نیروها، این تعداد کاهش یافت. بیشتر کارکنان در دفتر گمبرون مستقر بودند، جایی که کمپانی هلند یک کارخانه بزرگ و مستحکم شبیه به دژ داشت. این بنا به خوبی مسلح بود و دیوارهای کلفتی داشت که برای مقاومت در برابر حمله دشمن دارای توپخانه کافی بود، ضمن اینکه می‌توانست با استفاده از توپها و خمپاره‌های خود و نیز تفنگ‌هایی که نظامیانش بدان مسلح بودند، چنین حمله‌ای را دفع کند. در زمان عادی، تا سال ۱۷۲۱، هیچ نیروی نظامی در کارخانه مستقر نبود، اما ناامنی در شهر و نواحی اطراف در نتیجه اشغال افغان‌ها این وضعیت را تغییر داد. حضور مستمر سربازان در کارخانه به دلیل ناامنی ناشی از سوءمدیریت در اواخر دوره صفویان و در زمان نادرشاه بود. کمپانی هلند نمی‌توانست برای دریافت حفاظت به مقامات متکی باشد، زیرا آن‌ها خود عامل ناامنی بودند.

۲-۴؛ همان، قطعه‌نامه گمبرون، f. ۳۱۰ff.

۱. VOC ۲۵۱۷، f. ۲۲۲۴؛ وایننتس فان رزنت، مدیران، ص ۲۵۵.

۲. KA ۸۶۵، باتاویا به گمبرون (۱۷۱۵/۰۷/۳۱)، f. ۸۸۳؛ VOC ۲۵۱۱، آلمیس به کوناد (۱۷۳۹/۱۲/۱۲)، f.



## جدول ۱.۱: تعداد کارکنان مدیریت ایران کمپانی هلند در سال‌های ۱۷۳۹-۱۷۴۷

سال	کل کارکنان	گمبرون	اصفهان	بصره	بوشهر	خدمه کشتی
۱۷۳۹	۱۰۸	۹۶	۳	۷	۲	
۱۷۴۰	۱۰۸	نامشخص	نامشخص	نامشخص	نامشخص	
۱۷۴۱	۱۰۳	۹۶	۲	۴	۳	۲۵ (د والک)
۱۷۴۲	۱۰۰	۹۲	۲	۴	۲	
۱۷۴۳	۷۹	۶۹	۳	۴	۳	۳ (د والک)
۱۷۴۴	۷۷	۵۵	۳	۶	۲	۱۶ (د والک)
۱۷۴۵	۸۲	۷۰	۵	۵	۲	
۱۷۴۶	۷۷	۳۰	۱	۴	۲	۴۰ (اوسترهوت)

منبع: VOC ۲۴۷۷ (۱۷۳۹/۰۵/۱۲)، f. ۱۴۸؛ VOC ۲۵۱۱ (۱۷۴۰/۰۷/۳۱)، f. ۱۴۴۰-۴۱؛ VOC ۲۵۱۷ (۱۷۴۱/۰۴/۱۵)، f. ۲۲۲۱؛ VOC ۲۵۸۳ (۱۷۴۱/۱۲/۳۱)، f. ۱۹-۱۱۸؛ VOC ۲۶۸۰ (۱۷۴۳/۰۶/۳۰)، f. ۱۹۵؛ VOC ۲۶۸۰، قطعنامه گمبرون (۱۷۴۴/۰۷/۲۱)، بدون شماره صفحه؛ VOC ۲۶۸۰، f. ۱۸۷؛ VOC ۲۷۰۵ (۱۷۴۴/۰۷/۳۱)، f. ۱۲۸.

تعداد بالاتر کارکنان در اصفهان در سال ۱۷۴۵ به این دلیل است که شورای گمبرون یک کمیته بازرسی به اصفهان فرستاده بود تا فعالیت‌های نماینده را بررسی و دفتر را تعطیل کند. این ارقام تمام داستان را بازگو نمی‌کنند، زیرا چیزی در مورد وضعیت سلامتی مردان نمی‌گویند. به عنوان مثال، در دسامبر ۱۷۴۱، مدیر در گمبرون گزارش داد که سربازان مستقر در کارخانه بسیار ضعیف هستند؛ در ۳۱ اوت ۱۷۴۱ او گزارش داد که تنها ۱۸ نفر قادر به حمل اسلحه هستند.<sup>۱</sup> همچنین، بیشتر کارکنان نظامی نبودند، بلکه ماهیت تجاری و اداری داشتند. تنها گمبرون دارای حضور نظامی بود؛ سایر دفاتر کمپانی هلند فقط کارکنان تجاری داشتند. گاهی اوقات، در صورت نیاز، کارخانه گمبرون برای حفاظت به خدمه و توپ‌های کشتی‌های هلندی لنگر انداخته در لنگرگاه نیز متکی بود.



## جدول ۲.۱: تفکیک کارکنان مدیریت ایران کمپانی هلند بر اساس حرفه

سال	کل	اداری-تجاری	نظامی	دریانوردی	متفرقه
۱۷۴۰	۱۰۸	۴۲	۴۳	۶	۱۷
۱۷۴۱	۱۰۸	۴۵	۳۳	۸	۱۷
۱۷۴۴	۷۷	۲۳	۱۶	۴	۷

منبع: VOC ۲۵۱۱ (۱۷۴۰/۰۷/۳۱)، f. ۱-۱۴۴۰، VOC ۲۵۱۷ (۱۷۴۱/۰۴/۱۵)، f. ۲۲۲۱؛ VOC

۲۶۸۰، قطعنامه گمبرون (۱۷۴۴/۰۷/۲۱)، بدون شماره صفحه. VOC ۲۶۸۰، f. ۱۸۷.

در مورد قابلیت اعتماد اطلاعات ارائه شده توسط اسناد کمپانی هلند، موارد زیر را بیان می‌کنم. هلندی‌ها نسبت به شایعات بسیار محتاط بودند و از این رو، همیشه سعی در تأیید آن‌ها داشتند. اگر این امکان‌پذیر نبود، صریحاً به این موضوع اشاره می‌کردند. سایر اطلاعات به یک منبع شناخته شده ارجاع داده می‌شد (مانند عضو کارکنان کمپانی هلند، تاجر، مقام دولتی) و اغلب با شواهد مستند (مانند نامه‌های مقامات دولتی، رؤسای محلی و همچنین فرمان‌های سلطنتی) پشتیبانی می‌گردید. تعداد معدودی از دفترچه‌های یادداشت (روزنامه‌های) باقی‌مانده (اصفهان، گمبرون و بصره) یا گزیده‌های آن‌ها، تاریخ‌های دقیقی برای انبوهی از رویدادها ارائه می‌دهند، در حالی که این موارد همچنین نشان می‌دهد که هلندی‌ها چگونه اطلاعات دریافتی را غربال و انتخاب کرده و به مافوق خود منتقل می‌کردند. این واقعیت که اطلاعات توسط یک شخص بررسی یا نوشته نمی‌شد، بلکه برای استفاده کل شورای پست تجاری بود، به این معنا بود که اطلاعات بیشتر و نه کمتری ثبت می‌گردید. همچنین، اسناد کمپانی هلند هرگز برای خواندن توسط افراد خارج از کمپانی در نظر گرفته نشده بودند، و بنابراین، به عقیده من، می‌توان تا حد زیادی به این اطلاعات اعتماد کرد، زیرا گزارشگران دلیلی برای سانسور گزارش‌های خود، به دلیل آنچه خوانندگان خارج از کمپانی می‌گفتند یا فکر می‌کردند، نداشتند. با این وجود، اطلاعات توسط هلندی‌ها جمع‌آوری و تفسیر شده است، آن‌ها همچنین برداشت و تفسیر خاص خود را به برخی رویدادها داده‌اند، به عنوان مثال، برای توجیه اقدامات خود، که گمان می‌کردند مورد پسند مافوقشان واقع نخواهد شد. با این حال، با توجه به این واقعیت که این مافوق‌ها منابع اطلاعاتی دیگری برای تأیید اخبار دریافتی از ایران داشتند (ناخدهای کشتی‌های بازگشتی، کارکنان بازگشته، نامه‌های خصوصی کارکنان مخالف، و غیره)، گزارشگران مجبور بودند مراقب باشند که در ارائه تفسیر خود زیاده‌روی نکنند. با وجود این، اطلاعات موجود در اسناد کمپانی هلند یکی از مهم‌ترین منابع اطلاعاتی برای این دوره وحشتناک و خونین تاریخ ایران است که امیدوارم به درک بهتر این دوره کمک کند.



## سفرنامه هند، کشمیر و برمه<sup>۱</sup>

### سفرنامه میرزا فضل الله الحسینی کاربرد اول دولت ایران در بمبئی

محمد رضا بهزادی

نگارنده نسخه حاضر میرزا فضل الله خان الحسینی، پسر میرزا محمد حسین عضد الملک قزوینی، کاربرد اول دولت ایران در عهد ناصری در بمبئی بوده است. وی در اوایل سال ۱۲۹۰ ق به فرمان ناصرالدینشاه مأموریت یافت که پس از سرکشی به اتباع دولت ایران در هند به برمه رود و اطلاعات و اخباری کسب کند. میرزا فضل الله خان از بیست و پنجم ربیع الاول ۱۲۹۰ تا چهاردهم رجب ۱۲۹۴ ق را در این مأموریت سپری کرد و شهرهای مختلفی از سرزمینهای هند و کشمیر و برمه را دید و در گزارش خویش مشروح دیدارها، مذاکرات، اوضاع سیاسی، جغرافیایی کشاورزی و معیشتی مردم به ویژه شیعیان و ایرانیان مقیم آن ممالک را به رشته تحریر در آورد. او پس از سفر به شهرهای ایرانی نشین هند، روانه کشمیر شد و از آنجا به برمه رفت. میرزا فضل الله پس از بازگشت به ایران در ۱۲۹۴ و تقدیم گزارش سفر خود در تهران ماند اما زمان درازی نزیست و در ۱۲۹۹ قمری درگذشت. در منابع تاریخی عصر ناصری کمتر اطلاعی از زندگی و احوال و آثار او به چشم می خورد. میرزا فضل الله مجموعه مشاهدات و شرح سفارت خود را در این نسخه تدوین کرده و در چگونگی احوال این مأموریت به او و آغاز کارش چنین گفته است: این غلام آستان فلك پاسبان که خانه زاد این دولت کبری و پرورده این خوان نعمت عظمی [۱] که در عداد الوف چاکران صغری و در کتابخانه نمک خوران النموذج الصرفی است [۲] به نحوی از عنایات خسروی مباهی که منطق در بیان معالی بدایعش اُخرس و لسان قلم در تفسیر آیه رحمت و مرحمتش با کمال استقامت و اعتدال آقوس است [۳] با مأمور به اقامت بمبئی کردند و چون از مجاور و مسافر شنیده شد که از تبعه دولت و مشارکین ملت در اطراف و اکناف هندوستان [۴] کتفرق ایادی سبا متفرق و پریشانند [۵] بر ذمت چاکریم لازم آمد که استر خاصی (کذا) از اولیای دولت تحصیل نموده سیاحتی در اطراف هندوستان سرکشی از ایشان بشود [۶]. چون این مسئول قرین حصول و این مأمول مطابق وصول شد فلهمذا مصمم العزم روانه هندوستان شد و چند سطری از حالات

۱. با سپاس از دکتر صفاء الدین تبرائیان به جهت در اختیار قراردادن کپی نسخه خطی مذکور و یادداشت های شخصی درباره این مجموعه. خوانش سیاق این مجموعه توسط استاد اسدالله عبدلی آشتیانی صورت پذیرفته که از این جهت از ایشان سپاسگزارم.



ممالک هندوستان و سلوک و پولی تیکل (کذا) اولیای دولت انگلستان و شطری از احوال تبعه دولت ایران [۱]، در کمال عجز و ابتهال و فرط فراغت و مسکنت و انفعال [۲]، زمین ادب بوسیده به عرض باریافتگان آستان گردون پاسیان می رساند»  
خود میرزا فضل الله عنوان «بدوسیة اقل العباد إلى الهند و سائر البلاد» به این سفرنامه داده و در آخر آن قصیده ای خطاب به ناصرالدین شاه آورده و سپس ضمن معرفی مجدد خود نسخه را ختم کرده است.

این کتاب حاوی اطلاعات جالب و گرانبها درباره آداب و رسوم مردم هند و اوضاع شهرهای آنجا و وضعیت جغرافیایی و اجتماعی هندوستان در اواخر سده سیزده قمری است. یک نسخه از این کتاب در گنجینه مدارک خطی آرشیو «پژوهشگاه مطالعات تاریخ معاصر ایران» نگاهداری می شده است که مشخصات آن به این شرح است:  
آغاز: «و بعد چون منظور نظر مراحم گستر معدلت پرور و پیشنهاد ضمیر مکرمت تخمیر عالم و عالمیان پناهی.....»

انجام: «چون این فدوی که از مؤخر صفوف جان نثاران و دنباله رو صفوف چاکران است. در صدر کتابچه جای ذکر خود نداشته در کمال عجز در عجز این مختصر عرض می کند که از اقبال بی زوال شاهنشاه عالم و عالمیان پناه حضرت ظل الله خلد الله ملکه و سلطانه و ابد الله عیشه و امانته [۳] این جان نثار اقل غلامان بلکه خلق الله الحسینی فضل الله در سیر و سفر آنچه دیده و به تحقیق رسانیده بر سبیل کمال اجمال در فصلی بابی چیده به اعتقاد قاصر خود اخبار از اوضاع بلدان و سلاطین و رؤساء کلام مفیدی فهمیده و اقل فواید اظهار حسن انجام خدمت است که آنهم به قدری عاید است شاید از این اخبار





ثمری متفرع و این جان نثار از کاس امانی یکوفنی متجرع شود اللهم اید سلطانه بنصرک و اعز جنده بتأییدک».

قطع نسخه وزیری کوچک (۲۰×۱۷ س) و اندازه داخلی - قطع نوشته (۱۴×۱۸/۲ س) است. این نسخه به خط شکسته نستعلیق خوش خفی با مرکب مشکی و قلم آهنی و در یازده سطر در هر صفحه کتابت شده است. تاریخ کتابت نسخه قید نشده لکن با توجه به قرائن می بایست در حدود سال ۱۲۹۴ ق یعنی در پایان سفر به رشته تحریر درآمده باشد. نام کاتب هم ذکر نشده است و احتمال اینکه نسخه به خط مؤلف نگارش یافته باشد ضعیف است و اقرب به صواب و اقوی آن است که به دست یک کاتب تحریر شده است. تزیینات نسخه در حد مطلا کردن سر ورقها به انضمام عناوینی که با جوهر بنفش نوشته شده و صفحات نیز مجدول و مذهب به خطوط شنگرف است. نسخه محشی است و در حاشیه گهگاه توضیحات اضافی آمده است. در اواسط نسخه «صورت جمع و خرج دولت انگلیس در هندوستان من جمیع الوجوه به قراری که خودشان بر حسب تخمین تعیین کرده اند لغایت شش ماهه آخر سنه ۱۸۷۳ و نهایت شش ماهه اول سنه ۱۸۷۴ م.» به خط سیاق آمده است و در خور توجه و دارای اهمیت خاص است یادداشت اضافی و جنبی نسخه خورده شده و شیرازه آن تقریباً گسسته است. جلد نسخه چرم تیماج مشکی شکیل با نقش شبیه ترنج در وسط است که طلاپوش شده و در اطراف آن خطوط زنجیره ای مطلا قرار دارد آستر جلد کاغذی الوان است. از این سفرنامه نسخه ای دیگر با نام سیاحتنامه میرزا فضل الله خان به شماره ۱۱۵/ ف در کتابخانه ملی نگهداری می شود که در یکی از شماره های پیشین نورنامه به معرفی این نسخه پرداختیم.



هو المعز

رب احل بیانی و اخلل عقدهً من لسانی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ناصر الملله و الدين بافضاله، و ملك الملوک و الاملاک فی جلاله و اصلى على سلطان الانبياء محمد وجه جماله و آله المتاديين بخصاله و الناسجين على منواله، المقتبسین من بدر کماله و بعد چون منظور نظر مراحم گستره معدلت پرور، و پیشنهاد ضمير مكرمت تخمير، عالم و عالميان پناهى، حضرت ضل الهى، اغنى اعليحضرت قدر قدرت. گردون بسطت، خورشيد رايت، ابد آيت، صادق روايت، حاذق دراييت، خديو جم خدم، و خسرو انجم حشم، حارس ملك عجم، وارث اورنگ جم، ناصر دين اسلام، و كاسر جيوش ظلم و ظلام، و حافظ ملت بيضاء، و حامى شريعت غراء، سلطان السلاطين، و خاقان الخواقين، السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان، ملك ملوك الاقطار، ابو المظفر السلطان ناصرالدين شاه قاجار نشر الله رايته على مفارق الانام خلد الله ملكه و سلطانه مدى الدهور و الايام، همواره ترفيه حال و تسويه احوال بندگان خداست، برای حصول اين مقصود، چاکران و خانه زادان دولت را انتخاب و به مكرمات شهريارى شامل، و به تشریفات همایونی نایل، و بين امثال فخر الاشباه و الامثال، فرموده كه حافظ مال و جان و عرض و عزت كافه رعيت باشند، و رعایت حال تبعه دولت نمایند، كه تا مراتب حسن صداقت و كفايت، و كمال حذاقت و حمايت خود را ظاهر نمودند، ساعى جميله در انجام خدمات جليله بعمل آورند، كه تا رعایا و برايادر سايه عطوفت و مكرمت حضرت ظل الله، و حراست اوليای دولت ابد آيت، در كمال آسودگى و رفاهيت، مشغول كسب و كار خود باشند، و به دعای ازدياد عمر و ملك ذات اقدس بى همال و شهريار تاجدار، آناء الليل و اطراف النهار، قيام نمایند. اللهم ابدعيشه، و ايد جيشه، و صن شوكتهو زد دولته، از آن جمله اين غلام آستان فلکپاسبان، كه خانه زاد اين دولت كبرى، و پرورده اين خوان نعمت عظمى، كه در عداد الوف چاکران صفرى، و در كتابخانه نمك خواران نمودج الصرفى است، به نحوى از عنايات خسروى مباهى، كه منطق در بيان معانى بدايعش احرص، و لسان قلم در تفسير آيه رحمت و مرحمتش با كمال استقامت و اعتدال، اقوس است؛ مامور به اقامت بمبئى گرديد، و چون از مجاور و مسافر شنیده شد كه از تبعه دولت و مشاركين ملت در اطراف و اكناف هندوستان، كتفرق ايدى سبا متفرق و پریشانند، بر ذمت چاكريام لازم آمد كه استر خاصى از اوليای دولت تحصيل نموده، سياحتى در اطراف هندوستان و سرکشى از ايشان بشود. چون اين مسئول قرين حصول و اين مامول مطابق وصول شد، فلهدا مصمم العزم روانه هندوستان شد و چند سطرى از حالات ممالك هندوستان و سلوك و پولى تيكل اوليای دولت انگلستان، و سطرى از احوال تبعه دولت



ایران، در کمال عجز و ابتهال، و فرط ضراعت و مسکنت و انفعال، زمین ادب بوسیده بعرض باریافتگان آستان گردون پاسبان میرساند و امید که به کرم عمیم و به فضل جسیم چنانچه شیوه خداوندان است، به عین رحمت منظور و از بعض عبارات متنافره نامانوس که الجاء بمنصه ظهور رسیده به ذیل عفو و صفح مستور فرمایند، زیرا که تبدیل اعلام، موجب تعقید کلام و تنافر از افهام استگذشته از این بنده متصف به قصور، در اعتصام از خطا معذور است. فانی عارف بحدی و قصوری و معترف بعجزی و فتوری و علی کل حال فی لانابه و لکل دعوه ارجو الاجابه فالمجتهد یعتزیه الخطا کما تصادف الاصابه بداسیر اقل العباد الی الهند و سائر البلاد. بتاريخ بیست و پنجم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۰ از بمبئی روانه [و در] تانه که بیست میل از بمبئی دور است، ده روز اقامت شد و روز یکشنبه پنجم ربیع الاخر بطرف اندور روانه شد و در استیشن کندوه که از تانه به آنجا دو بیست و چهل میل است در ساعت هفت از شب گذشته وارد شد از زمان حرکت از تانه با اقامت اندور و مراجعت به کندوه نه روز طول کشید از کندوه تا اندور چهل کوس است. راجه اندور معروف به هلکرا است.

مدخول مالیات راجه بقراریکه کرنل واتسن اجنت و وکیل کرنل ژنرال هندوستان در سنترال اندیا<sup>۱</sup> می گفت خود راجه می گوید هشتاد لک روپیه است مگر آنکه یقینا زیاد و تا صد لک کرور محتمل است و از ترس مخفی می دارد. و این راجه پنج فوج لشکر از خود دارد که دو فوج به قواعد انگریزی اند و سه فوج بی قاعده. و در مو<sup>۲</sup> که دوازده میل از اندور دور است پنج فوج لشکر دولت انگریز در آنجا مقیم اند و در حکم اجنت کورنر جنرال<sup>۳</sup> اند. و مخارج این افواج و مواجب اجنت و سایر صاحب منصبان انگریز را راجه مزبور می دهد. شهر آنجا خراب و به وضع قدیم است مگر دو بنای جدید که خود راجه ساخته است. یکی کارخانه چهل واری بافی است و دیگر راه ریل گاری آتشی که از کندوه به اندور می آورند، نصف راه درست شده؛ مذکور می شد که تا دو سال دیگر کامل خواهد شد. می گفتند که این راجه، راجه زاده نیست و راجه پیشین این را متبنتی ساخته صدق و کذبش را خدا عالم است. در ورود و خرج و اقامت اندور، کرنل واتسن متنهای توقیر و احترام و حسن سلوک را مرعی داشت، از تعیین منزل مخصوص و تهیه اسباب و لوازم از هر جهت تطابق شان را از دست نداد بلکه بر بعض مراتب بر خود فایق داشت. دو ملاقات با راجه شد یک شب ضیافت و یک روز دیدن. و اجنت مشار الیه سفارشنامه ای برای رفتن به بهوپال قبل از روانگی نوشته فرستاد و در ایام اقامت مهمان او بوده و در

۱. کرنل جنرال فرمان فرما را گویند.

۲. سنترال اندیا به سین مهمله مکسوره و نون و تائ مٹناه و تا و رائ و لام مهملتین یعنی مرکز و اندیا با الف و نون وحده و یا مٹناه تحتانی یعنی هندوستان

۳. به میم و واو مهمله اسم است.

۴. Agent Governer General.

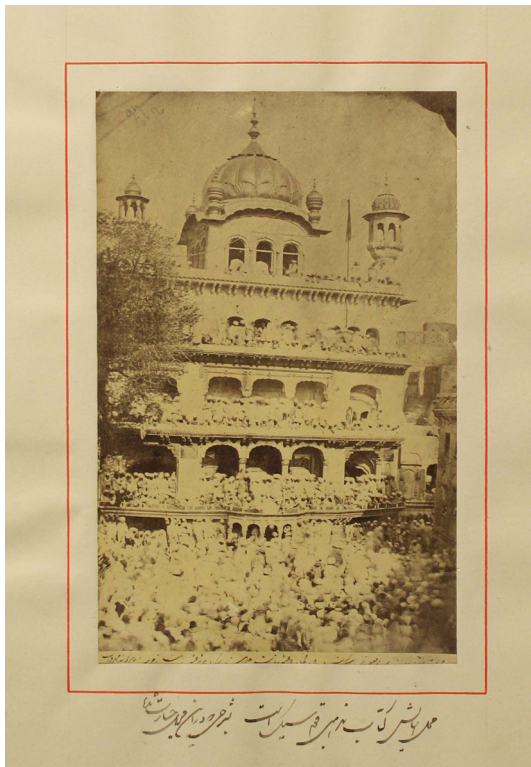


اتفاقات کمال تواضع مینمود.

در شب چهاردهم ربیع الاخر از کندوه بطرف بهوپال روانه و در استیشن ایتارسی<sup>۱</sup> پیاده شد. از کندوه به ایتارسی دویست و هجده میل است و از ایتارسی به هوشنگ آباد<sup>۲</sup> که اول سر حد خاک انگریز و بهوپال شیش میل است. و قصه مزبوره در کنار رود نریده<sup>۳</sup> واقع است؛ و این رودخانه سر حد است بین دولت انگریز و خاک بهوپال از ابتدای ایتارسی هوشنگ آباد الی رود نریده را از خاک بهوپال انتزاع و انگریزها متصرف شده‌اند. از کنار رود مزبور تا شهر بهوپال هشتاد کوس است. و راه از کنار رود نریده تا بهوپال بسیار خراب است. بخصوص هرگاه فی الجمله بارانی بیاید فیل و شتر نمیتواند گذشت. از حرکت و روانگی از کندوه تا اقامت در بهوپال و مراجعت دوازده روز شد. حاکم این ملک بیگم است. زنی است که از چند پشت پسر از آنها متولد شده که تا بر مسند حکمرانی نشینند، چنانچه ولیعهد او نیز الان دختر اوست و مذهب ایشان تسنن است. و پرده نمی کنند و آیه مبارکه: «و قل للمؤمنات یغضن من ابصارهن» را گویا نخوانده‌اند. لیکن این بیگم بعد از فوت شوهر اولش یک دو سال است که به نواب صدیق محمد حسن خان شوهر کرده فی الجمله در پس پرده‌ای که کاشف ماوراء است می‌نشیند. مع ذلک انگریزان از این فقره بسیار ناخوش‌اند. اگرچه حال در پرده است از قبیل ثوب الریا

که معروف است: «ثوب الریا یشف عما تحته فاذا التحفت به فانک عاری». چنانچه در دربار فرمانفرمای هندوستان در بمبئی که حاضر شده بود، در روزی که بخطاب استاراف اندیا<sup>۴</sup> مخلص و مخاطب می‌شد فقط یکپارچه بسیار نازک بر سر کشیده بود و فرمان نشان را بدست خود باو دادند. در بهوپال از انگریزان چندان نیستند و پولی تیکل اجنت از طرف دولت انگلیس می‌نماید.

اما فوج و لشکر آنها: دو فوج پیاده و یک فوج توپچی و پانصد سوار و تخمینا پانصد عراده ثوب و جُبه خانه مختصر دارند. لیکن هر چه دارند پاک و صاف پاکیزه است، و لشکرشان



۱. ایتارسی به الف مهمله و یاء مثناه تحتانی و تا مثناه فوقانی و سین مهمله و یاء اسم دهی است.  
 ۲. هوشنگ آباد به ها و واو مهملتین و شین معجمه و نون موحده و کاف فارسی اسم قصبه است.  
 ۳. نریده بنونه موحده و راء مهمله و باء موحده و دال و هاء و مهملتین اسم رودخانه‌ایست.  
 ۴. استار اف اندیا یعنی ستاره هندوستان و نام نشان مخصوصی است که میدهند.



ملبس‌اند بلباس انگریزی بغیر سواران و مالیات آنجا از قرار تخمین قریب سی چهل لک روپیه مسکوک خود آنها است که از روپیه انگلیسی چهار پنج آنه کم است که قریب به دو قران ایران می شود. و از داشتن تلگراف و گاری آتشی به نهایت متوحشانند؛ و اما خود نوابه بسیار و زیرک و در تعمیر ملک و آبادی بسیار ساعی است. و احوال این طبقه حکام این ملک از کتاب تاریخی که خود نوابه در زبان فارسی نوشته است بخوبی واضح می شود و از ابنیه جدید، از قبیل مدرسه و بعضی کارخانجات ساخته، مثل مدرسه [ای] که برای تعلیم اطفال ساخته و چهار زبان درس و تعلیم می کنند. و دیگر جائی ساخته‌اند که دختران و پسران را گلدوزی انگریزی و غالی بافی و غیره تعلیم می دهند و معلم آنها انگریز بوده، مثلاً غالی بسیار کوچکی که یک زرع طول و نیم زرع عرض داشت مثل مخمل بافته بودند و یکصد روپیه قیمت می کردند و حال بلدی جدید در قرب شهر قدیم بنا کرده‌اند و در شهر قدیم که الحال متوطن و ساکن‌اند مسجدی نظیر مسجد جمعه دهلی که در تمام هند مشهور است ساخته و سنگ مرمر بسیار در بنای مسجد بکار برده‌اند و شوارع و طرق را هم بقانون کوچهای شهرهای انگلیس تازه شروع کرده و می‌سازند، و بهوپال در ترقی و آباد است. و اما وضع سلوکشان نسبت به این فدوی این بود که در کنار رود نریده که سر حد است، یک فیل جهت سواری و چهارده نفر سوار رساله با یک نفر رساله‌دار<sup>۱</sup> و دو معتبر مهمان‌دار فرستاده؛ از استیشن ایتارسی به هوشنگ آباد، کرنیل آیس بان پولی تیکل اجنت مقیم آنجا، گاری خودش را برای سواری فرستاد و در دوازده میلی بهوپال که راه قدری بهتر بود کالسکه موجود کرده بودند. و منزل در باغ خارج شهر که ما در این نوابه حال ساخته معین کردند و در هفت روز اقامت آنجا مهمان بودیم. فردای ورود، مدارالمهام که وزیر را گویند با یکی از نوابان لکنهو که نایب مدارالمهام است دیدن نمودند؛ و عصر را برای ملاقات نوابه و نواب وقت معین شده. گاری سواری خود نواب را با چهار نفر سواری فرستاده، و منشی حسینجان چیف انجیر<sup>۲</sup> که متصدی امور ملکی هم هست به استقبال در باغ آمده، در خانه نواب بار عام و مجلس سلام فراهم کرده؛ همه اکابر آنجا حضور داشتند. و مدارالمهام تا خارج اوطاق استقبال کرده و در مقابل کرسی نواب صندلی گذارده و صحبت از توجه موکب فیروزی کوکب قبله عالم رو حنا فداه بفرنگستان و آب و هوای ایران شد. یک شب مدارالمهام در باغ خود میهمانی کرده و یک شب هم خود نواب و در مراجعت چند اسب سواری داده و بیست نفر سوار رساله همراه کرده‌اند تا ایتارسی آمدند؛ و در ساعت سه از شب گذشته وارد ایتارسی شده همراهیان مراجعت کردند.

۱. سوار رساله قریب سوار نظام است.

۲. چیف انجینیر یعنی مهندس باشی.



## بلده جبل پور

در روز بیست و هفتم شهر ربیع الاخر سنه ۱۲۹۰، در ساعت شش صبح در گاری آتشی روانه جبل پور شد؛ از ایتارسی به جبل پور یکصد و پنجاه و چهار میل است. همان روز ساعت ۱۲ دوازده روز وارد شده، چون خیال اقامت نبود بکمیشنر آنجا خبر داده نشد و در هطل و مهمانخانه انگریزی منزل نمود. فردای آن روز وقت ظهر روانه ستنه<sup>۱</sup> شد. و شهر جبل پور نو ساخته بنظر آمد. پادگانی که معسکر را گویند و انگریزها ساخته و می ماند بسیار خوب است و جمعیت آنجا قریب به یک باید باشد و حکومتش در دست انگریزها است و کمیشنر در آنجا می ماند و روز بروز در ترقی و آبادی است و هوای آنجا بسیار گرم است.

## لاهور پنجاب

و در روز بیست و هشتم ظهر بقصد رفتن ریوه<sup>۲</sup> روانه شد. و در استیشن ستنه چون تحقیق شد که راجه به شکار رفته لهذا رفتن آنجا را موقوف داشته به تیکت<sup>۳</sup> تبدیل کرده بطرف لاهور پنجاب همان شب روانه شد. از جبل پور بلاهور نهد و چهل [و] دو میل است. دو روز و دو شب گاری آتشی می رود چون مسافتی معتد به، و بسیار خسته شده بود در دو شهر و قصبه کوچک در عرض راه پیاده شد. یکی علیگر و دیگری قاضی آباد که در هر یک روزی اقامت شد. و اما شهرهای معتبر که در عرض راه واقع اند یکی الله آباد است که لفتنت گورنر<sup>۴</sup> می ماند و آبادی الله آباد بیش از لاهور است زیرا که گاری آتشی بهر طرف که برود اعم از بنگال یا پنجاب یا بمبئی لابد است که بانجا برود. دیگری کانپور است و لکنهو که از کانپور به لکنهو می رود؛ و اگره است که مسمی به اکبر آباد است و پتتاله و امرت سر و غیره تماما در این راه واقع اند. لیکن در این شهرها هنگام رفتن اقامت نشد. در مراجعت از کشمیر احوال بعضی که دیده شد، جسارت می رود. در روز شنبه دوم جمادی الاول وارد لاهور شد. چون لفتنت گورنر در کوه مری بود، اقدامی از طرف دی پوتی کمیشنر<sup>۵</sup> آنجا نشد. مگر بعد از ورود، همان روز عصر برکت علیخان اکسترانیس<sup>۶</sup> کمیشنر از طرف مشار الیه دیدن نمود؛ و مذکور ساخت که دی پوتی کمیشنر میگوید خبر آمدن شما باین طرف رسیده بود از طرف حکومت هندوستان مگر جناب لفتنت گورنر فرموده اند چون شما خیال رفتن کشمیر دارید بعد از مراجعت پذیرایی لازم از شما خواهد شد. و

۱. ستنه بسین مهمله و تالی مثناه فوقانیو نون موحد و های مهمله اسم قصبه است.

۲. ریوه بر وزن جیوه اسم شهری است.

۳. تیکت پارچه کاغذی را گویند که مبلغ کرایه گاری و تعیین درجات کاری در آن چاپ شده.

۴. حاکم از درجه ثانی را میگویند.

۵. نایب الحکومه را گویند.

۶. صاحب درجه چهارم از حاکم و نظیر بیکلر بیگی شخصی را گویند.



می‌گوید از کدام راه بکشمیر خواهید رفت اطلاع بدهید. چون جناب لفتننت گورنر در کوه مری بود قرار شد که قبل از رفتن بکشمیر ملاقات از ایشان بشود. لهذا از راه مری مقرر شد مشارالیه خطوط لازم برای منازل عرض راه نوشته فرستادند. روز دیگر صبح خود دی پوتی کمشنر بملاقات آمده و در گاری خود سوار کرده بتماشای قلعه لاهور رفته در همه جا خود همراه بود. و این قلعه نه قلعه شهر است بلکه قلعه ایست متصل بشهر که محل سلاطین سلف و رنجیت سینک بوده. حال انگلیس‌ها سربازخانه مقررش کرده اند که یک دو فوج سواره و پیاده ساخلو در آنجا می‌مانند. چون سلاطین سابق مسلمان بوده‌اند یکی از عمارات قلعه مزبور را زیارت گاه خود قرار داده بودند. و در این عمارت چیزی که زیارت شد، پارچه از عمامه حضرت امیر علیه‌السلام و عصای دست مبارکش و خاک تربت کربلای معلی و دندان اولین قَرَن و سنگی که جای پای در آن بود نظیر سنگ قدم گاه نیشابور، و می‌گفتند جای قدم مبارک حضرت رسول صل الله و علیه و آله است. و عمارات آنجا چند مرتبه بود. در یکی از آنها در مرتبه فوقانی تختی ساخته و فواره آب در اطراف آن نصب کرده‌اند. و ارتفاع آن عمارت تخمیناً شصت یا هفتاد زراع متجاوز است. و در آنجا بعضی از اسلحه و ادوات حربیه قدیم که از رنجیت سینک و غیره مانده، بدست حضرات انگلیسیها افتاده که نداده‌اند. و پسر محمد اعظمخان کابلی در همان قلعه مقید است و آن قلعه سه حصار دارد و بطرز ماریچ ساخته اند و برای جنگ بسیار مضبوط و محکم است. و عرض دیوار قلعه بقدری است که یک عراده توپ بسهولت آمد و شد می‌کند. و دوره قلعه از بیرون، بر حسب مساحت، تخمیناً قریب به یک میل و نیم و



از داخل یک میل است. و مخلوق شهر لاهور با انگریزها که در خارج شهر در چهاونی می‌مانند هشتاد هزار کس‌اند. چند سالی است که خندق دور شهر را پر کرده و باغ ساخته اند، و از آب نهر جدید که انگریزها تازه آورده‌اند آن باغ سقی و آبیاری می‌شود. و هر باغ را مسمی به اسم یکی از امراء شهر کرده‌اند و از این سبب که باغ و درخت بسیار شده و آب جاری هست، هوای شهر بالنسبه بسابق می‌گفتند بسیار فرق کرده. مع ذلک در آن وقت چنین هوا گرم بود که به وصف نیاید و حال آنکه قلب اسد نبود و روز

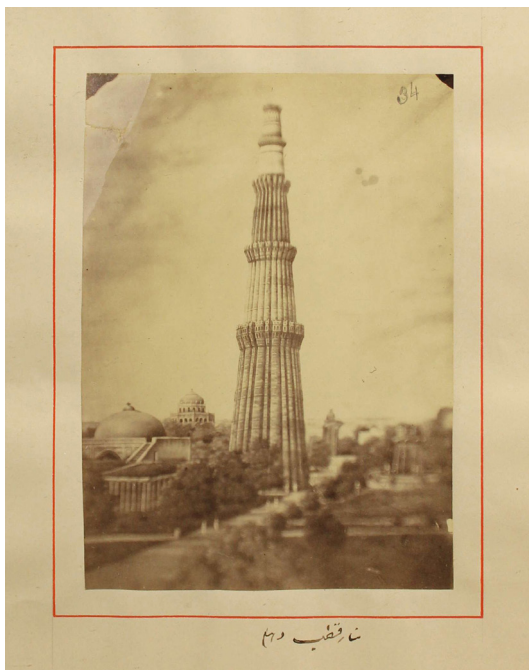


بغیر یک دو ساعت صبح و مغرب مجال حرکت نبود. و اما اماکن قدیمه و جدیده که ملاحظه و دیده شد یکی باغ شال مار است که از بناهای سلاطین سابق است؛ و مقابر سلاطین که در خارج شهر قریب دو سه کوس دور واقع است؛ و عجایب خانه که انگریزها ساخته‌اند و باغ کمپانی و غیره است. و در تمام ملک پنجاب لشکر انگریز از جاهای دیگر زاید است و متفرق‌اند در اضلاع که به تفصیل جسارت می‌شود.

در سابق اکبرآباد محل اقامت لغتت گورنر بوده، بواسطه بعد آن از سر حد و پیشاور آنجا را موقوف داشته، در لاهور اقامت دارند؛ و در اکبر آباد حال کمیشنر می‌راند. و تفصیل لشکری که در پنجاب است و مستتر تران تن، چیف سکرتری یعنی وزیر و نایب اول حکومت آنجا در کوه مری مذکور داشت از این قرار است و اینها در مثل مرت و راول پندی و پیشاور و سیال کوت و کوه مری و غیره مقیم‌اند. بر حسب اتفاق و لزوم شاید زیاد و کم شوند.

در روز شنبه هفتم جماد الاول از لاهور در گاری داک به چاپاری روانه کشمیر شد از راه کوه مری که معروف به مسیری است. چون گاری آتشی از لاهور به پیشاور تمام شده و این راه آهن را دولت انگریز می‌سازد، دخلی به کمپانی ندارد. خود ریل راه آهن را تا قدری گذشته از شهر گجرات ساخته‌اند.

مگر بواسطه اینکه بر یک دوآب از پنج آب که این ملک مسمی به پنجاب از آن سبب شده است، پل باید بسازند و هنوز آن پلها تمام نگشته، گاری آتشی جاری نشده. بزرگترین آن رودها همین شط گجرات و حیلیم است و پنجاب معروف اینها هستند؛ اول رودخانه ایست که بین لودیانه و امرتسر و لاهور است که طول پل آن تخمینا قریب به دو میل می‌شود که از آهن ساخته‌اند و گاری آتشی از آن می‌گذرد، و قریب هفت هشت دقیقه طول می‌کشد که بگذرد. و چهار دیگر بین لاهور و پیشاور واقع است. یکی از آن چهار شط رودی است که در پنج میلی لاهور است و پل آن چوبی است. ثانی رود قریب گجرات است و این گجرات غیر گجرات معروف است. از لاهور به گجرات شصت و هشت میل است و عرض آن رود قریب سه میل است. و در بعضی جاها شاید بتفاوت امکانه مختلف بشود. و نصف آن را پل چوبی ساخته‌اند و نصف دیگر پل ندارد که بجالی بوت و کشتی‌های کوچک

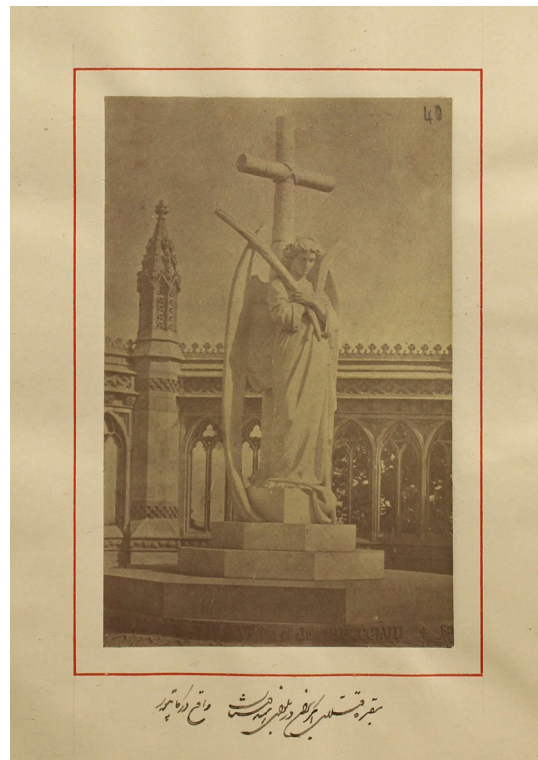




می گذرند، و چند پایه پل گاری آتشی را ساخته‌اند لیکن هنوز تمام نشده. ثالث دریای حیلیم است که شهر حیلیم در کنار آن واقع است. از آنجا هم بجالی بوت و غیره عبور مرور میکنند و عرض این کمتر است از رود گجرات، و از لاهور یکصد میل دور است. چهارم رودی است که بین راول پندی و پیشاور واقع است. چون به پیشاور نرفت دیده نشد. شهرهایی که در عرض، راه از لاهور به کوه مری و پیشاور است بغير داک خانه‌ها و دهات یکی گجران و الا دیگری وزیرآباد، دیگری گجرات؛ و این شهری است که رنجیت سینگ از دست انگریزها شکست خورد. و ملک پنجاب را انگلیس‌ها متصرف شدند. دیگر حیلیم است و کجر خوان و راول پندی. از لاهور به راول پندی یکصد و هفتاد میل است و گاری داک قریب پنجاه ساعت می‌رود و از راول پندی به مری چهل میل است، تمامی این راه کوه است. مگر چنان راه را ساخته‌اند که گاری اسبی بخوبی می‌رود، و عمده لشکر انگریز در ملک پنجاب در راول پندی می‌مانند، بواسطه کثرت قرب آن به پیشاور؛ زیرا که کاری داک قریب دوازده ساعت می‌رود.

در راول پندی چهار چهاونی است. در خود شهر مزبور دو فوج سرباز سولجر و دو فوج سرباز سیاه هندی و یک فوج سوار و دو فوج توپچی و یک فوج سرباز که تفنگ ریفل دارند و یک فوج پیاده که تفنگ دارند. مگر برای صاف کردن راه و مقدمه الجیش مقرر اند. و در سه جهانی و دیگر نیز بر این قیاس است، که یکی از آن سه در خود کوه مری است. و مخلوق این ضلع بقرار تقریر دیپوتی کمیشنر آنجا هفت لک و نیم است.

روز جمعه هشتم جمادی الاولی وارد آنجا شده، در شب دوشنبه یازدهم روانه کوه مری شد چون جای مخصوص ممکن نشد جناب لفتنت گورنر در هختل منزل معین کردند. پنج روز اقامت شد فردای ورود کاپیتان برن پریوت سکرتری<sup>۱</sup> و مستر مارشال، دیپوتی کمیشنر و پندلال موتی لال مترجم را بدیدن فرستادند. وقت برای ملاقات معین کرده در ملاقات، از ورود موکب اقدس ارفع همایون اعلی، روحنا و روح العالمین فداه بپاریس و پذیرایی و توقیراتی که در لندن شده بود صحبت شد. شب بعد از ملاقات را وعده خواستند با جمعی از صاحبان انگلیس معتبر و زنانشان. بعد از صرف طعام،



۱. پریوت سکرتری کسی را گویند که متصدی ادوات خانگی و مهتم پذیرایی از صادرین و واردین است.



وکیل مهاراجه کشمیر را حاضر کرده سفارش لازم بعد از آنچه نوشته و فرستاده بودند، شفاها به مشارالیه فرمودند. و شب دیگر هم مستر تران تن چیف سکرتری وعده خواسته، یک شب هم در کلب<sup>۱</sup> مستر پیرسم وزیر علوم پنجاب وعده خواسته و از هر جهت پذیرایی لازم بعمل آورند. و برای دیدن مدرسه لارد لارنس که مخصوصا برای تعلیم اطفال ایتام سربازهای سولجر انگریزی ساخته، خود مشار الیه بر حسب، حکم باتفاق آمده، و آن مدرسه در کوه مری واقع است. و منقسم به دو قسم است؛ یکی برای اطفال ذکور و دیگری جهت ایتام اناث. در عمارت تحتانی می خوانند و در فوقانی جای خواب آنها مقرر است. هر یک نفر یک دست رخت خواب و یک تخت آهنی داشتند.

یک معلم زن بود برای اطفال اناث و یک مرد برای اطفال ذکور و یک نفر هم از سربازها معین شده بود که عصرها آنها را مشق سربازی و قواعد نظام و لشکری تعلیم میداد. و سایر عملجات از قبیل طبخ و غیره نیز مقرر دارند که مواظب حال آنها است.

یکصد و سی طفل ذکور و شصت نفر دختر در آنجا درس می خوانند اما آب و هوای آنجا بسیار سرد است بخصوص شبها. و روز اگر باران بیاید سرد است والا فی الجمله گرم می شود. و آب آنجا بسیار بد است و در خود مری مزرعی نیست و چیزی بعمل نمیاید. و جمیع ماکولات از هر قسم از سری نگر کشمیر و قراء آن و راولپندی و لاهوری می برند. و در زمستان از کثرت برف و سردی هوا کسی را طاقت زیست و اقامت نیست؛ و رحله الشتاء و الصیف در آنجا، اوجب من اکرام الضیف است. و در هنگام حرکت بطرف کشمیر جناب لفتنت گورنر دو دستگاه چادر مع لوازم تا مراجعت از کشمیر همراه کردند.

• کشمیر و توابعش از بلال و وهاد التی لم یخلق مثلها فی البلاد.

در روز یکشنبه شانزدهم شهر جمادی الاولی از کوه مری روانه سری نگر کشمیر شد. از کوه مری به آنجا یکصد و بیست و کوس است در ده دوازده روز باسودگی می توان رفت. و کحاله که یکی از منازل و ۱۴ میل دور است.

از کوه مری، سر حد است بین دولت انگلیس و مهاراجه کشمیر. از مری به سری نگر تماما کوه است از دو طرف راه، و از کحاله از یکطرف راه تا به سری نگر متعلق به مهاراجه است؛ و از طرف دیگر راه تا مظفرآباد بدست انگلیسهاست. و کشمیر راه بسیار دارد، از دو سه راه آن می توان عبور کرد و معبر عام است. و چند راه دیگر دارد که معبر عام نیست.

و اما اسامی آنهایی که معبر عام اند:

اول کوه مری که معروف به میری است.

ثانی بانهال که راه جمون است.

ثالث مظفرآباد.

۱. کلب بفتحین جایی را گویند که اکابر انگریزان بطریق تیر و حصیر ساخته اند و می مانند.



و ما آنهایی که معبر عام نیستند:

اول پیر پنجال.

ثانی ابوتاب آباد.

ثالث بیم برپنج و غیره است.

لیکن اسهل از همه راه مسیری و مری است که محض تردد انگریزها ساخته‌اند و این راه از دو طرف کوه است و از وسط دریا و از کمر کوه را ساخته‌اند. بقدر یک نفر یا دو نفر که بتوانند بگذرند. و سر چشمه این رودخانه در وری ناک کشمیر است که بهرور زیاد می‌شود. و از وسط شهر سری نگر می‌گذرد و انتهای آن دریای جیلیم است که این آب نیز شامل آن می‌شود.

و کوه‌های کشمیر ارتفاعشان اقلاً از چهار هزار فوت است الی هجده هزار فوت. و وصف صعوبت راه جمون که معروف به بانهاال است، با وجود آنکه معبر خود مهرج کشمیر هر سال از آن راه است و تازه ساخته‌اند، جموح قلم را در سنگلاخ عجز انداخته است. ذهاب از راه مری بود و ایاب از راه بانهاال و جمون اتفاق افتاد و این دو راه هر دو تماماً اشجار ذات اثمار که نمونه «جنات تجری من تحتها الانهار» و چشمه‌سارهای خوش گوار که معنی «هذا عذب فرات» در آنها مستعار، و هوای لطیف سازگار که حقیقت «و ارسلنا الریاح لوامح» در آن آشکار بود. مگر طراوت و هوای بانهاال از اشجار کهنه و نو نهال بهتر از راه مری و در هر حال است. بخصوص راه مری از گل و ریاحین و مرغزار فزون از حد احصاء و انحصار. و انواع و اقسام گل و ریاحین که چشم نرگس ندیده و دماغ نیلوفر نشنیده، مخصوص براه بانهاال است. و از هر قسم میوه که در ایران بهمرسد در کشمیر نیز یافت شود، لیکن صحرایی و بی‌تریت است. در واقع توان گفت که بهشت هندوستان است؛ مگر بهشت روی زمین شدنش موقوف بحسن تربیت و تعمیر است.

و مردم آنجا سفید رو و سیاه مو، خوشگل و خوشخو. بلعکس سخت‌اند و بدند. بسیار شیریند. دیر آشنا، جری و متعصب‌اند. هر قوم در مذهب خود، لیکن بسیار کثیف و خلقان و زیاده ترسوک و جبانند. اگر آب و هوا میوه دارد، راه عبور ندارد. و اگر مردش خوشخو و ظریف‌اند، بدبو و کثیف‌اند. برای خوش‌هوایی آن خطر همین بس است که در قلب اسد تابستان کمتر وقتی می‌شود که شخص محتاج به کلجه و سرداری و عبا و جبه نشود. مگر در زمستان بسیار سرد می‌شود که از کثرت برودت راه اغلب معامله مسدود می‌شود. و اگر فرضاً کار لازم اتفاق افتد، متمولین در خانه‌های خود حمام ساخته‌اند و در جامه کن حمام بسر برده گذران و داد و ستد و معامله می‌نمایند.

و ضعفاً هر کس یک منقل از چوب خیزران نظیر سبد ساخته میان آن را گل ریخته در او آتش گذارد، در زیر پیراهن گرفته همراه می‌گردانند و آن را کان گری گویند، معروف

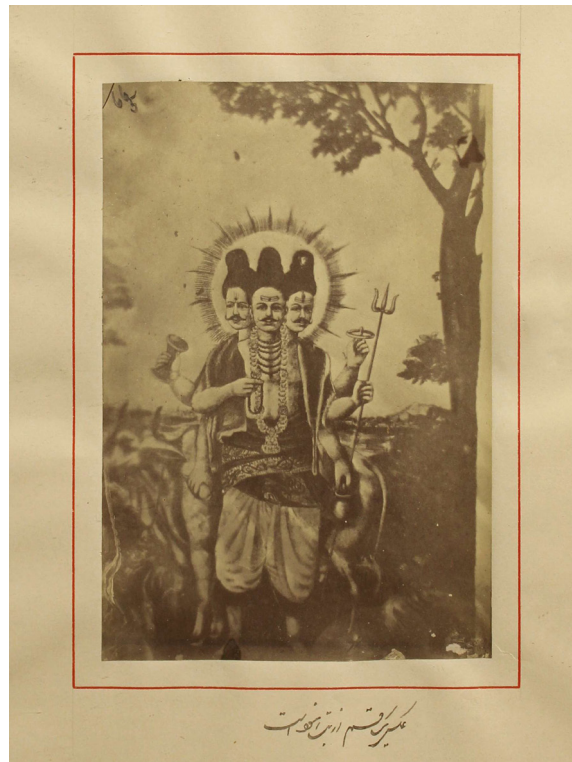


است شناخته می‌شود کشمیری باینکه شخص کشمیری اصیل است از اینکه پای او را نگاه میدارند و نظر کنند. هرگاه از زانوی آن به بالاتر شود. داغ سوختن است کشمیری اصل است والا فلا زیرا که لباس عامه مخلوق آن ملک بغیر اشخاصی که در نوکری باشند، یا قلیل معاش و با مردمان خارج تردد کرده باشند هر یک یک پیراهن بلند عربی دارند از زن و مرد بدون ازار و زیر جامه، بخصوص فقرا و ضعفاء. منتها در گرمی هوا پیراهن یک لا می‌پوشند؛ و در ایام زمستان پینه‌دار و سبب اینکه با وفور آب، کثیف و خلق‌اند، اینست که در سوائف ایام از طرف حکام به هر که دیناری گمان بردندی صد و هزار دینار بجزر و عنف می‌گرفتند. مردم ملجاء شده، برای حفظ خود این لباس را ساخته و کثافت را پیشه کرده که در کثافت بگذرانند و از دست ظلام آسوده باشند.

و حال با وجود امنیت، چون در آن حالت طبیعت ثانوی بهم رسانیده‌اند و عادت شده کماکان باقی، و استصحاب را جاری و در تبدیل احوال مسئله بدارا احتمال می‌دهند. لهذا ترک آن شیمه را روا ندارند و پرده و حجاب درستی بغیر اهل تشیع ندارند.

هنود و سیکان که جای خود دارند، اهل تسنن اقتدا بایشان کرده‌اند. مثلاً زن و مرد در روز روشن در آب رفته شناوری می‌نمایند زن هر که و مرد هر که باشد. مگر حال در خود شهر سری نگر قدری کم شده از قدغن مهاراجه سبب آنکه روزی موم صاحبه انگلیسیه همراه شوهر خود از وسط شهر عبور می‌کردند، این حرکات را قبیح و مستهجن دانسته بلا فاصله باتفاق می‌روند نزد مهاراجه و مراتب را می‌گویند که ما انگریزان شرم می‌کنیم از مشاهده این احوال، خوب است قدغن شود.

از آن روز کمتر شده است، بخصوص وقتی که خود مهاراجه باشد. در هفدهم جمادی الاولی سید باقر شاه تحصیل دار و یک نفر از هنود که معتبر در نزد مهاراجه بود از سری‌نگر برای استقبال و پذیرایی در کحاله حاضر شده و یک جم پال<sup>۱</sup> که مخصوص سواری مهاراجه بود آوردند. و در منازل تهیه طی مراحل از هر چیز کردند. مگر جهت باربرداری که به نهایت متغدر بل متعسر است و مشقت حمل اسباب موقوف به حمل و نقل حملان است. زیرا که دواب باربردار زبان بسته که «و تحمل اثقالکم الی بلد لم تکنوا بالغیه الا بشق الا



۱. جم پال نوعی از سواری است که شبیه تخت روان است که حمایل بر دوش می‌برند و در هندوستان معمول است.

نفس» هر یک از عجز به عذر لنگ پای بندانند.

زیرا که جبال و او عارش هر یک بزرگتر از البرز و الوند و دماوند است. لایب و ناچار اسباب را حملان که آنها را کولی گویند. به پشت گرفته می‌برند. و در منازل عرض راه تهیه هر قسم ماکول را برای عابرین خود مهراج می‌نماید، و دخلی به رعیت ندارد. آنچه مطلوب باشد موجود است، لکن بقیمت دو تقابل، و نفع عاید ریاست می‌شود. و در هر منزل کسی که تحویل‌دار است معین و جمیع اشیاء در تحویل او است و او را تکه‌دار گویند. و رعیت را قدرت فروش بسائترین و واردین و صادرین نیست، و رعیت بیچاره را تحمیل حمل و نقل اسباب مسافرین می‌کنند؛ و هر یک چهار آنه که قریب پانصد دینار ایران است می‌گیرند، نصف آنرا هم باید به مهاراجه بدهند.

و اجناس را بقیمت نازل از رعیت می‌خرند و بقیمت گران می‌فروشند. و در بره مولا که بیست [۹] پنج کوس است تا سری‌نگر از راه دریا و هجده کوس از راه خشکی سه فروند کشتی حاضر کرده بوند و تبعه دولت علیه سه چهار نفری که بودند، تماما آمده حاضر شدند. در پنج جمادی الاولی و وارد سری‌نگر شده و در خانه که معین کرده بودند فرود آمده، همان ساعت ورود، حکم مهدی که طیب خاص مهراج است و از معتبرترین ندما است از طرف مهراج به پذیرائی و روز بعد را ملاقات معین شد.

چون شهر سری‌نگر نظیر شهر بغداد واقع در وسط شط و از دو طرف عمارت است، مهراج یک کشتی سواری مخصوص که چهل پنجاه ملاح در اوست و او را پرنده می‌نامند فرستاده؛ و در اوطاقی که خود راجه نشسته بود، دیوان بدری نات که وزیر عدلیه است تا خارج اوطاق استقبال نمود. و دیوان کر پارام پیش کار تا وسط اوطاق آمده، در زیر دست پسر بزرگ مهراج که ولیعهد است. جامعیتی کردند. و دیوان کر پارام ترجمه می‌نمود و صحبت از توجه موکب اقدس ارفع همایون شاهنشاهی روحناه فداه بصوب فرنگستان شد. اما کلیه طبقات حکام و سلاطین کشمیر و حکومت بدست سیکان آمده است. تفصیل بعضی از اماکن که دیده شد جسارت می‌شود.

اصل اسم کشمیر، تی‌پور است، بعد بمرور تبدیل به کشمیر شد. و این لفظ نام است. برای تمام ملک که شهرهای آن اسامی مخصوص دارند. و سابقا پای تخت در سری‌نگر کشمیر بوده. بعد از آنکه به سمت سیکان آمده، محل اقامت خود را به مصالح چند، جمون را مقرر داشته‌اند؛ و در ایام گرمی هوا بسری‌نگر می‌آیند.

و اما سلاطین که در آنجا سلطنت کرده‌اند، در دو هزار سال پیش بتصرف شاهزادگان تاتار بوده، و بعد از آنها حاکم بدخشان اراده کرد بگیرد مگر نتوانست، کشتار بسیار شد. مراجعت کرد و سلطان محمود غزنوی بر جهت تمام آنجا را گرفت. بعد از او بابر شاه گرفت. لیکن نتوانست که نگاه دارد و زیاد در آنجا اقامت نماید. و همایون پسرش نیز





گرفت ، مردم بلوا کرده و واگذار نمود به خودشان. بعد از آن میرزا حیدر نام کاشغری از راه تبت با چهار هزار سوار آمده گرفت، تا ده سال هم بدست او بود. لیکن عاقبت او هم نتوانست نگاه دارد، بهمایون واگذار نمود و نوکری او را اختیار کرد. و اکبر پادشاه نیز کشمیر را گرفت و به دولت مغول شامل کرد. و صنعت شال بافی در عهد مغول ترویج یافت و مردم تعلیم گرفتند و آنچه بساتین و باغات و عمارات خوب در کشمیر می باشد از آن زمان است. و از عهد اکبر پادشاه به بعد و پادشاهان هند تصرف و خرج مطبخ سلطانی خود را حواله بکشمیر و بانجا منحصر می داشتند.

تا زمان محمد شاه هندی. و در عهد سلطنت محمد شاه خرج سفره و فرش و چادر ترمه را از مالیات آنجا ماخوذ و بمصارف مزبوره می‌رسانیدند. چنانچه معروف است چادر و فرشی از ترمه ساخته بودند که هفتصد ذرع طول داشته و تجیرهای آن هزار زرعه بوده و هزار فیل حمل و نقل آن فرش و چادر ترمه را می‌کردند. و در آن زمان قریب چهار کرور مدخول کشمیر فقط بوده است که در زمان نادر شاه بدست امراء کابل افتاد: و مدت هشتاد سال در دست آنها بود. و رنجیت سینگ ایشان را شکست داده خود متصرف شد، و او شامل کرده ، مملک پنجاب. و بعد از شکست طایفه رنجیت سینگ که به حمایت پسر رنجیت سینگ که طفل و به جای پدرش نشسته بود که حضرات انگلیسی‌ها دادند در سنه ۱۸۴۶ در شهر گجرات، به تصرف انگریزها آمد. گلاب سینگ که یکی از نوکرهای رنجیت سینگ بود در ایام دعوا با حضرات انگلیس‌ها متفق شده و در ضمن شرط کرده بود که هر گاه کمک به انگلیسی‌ها نماید و مدد بر رنجیت سینگ ننماید، انگریزها کشمیر را به او دهند.

بعد از فتح پنجاب و شکست رنجیت سینگ حضرات انگلیسی‌ها در وفایی بعهد خود تقاعد ورزیدند و گفتگو بسیار به میان آمد. آخر الامر قرار شد که هفتاد و پنج لک روپیه بانگریزها داده کشمیر را بگیرد. عاقبت چنین کردند. این است که حال بدست زن پیل سینگ پسر اوست و مردم و ملک را زر خرید میدانند.

و در چند سال پیش [زمانی قلیل؟] در عهد همین راجه که پسر گلاب سینگ است هفت تبت را گرفته مزید و شامل کشمیر کرده است و الحال، مالیات می‌گیرد.

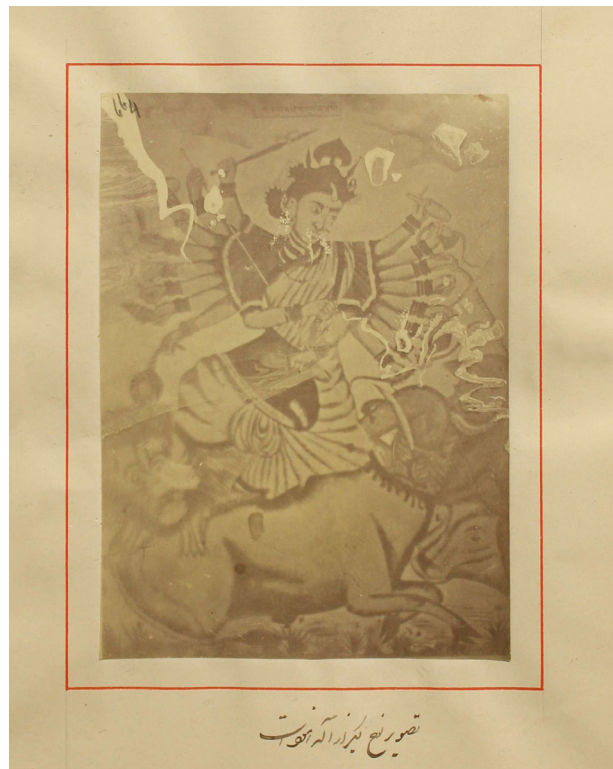
و وسعت ملک متصرفی این مهراج باضافه هفت تبت بقراریکه دیوان کر پارام پیش کار آنجا نقل کرد، هشتاد هزار میل است. بعید نیست که با هفت تبت اینقدر بشود. لیکن یکی از انگریزها در کتاب خود می‌نویسد که عرض آن هجده میل و طول آن نود میل است. که تقریباً یکهزار و ششصد و بیست میل می‌شود و او بر حسب تخمین می‌گوید اینقدر است، چون اضلاع متساوی ندارد، نمیتوان بطریق تحقیق تعیین کرد.



و او نیز می نویسد؛ که دیگران تا چهار هزار و پانصد میل هم برآورد کرده‌اند و در اطراف آن کوه‌هایی بسیار بلند از هشت هزار فوت الی هجده هزار فوت تخمینا مرتفع می‌باشند. و در بسیاری از آنها در تمام سال برف می‌ماند. و کمتر است کوهی که بالای آن مسطح باشد. و کوه‌های نامی آن: اسلام آباد، و ری ناک، بام پور، زیتا پور، ناناگر خان، آمودر، و چند رودخانه عظیم است و تالاب و دریاچه بسیار است که باصطلاح کشمیر دل<sup>۱</sup> می‌گویند.

شخص مذکور داشت که در زمان قدیم این شهر سری‌نگر و توابع قریبش تماما آب بوده و این محلی که حال شهر است دریا بوده. بعید نیست زیرا که دوره شهر تماما از چهار طرف کوه‌های مرتفع است. یکی از حکام و سلاطین آنجا بواسطه قلت زمین و کمی زرع هممتی گماشته و از طرف بره مولا که راه مسیری و کوه مری است کوه را بریده و آب بیرون شده، شهر بنا کرده‌اند. چنانچه حال هم دو تالاب و دریاچه در آن زمین است که یکی بیست و پنج میل تقریبا دور آن می‌شود و دیگری دریاچه‌ایست که در قرب و متصل به شهر است و تقریبا ده میل دور آن است. و سینکاره<sup>۲</sup> که یک قسم میوه و بحبوب مثل باقلا و غیره طعما شبه است، در این دو جا بسیار عمل می‌آید که یک لک روپیه فقط از اجاره آن می‌گیرند. و اما معادن که در آن ملک پیدا می‌شود؛ آهن، سرب، مس، کبریت، زغال سنگ، نقره، طلا هم شاید باشد لیکن کسی کار نمی‌کند؛ و از قبیل جواهر و سنگ شنیده شد که چیزی باشد.

و مالیات حالیه آنجا بقراریکه معروف بود یک کرور و پنجاه لک روپیه چلکی مروج آنجا است که قریب دو ثلث و بعضی اوقات نصف قیمت روپیه انگلیسی مصرف می‌شود و قرار تحصیل مالیات بقرار سه کوت است. زیرا که مهاراجه می‌گوید ملک را خریده‌ام و کسی مالک زمین نیست. آنچه حاصل شد یک حصه را رعیت برد و تتمه را واگذارد و آنچه هم که رعیت برد خود می‌خرد از آنها بقیمت نازل و می‌فروشد بقیمت گران. و لشکر بقراریکه دیوان جولاسا پدر دیوان کر پارام که وزیر



۱. دل بدال و لام مهملتین است.

۲. سنیکاره بر وزن سنجاره نام ثمری است مثلث که بقدر تخم مرغی است و اضلاع ثلاثه‌اش شکل باقلا در طعم و ریخت و لون.



اول است، در جمون مذکور شده است و دیگران هم گفتند قریب پنجاه و شصت فوج است مگر آنچه محقق است فوج پانصد نفری است. که بیست و پنج فوج آن بقواعد انگلیسی تعلیم یافته‌اند و ملبس بلباس انگریزی‌اند. که در حقیقت دوازده سیزده فوج بقاعده دارند و مابقی از قواعد معموله لشکری بی‌خبراند که در کوه‌ها و جبال و دهات متفرق اند و مواجبی هم بقاعده ندارند. و چون همه از طایفه خود مهراج‌اند، در ضرورت همانکه اجبار کردند حاضر می‌شوند محض تعصب هم طایفه بودن؛ بر خلاف آن بیست و پنج فوج که مواجب و مرسوم جزئی دارند.

لکن در اخبار بمئی دیده شد که لشکر کشمیر را بدین تفصیل نگاشته بود: توپ نود و شش عراده، توپچی هتصد و نود و هشت نفر، و هجده هزار و چهار صد و سی و شش نفر پیاده، و سیزده هزار چهار صد و پنج نفر سوار که چهار هزار نفر ششصد آن سواره نظام است.

و اهالی و جمعیت این ملک قریب پنجاه لک اند. و اما اماکن غریبه بسیار است که بعضی دیده و شنیده شده جسارت می‌رود و اسامی آنها از این قرار است: انت ناک، باون، عنبر نات، شیشه ناک، کنک بان که این‌ها زیارتگاه هنود و سیکان است. اسلام آباد، وری ناک، کوکب باغ، غار مندا، شیخ صفر باغ و غیره معابد سیکان و هنود است در آنجاها.

تخت سلیمان، باغ نسیم، چشمه شاهی، باغ نشاط، باغ شال مار و قلعه ایست که در کنار شهر سری نگر بر قله کوهی واقع است؛ باغ گاست، شیر گری، چشمه آب گرم، مسجد شاه همدان، رام منشی باغ، مسجد جمعه واقع در شهر سری نگر، گلمرز.<sup>۱</sup> شرح بعضی از امکنه:

مسجد جامع کشمیر از بناهای عالی و قدیم است. می‌گفتند از بناهای اسکندر ثانی است که در سنه ۹۰۹ ساخته شده تا دوره محمد شاه هندی باقی بود. بعد آتش زدند مخالفین و در عهد جهانگیر شاه در سنه ۱۰۲۹ تعمیر کردند. در ثانی در روز عید ماه مبارک رمضان مجدداً آتش زدند بعد ساختند؛ و در عهد این مهاراجه حال نیز تعمیر کردند که الحال سیصد و هشتاد و سه سال است که ساخته شده است.

دیگر گلمرز است که بیست و پنج میل از شهر سری نگر دور است و در قله کوه بسیار مرتفعی واقع است و آن میدانی است و اطراف آن محیط است به جبال شافحات و از یک میل تا دو میل مرتفع و بلند است و قریب سه چهار میل دور، آن است و او را گلمرز از آن سبب گویند که در زمان پیش این کل زمین مرتع و چراگاه اسبان موسوم به گرمگ بود. شاهان سابقا بدان توجهی نبود تا آنکه یوسف شاه از خاندان چکان، فرمانروای

۱. گلمرز بر وزن خوش طرز مرز گل و نام جایی است در آنجا.



خطه کشمیر و حاکم این دیار بی نظیر در سنه ۹۸۹ گردید. چون بسیار عیاش بود اغلب در اماکن خوب و مرغزار و غرب به سر می برد و به هر مربع دلگشاد مرتع روح افزا که رسیدی رحل اقامت گستروی و عمارات عالیه و شرف عالیه بنا نمودی و ایام عمر را به ترویج روح و تفریح و فتوح گذراندی تا آنکه زمانی که به این گلزار ارم آثار که او را در زبان کشمیری پادشاه پندی می نامند رسیده، همانکه مشاهده کرد، دید که:

### فراز خاک و خشت‌ها دمیده سبز کشتزارها      چه کشت‌ها بهشت‌ها نه ده نه صد هزارها

عمارتی بلند و کافی دلپسند بنا نمود. امال مفهوم و معدوم است و مردمان عزت را که در قرب جوار مکان و معاش داشتند برای تربیت و ترتیب و تزیین و حراست بنواخت و راه آمد و شد چهار پایان را مسدود ساخت. و این سرزمین فرصت آئین را گلمرز نام نهاد. و در ایام بهار در آن مرغزار ارم آثار با گلرخان گلبدن و کنیزکان سیمین تن به تکایای نشاط و بر بساط‌های ذات انبساط نرد فرصت و شطرنج مسرت می‌باخت. و از این زمان محل سیر و سرور اصحاب شوق و ارباب ذوق گردید و در ماه ثور برف آنجا گداخته و گلای رنگارنگ و ریاحین فرش آب و رنگ که زیاده از بیست و یکرنگ است هر یک شکفته می گردد چندان:

ز خاک رسته لاله ها	چه بر دمن پیاله ها
به برگ لاله ژاله ها	چه بر شفق ستاره ها
بهار ها بنفشه ها	شفیقه ها خجسته ها
ثمار ها شکوفه ها	اراک ها عرار ها

نمودار می‌شود که چشم از نظاره آن خیره و خاطر از مشاهده اش چیره شود و در فصول، انواع و الوانشان مختلف می‌شود و اطراف آن سرزمین به اشجار شناور از اقسام شمشاد و صنوبر به کفوف و به کمال طرات و خضارت موصوف است هوایش غم‌زدا و شمیش روح‌افزا و نسیمش نشاط آورنده دل‌ها فضایش زاینده امل‌ها صفایش شمه‌ای از طور سینا محل فرحت راحت و مقام عیش و عشرت مگر آبش نسبتی با هوایش ندارد و بهترین فصولش همین فصل است که گل و ریاحینش بهتر و بیشتر از همه فصل‌هاست و هوای آنجا بسیار سرد است و در شب محتاج به آتش و پوستین می‌شود. در روز در جاهای سایه با وجود آنکه آفتاب بسیار گرم و زننده است خیلی سرد است و بسیار خوش منظر و با طراوت و صفا است. مگر آب آنجا بسیار بد است؛ زیرا که جیوه دارد. یک خوراک آب کفایت از دو شبانه روز خوراک می‌نماید. و شکار کبک و غیره بسیار است. و دیگر از عجایب فقرا، دزدی زمین با حاصل است. باین معنی که شخصی مثلا صاحب



یک جریب زمین است و بزحمت‌های تمام حاصلی عمل آورده فردا که بر سر زمین خود می‌رود، نه زمین خود را می‌بیند و نه حاصل را، هر چه هست آب مشاهده می‌نماید. یقین است که این سخن قبیح و در انظار اولوالابصار مستهجن و بسیار مستبعد می‌آید. زیرا که خالی از غرابت نیست. و شاید حمل فرمایند بر اینکه جهان‌دیده بسیار گوید دروغ. مگر این فدوی در کمال فراغت و فرط مسکنت معذرت از جسارت این عرض می‌خواهد. و بیان واقع این واقعه این است که در قرب شهر سری‌نگر دریاچه‌ایست که ده میل دوره آن است و عمق آن بجهت اختلاف امکانه از سه زرع الی بیست سی زرع مختلف می‌شود. در جاهائی که بسیار عمیق نیست هر کس بقدر وسع خود جائی را به اذن مهاراجه متصرف می‌شود. و چهارچوب محکم در چهار طرف بزمین فرو برده نصب می‌نماید و ریسمان‌های مضبوط مخاذهی آب بچوب‌ها بسته و بعد بفاصله هر دو زرع و یا سه زرع از طول و عرض، چوب دیگر منصوب کرده باز بطناب و ریسمان‌ها می‌بندند، و از خار و خس و خاشاک داخل و خارج آب بر روی ریسمان‌ها می‌ریزند تا به مرور سنگین شده به زیر آب می‌رود؛ و بعد خاک می‌ریزند که محکم شده و روی آن زراعت می‌نمایند؛ از قبیل سبزی‌آلات و هندوانه و خربزه و خیار و غیره به عمل می‌آورند، بغیر گندم وجود برنج. در این حال هر گاه کسی را با دیگری عنادی باشد، در شب چوب‌ها را کشیده زمین را با حاصلش وصل بزمین خود می‌کند و اینست معنی دزدی زمین و حاصلش.

و اما حکایات نزاع زنان کشمیر نیز تواند از غرایب باشد. و آن تفصیل این است که هر گاه دو مرد با یکدیگر نزاع کردند عاقبت امرشان به اصطلاح و یا محاکمه می‌گذرد. لکن زنان متخاصمین اقلاً تا یک هفته در جدال مشغول‌اند که از طلوع آفتاب الی غروب آنچه نگفتنی و نکردنی است می‌گویند و می‌کنند. همان که غروب آفتاب شد هر یک سبزی می‌آورند و واژگون کرده بزمین گذارده دست می‌زنند که این علامت است که نزاع باقی است تا صبح دیگر آمده هر یک سبذ خود را برداشته یعنی اول فتنه و نزاع برآمد؛ و کذلک تا چند روز می‌گذرانند.

و معروف بود که در یکی از غارهای آنجا که معابد هنود است، بواسطه کثرت برودت آبی که از سقف می‌چکد منجمد و یخ شده تا پانزدهم ماه بصورت انسانی متشکل می‌شود و روز پانزدهم الی آخر ماه کم کم شروع به نقصان کرده آخر ماه تمام می‌شود. در هر ماه چنین است و حساب شهور را از این جا تحقیق می‌نمایند. و آنجا را هنود عبادت می‌نمایند. در وقت معین؛ العهده علی الراوی.

و اما صنایع بدایع شال کشمیر که معروف است، مگر این اوقات بواسط کثرت اهتمام و حسن تربیت مهراج شال دورو می‌سازند؛ و زرگری که هر چه نمونه بدهند بلکه بهتر می‌سازند؛ و تفنگ و طپانچه را مثل عمل انگریز کار می‌کنند و بعمل می‌آورند و مهاراجه

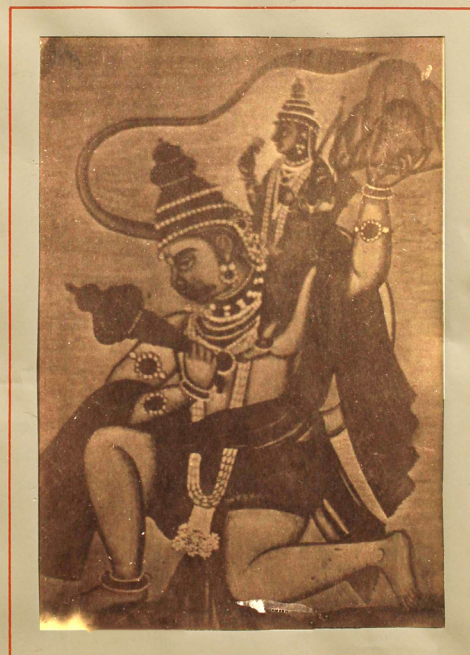


خود بنفسه شوق بسیار دارد بفوج و لشکر و جبه‌خانه و کارخانه تفنگ‌سازی در سری‌نگر هست که الحال مشغول‌اند. لیکن این اوقات یعنی بعد از آنکه در دو سنه قبل لفتنت گورنر پنجاب بکشمیر رفت ممانعت نمود و کنون از ترس در ظاهر باسم مهراج کار نمی‌کنند و جبه‌خانه خود را ظاهر نمی‌سازند، لیکن توپ نمی‌توانند بسازند. فقط از عهد قدیم سی‌چهل عراده توپ دارند و از دولت انگلیس رعیتی در آن ملک نیاید مقیم باشد بر حسب قرارنامه، مگر بطریق سیاحت و تجارت و کشت درشش ماه که راه‌ها مفتوح است. و خوش‌هواست می‌روند و مراجعت می‌نمایند. و در این شش ماه کسی به طریق وکالت و سرپرستی ایشان از کلکته مأمور شده می‌رود و در زمستان مراجعه می‌نماید. و دیگر از صنایع، نقاشی و تذهیب کاری است و در اسلام‌ابتر و سری‌نگر روی فرش‌ها دو قسم پشمینه ساخته و به طریق گل‌دوزی رشت گل‌دوزی می‌نمایند لیکن به آن طراوت و نظافت نیست.

و اما تفصیل بلوای کشمیر در سنه ۱۲۸۹، گرچه در اخبارات مفصلاً چاپ و در طی عرایض وزارت جلیله خارجه عرض شده، لیکن مجملی از آن را جسارت می‌نماید که: عمده سبب وقوع این قضیه از جهت بنای مسجدی بوده است یا امام‌باره و تکه‌ای که متعلق به تشیع بوده و اهل تسنن ممانعت می‌کنند اهل تشیع نه پذیرفته نزع می‌شود. چون جماعت شیعه بالنسبه به اهل سنت و جماعت کمتراند زیرا که در تمام ملک کشمیر زیاده از ده دوازده هزار خانه نیستند، شورشی نموده اهل تشیع را مضمحل و پایمال کرده خانه و مساجد و تکایای ایشان را تماماً آتش زدند و اموالشان را غارت کردند و بردند.

ما تمتنع منها الا بالاسترجاع و الاسترجاح ثم انصرفوا، و آفرین مانال رجل منهم کلهم ولا اریق لهم دم.

لیکن مهاراجه هم مفسرین را گرفته بعد از تحقیق هر کس را بقدر قصورش سزا داده، بعضی قبل و بعضی را قید مادام‌العمر و بعضی را کمتر. و آنچه از مال جماعت شیعه برده بودند و در آتش انداخته بودند چیزی بعینه عاید نمی‌شود؛ مهراج بقدر سه لک روپیه بل متجاوز، از خود به جماعت شیعه داده و استعالت نموده و محبتش به این طایفه از آنروز زیاد شده و اعتقاد باطنی خودش این شده که این



ابن نعیم کبیر در تصویر اله اله است



جماعت اقرباند بحق و خود مهراج بسیار مرد بزرگ و فطن و ذی هوش و رحیم دل است و به انگریزها سیاح و مترددین محبت بسیار می‌کند که از او خوب بگویند؛ و اگر ظلمی بر رعیت وارد شده باشد و مطلع شده باشند مخفی و مستور دارند.

اما جهت رفتن فدوی بانصوب باین واسطه بود که سه چهار نفر از تبعه دولت علیه مقیم‌اند و در این بلوا چه صدمه به آن‌ها رسیده در صدد جبران برآید. زیرا که حاج محمد صادق کاشانی در بمبئی اظهار نمود که خانه مرا غارت کرده‌اند و چیزی به من نرسیده است. بعد از ورود به آنجا نیز معلوم شد که مسجدی هم میرزا آقای شیرازی ساخته بوده و آتش زده خراب کرده‌اند و دویست روپیه مخارج آن کرده بود.

به حکومت هندوستان اظهار شد چون طول کشیده و جواب نرسیده بود و فدوی هم تا به پنجاب رفته بود و کشمیر قریب بود، برای سرکشی به حال ایشان به آنجا رفت بعد از تحقیقات ظاهر شد که بجز این دو نفر به دیگری صدمه وارد نیامده و آنچه حاجی محمد صادق کاشی شاکی شده بود، حقیقتی نداشته و آنقدر مال از او نرفته. زیرا که چند مرتبه افلاس نامه گرفته و علاوه هنگام آمدنش به بمبئی قریب چهار صد روپیه مهراج و دیوان کر پارام پیش کارش به او داده بودند. مع ذلک کل مبلغ یک هزار روپیه علاوه بر این چهار صد روپیه سابق گرفته و به پسر مشارالیه، دیوان مغری الیه داده‌اند و او را راضی کرده‌اند. و در عوض دویست روپیه مخارج مسجد مزبور همیرزا آقا. چهار صد روپیه برای تعمیر مسجد دادند و بیست و پنج هزار روپیه برای تعمیر تکیه و امام باره بزرگ اهل تشیع که در محله ایشان واقع است دادند.

به آقا احمد علی تاجر مازندرانی که او نیز وکیل التجاره از طرف کار پرداز خانه بمبئی مقیم کشمیر است مقرر شد که بمعاونت میرزا محمد علی، شهیر بداغ شال و به اطلاع یکدیگر صرف تعمیر تکیه مزبور نمایند. و پول داغ شال و گمرک و مخارج دیگران به حدی زیاد بود که جماعت شالباف‌ها شاکی بودند. از زیادتی خراج شال، تمامی قوانین سابقه را متروک داشته فقط به قانون انگلیسی یک تکس مقرر کرده و بسیار رفاهیت برای این طبقه شد و مهراج خواهش داشت که تجارت شال چنانچه در سنوات سابقه در ایران بسیار بود حال هم قسمی شود که زیاد شود. از





ترقی شال کرمان و خراسان مخبر نبود، شمه که لازم بود اظهار شد و میل داشت که برای مصرف صندوق خانه مبارکه شال از آنجا برود.

چون این امر موقوف به اجازه اولیای دولت بود. مسکوت عنه ماند که بعد از عرض، بدانچه مقرر فرمایند اخبار شود. چون تجارت کلی از شال در آنجا بود و مهاراجه نیز مایل بود، مناسب افتاد که وکیل التجاره معین شود. و با وجود آنکه در تمام سال وکیل دولت انگلیس نمی‌ماند و محتمل بود که با مهراج، حضرات گفتگویشان بشود، مع ذلک راضی شد که وکیل دولت علیه همیشه و از این سبب اهل تشیع بواسطه هم مذهبی بسیار خوش و مسرور و مفتخر، و به دعای ذات اقدس بی‌همال قیام کردند.

بتاریخ غره رجب ۱۲۹۰ از سری‌نگر روانه جمون شد. از راه بانهاال از سری‌نگر به جمون یکصد و بیست کوس است و ده دوازده روز می‌رود. و این راه اصعب از راه مسیری است. چنانچه جسارت نمود. با وجود آنکه قریب به نصف راه را به اعتقاد خود ساخته اند برای عبور و مرور مهاراجه، و این راه را اغلب در کمر کوه بریده‌اند و امکانه مرتفعه و منخفضه را به طرز پله و زینه درست کرده‌اند و ارتفاع هر پله اقلا دو زرع است که تخته سنگ‌های بزرگ مفروش و منصوب نموده‌اند و صعوبت آن بیرون از حد و وصف است. دیگر طراوت و نظارت و خفرت و صفای آب و هوایش نسبت به راه مسیری ندارد.

اقلا ثلث و نصف راه تماما گل زار به انواع و اقسام مختلفه است. و در این راه هر یک منزلی جمون، کوهی است بسیار مرتفع. می‌گفتند سالی یک مرتبه در وقت مخصوص ازدحام عام می‌شود، برای ظهور حضرت حجت (ع) که بعضی ادعا رویت شبه در بعضی سنوات می‌کنند و مرادات حاصل می‌نمایند و نذورات صرف و حاجات می‌طلبند؛ و از هر قوم به آن مکان اعتقادات صحیحه دارند و گفتند جای قدم اسبی هم هست.

جمون در پانزدهم رجب وارد جمو شده در مهامنخانه که مهاراجه برای انگریزها ساخته منزل معین کرده و پنج روز اقامت شد و لوازم پذیرایی از هر قسم از طرف دیوان جولاسا وزیر مهاراجه که به جای ایشان نشسته بود به عمل آمد.

مخلوق و جمعیت جمون چهارده هزار نفر تخمین می‌شود و نه هزار خانه است، و محل سکونت و اقامت مهراج اغلب در جمون است. و مالیات آن در ضمن مالیات کلیه کشمیر است. و از جمون به سیالکوت که در دست انگریزها است دوازده کوس است.

در بیستم شهر رجب وارد سیالکوت شد. یک روز و یک شب اقامت شد. از طرف کمیشنر آنجا پذیرایی به فراخور حال از تعیین منزل و غیره شد. جمعیت آنجا نه هزار کس است. و شش هزار خانه و دو سه فوج از دولت انگلیس در آنجا می‌ماند.

در بیست و یکم شهر مزبور وارد لاهور شده روز ۲۲ اقامت شد و همان روز سید یعقوب خان ایلچی یارقند وارد شد. از طرف حکومت پنجاب، بر حسب حکم جناب گورنر جنرال



فرمانفرمای هندوستان پذیرائی زیاده از شان او به او نموده؛ از جمله محض پذیرائی او برکت علیخان اکسترا اسپس تنت که بیگلر بیگی لاهور است با احدی از کپتان‌ها به بمبئی برای تحمل و ترتیب مخارج و مهمانداری مقرر و روانه نمودند. و در هیاله مستر اتچیسن چیف سکرتری فرمانفرمای هندوستان از سنبله به پذیرائی آمده و در ورود به لاهور نیز آنچه لازم بود از لوازم توقیر فرو گذار نشد؛ چنانچه مفصلا مراتب در جز و عرایض وزارت خارجه حسارت شده.

## امرت سر

عصر روز بیست و دوم شهر رجب روانه امرت سر شد. خود دی پوتی کمیشنر یعنی نایب الحکومه در استیشن گاری آتشی استقبال نموده و آنچه لوازم مهمانداری از هر قسم که بود فرو گذار نکرده، پنج روز اقامت شد. و جهت تسمیه این ملک به امرت سر در این سبب است که در شهر مزبور تالاب و دریاچه بزرگی است که در وسط آن عمارتی بنا کرده‌اند که کتاب مذهبی اهل سیک در آنجا است و او را عبادت می‌کنند. و نام آن دریاچه امرت سر است یعنی چشمه آب حیات. و این بنا از ابتدا و شروع این مذهب بنا شده و رنجیت سینگ اینجا را تعمیرات کلی کرده است و گنبد آن طلا است و دروازه آن نقره است و تمام فرش زمین و دیوارها تماما سنگ مرمر است. و آنچه در دیوارها منصوب است تماما از سنگ عقیق الوان و سنگ‌های الوان رود نریده که تماما مشجر است مورق نموده‌اند. بسیار مشابهدت به بقعه تاج محل در اگره دارد. این عمارت که در وسط تالاب و دریاچه مسطور واقع است، بیرونی و محل خارج و مجلس عام مقرر است برای آن کتاب که روزها به این عمارت آورده و شب در جای دیگر که ساخته‌اند مخصوصا می‌گذارند، و این عمارت آخر را بنام محل خوابگاه مینامند. لوازم خواب از سریر و البسه حریر و ترمه و غیره در آنجا گذارده‌اند و کسی را قدرت نیست که با کفش داخل صحن شود، از هر قوم که باشد حتی انگریزها و با قوم سیک، انگریزها چنین عهد کرده‌اند و اطراف تالاب تماما عمارت است و مشتمل بر حجرات که مردم در هنگام زیارت به آن حجرات رفته تنظیف کرده بعد می‌روند.

و در این شهر [قلعه‌ای] نظیر قلعه لاهور هست مگر نه به آن بزرگی، و ندارد عماراتی مثل آن، مگر انضباط و استحکام این زیاده از آن است و در خارج شهر واقع است و برای قلعه بندی در هنگام نزاع، نسبت به قلعه لاهور ندارد.

در سابق لشکر انگریز اغلب در امرت سر بودند و حال منتها اگر پانصد ششصد نفری در این قلعه بمانند. جمعیت امرت سر یک لک و پنجاه هزار است و از اهالی ایران فقط یک نفر کربلائی عابد خان اصفهانی است که بیگلر بیگی است و چند پشت است در آنجا است.



## لودیانه<sup>۱</sup>

در شب بیست و نهم شهر رجب روانه لودیانه شد. قریب بصبح وارد گردید. دی پوتی کمیشنر با نواب ناصر علیخان برادر نواب نوازش علیخان در استیشن به استقبال آمده و نواب مشار الیه به مهمانداری مقرر و در خانه نواب محمد علیخان منزل شد.

دو روز و یک شب اقامت شد. جمعیت آنجا قریب ده پانزده هزار کس است و این اوقات بواسطه اینکه زمین آنجا بسیار زراعت خیز و پر منفعت است، زیاده در صدد آبادی هستند و مردم را تشویق سکونت آنجا می نمایند. و سه نفر از شاهزادگان کابل که بطریق قید گرفته و آورده بودند در آنجا سکونت داده هستند و قید نظراند و از دولت انگلیس مواجب و مرسوم دارند.

در خانه نایب الحکومه ملاقات شد. روز دوم شعبان از این جا روانه پتیاله شد.

### پتیاله و احوال مهراج

وقت طلوع آفتاب در راج پوره که استیشن پتیاله است پیاده شد. حاکم آنجا استقبال کرده، و در کالسکه چهار اسبی که مهراج فرستاده بود روانه پتیاله شد، و در موتی باغ واقع در خارج شهر که لارد مسیو فرمانفرمای سابق هندوستان را منزل داده بودند، مکان مقرر شد.

روز دوم ورود، خلیفه محمد حسن وزیر و برادرش به ملاقات آمده و روز سوم ورود، به ملاقات مهاراجه رفت و از لوازم پذیرائی در ورود و خروج و مهمانداری در هیچوقت در مدت اقامت آنجا از مراسم مرسومه و معموله فروگذار نکرد و بسیار بقاعده از هر جهت رفتار کردند.

و مهراج، جوان و به سن بیست و چهار سال و عاقل است و تربیت شده انگریزها است. زیرا که طفل بود پدرش فوت شد. از طرف حکومت هندوستان، کمیشنری و نایب الحکومه مقرر کردند که رتق و فتق امور آنجا را نموده تا مهاراجه بزرگ شود و به حد رشد برسد. و در آن زمان پانزده کرور بل متجاوز، بعد از وضع مخارج ملکی جمع کرده و در آبادی ملک سعی و کوشش نموده مدخول را زیاد کرد و مخارج را کم، تا آنکه مهاراجه بحد رشد رسید؛ اجازه دادند که خود دخالت در امورات نماید. و زبان انگریزی را خوب میدانند و در علم شاقی نظام و افواج ماهر است و خود مشق می دهد. من جمیع الجهات شش فوج لشکر دارد و همه به قانون انگریزی و ملبس به لباس افواج انگلیس‌اند.

و مالیات آنجا پنجاه لک روپیه است و قواعد و انتظامات ملکش از هر وجه از روی گرده و نقشه انگلیسی‌ها است. وسعت ملکش به حسب عرض یکصد و شصت الی یکصد و هفتاد کوس است و طول آن سیصد کوس است. و سمیله که محل ییلاق گورنر جنرال فرمان

۱. لودیانه: به لام و واو و دال و یاء مثناه تحتانی و الف مهمله و نون وحده و هاء مهمله اسم شهری است.



فرمای هندوستان است قسمتی از ملک پتیاله است، و اوضاع ظاهری و اسباب تحملش زیاده، از راجه‌ها و نوابان مسبوق التجاره است.

و مهراج کشمیر را نقل می‌کردند که این جزئی اسباب تجمل که فراهم آورده است، از روی نقشه و گرده این راجه است؛ بعد از ملاقات با یکدیگر در لاهور، با هم بسیار دوست‌اند. چنانچه در مقدمه فی‌لجمله سستی در امر ریاست مهراج پتیاله روی داده و انگریزها به همان سبب می‌خواستند ریاست را بگیرند، لیکن مهراج کشمیر ایستادگی کرده مستقر شد.

و اما سبب رفتن به آنجا جهت استخلاص یکی از تبعه دولت علیه بود که در آنجا به جرمی مقید شده بود. و از تبعه دولت دو نفر بودند در آنجا یکی همین شخص محلاتی که قید شده بود، دیگری حاجی ابو محمد اسمعیل سبزه‌واری که منصب خوش‌نویسی دارد و تجارت عمده، از تبعه دولت نیست، مگر آنکه گاهی اسب فروش‌ها اسب برده می‌فروشنند. و چون دو سه روزی زیاده به ایام دسیره<sup>۱</sup> نمانده بود؛ و آن روز عید بزرگ حضرات بود.

مهاراجه ممانعت از مراجعت نمود و این روز دسیره که عید است و ده پانزده روز از پیش و بعد آن روز را در عیش و نشاط می‌کوشند. و اما سبب اینکه آن روز را عید می‌دانند، این است که می‌گویند دشمن خدای ما در آن روز کشته شده و خدای خود، مخترع این مذهب را می‌دانند.

در پتیاله هر روز شلیک توپ و تفنگ می‌نمایند. و اهل شهر کلا داکاین و بازار و خانه‌های خود را زینت می‌کنند و «و یتشکلون باشکال المختلفه حتی الکلب و الحریز و هر کسی بقدر وسع «یعیش فی النشاط و العیش».

در آن ایام، دو شب مهراج از کمترین مهمان مخصوص نموده؛ که آتش بازی و رقص کردند که به اصطلاح رقص را ناچ گویند. و آن روز مخصوص چنانچه رسم شان است دربار می‌نمایند و هر کس بقدر وسع خود باید به مهاراجه نذر بدهد؛ از یک روپیه نذرشان می‌شود الی صد روپیه. و نذرآنه آن وجهی را می‌گویند که در ایام



۱. دسیره: بدال و سین مهملتین و بیا مٹناھه تحتانی و راء مھمله نام عید بزرگ ہنود و سیکان است کہ داکاین و خانہ‌های خود را آراسته جشن می‌نمایند.



بزرگ و در ابتدای ورود، به بزرگ آن ملک میدهند؛ و آن رسم مخصوص است به هندوستان. و در عوض مهاراجه هر کس را «علی قدر مراتبهم» انعام و خلعت میدهد. و بعد از فراغ از آن مجلس حضار باتفاق مهاراجه باید بروند در بت خانه عبادت کرده مراجعت نمایند. این فدوی خود در آن روز حاضر بود. هنگام سواری در جلو مهاراجه دسته از قواد و قوال بودند و دسته از افواج که مشغول مزیکال بودند و تمامی نوکرهای آن حکومت در جلو بودند تا خارج شهر. بغیر از اعداد معدودی از روساء که سی چهل نفر میشوند، بر فیل ها سوار بودند که هودج و عماری آنها را تماما از طلا و نقره ساخته بودند. و بر فیل سواری مهاراجه هودج مرصع گذارده بودند. بآن هیئت و هیئت و جلال تا خارج شهر رفتند. از دروازه شهرالی بت خانه از دو سو سوار ایستاده بود. همانکه به خارج شهر در آمدند شلیک توپ کردند و آنجا چند گاری موجود داشتند. خود مهاراجه در گاری سوار شده این فدوی و خلیفه محمد حسن وزیرش را باتفاق خود در گاری نشانیده تا بت خانه رفته. ایشان به عبادت مشغول شده ربع ساعت بعد مراجعت نمودند. این بت خانه قریب به باغی بود که منزل بقدری داده بودند. و آنجا نیز شلیک توپ و تفنگ نمودند و اینکه رسم دارند که بر سر در باغ رفته و بعد شلیک نمایند. چون پاسی از شب گذشته بود پیاده نشدند.

و در کشمیر مهاراجه آنجا طرز دیگر عید می کنند. و آن این است که در میدان بسیار وسیعی دربار میکنند و از عالی و دانی تماما جمع میشوند. سه شکل از مقوا میسازند. یک زن و دو مرد. یکی را نامش خدا میگذارد و دیگری را فاسق زن خدا و آن شکل دیگر، زن خدای آنها است. و رب یبول الثعلبان براسه ، لقد ذل من بالت علیه الثعالب. بعد از جلوس مهاراجه آن شکل فاسق را به توپ و تفنگ آتش میزنند و مهاراجه نذر گرفته و آنوجه را مهاراجه داخل خزانة مینمایند و بکسی هم خلعت و انعامی نمیدهند. بر خلاف مهاراجه پتیاله که آنوجه نذر را خدام مهاراجه میبرند و مردم هم خلعت میدهند؛ و به قبح این حرف برخورده ظاهر نمی سازند.

دهلی که شاهجهان است.

در ۱۴ شهر شعبان از آنجا روانه دهلی شد و در پانزدهم وارد دهلی شد. از طرف کمیشنر آنجا لوازم پذیرائی از هر وجه به عمل آوردند و





همان روز عصر نایب کمیشنر ملاقات کرد. روز بعد چون یکشنبه بود و یک دو روز زیاده اقامت نشد ملاقات کمیشنر ممکن نشد. «والخیر فیها وقع هین لنا» ماده تاریخ آن است و دهلی پای تخت سلاطین بوده و عمارات سلطانی عالی و مقابر بزرگان و عمایید بسیار است. مگر آنکه از آثار پادشاهان و سلاطین زادگان جز نشانی از مکانی آثاری بغیر دیواری باقی نیست و یک دو عمارت آن را با حمام و مسجدی که در خانه سلطانی است فرش، و زمین و دیوارها را تماماً از سنگ مرمر ساخته و به طلای اشرفی نقش و تذهیب نموده و دریچه‌ها و پنجره‌های آن عمارت از طرف بیرون که مشرف است به رودخانه و منظر آن خارج شهر است و تماماً از سنگ مرمر یکپارچه و چنین سنگ را مشبک کرده‌اند که به از آن ممکن نیست به همه نزاکت و نظافت و باریک‌کاری‌ها بعد چندین سال و انقلاب لیل و نهار هنوز پایدار است و صناعی آن مسجدی است که دیده عقل دانشمندان جهان حیران و چشم دانش مهندسان و صناعان زمان در آن نگران و هر طاق افزایش از رفعت شان و بلندی همت سلاطین روزگار یادگار است. چنین عمارت را انگریزها سربازخانه کرده افواج ساخلو و توپخانه را در آنجا منزل داده‌اند. و این عمارت از شهر قدری دور است. وقلعه بسیار مضبوط و محکمی دارد.

و بنای این شهر از سلاطین قطب شاهی نیست، بعد از ایشان ساخته‌اند. و شهری که سلاطین قطب شاهی سلطنت کرده اند، قریب شش کوس از این شهر دور است که باطره خراب شده و کسی ساکن نیست. و منار قطب که واقع در مسجد قطب شاه است و در شهر قدیم است، این هم از بناهای مشهور هند است که هر کس به دیدن آن میرود و



سید و هفتاد و هشت پله میخورد و پنج درجه است. در اول و سوم آن بعض جا مقدس و بعضی جاها پهلودار است؛ و درجه دویم و چهارم و پنجم، این سه درجه مدور است و تحریرات زیبا و گل‌کاری‌های حیرت‌افزاست که از سنگ مرمر و سنگ سرخ ساخته‌اند و محل موذن را برق خراب کرده و حجاری بسیار خوب کرده‌اند. آیات قرآنی را بخط ثلث نوشته‌اند به قسمی که در ملاحظه از پای منار از روی زمین الی آنچه چشم به بیند یک قلم است و نمی‌شود تمیز داد که آنچه بالاتر است خفی‌تر و یا جلی‌تر است گرچه در واقع آنچه در بالا واقع است جلی‌تر است، مگر چنان میزان گرفته که کمتر میتوان تمیز داد. و بقدری جلی نوشته است که آیات بالای منار از روی زمین بدون عینک معاینه دیده و خوانده می‌شود. و در عهد فردوس مکین سلطان شمس‌الدین الشمس در سنه ۶۰۷ هجری بنای آن را گذارده‌اند. و در آن نواحی بنایی به این بلندی و استحکام و صنعت نمی‌باشد. نوشته‌اند که سلطان والاخان مسبوق الذکر که در عهد حکومت خود تیخانه راجه پهتور را که بزرگ‌ترین معابد هند و از مشاهیر آن‌ها است بواسطه کثرت قوت اسلام در آن زمان شکسته و از سنگهایش خداست که مسجدی در کمال عظمت بنا نماید که یادگار از قوت اسلام بماند و منار دیگر در محاذی این منار قطب بنا نموده و بعضی از ابنیه آن مسجد را نیز به کار گذارد. مگر به سبب انتقال از این جهان و ارتحال به سوی جنان و انقلاب زمان سمت اتمام نپذیرفت، همان قسم ناتمام باقی ماند.

و دیگر مقبره صفر جنگ است. آنهم از بناهای عالی است. و دیگری مسجد جمعه‌ایست که در این شهری که بعد از سلاطین قطب‌شاهی بنا شده واقع است و مسجد به این



دبلیو ف. ز. کولتر، مسر، برنوسکرت، مناج نارن (۱۴۰۰۰۰) بچ



وسعت و خوبی از هر جهت که ملاحظه فرمایند در تمام هند نیست. و آنچه الحال مسجدی بنا میکنند از گروه و نقشه این مسجد بنا می‌کنند. و این مسجد در عهد جنت آرامگاه شهاب‌الدین محمد جهان شاه جهان پادشاه بنا نهاده‌اند. و بنای مسجد مزبور به قدر پنج زرع تخمیناً بل متجاوز از زمین مرتفع، و تفصیل حسن تعمیر آن از حیز شرع و بیان خارج است. بنایش همه از سنگ مرمر، اکثر جاها و گنبدها را به خط‌های بسیار فرش نوشته‌اند و از سنگ مرمر بریده و نقش و نگارها و گل و برگ‌ها را تماماً از سنگ موسی بریده و در سنگ مرمر نصب کرده‌اند. و گنبدهایش از سنگ مرمر است و خطوط دور گنبد را از سنگ موسی بریده و در سنگ مرمر تعبیه نموده‌اند و قطعات سنگ‌های بسیار بزرگ را چنان وصل نموده‌اند که به نظر عقل در تصور آن حیران است و منبرش از یکپارچه سنگ خام است. طول ایوان و شبستان مسجد نود زرع است و عرض آن سی زرع است و درون آن هفت محراب است که محراب وسط از سایر بلندتر است. و فرش زمین را از سنگ سرخ کرده و به شکل محراب تراشیده‌اند. برای هر یک نفر در واقع مصلائی ساخته‌اند و اطراف آنرا تحریری از سنگ سیاه کشیده‌اند و صحن مسجد نیز تماماً از سنگ سرخ مفروش است. به نهایت وسیع و با صفا و فضا است. یکصد و سی و شش زرع عرض و طول دارد و در وسط حوضی است از سنگ رخام. و به اطراف صحن طاق‌های فرش اسلوب و حجرات و غرب ساخته‌اند و به هر چهار گوشه‌اش برج‌ها و مناره‌های بلند به طرزهای فرش بنا نهاده‌اند و مبلغ ده لک روپیه در این مسجد مصرف شده و تاریخ آن را چنین یافته‌اند:

### مسجدی کان کعبه ثانیست تاریخش بُود      قبله حاجات آمد مسجد شاه جهان

و در یک گوشه مسجد حجره‌ایست که اشیاء متبرکه در آن نهاده‌اند. از جمله موی و نعلین شریف حضرت سرور انام است و قرآن خط امیر مومنان و حضرتین امامین هم‌امین سیدی شهاب اهل الجنه در کمال تجبیل و احترام داشته‌اند. و از قبیل مقبره صفدر جنگ و مقابر سلاطین و وزراء و امراء آنچه هست، و امکانه که مسمی بکربلا و نجف است، بسیار و جمیعاً خراب است. مگر چند عمارت از آنها که فی الجمله تعمیر و ساخته میشود. و سایر هم‌رور دهور از حیز اصلاح شده‌اند که سیلاب باران متواتر آن آثار را واضح دارد. «و حلی السیول علی التلول کانه‌ها زبر تجد متونها اقلامها».



## بلده آگره<sup>۱</sup>

در ۱۷ شهر شعبان از آنجا روانه آگره شد. و آنجا مسمی به اکبر آباد است. و اکبر آباد پای تخت شاه جهان و اکبر پادشاه است. در این شهر مقابر وزراء و سلاطین بسیار است. عمارت پادشاهی که در قلعه واقع است بسیار خوش طرح و خوش وضع است و تماما از سنگ مرمر بنا شده. مثل عمارات سلطنتی دهلی سربازخانه کرده‌اند: «ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها». و بهمین لحاظ که سربازخانه و قورخانه کرده‌اند، بسیار خراب و ضایع شده است.

مگر در آن اوقات چون فرمانفرمای هندوستان بعد از مراجعت از سمیله بقرار معمول که هر سال در جایی دربار میکند، بجهت تشریف آوردن ایشان یک دو عمارت را تعمیر می‌کردند.

و از عجایب بقراری که گفتند این است: که دو سنگ سیاهی که سوادی از جلالت سلطنت باشکوه و وقار این دیار بر بیاض صفحه روزگار آشکار دارد، واقع در یکی از عمارات سلطنتی است که تخت طاووس معروف را بر روی آن نصب میکردند و آن سنگ را سنگ موسی گویند. و این سنگ یکپارچه است که سه زرع طول و دو زرع و نیم عرض تخمینا دارد و نیم زرع قطر و بطرز تخت تراشیده‌اند. و پایه آن از خود او است که حال بعد از وضع پایه، چهار انگشت متجاوز قطر دارد. بعد از انقراض دولت اکبر شاه یکی از راجگان، اکبر آباد را گرفته و در آن عمارت دربار کرده، همانکه خواسته بود بر تخت مزبور نشیند و پای خود را گذارده بود، سنگ موسی مذکور به طریق مثلث از یک گوشه شکسته است. و دیگر مقبره اعتمادالدوله و اکبر شاه است. و مقبره اکبر شاه از سنگ سرخ است که شبیه به سنگ سماق است و پنج طبقه است و طبقه پنجم را از سنگ مرمر فرش کرده اند و پنجره‌های آن نیز از سنگ مرمر یکپارچه است و چنان حجاری نموده‌اند که نظر ناظرین در حیرت است. و بهترین بقاع و عمارات که در هندوستان است و منحصر بفرد است، و از اطراف هر کس بتماشای آنجا می‌رود، مقبره تاج محل است و از اطراف هر کس به تماشای آن می‌رود. مقبره ممتاز محل معروف به تاج بی بی است هلیله جلیله عرش آشیان شاه جهان است که حجاری و بنائی و طراحی ختم است به آن مقبره و مشهور آفاق است. با وصف کهنگی و امتداد ادوار و دهور هنوز خفرت و لطافت و نظارت آن برقرار است. و علت بنایش آنچه به سمع راقم آثم رسیده این است که بیگم ممدوحه در ایامی که حامله بود بر دختر چهارمین آوازی انین و ناله حزین از شکمش شنید، آن را تطییری زد بر قلت بقای عمر خود در جهان. با حضرت شاه جهان گفت که بعد از تقصیرات، مرا دو مطلب است: یکی آنکه بعد از فوت من زوجه دیگر اختیار ننماید،

۱. آگره به الف مهمله و کاف فارسی و راء و هاء مهمله نام شهری ایست که مسمی به اکبرآباد است.



ثانی آنکه بر مرقدش امارتی بنا نماید که نظیر آن در خطه هندوستان، بلکه در چهار رکن جهان نباشد. بعد از بدرود آن مخدره این جهان راز حکم حضرت پادشاهی صناعات نادر و معماران ماهر و مهندسان از اطراف و اکناف طلب کرده آمدند و نقشها کشیدند و کارهایی نمودند تا اینکه این نقشه مطبوع خاطر پادشاهی افتاد و بر کرسی قبول نشست. حکم به بنای آن دادند و در ساعت سعد شروع نمودند در کار. که حجاری و بنائی و طراحی ختم است بان مقبره و مشهور اتاق است و تمام آن از سطح زمین الی پوشش گنبد تماما سنگ مرمر است. آنچه از اره مقبره و ایوانها است چنان گل و برگ در آورده اند که از دور چنین بنظر میآید که درخت گلی است. و بقدر یک بند انگشت بل متجاوز سنگ را گود کرده اند. وقتی که بدرستی از قریب ملاحظه شود، یک قسم گل و بوته از سنگ برنیارده است، بلکه دو سه قسم گل است و هر قسم گلی را بقدری در سنگ گود نموده که درجه دویم و سیم حجاری سنگ به گودی یک بند انگشت شده در آنچه از ازاره به بالا است. بعد در کتیبه سنگ مرمر را خالی کرده و در او سنگهای الوان از قبیل عقیق و سنگهای رودخانه زبده که شبیه به عقیق شجری است و نظیر سلیمانی است، گل و برگ بریده در سنگ مرمر مورق کرده جای داده اند. و چنین این سنگها را وصالی کرده و منصوب کرده اند که بهیچ وجه تمیز داده نمیشود، حتی اگر لمس هم بشود. و اما کتیبه داخل گنبد و ایوانها و دوره گنبد و منارهها، آنچه بخط سیاه بریله و دور سنگ مرمر جای داده اند که از دور چنین معلوم می شود که بر روی سنگ مرمر بقلم سیاهی نوشته اند. تاریخ فوت تاج محل ۱۰۴۰ و در سنه ۱۰۴۶ بقعه به اتمام رسیده و در سنه ۱۰۷۶ خود شاه جهان



فوت شده. و دیگر موتی مسجد است که آنهم از سنگ مرمر ساخته شده و در قلعه‌ای که عمارات سلطانی است واقع است. و مسجد جمعه‌ای است که در شهر واقع و نظیر و شبیه مسجد جمعه دهلی ساخته‌اند. پنج روز در آگره اقامت شد.

## کانپور

در ۲۲ شهر شعبان از آنجا روانه کانپور شد. نایب سکرتری کمیشنر در استیشن استقبال کرده و در داک بنگله یعنی مسافر خانه سرکاری منزل شد. و خود کمیشنر در آنجا نبود به اکبر آباد رفته بود. و این شهر کانپور شهری است که انگریزها در ایام بلوا شکست خورده و محبوس شده و عاقبت ملجاء شدند، مستجیر مسلمانان گردیده و خواهش کردند که از رودخانه گنگا راه داده که بقیه عیال و اطفال خود را از مهلکه نجات داده بیرون برند. در ابتدا مسلمانان پذیرفتند بکشتی‌ها سوار شده که از رودخانه گنگا گذر نمایند. در خفی مسلمانان اشخاصی چند گماشته بودند که انگلیسی‌ها را هدف تیر بلد ساخته حتی ابقاء به زن و بچه ایشان نمایند. چنین کردند و از آن جمع فقط یک نفر زخمی که در جزو قتلها افتاده بودند و در نی زار و بیشه خود را مخفی کرده بود، جانی بدر برد. بعد از فتح، انگلیسی‌ها کشتگان خود را جمع کرده و در چاهی دفن کردند و شکل زن مصیبت زده ساخته بر روی آن نصب کرده‌اند و اطراف آن باغ ساخته‌اند. و دیگر پل نهر جدید است که تازه انگریزها از رودخانه گنگا بریده و جدا کرده بشهر آورده‌اند. و ثانیاً از شهر بیرون برده داخل رودخانه کرده‌اند. و عرض این نهر تخمیناً سی زرع است که کشتی‌های کوچک بادی بخوبی آمد و شد می‌نمایند، و عمق آن قریب ده زرع است. لیکن برای سهولت عبور کشتی‌ها که آب مرتفع شود، چند دروازه مقرر کرده‌اند و اسکرو و چرخها و زنجیرها نصب کرده‌اند که دروازه را بسته آب مجتمع میشود. و کشتی را عبور میدهند و بعد دروازه دیگر را چنین کرده تا آنکه از همه دروازه‌ها بگذرد. از کانپور به لکنهو ریل گاری آتشی را کشیده‌اند. و بواسطه اینکه پل رودخانه گنگا با تمام نرسیده وصل بریل آتشی الله آباد و کانپور نشد. تخمیناً سه چهار میل فاصله است. از آن طرف رودخانه تا لکنهو گاری آتشی میرود و این راه گاری را دولت خود ساخته رجوعی به کمپانی ندارد و الحال از روی پل چوبی تردد مینمایند. از کانپور به لکنهو دو سه ساعت از راه ریل آتشی، راه است.

## بلده لکنهو

در ۲۷ شهر شعبان از کانپور روانه لکنهو شد. در آنجا بهیچ وجه اقدامی از طرف سر جارج کوپر چیف کمیشنر نشد. در خانه منشی رام پرشاد، مهتمم امام باره حسین آباد منزل



کرده سه روز اقامت شد.

شهر لکنهو پای تخت سلاطین بوده است و شیعه خانه هند است و مردمانش خوش‌خو و حریف دلجوی و ظریف هر زن مردش متخلق به خلق حسن و شیمه مستحسن‌اند. صغیر و کبیرش در فصاحت و بلاغت و خوش‌بیانی بدیع زمان‌اند و در اکل و شرب شهره آفاق، در پوشش و پوزش طاق امیر و وزیر برنا و پیرش به کبوتربازی و بادبان بر هوا کردن مشتاق و اقسام خوردنی‌های مرغوب و مذاق‌های مطلوب و مطعومات لذیذه و حلویات خوش مزه در هند منحصر به آن شهر است زن و مردش صاحب جمال و کمال پیر و جوانش عیاش و خوشحال ذکاوت و فطانت‌شان به حدی است که هرچه بینند به عینه سازند و به تحصیل هر فن که مشغول به سرحد کمال رسانند و [اما] عمارات سلطنتی بسیار است که از عهد امجد علی شاه و واجد علیشاه مانده است. بعد از بلوا بطرف انگریزها آمده است و بانگریزها در ایام بلوا بسیار صدمه در این شهر وارد آمده که کمتر از صدمه کانپور نبوده است. و هر روز از اطراف به جنگ و جدال مشغول، و تاخت و می‌کردند. حتی در بعضی اوقات این زن خود مباشر جدال و ملبس بلباس مردان میشد. گرچه زن است مگر کار مردانه میکرد. عاقبت چاره‌اش نکردند. خود از پریشانی و تمام شدن مخارج ملجاء شده او و پسرش بههاراجه نی پال پناه برده، در آنجا سکوت اختیار کردند. نه اطاعت از شوهر و پدر کردند و نه از انگلیسها و هر قدر انگریزها سعی و کوشش کردند که مهاراجه نی پال ایشان را بدست دهد نداد.

از قراریکه مسموع شد، مهاراجه آنجا سلطنتی مختصر و مستقل دارد و اطاعت انگلیسها نمی‌نماید. و از طرف کلکته راه آنجا بسیار سخت و صعب است. بلکه مشهور است که اصعب از راه کشمیر است و سردسیر است. و مردمان آنجا شجاع و دلیرند و ممکن نشد که بانجا برود.

یکی از منتسبان وزارت آن حکومت که به سفارت بکلکته آمده بود، در خانه گورنر جنرال فرمانفرمای هندوستان یک مرتبه ملاقات شد ظاهر حال آن گونه بود بر فطانت و زیرکی و هوشیاری.

باری محل سیاحت و گشت در لکنهو، اغلب بلکه همه، دیدن کربلا و نجف و امام باره و تکیه است. یعنی نوابان و وزراء شبیه کربلاء و نجف را ساخته‌اند، در آن امکانه تخریب داری می‌نمایند. لیکن اغلب مخروبه شده مگر امام باره و حسینیه حسین آباد که بحال خود باقی است و ما بقی را خراب کرده‌اند. مثلاً امام باره آصف‌الدوله را که اوسع از همه و مکان عالی است حضرات انگلیسی‌ها توپخانه کرده‌اند و عمارات سلطنتی را بعضی را کلوب و مهمانخانه نموده‌اند، و بعضی را کورت عدالت و بعضی را داروغه و کلانتر اقامت کرده‌اند و بعضی را به مردم کرایه داده‌اند.



و دیگر مدرسه‌ایست که شخص انگریز در زمان پادشاهی در کنار رودخانه ساخته است بسیار خوش طرح و خوش وضع است و یکصد و چهل طفل در آنجا درس میخواند و هفت مرتبه است و قبر خود انگریز در آنجا است.

## بلده بنارس

در دویم شهر رمضان المبارک روانه بنارس شد. چون در استیشن [موتل] سرای، مذکور شد که جناب فرمانفرمای هندوستان دربار اکثر را موقوف و دو روز بعد به کلکته می‌رودبه شهر بنارس رفته بعد از مراجعت از برمه دیده شد. معدود قلیلی، چهار پنج نفری از تبعه دولت در آنجا اقامت دارند و به تجارت و کسب مشغول‌اند، و بهیچ وجه منقصتی در حال و کار ایشان نبود. و این شهر در کنار رودخانه گنگا واقع است. و هنود این رودخانه را پرستش می‌نمایند. و معابد بزرگ هنود در این شهر است و این شهر را بلا تشبیه مکه خود می‌پندارند؛ و اقامت و عمر خود را بسر بردن در آنجا مایه نجات دنیا و آخرت میانگارند. و از ممالک بعیده چه بقصد زیارت بتخانه بزرگ و چه به قصد توطن بآنجا آمده اقامت اختیار می‌کنند و از دنیا می‌گذرند و بجزئی قناعت کرده گذران میکنند

شیخ محمد علی حزین که از اهالی ایران و مدتها در این شهر بسر برده، در آنجا جمعی کثیر و جمعی غفیر منتقدین دارد و صاحب موافات و دواوین است این شعر از اوست:

از بنارس نروم معبد عام است اینجا هر برهمن<sup>۱</sup> بچه‌ای لیچمن<sup>۲</sup> و رام است اینجا

و چون این شهر کعبه آن جماعت است، در مذهب هنود بر هر تکلیفی عند الاستیطاقه واجب است بانجا برود و دور این رودخانه گنگا غسل نماید. و از هنود متمول معتبر بقدری که در آنجا جمع اند و در هیچ بلدی از بلاد هند اینقدر هندو نیست، و این رودخانه گنگا را خدای خود نگاهشته‌اند. چنانچه مذکور شد وقتی که انگلیسیها خواسته بودند نهری از رود مزبور داخل شهر کانپور نمایند. بسیار شورش و سعی کردند که دولت انگلیس از این خیال منصرف شوند.

چون چاره نکردند گفتند: مخلوق را چه قدرت است که از خدا شعبه‌ای جدا نماید و چنین سوء ادب را مرتکب شود. تا آنکه بعد چندی دیدند که آب بشهر آمده دانستند که جسم سیال مایل به مسیل است و عقل را به این دلیل و بر امکان جریان آب سبیل است.

و تجارت در شهر بنارس از هر قسم امتعه و اقمشه است. و عهده اقسام زربافت و کیمخاب و پارچه‌های نفیسه نهایت اعلی بانواع و اقسام در آنجا یافت و بافت می‌شود. و وضع عماراتش چهار پنج طبقه بر هم انبوه است. و مالیات آنجا پنجاه لک روپیه است

۱. برهمن قوم شرفاء و سادات قوم هنود است که اسبق و اشرافند از سایر اقوام.

۲. هنود لیچمن و رام دو برادر بودند که آنها را هنود، خدا می‌دانند و اشکالی از سنگ و چوب می‌سازند.

و حال آنکه قابل برداشت زیاده از آنجا است. مگر سبب آنکه اول سر داری که از انگریزها آنجا را تسخیر کرد، لغت نامه و عهدنامه کرده است که زیاد بر این نگیرند. لهذا به همان قرار باقی است و دیناری زیاد نمیگیرند.

## هکلی [هوگلی]

ازاستیشن متل سرای روانه کلکته شد. چون هکلی سر راه است، بجهت تحقیق حال امام باره و حسینه آنجا که از بناهای شخصی اصفهانی است که حاجی محسن نام داشته؛ در هکلی سه چهار روز اقامت شد.

متولی حال آنجا میر کرامت علی که از اهل ایران است هست. در چهل سال پیش خفیه نویس انگلیسی‌ها بوده در طرف کابل و قندهار، و انگلیسی‌ها بواسطه امانت و فضلش مشار الیه را متولی قرار داده‌اند. و تفصیل امام باره و حسینه مزبور این است که حاجی محسن نام اصفهانی آنجا را ساخته و اصل وقفنامه آن زمین است در کلکته که انگلیسی‌ها تصرف کرده و خانه حکومتی و ما يتعلق به ساخته‌اند؛ و عاید از این زمین سالی سه چهار لک روپیه بوده است. بعد از تصرف، عوض از جاهای دور، خارج بین هکسل و کلکته داده‌اند. متولی قدیم بر آرامی کوشش بسیار کرده، به مرور اجاره آن رسید به لک روپیه؛ و متولی خود صاحب ضیاع و عقار شد و شش هفت لک روپیه



عمرت وزارت علم و معارف پیش از تدوین کلاس بر روز دستخ همای (۵۰۰۰۰۰) ۲۷



مالک شد، از ترس خدا و یا خلق واگذار بوقف کرده بعد از فوت او حکومت تصرف کرد و در سود گذارند و منافع زیاد شد. حال نصف کمتر را به متولی برای مصارف مقرر که متصدی امورات هنداند متکفل شویم زیرا که آنقدر از انگلیسها که دخیل در کار هند هستند اعم از آنهایی که درلندن می‌باشند و یا در خود هند هستند، موجب و مرقوم کل اینها از مالیات هندوستان داده می‌شود.

چون از هر طرف نالش بسیار کردند، عاقبت از پارلمنت حکم شد که از اهالی هند، از هر ملک، یک دو نفر شخص بزرگ و باهوش و زیرک و صادق بفرستند که درلندن تحقیقات بشود. از هر جا فرستاده‌اند. خود مشار الیه با یک دو نفر دیگر نیز از بنگاه مقرر شد که بروند که حقیقت امر و شرح حال را بیان نمایند. حال زمیندارهای<sup>۱</sup> بنگاله در این سنوات بخصوص در سنه ۱۲۹۰ بواسطه نیامدن باران بد است و بسیار شاکی‌اند از زیادتی مالیات، بخصوص از قاعده<sup>۲</sup> اخذ وجوه دیوانی. زیرا که بجزئی وسیله و ادنی بهانه گر چه یک ساعت هر گاه تاخیر شود، در وصول وجه، کلکتر و صاحب جمع میتواند زمین را {بسلام} کرده وجه خود را دریافت نماید. و از این جهت بخصوص منتهای شکایت را دارند. و نوابان و راجگان نیز شاکی‌اند و جهت شکوه ایشان این است که بعضی را ملکشان را تصرف کرده و دستشان را از ریاست و حکومت کوتاه نموده‌اند. و بعضی را که قدری از ملکشان را تصرف کرده و علاوه وجه هم میگیرند؛ و گذشته از آن اقتدار و تسلط سابق را هم ندارند. و بعضی بواسطه اینکه نگاهبان یعنی از قبیل رزیدنت<sup>۳</sup> و پولی تیکل اجنت<sup>۴</sup> در ملکشان گذارده‌اند. که ملجاء‌اند در کوچکی و اطاعت و تملق از آنها؛ و بعضی را که بعلاوه رزیدنت و پولی تیکل، اجنت لشکر هم گذرانده‌اند. که حالت و قوه نفس کشیدن ندارند، کانه مقید اند نیست کن را زهره چون و چرا، زیرا که امیدواری به یک دولت بزرگ دارند و داشتند و به پشت گرمی آن دولت بلوآ<sup>۵</sup> کردند. حال هم بهمان دولت چشم دارند، تا مگر این هیاهوی آمدن روسها چه کند. و اما قواعد حکومت و ریاست انگلیسها در هند آن است که بر چند قسم است: یا این است که جمیع ملک را متصرف اند و بالمره از دست پادشاهان و راجگان و نوابان خلع کرده‌اند؛ و یا خلع نکرده‌اند و بدست خود آنها است. لیکن قدری از ملکشان را انتزاع کرده‌اند. و در کل صورتین یا رزیدنت و یا پولی تیکل اجنت دارند و از هر روپیه، چهار آنه یا هشت آنه بر حسب اختلاف قوا و قدرت ایشان و محصول ملکشان میگیرند.

آن ملکهایی را که بالمره و کلیه متصرف‌اند، حکام از خود دارند و آن حکام هم بر چند

۱. زمین دار ملک و صاحبان ملک را که زراعت دارند گویند.

۲. رزیدنت کسی را گویند که در ممالک باج ده معین نمایند که در امر ملکی و خارجه هر دو دخالت نمایند.

۳. پولی تیکل اجنت وقایع نگار امور مخفیة ملکی است.

۴. شورش است.



مرتب و درجه‌اند:

اول گورنر جنرال نایب السلطنه و فرمانفرما است و در کلکته مقیم است.

ثانی گورنر که حاکم است.

ثالث افتنت گورنر که درجه ثانی کورنر و حاکم است.

رابع چیف کمیشنر یعنی ضابط نمره اول.

خامس کمیشنر ضابط است.

سادس دی پوتی کمیشنر، قائم مقام ضابط.

و در تمام هند دو کورنر دارند که یکی در بمبئی میماند و دیگری در مدرس. در کلکته و الله آباد و پنجاب لفتنت گورنر، مقیم و مامور است. در لکنهو و رنگون و آسام، چیف کمیشنر مامور است. در بلاد دیگر مثل کراچی و غیره کمیشنر است و دی پوتی کمیشنر؛ و از این دو صنف بسیار دارند و اما قضایا و محاکمات را بقانون خود حکم مینمایند، مگر ارث را که میگویند هر مذهب را بقانون همان مذهب حکم باید کرد.

و یک شکوه مردم از این سبب است که هر مذهب را در همه احکام بقانون خودش حکم نمیکنند. بعلاوه مخارج گزاف که وکیل و باشر میگیرند گردن گیر مردم می شود. شاید برای یکصد روپیه مقدمات هزار روپیه باید خرج کنند و بحلق وکیل و باشر بریزند، آیا در روز فیصله قاضی چه حکم کند؟ و بسیار وقت می شود کلم بطرف و حقیقت مدعی علیه داده میشود. آن وقت باید مخارجی را هم که او متحمل شده در جوابدهی مدعی بعلاوه اصل ادعا باید مدعی بدهد، بغیر آنوجهی که خود بوکیل و باشر خود داده است.

در اینصورت در متن واقع که ملاحظه شود، بر یکصد روپیه دعوی، دو هزار روپیه از طرفین خرج و بحلق وکلاء و عملجات عدالت رفته است. و این نه بطریق رشوه است بلکه باسامی مختلفه باشخاص متفرقه بر حسب قراری که از دولت خود داده اند، هر کسی سهم مقرر خود را میگیرد.

و یک نفر وکیل یا یک بالشر در یک مقدمه از مدعی و مدعی علیه هر دو نمیتواند سخن بگوید. هر یک از متداعیین وکیل مخصوص باید بگیرند. و کذلک در صورتی که حکم بطرف مدعی داده شود. و بسیار میشود که اصرار متداعیین خراب و تمام میشود که قوا و استطاعت تقابل و دادن مخارج ندارند و هنوز مقدمه جاری است و صورت اتمام نیافته. و مقدمات چهل ساله و پنجاه ساله بسیار است که هنوز فیصله نشده است. فرضاً احدهما تمام شد، از هر جهت که بنان شب محتاج است و عیال هم دارد و پول زیاد مطالبه دارند و قوه دادن ندارد، آنوقت باید قید بشود.

اگر احد از متداعیین که مقدمه را برده اند طالب قید باشند، مگر بعلاوه آنهمه مخارج متکفل مخارج این قیدی باید بشود و الا قید نمیکنند. و اگر چیزی دارد و مساهله و



مسامحه در دادن وجه دارد، خانه و ما یملكش را ليلام کرده و حراج نموده وجه خود را میبرند.

شاید ملك این شخص وقف باشد، یا دیگری وقف کرده و متصدی او است، هیچ ملاحظه نیست. در حراج آنچه که فی الجمله ایمائی در تعلق باین شخص دارد درنگ و تاملی نیست و ملاحظه خدائی بهیچ وجه در میان نباید باشد.

و در فیصله مقدمه هم شاهد هر که باشد از هر مذهب که باشد، مسموع است. و حتی المقدور تفتیش در حال شاهد نیست. که آیا این شاهد جعلی است، یا پول گرفته شهادت میدهد. ولی اگر از متداعیین یکی مخبر شد و مطلع کرد و به ثبوت هم؟ گرفت گیری در حق شاهد می شود والا فلا؛ و بدو نفر این قسم شهود حکم میدهند.

چنانچه در مقدمه مسجد {؟} و ایرانیها که مرحوم حاجی محمدحسین شیرازی ساخته و موقوفاتی چند مقرر کرده در واقع در نزد سایر قوم اسباب رو سفیدی شده، در حین وفات چون اولادی نداشت، زوجه خود را وصی و وکیل نمود و تولیت را هم بدست این زن گذارده؛ گر چه مناسب حال نه این بود، مگر امری بدون اطلاع کسی واقع شده بود. خلاصه حاج زین العابدین شیرازی امین التجار چون دیده که مال وقف در معرض تلف است و ضعیفه صلاحیت ندارد، محض حرفه و غبطه و حفظ مال وقف که تلف نشود، در کرت عدالت فریادی بر ضعیفه کرد که تولیت مسجد را من مستحکم. مدتی نزاع کردند. و هر قدر هم از این طرف کارپرداز خانه ممانعت ضعیفه را نمودند نه پذیرفت. عاقبت در کرت عدالت حکم دادند که حاجی زین العابدین را نمیرسد گفتگوئی نماید. مسجد و موقوفات باید در دست زوجه حاجی محمدحسین حسب الوصیه باشد و مخارج عدالت طرفین از مال وقف داده شود. دیگر ملاحظه وقفیت آن نکردند.

و عمده اسباب خرابی مردم و رعیت از این عدالت است. ظاهرا مدخول عدالات انگریزی در هر ملک و ولایات، اگر چیزی کمتر از یکی از شعب مالیات باشد، بلکه جمعی میگویند زیاده است. زیرا که کسی که یک تومان مالیات بدایون میدهد، شاید در مقدمه یک تومان در عدالت هزار تومان خرج آن میشود و در واقع بردن مقدمه در عدالت، باخت است تا چه رسد به باخت.

اما انتظامات ملکی شان بسیار خوب است. زیرا که کمتر خانه ایست که اولاد دیواری داشته باشد، و اگر هم دارد منتها یک زرع الی یک زرع و نیم و ثانیاً در خانهها باز است، مع ذلک دزدی بسیار کم است. و اگر هم دزدی شود کمتر وقتی است که پیدا شود. زیرا که از صاحب مال شاهد میخواهند که رویت دزد و دزدی را کرده باشد. و دزدی که اقامه شاهدین عدلین بر او شود چرا دزدی کند و برنخواهد. از آنکه سرقه عبارت است از بردن مال غیر در خفا بلا اذن صاحبش. چگونه متصور شود که هر گاه شاهدی حاضر باشد،



دزد مرتکب سرقه شود؟ و یا شاهد چرا دزد را ول کند؟ خبط عظیم در این باب از این حکومت واضح است؛ و بر وجه انتقادشان کلف خلاف عقل لایح. گویا سبب این باشد، که از هر امری دزدی را بدتر می دانند، نمی خواهند حتی المقدور کسی را متهم سازند. و جهت آنکه دزدی کم میشود برای آن است که اجزاء عسس از وقت «واللیل اذا عسس» تا «والصبح اذا تنفس» در هر کوچه و برزن به قدر ماره در هر گذر ایستاده اند و دل دیده به عابرین و سایرین داده اند. یا بسیار دزدی چالاک و بی باک باید که تا چیزی از کسی بریاید و یا با عسس بسازد و شرکت نماید، و الا محال است که بمقصودش فایز آمد. و اما سبل و طرق، بسیار امن و امان است، در همه شهرها چه از راه کاری آتشی و چه غیر آن بفاصله هر چند کوس عسس و پولیس و سپاهی مقرر نموده اند. لیکن مال مردم خوردن و بر یکدیگر محض عناد بیجا دعوتی کردن بسیار است. و افلاس نامه جعلی گرفتن و مفلس جعلی شدن و مال مردم را خوردن و جامه بیحیایی بر سر کشیدن بسیار است. بلکه هر که مفلس شد اعتبارش بیشتر و داد و گرفتنش زیاده میشود. منتها بعد از آنکه ادعاء افلاس کرد نامه به دستش آمد تا یکسال بیکار است و بعد بهر کار که خواهد تواند اشتغال نمایند و برای هیچ امری سوای قتل که قاتل را میکشند، سزایی سوای قید ندارند. مگر مدت قید بر حسب اختلاف قصور مختلف است. لیکن این اوقات دزد را فی الجمله ایذا میدهند، آنهم نه چندین که اقرار نماید و بتواند در محکمه قاضی نالش بر مباشرین نماید. و هر گاه نایش نماید و ثابت شود، مباشرین را سزا می دهند که چرا چنین کردند. و در قتل قاتل هم مساهله مینمایند. حتی المقدور سعی دارند که کسی را نکشند، گرچه



باید قاتل خود را دیوانه قلم دهد از او میگذرند. منتها این است که قیدش مینمایند. و این قبیل مقدمات هم چند درجه دارند که قاضی عدالت پولیس همه را نمیتواند حکم جاری نماید. گر به آن درجه مخصوص که حد او را مقرر کرده اند. زیاده نمیتواند و باید رجوع بمحکمه بزرگ شود. و حکومت بوجه من الوجوه نمی تواند در اموراتی عدالتی دخالتی نماید و یا حکمی کند. حکم مقدمات بدست قاضی است، که از دولت معین است و قاضی محال است که بتواند دیناری از احدی رشوه بگیرد. در صورت وقوع، جز اخراج از نوکری حکمی ندارد. بلکه امر نگرفتن رشوه از منشیان حکومت و سلطنت بسیار منتظم است و اگر رشوه گرفت و معین شده از نوکری بیرون میشود؛ لیکن کشتن به از این است. زیرا که از این به بعد دیگر هیچ جا راه ندارد، هیچ چیز، هیچکس به او نمی دهد، و این قدغن دولتی است. در واقع از گرسنگی باید بپرد و نزد احدی راه ندارد. لیکن اگر بگیرند، چون مسئله را فهمیده اند با اسم خود نمی گیرند، به اسم زنان و پسران و دختران خود میگیرند. و هر گاه کسی هدیه و تعارفی باجزاء حکومت بدهد، او را مقدر نیست که ضبط نماید. یا باید نگیرد و اگر گرفت باید حراج کرده وجه او را داخل خزانه دولتی نماید. و هر ساله لکها از مردم میگیرند و بدولت خود میدهند. و جهت قدغن باین شدت و عدم طمع و خیانت نوکر، این است که نوکر را از اول خوب تربیت می کنند؛ و در هر منصب و هر درجه که باشد، مکفی المونه که سهل است، زیاده از کفایت میدهند. و در هر منصب که پنج سال خدمت کرد و خیانت نکرد، درجه او را ترقی میدهند، بدون واسطه و وسیله. و مواجب او را اضافه مینمایند. خصوصا حکام و مامورین اطراف را بعلاوه مواجب گزاف، مخارج مهمانی و ضیافت و مسافرت باطراف که محض سرکشی باضلاع حکومت خود برونند، و در ایام گرما که به بیلاق میروند میدهند. بغیر آنکه اسب و گاری و خانه و اسباب خانه از هر چیز که متصور شود، و نوکر از هر درجه و هر کار از قبیل پیشخدمت و فراش و جلودار و مهتر و غیر هم، نایب و منشی و مترجم همه مواجب خوار دولت و مامور بخدمت حاکم اند. حاکم مواجب خود را فقط بمصرف لباس و خوراک خود و عیالش میرساند. و مواجب یک نفر نوکر مخصوص هم اگر نگاهدارد، بزمه خود حاکم است. از این گذشته دیناری مصرف نمیکند. از مصرفی که متصور شود و فی الجمله ربطی به دولت خود داشته باشد. الا آنکه در دولت محسوب و اولیای دولت مجزا میدارند. و اگر هم در این حال خیانت نماید، باید از گرسنگی بپرد و امرش تمام است واسطه بردار نیست. گرچه قصورش جزئی باشد. و عدالت این دولت هم بر چند قسم است، هر اداره عدالتی دارد. مثلا تجارت و معامله و غیره دو عدالت دارد: یکی کوچک که مقدمات خفیف از یک روپیه را میتواند رسیدگی کرد. و در این عدالت چهار پنج قاضی مقرراند که برای آنها هم درجات مقرر است. و این عدالت را اسمال کاس گُرت میگویند و دیگری های گُرت



پارک شهریه جمع (۶۰۰۰۰) ۱۹۰۴

است یعنی عدالت بزرگ که هر طور مقدمه کلی باشد بانجا میشود رجوع کرد و در هر قسم که باشد. حتی اگر کسی از دولت و اولیای دولت هم شاکی شود مسموع می‌شود. و از طرف دولت هم مخصوص اینکار وکیل و بالشر مؤجب خوار مقرر است که اگر کسی بنام دولت و اولیای دولت نالش نماید، جواب بگویند. و دیگری عدالت پولیس است که مقدمات دزدی و قتل و زد و خورد را فیصله مینماید. آنهم هر گاه مقدمه کلی و بزرگ باشد بعد از دریافت و رسیدگی مجسرتت که قاضی پولیس است، رجوع بعدالت بزرگ می‌شود. در این صورت چون این قبیل مقدمات خارج از معاملات است، هر چند ماه، چند روز عدالتی مخصوص باز مینمایند که او را سیسن میگویند. در این عدالت از ارکان و اشخاص ملک، معدودی جمع و حاضر میکنند. قضات هم حاضر شده رسیدگی بمقدمه مینمایند. آنچه بنظر این اشخاص خارج از عدالت و مقدمه برسد و حکم نمایند، قاضی القضاات بصره سایرین حکم داده و آنحکم را حکام اجرا میدارند.

و دیگری عدالتی است که برای اضلاع و دهات اطراف خارج شهر مقرر کرده اند، که چند نفر قاضی هر روزه حاضر شده رسیدگی میکنند. این هم حد معین دارد. که از آنحد همانکه گذشت باز هم رجوع بعدالت بزرگ میشود. در همه عدالات باید وکیل و بالشر مجاز از مدارس که تعلیم یافته اند، و صحه قضات بعد از آنکه قسم هم در کورت یاد کردند گفتگو نماید و دیگری را مقدر نیست که حرفی بگوید. بغیر این دو صنف هم، عملجات، مواجب خواردولت و در حکم قاضی اند. [افتادگی دارد] آنهم نه این است که



دولت از خود بدهد. در ضمن مقدمه به اسم خرج عدالت از مردم میگیرند، دیگر زیاد و کم موقوف بمقدمه است، تا مقدمه چه باشد. مگر در صورتی که مدخول کثرت عدالت کم بشود، آنوقت از خود میدهند. لیکن آنچه از باب کسر داده‌اند، سال دیگر اضافه مینمایند و از مردم میگیرند؛ دقت بسیار در انضباط این کار دارند و اما لشکر تمام هندوستان از سوی بحر انگریزی و هندوستانی بقراری که مستر طران تن چیف سکرتری پنجاب در کوه مری گفت، با آنچه در ملک پنجاب است قریب بدو لک بلکه چیزی اضافه است و اینها دخلی بسپاهیان سواره و پیاده پولیس خارج و داخل شهر ندارند و تفصیلی که مشار الیه قلم داده اند از قرار تفصیل ذیل است:

### فوج سولجر انگریزی توپچیفوج سپاه هندی

هشتاد و پنج فوجیازده هزار نفریک لک و صدو یازده هزار نفر

توپ و تفنگ را گفت حساب ندارد. مواجب و مخارج و لباس همه چیز را دولت میدهد. سرباز و توپچی قدرت برای معامله دادن و کاسبی کردن ندارند. بلکه هیچ نوکر را مقدور نیست که بکار معامله و کسب و تجارت مشغول شود. و اما قشون راجگان و نوابان هند، سیصد و چهارده هزار پانصد و نود و هشت نفر تخمین شده و پنجهزار و دویست و پنجاه و دو عراده توپ برآورد کرده اند که دادند.

مگر ریاست حیدر آباد دکن و کشمیر و راجه سیتة والی کولیار زیاده از سایرین دارند. و تمام سکنه هند را یکصد و نود و پنج ملیان نوشته‌اند؛ و ممالک متصرفی باج گذار متفرقه انگلیسی‌ها را سی ملیان خلایق نوشته و تحدید کرده‌اند.

و یکصد سال است که هند را متصرف شده اند. مگر مامورین سایر دول که در هند اند اغلب از صنف تجار اند. مواجب و مرسوم گر چه ندارند، لیکن زیاده از مقرری از آن دولت مقرر دارند که از جهازات و تذکره و مهر نوشتجات و غیره میگیرند، لیکن مبلغ معین نیست. و هر گاه مقدمات رعایا رجوع بعدالت انگریز بشود یا نشود رسومی را که مرسوم است مامور میگیرد. و هر گاه امضاء و اجازه های مامور در دخول و خروج جهازات به بندر و یا در محاکمات و مقدمات نباشد، اعم از آنکه مامور اطلاع بدهد یا خیر، در دولت خود مواخذة خواهند کرد.

و اگر کپتان جهازی مرخصی مامور برود جرم خواهند کرد. و اشخاصی که در اداره امیر البحر و دریا بیگی آن دولت است، در بنادر به خوبی مواظب‌اند که احدی نتواند خلاف نماید. وقتی که درست دیده شود، زیاده از مواجب از این مرسوم عاید مامور میشود. و عمده مدخول مأمور از جهازات است که مبلغی معین از مانده در مال الجهاز میگیرد. و هر گاه احدی از رعایا تخلف بورزد مامور بحکومت اطلاع میدهد. و حکومت دولت دوست که مامور مقیم آنجا است حق مامور را گرفته میرساند.



و در کلکته قلعه ایست نظیر قلعه‌ای که در سایر ولایات است و جسارت شد. لیکن استحکام و انضباط این قلعه دخلی بسایرین ندارد و گلوله بدیوار و خاک زیر آن نمیرسد. زیرا که این دیوار قلعه و خاک ریز بقدر یک زرع اگر از زمین مرتفع باشد. الا آنکه نظیر گلوله خمپاره معیاری گیرند که در حین نزول از قوس صعود قلعه بیفتد، و یا گلوله خمپاره باشد. برعکس اهل قلعه، دشمن را بخوبی میزند. و هر گاه فرضاً دشمن یک برج را بهزار اشکال بگیرد از دو برج دو طرف آن میزنند. و این قلعه مسمی به ولیم<sup>۱</sup> قرط است، یعنی قلعه و نیم و اینولیم سپه دار لشکری بود که از جانب کمپانی به تسخیر کلکته مامور بود، و در سنه ۱۷۵۲ او مامور این کار شد و بعد از تسخیر، او این قلعه را بنا کرده و لارد کارن واتسن قلعه را باتمام رسانید.

حال قورخانه و توپخانه و جبه خانه و کارخانه دیگر که متعلق به توپ و تفنگ است تماماً در آن قلعه است. شهر کلکته قلعه دیگر ندارد. این قلعه در کنار رودخانه گنگا و جمنا که از کلکته میگذرد واقع است. و وسعت این دو رودخانه که در کلکته یکی شده اند، تخمیناً قریب یک میل است. و در خور و لنگرگاه کلکته تخمیناً تا سه میل راه، جهاز است آتشی و بادی در سه صف ایستاده اند. در هیچ جا لنگر گاهی بخوبی یعنی از حیث قرب ایستادن جهازات بخشکی نیست. بسیار نزدیک می تواند جهاز لنگر بیندازد.

شرح حال واجد علیشاه پادشاه لکنهو که بکلکته آمده‌اند و در خارج کلکته زمینی معین کرده به او داده اند. گر چه روی قلم در عرض حالش سیاه است و از تیرگی رایش شیعیان هندتبار هند. زیرا که شیعه خانه هند لکنهو است و محزب آنجا او است.

۱. ولیم: به واو مکسوره لام کنه بیا تحتانیه مفتوحه و میم ساکنه نام قلعه‌ای است.



نام این زمین و عمارات واقع اش موتیا برج است و بهرور در آنجا جمعیت بسیار، و شهری جدید شده که عمارات عالیه و شرف عالیه و بساتین نوائین منتزهات دلنشین و هر روز می سازد. و یک باغ وحشی ساخته که در واقع مربع وحوش و هوام و مرتع طیور و انعام است.

سالی یک مرتبه بموجب باش برد، اذن عام میدهند که هر کس بخواهد باش بردی خریده بانجا در آن وقت تواند داخل شد. و خودش شب و روز محشور با ایشان است. در ابتدا که او را آوردند بکلکته ماهی دوازده لک روپیه برای او مقرر کردند، قبول نکرد. هر قدر کسانش گفتند، نشیند و کرنیل هاربرت که الحال در بغداد قونسول جنرال است آنوقت برای حفاظت مقرر بود. هر قدر خواست که یکوقتی ملاقات نماید اجازه نیافت و جواب گفت که نه پول دارم و نه روی تو را می خواهم بینم. تا آنکه بعد از چند سال آنچه اندوخته بود، صرف و خرج نمود و قرض کلی بهم رسانید. آنوقت ملجاء شده اظهار کرد. انگلیسیها ماهی یک لک روپیه برای او مقرر کردند و ارباب طلبش را هم جواب گفتند؛ و در عدالت قدغن کردند که فریادی بر پادشاه آورد را نشنوند.

در ظاهر برای عزت او، و در باطن برای آنکه عاقبت گردن گیر خود انگلیسها میشد بجهت آنکه جواب می گفت مرا هر که قید کرده باید بدهد. این مطلب را کسی از منشیان پادشاهی نقل کرد. و این یک لک روپیه را که میگیرد نصف بل متجاوز آن



بت فاطمه بنگال از طرف شرق



مخارج خوراک، وحوش و حیوانات است. از قراری که گفتند بیست سی هزار کبوتر فقط دارد بانواع و اقسام. و هر قسم مرغ که در هر جا یافت شود برده و می‌برند برای او بقیمت‌های گزاف می‌فروشند و می‌خرد، که از جمله طاوس سفید است؛ و شوق بسیار باین کار دارد بخصوص کبوتر، و میل وافر بعیش و نشاط و طرب دارد. و خودش را گویند در علم موسیقی موسیقار است و در کوک ساز تار بر همه سازنده های کشمیر و نوازنده های قندهار سرآمد همه روزگار است. و هنگام رقص با زنهای خود در مجلس عام رخت زنانه می پوشد و جام عوار تپلس بلباس عورات را مینوشد و در رقص میکوشد که رقاصهای بی بدل از حرکاتش حیران و چرخ زنان « رقاصات کانهن الیاقوت و المرجان » از دور زدنش سر گردانند.

اگر این بی باک، باین اقسام لهو و لعب خود را در وحل نمیانداخت، یک صفحه متولیان به ولایت اهل البیت علیهم السلام را عبث در قبه قید و در درد غم و الم اسیر و در دست فقر و فاقه و خانه خرابی گیر نمی انداخت. از جمله اعمالش در ایام سلطنت و اجلالش این بوده که بمثل زنان خود را حامله فرض و بمفاد آیه مبارکه « و تضع کل ذات حمل حملها » ایامی چند خود را باین گول میزد، و چندی هم این غول مرضع برضاع آن بسر میبرد. هر گاه در این بین کاری فوتی بهم می رسید، وزراء و امراء را دست عرض شان از دامنش کوتاه بود. چنین کرد که چنان ملک مستقل را از دست داد، و خود را در موضع علامت این و آن نهاد.

شیعیان هند محق اند آنچه بگویند زیرا اقلا در شهر لکنهو زیاده از سه لک خانه شیعه بودند، و نبود خانه ای که اقامه غرای خامس آل عبا علیه اتلاف التحتیه و الثناء نشود. و



بیت فاطمه زکریا در دهانای نزدیک بمبوم در ظرف حرمین در سنه ۱۲۰۰



الحال همهٔ حسینه‌ها توپخانه و قورخانه ، و همهٔ امام باره‌ها جای تفنگ و خمپاره شده؛ و مدارس و مساجد، شریک مریض غنم و مرابط فیل گردیده. غضب خدا است بر او که با وحوشش محشور ساخته، گر چه او خود را سلیمان آنها پنداشته {؟} که در نکاح سفاح می‌آورد، طلاق خلعی امارت و ریاست داد و داغ عیب و شنار و ننگ عار الی ابد الدهر پریشانش نهاد. زنش مردانگی کرد و خودش زنانگی، که اگر گویند چه مردی بود کز زنی کم بود مصداقش کیست؟ دست او را باید گرفت که این است. و اگر مسنجری استفهام نماید که طریقه سفه کدام است، اقوال او را باید نمود که چنین است.



زن و مرد فرقه اثنی عشریه از سوء تدبیرش

که بر او تدبیر شد درخروشدند، و به آه و ناله و فریاد هم آغوش. تفصیل حال زنش در شرح حالات لکنهو عرض شد.

باری این اوقات منشی امیرعلیخان را جناب فرمانفرمای هندوستان وزیر برای مشارالیه مقرر کرده که تسویه و تصفیه امورش نماید، و بعضی از نوکرهای نامناسبش را هم بیرون کردند. هر گاه کورنر جنرال جدیدی بیاید فقط یک مرتبه از طرفین دید و بازدید میشود، و سایر ایام بخود مشغول است. و شهر کلکته آنطرفی که انگلیس‌ها میمانند آباد و کوچه‌ها و معابر بسیار وسیع و صاف تمیز و خانه‌های فسیح خوش روح و خوش طرح است. و اما طرفی که هندوستانی‌ها و بنگالی‌ها و هنود میمانند. بسیار کثیف و کوچه‌ها و معابر تنگ و خانه‌ها کوچک است. و آب و هوای کلکته بسیار بد است و امراض غریبه از قبیل فیل پا و غیره بسیار است؛ مگر از برای هر کار از تجارت و غیره بسیار با نفع است. و دکانین بسیار بزرگ از انگلیسها و غیره بسیار است و تجارت بسیار می شود، و تجار و کسبه تبعه دولت ایران بسیارند بخصوص ارامنهٔ اصفهانی. و تجارت تریاک و نیل بسیار میشود. و ممکن است هر گاه اولیای دولت صلاح دانند بعضی اشخاص ذیهوش را برای تحصیل علم زراعت نیل و زردچوبه و زنجبیل و برک مثبول و غیره، حکام ولایات چند نفری بفرستند که بسیار منافع از تحصیل آن عاید خواهد شد. و اما مردم هند اغلب



سیاهند نظیر سودان. مگر باختلاف طوایف و آب و هوا مختلف می‌شود. و سفید چهره‌ها کم است، مگر دو سه قوم از قبیل مجوس و غیره. و البسه ایشان نیز مختلف است که از عکس آنها معلوم میشود. ممالک ماچین که بزبان خودشان بر همه و هندیان برهما و سایرین برمه نامند.

## رنگون

در غره شهر ذی حجه الحرام سنه ۱۲۹۰ از کلکته روانه رنگون شد. از کلکته به رنگون از دریا می‌رود و نهصد میل است. پنجروز می‌رود. در ورود، پذیرائی لازم از طرف حکومت انگلیس شد و منزل در خانه حکومتی معین شده بود. روز بعد از ورود، مستر دن کن چیف سکرتری جناب چیف کمیشنر دیدن نمود. مدت اقامت پانزده روز بود، و چیف کمیشنر از کلکته یک‌هفته بعد آمدند. در مدت اقامت از همه تبعه دولت ایران که قریب پنجاه شصت نفر می‌شدند، از طرف اعلی رفعت اولیای دولت تفقادات لازم بعمل آمد. همه شان سرگردان و پریشان و تجارت شان کلی است. و در سابق معلوم که اینقدر رعیت دولت و اهالی ایران در آنجا باشند، بغیر آنهایی که در ملومین و پرم و مندلی می‌باشند، و اینقدر تجارت داشته باشند. چون از بعضی دول مثل فرانسه و ایتالی و غیره قونسول بود، و از دولت علیه تبعه بسیار و تجارت کلی داشتند و مناسب بود و برای سرکشی ایشان [کسی] مقرر شد؛ که هر روز هر یک، تبعیت دولت آخر را اختیار نتواند کرد و یرق دولت هم برپا شود. لهذا از برای رنگون، آقا احمد آقا اصفهانی را معین کرده و برای ملومین، آقا سید عبدالحسین تاجر اصفهانی را که هر دو از تجار معتبر و اصیل و نجیب اند؛ و در خدمت اولیای دولت، امضای نیابت ایشان را نیابتا مستدعی شد.

و هر دوی ایشانرا بواسطه معروفیتی که در پیش چیف کمیشنر داشتند، باین مرتبه شناخت، و تفقادات لازم نسبت بمشار الیها هر یک را بفراخور خود نمود. و همه رعایا و تبعه دولت



امیدوار بالطف شاهنشاهی روحنا فداه و مکارم اولیای دولت گردیدند. و امید چنان است که بعد از شمول مراحم خاص اعلیحضرت قدر قدرت شهریار تاجدار روحی و روح العالمین له الفداء، و بذل توجه اولیای دولت روز افزون همانکه استقراری بهمرساند، قوام درستی در کار تبعه دولت یافت شود؛ و من بعد دیگر نتوانند رعیتی دولت آخر را اختیار کنند. تفصیل را مفصلا در عرایض معروضه مورخه ۱۸ ذی حجه سنه ۱۲۹۰ از رنگون جسارت کرده و بعرض رسانیده است.

اما سبب تصرف انگلیسها رنگون و متعلقات آنرا، معروف است. در زمانی که برادر پادشاه ممالک برمه سلطنت میکرد و هنوز گرفتار بدست برادر نشده بود، حاکمی که از طرف او در رنگون بود بسیار متکبر و متفرعن و ظالم بوده در اطراف گماشتگان و نوکران درشت که بلا جهت بر مردم تهمت زده و مقدمات جعلی می جستند. بر یکی از تجار تبعه دولت انگلیس تهمت زده از او قریب هزار روپیه جرم کرده و قید هم نمودند. بعد از خروج از قید خبر کلکته میدهد و بعضی از ممالک برمه را هم قبل از آن گرفته بودند، و آن زمان هندوستان بدست کمپانی بود، و این واقعه در بیست و یکم دو سال پیش از این بوده. علی ای حال بعد از آنکه کورنر جنرال کلکته مخبر شد که بر رعیت چنین کرده اند: چند فروند جهاز آتشی جنگی مامور و روانه میکنند که استرداد وجه جرم نموده باشند. سر کرده لشکری که در جهاز بودند، بعد از ورود برنگون مطالبه هزار روپیه جرم را باضافه شش هفت هزار روپیه مخارج جهاز نمایند. از کثرت غرور و نخوت، حاکم رنگون جواب درست نمیگوید و معطل مینماید. چند جهاز دیگر می آید، باز هم متحمل نمیشود و جواب نمیگوید. هر قدر آن سردار و سرکردهها آمد و شد می نمایند، هر وقتی بحیله ای مخفی می شود و خود را بخواب غفلت میاندازد. تا آنکه انگلیسها اهل شهر را خبر میکنند که الان شهر رنگون را آتش میزنیم و متصرف میشویم و هر که بما پناه آورد در امان خواهد بود. هر که بایشان ملحق شد صحیحا و سالمآ برده بلمومین که از ممالک برمه و از سابق در دست انگلیسها بود رساندند.

چون خانه های رنگون بلکه تمام ملک برمه از چوب است، همه را آتش زدند و شهر رنگون را متصرف شدند. بعد به





مرور تا تنجام که یکی از شهرهای برمه است گرفتند و بعد از فتح آنجا اخبار کردند از هر کسی مالی بغارت رفته و تلف شده دولت می‌دهد. هر کس که رعیت بود و یا رعیت شد چیزی به او رسید. برخلاف رعایای سایر دول که فقط هر که پناه برده بودی جانی سلامت بدر برد.

و اما وسعت ملک ماچین بسیار است. یک طرف آن چین است و طرفی دیگر بنگاله دهنو که آخر خاک {} اول خاک برمه و ماچین است. و قریب به نصف از این مملکت در دست انگلیسها است. و مابقی در تصرف خود پادشاه آنجا مانود است. و مالیات رنگون یعنی برمه که متصرف انگلیسها است. حال یک کرور و چهل شش لک و بیست پنجهزار و یکصد و سی و نه روپیه است.

بقراری که در جزو عریضجات وزارتخانه معروضه از رنگون جسارت و عرض کرده، و در ورقه محاسبه مدخول ملتحقه این اوراق مسطور است، و در زمان پادشاهی پانزده لک روپیه بود، در مدت بیست [و] یکسال اینقدر انگلیسها افزوده‌اند. آبادی ملک و ازدیاد تجارت و غیره را بر این یک فقره توان قیاس کرد. و علاوه خود پادشاه با وجود آنکه الان ملک متصرفه آن زیاده از این است. که بتصرف انگلیسها است. منتها اگر بقدر مهاراجه کشمیر مدخول داشته باشد، چونکه مردم رفاهیت و آسودگی دیده‌اند، اغلب از خاک پادشاهی نقل ماکن بانگلیس مینمایند، برنگون و توابعش می‌آیند. و جمعیت رنگون بتنهائی یک لک است؛ و لشکر انگلیس در رنگون دو فوج است. و لشکر معتد به ایشان در تجمام که سر حد است میباشند. آنهم نه بقدر ده پانزده فوج زیرا که از برمه ها خوفی ندارند. گویا چهار پنج فوج زیاده نباشند. چون در مدت اقامت در رنگون شنیده شد که در پرم



و مندلی که پای تخت پادشاه برمه است جمعی از تبعه دولت در این دو جا هم هستند. و کیل پادشاه برمه یک دو مرتبه بملاقات آمد. و در هر دو دفعه، کثرت میل پادشاه را به تحصیل روابط دوستی و اتحاد با دولت علیه اظهار داشت و مکرر گفت که پادشاه بسیار مایل است و تا بحال چون وسیله مناسب بدستش نیامده تقاعد ورزیده، هر گاه بروید اقدام خواهد کرد؛ و همه کس هم شهادت بر صدق قولش دادند.

و حال تبعه دولت مقیم آنجاها هم زیاده از حد مختل بود مناسب دیده شد که تا مندلی برود. و هر گاه اقبال بیزوال اقدس ارفع همایون شاهنشاهی روحنا فدا، و مرام اولیای دولت بعد از توجه خاص ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین مدد کار شود، گوی سبقت اینخدمت را از همگنان رباید، که شاید به نوعی که باید و بقسمی که شاید تحابب دولتین بحصول گراید، و این حبلاهی خیال نتیجه‌های درست زاید، تا یک وقتی بیک وجهی بکار آید. و در صورت مطبوع افتادن این کار، ابواب مراحم ملوکانه بر چهره امید این خانه‌زاد گشاید؛ و ضمناً اقتدا بسلف و استجلاب نیک نامی خلف نموده. چنانکه مرحوم عضدالملک بعد از انجام خدمات پطرز بورغ، بعنایات خسروی مفخم و بر همگنان مقدم و بحصول اهالی توام شدند و من یشابه ابه فما لهم. اینخانه زاد نیز بقدر استطاعت قبل از امر اطاعت کرده باشد. و انجام خدمتی که تازگی آن از سایر خدمات بیشتر است، و بمفاد و لکل جدید لذه، با وجود آن حقارت خانه زاد خدمت لذیذ تر افتد.

شکر خدا را که معنی اقتفای به آباء در چاکری، بر حسب زمان قضا جریان حین تشریف

بتثلیم عتبه علیه و سده سنیه، دامت بمن خالق البریه صورت حصول نمود. گویا از تاثیر کلام خلافت نظام اعلیحضرت ظل الله فی الارضین بوده که باین خدمت فایز و این نعمت عظیمی را حایز آمد. اللهم حقق رجای و بلغنی منای و اقبل منای و اقبل عملی و اعطنی املی و ارفعنی بین الاکفاه، حتی لو بود ازल्ली و ظهر خطئی فانی شاک عن علی و باک عن شده و جلی. ناء عن الاهل صفر الکف منفرد کالسیف عری متناه عن حلل، شیوه چاکران است، و پا در جوارج را در انجام خدمات گذاشتن است، و در جمیع جوارج گوش به فرمان و دلی به امتثال و چشمی به عواطف داشتن است؛ اگر به اولیای مرام

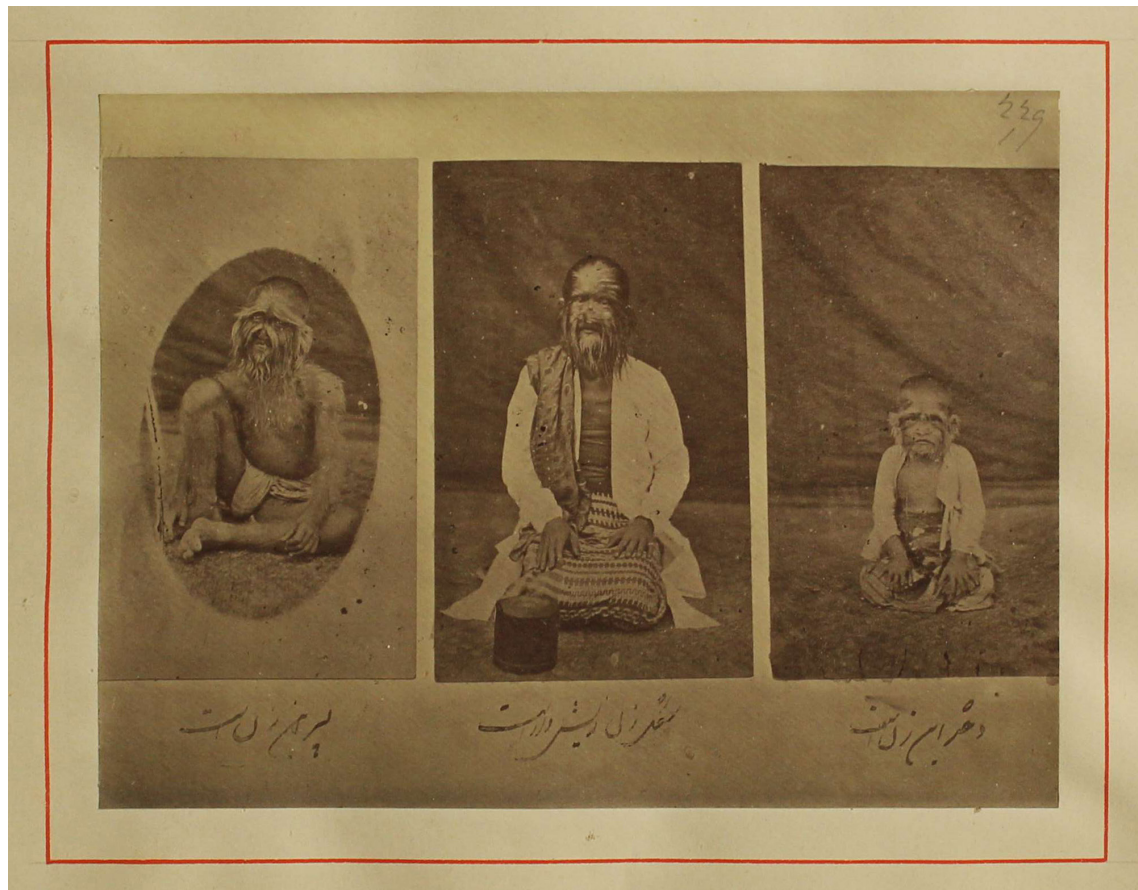




اولیای دولت بشرف مزیت غلامی سر افراز و بفضل الله به تفضلات همایونی ممتاز آید، و خانه زادان را موافق امیدواری است و اولیای دولت را مطابق خداوندگاری. در نوزدهم شهر ذی حجه الحرام سنه ۱۲۹۰ از رنگون روانه مندلی شد. از راه دریا و رودخانه از رنگون بمندلی هفتصد میل است، و در خشکی بخط مستقیم تخمینا دویست سیصد میل است و این رودخانه بزرگی است که از چین میآید و جهازات آتشی کوچک تردد مینمایند. و در پرم که شهری است از شهرهای برمه و حال به دست انگلیسی ها است، قریب ده پانزده نفر از تبعه دولت در آنجا بودند. و ایشان را در جهاز ملاقات کرده و بالطاف خاص اولیای امیدوار و مستظهر داشته. و احوال آنها نظیر حال اشخاص است که در رنگون مقیم اند. بعضی رعیت انگلیس شده اند و بعضی که تازه رفته اند بحال خود باقی اند. و در مین لا که یکی از شهرهای برمه است و در تصرف پادشاه برمه است، حاکم آنجا بملاقات آمده و ضمنا مذکور داشت که پادشاه بسیار خوش است از رفتن شما، و یقین است که اسباب دوستی فراهم می آید. مالیات روپیه است و جمعیت آنجا چهار هزار نفر است. و در مینجام یک نفر از تبعه دولت بود که از طرف آقا محمد علی خراسانی در مندلی آمده برای خرید و فروش و معامله قلیلی که تازه جاری کرده اند.

همانکه دو میل از آنجا دور شد یک فروند جهاز آتشی پادشاهی با چند نفر مهماندار که یکی از آنها از منشیان وزارت آن سلطنت بود، با چند نفر از تبعه دولت که از روسا بودند به استقبال آمدند. از طرف پادشاه و حکم شده بود تا تنجام که سر حد است بیایند. لکن چون جهاز در خشکی نشسته بود، بواسطه کمی آب نتوانستند برسند و آنچه لوازم پذیرائی و مهمانداری بود از هر جهت تا اینجا به عمل آورده بودند. و قبل از رفتن کمترین فدوی، چون چیف کمیشنر خبر برزیدنت خود داده بود و آنهم اطلاع داده بود، پادشاه بیست و پنج نفر از تبعه دولت را که رسمی داشتند بهر یک تفقد و مهربانی خاص فرموده و هر یک را باعطای یک عدد پاندان نقره مفتخر داشتند. و در حین ورود ده زنجیر فیل سواری در کنار رودخانه مهیا داشته با دو نفر از معتبرین محکمه وزارت استقبال





کردند. و چون فدوی حامل نامه نامی اعلی حضرت قدر قدرت شهریاری روحنا فداه نبود و بعنوان سیر و سیاحت و دیدن تبعه دولت رفته بود، سایر رسوم پذیرائی معمول آن ملک که مخصوص نامه نامی سلاطین است متروک داشته و در آنچه کردند زیاد رسمی و قانونی نداشتند. آنچه معمول بود که در حق سفرا میکردند با وجود نبودن این نکته برگ همراه ، تقاعد نورزیدند. و اگر هم هیچ اقدامی نکرده بودند ممکن بود و لیکن چون بسیار میل بحصول روابط دوستی داشت بتقدیم اینقدر اقدام کرد. چنانچه وکیل دولت ایتالی در ابتدا بسیاحت رفته بود هیچ اقدامی نکردند.

### مندلی

بتاریخ پنجم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۹۱ وارد مندلی شد. دو نفر دیگر از معتبرین محکمه وزارت باین شخص سابق العرض که چند منزل در جهاز آمده بود میهمان دار معین شده و در خانه ملا ابرهیم سورتی منزل تعیین کردند، و سی نفر سرباز برای احترام و محافظت مقرر داشتند. و در روز دویم ورود الی روز پنجم ورود هر روز یکی از طرف پادشاه بدیدن و پرسش حال و تفقدات می آمدند. و اسامی ایشان از این قرار است:

مسیو زاون طیاسو کی مین که وزیر عدلیه و در کورت عدالت انگریز ها که مقرر شده قاضی است که رزیدنت انگلیسی در وقتی که احد از متداعیین رعیت انگلیسی نباشد،



نباید بدون حضور مشار الیه و صحه او حکمی نماید.

و اتاون که در زبان برمه کسی را گویند که در سلام پادشاهی مخاطب حضور است و در خلوت ندیم و مشاور این دو نفر در دو روز آمدند. و دیگری بیگلر بیگی و حاکم شهر مندلی است. و بعد از ایام عاشورا و ختم مراسم تعزیه داری و مراسم دعا گوئی ذات اقدس بیهمال، به موجب حکم پادشاهی، وزراء اربعه هر روز یکی دعوت کردند. و هر روز در هر مجلس هر کس بشارت میداد که پادشاه بسیار خوش است از آمدن به اینجا و عن قریب به اتفاق شما تحف و هدایای اعلی و ایلچی مخصوص روانه مینماید؛ و به هر یک جواب مناسب وقت و حال گفته می شد. و مترجم حاجی عماد تاجر اصفهانی که برادر زن حاجی میرزا عبدالکریم شیرازی است و سالها در آنجا اقامت دارد و از رنگون همراه برده بود، و پادشاه هم او را می شناخت برای اینکار مقرر شد.

در شانزدهم محرم سنه ۱۲۹۱ وقت برای ملاقات پادشاهی تقرر یافت. و در آن وقت در لوط که محکمه وزارت و در عمارات سلطانی واقع است حاضر شده. مسیو زاون مذکور که میهمان دار، او بود واقعا به اتفاق آمده تا جائی که تخت پادشاه را گذارده بودند.

بعد از ربع ساعت خود پادشاه تشریف آوردند. بعد از بذل عواطف ملوکانه بحضار، از حالات ایران و بعضی سوالات متفرقه فرموده و شفاها فرمودند که شما را بزودی رخصت داده با تحف و هدایای ملوکانه با الچی خود بدوست شما می فرستم و البته مسرور باشید.

آنچه لرز به عرض بود بعرض رسانید. بعد تشریف بردند و سلام بر هم خورد. حضرات وزراء و ارکانی که بودند اظهار مسرت از التفات های پادشاهی کردند. بعد از صرف شیرینی در همان مجلس مراجعت شد.

رسم دربار این دولت برمه این است که از وزراء دولت و از مالکین ملت، عالی و دانی، ادب را در این می دانند که در حضور آقایان و بزرگان خود حتی پادشاه به نشینند الا آنکه در حضور سلطان بر رو می افتند و کف های دست را در زیر زنج استوار مینمایند. مثل سجود مستطیل، ممدود الرجلین، و با سط الزراعین و کاشف الساقین و محجوب العینین؛ و کفش بر میاورند، بر خلاف فرنگان که کلاه بر میدارند.



پادشاه برمه و وزیر امور خارجه ایران



و در این سلطنت، عیسویان قاطبه در حضور پادشاه کفش و کلاه هر دو را باید برآوردند. و اشخاص متدینین بدین برمه پادشاه را خدا می‌دانند. به این معنی که بت را پرستش می‌کنند و سلطان را مظهر می‌دانند. و از این سبب است که در حین مکالمه سرها را بزیر می‌اندازند و نظیر سجود برو می‌فاتند. مگر اهالی ایران و یورپ که فقط نمی‌نشینند. و از جمله رسوم پذیرائی ایشان از اغراه و سفرا این است که در روز ملاقات پادشاه الی روز حرکت و روانگی، علی سبیل الاستمرار از همه روزها از خانه خواهر پادشاه که زن بزرگ است چند مجموعه میوه و شیرینی به اتفاق خواجه سرا می‌فرستند و زیاد و کم طباق بسته به ایشان است. از برای کونت رشوه ایلچی فرانسه و کمترین فدوی یک مساوی می‌آورند؛ و این را از جمله عزت و مهمان نوازی میدانند.

بعد از فراغ از سلام پادشاهی، شب را مسیوز اون<sup>۱</sup> آمده خلوت نمود و اظهار داشت که پادشاه می‌فرماید شما می‌توانید بیرق دولت خود را بر پا نمائید در اینجا و قرارنامه هم در بین این دو دولت نوشته و صحیح نمایید.

فدوی گفت که بغرم سیاحت و دیدن تبعه دولت خود آمده‌ام و به چنین عهده از دولت خود افتخار حاصل نکرده آمده‌ام. چگونه می‌توانم بدون اجازه در چنین امر خطیر اقدام کنم. بلی در صورتی که پادشاه چنین خواهشی داشته باشند، باید ایشان و امنای این

۱. مسیوز اون به میم و پادشاه تحتانی وزراء معجمه و الف دوا و نون معجمه نام شخص است.



دولت نقشه بدهند که حفظ احترام بیرق دولت مرا نمایند و نگذارند احدی بی احترامی نماید.

ممکن است بذریعه تلگراف، اجازه تحصیل، بیدق دولت خود را بزنم و قرار نامه هم بعد از حصول اجازه فقراتی نوشته شود که آن هم مشروط به امضای اولیای دولت اینجانب باشد، که هر نقره را بخواهند زیاد و کم و حکم بفرمایند، دولت شما قبول نماید.

بعد معلوم شد از سبب اینکه با انگلیسی ها بد است میخواهد که از دول متفرقه قونسول در پای تختش باشند. و علاوه، خللی هم در رایش از فرستادن ایلچی بهم رسیده؛ و عمده این است که میخواهد دول مانع شوند از تعدی انگلیسها. زیرا که مدت عهد نامه شان ده سال است. هفت هشت سال آن گذشته، میخواهد تا انقضای این مدت برای استقرار خود از توسل بهر دولت کاری کرده باشد، که آن دول اقلا امداد قولی بکنند و مفری و پناهی برای این دولت برمه باشند که من بعد انگلیسیها بذریعه هر بهانه نتوانند زیاده بر این پیش بیایند.

و غرض دیگرشان از اظهار این مطلب به فدوی این بود، چون از اهالی ایران بقدری که در مندلی هستند، از سایر دول این قدر نیستند، و انگریزها عدالت باز کرده اند، نمیخواهد که عدالتی بغیر عدالت برمه باز باشد و جمیع مقدمات در عدالت برمه رسیدگی شود. و اهالی ایران اغلب رعیت انگلیس شده اند، میل آن دارد که ایشان از رعیتی انگلیس برهند، که نتوانند مقدمات خود را رجوع بعدالت انگلیس نمایند. و سبب دیگر توسلش بهر دولت این است که میخواهد ولیعهدی به میل خود از اولادش مقرر کند، نه به میل انگلیسیها.



و انگلیسی‌ها میل دارند که بر حسب میل خودشان کسی از اولاد او را معین کنند. که به اختیار خوشان باشد. و از همین است ترس پادشاه. زیرا که پنج شش سال پیش دو نفر از پسرهای پادشاه بقصد خروج عموی خود را کشتند و بقصد قتل پدر آمده بر مطلوب فایز نگردیدند، از ترس فرار کرده به رنگون رفتند.

انگلیس‌ها ظاهراً آنها را مقید کرده فرستاده به بنارس که الحال در شهر بنارس می‌باشند. واهمه بسیار از این دارد که بمیرد و انگریزها بند و بستی با آنها کرده بیاورند و بر تخت به نشاند؛ و یا در حیاتش او را به بهانه‌ای خلع کرده آنها را بیاورند و پادشاه نمایند. عمده خوفش از این، و مطلوب کلیه‌اش آن است که به اختیار خودش باشد. این است که استطاعت و قوه تقابلی ندارد. و در مقابل مقاومت نتواند کرد. ملجاء است و این تدبیر را پیش کرده است؛ و الا مدت‌ها بود که نزاع میکرد. چون این مطالب از بعضی تراوش کرد، چنانچه در صورت قرار نامه‌ای که خود تقریر کردند و بعضی را نوشته اند که ترجمه آن ارسال وزارت جلیله خارجه شده معلوم میشود، فدوی مناسب دید که خود را کنار نماید؛ و در جواب گفت: شما که وکیل بر دولت متبوعه من میفرستید بهتر آن است که وکیل شما در طهران مطالب شما را اظهار بدارد، اولیای دولت جواب می‌فرمایند. و عمده تقاعد فدوی از قبول مطالب ایشان یکی بواسطه اجازه دولت که حکمی نفرموده بودند؛ و دیگر نبودن بیرق دولت و سابقه دوستی و مودت و عهد نامه [بود]. هر گاه اقدامی در یکی از این امور بدون اجازه مینمود، شاید محل ایراد اولیای دولت واقع می‌شد؛ به این علل و اسباب بخود آنها وا گذاشت. چون پادشاه مایل بود که چنین کارها بشود و تقاعد فدوی را از قبول آنها دید و مرغبات چند هم از هر جهت در نزد پادشاه ذکر شد، مایل شد که ایلچی با تحف

و هدایا بفرستد. و الا با وجود آنکه در ابتدای میل بفرستادن ایلچی داشت، در بین، رایش منحرف و برگشته بود، چون ترغیبات فدوی را دید و تقاعد فدوی را از قبول مشاهده کرد، ایلچی فرستادند با تحف و هدایا.

و اما این دولت برمه الحال با سه دولت دوستی دارد: اول چین است که سال‌ها با هم دوست‌اند. چنانچه سواد بعضی خطوط با آن دولت را به فدوی دادند که به عرض اولیای دولت برسانند و مستدعی





شود که خواهش حضرات این است که دوستی ایشان با دولت ایران به از این باشد. دویم دولت ایتالی است که بیرق دارد. سیم دولت فرانسه است که تازه شروع در دوستی و انعقاد عهد نامه کرده اند و کونت رشوه که در سابق در طهران شارژ دفر فرانسه بود، برای اینکار به آنجا آمده بود، و تا بود بیرق دولت فرانسه هم بود، بعد از رفتن مشار الیه نبود. چون کار در آنجا تمام نشد، موقوف به اتمام کار در پاریس شد. و کیوون متکی که یکی از وزراء اربعه آن دولت است همراه کونت رشوه رفت. و آنچه دریافت شد گرچه محقق نبود زیرا که تمام مطالب به اتمام نرسیده بود؛ یکی آنکه میخواستند معادن تمام آن ملک را اجاره نمایند و به مرور منصرف شدند. و عدالت علیحده باز نمایند و فوج از فرانسه بیاید بماند. خود کونت رشوه می گفت اینها اصل ندارد بغیر معادن که هر گاه اجاره بدهند اجاره می کنیم. و سایر مطالب موافق با دول کامله الوداد است. و در مندلی از رعایای فرانسه منتها اگر چهار پنج نفری باشند و بیرق دولت انگلیس هم هست لیکن در باطن خوب نیستند؛ و از اینکه هر روز به دولتی متوسل می شوند بسیار ناراضی و پریشان خاطرند. و حال آنکه صلاح امروز آن دولت اقتضائی غیر این ندارد که با دولت انگلیس که همجوار و معاند او است بسازد. مگر کسی را معذور نیست که چنین سخن بگوید.

و اما مذهب قوم برمه بت پرستی است، بمثل هنود، بجزئی اختلافی از قبیل اینکه: هنود از دست غیر ذات نمیخورند و یا هر گاه مسلمانی و یا احدی غیر قوم و طایفه و ذات خود





نظر در ظرف خوراک یا بچیزی که میخورند بنماید، آن ظرف و آن خوراک را تماما نجس میدانند؛ و ظرف هر گاه گلی است، ظرف و مظروف تماما را دور می اندازند. و اگر از مس و برنج است، ریگ شود و نجاک صاف و تمیز کرده می شویند. و زن و شوهر، پدر و فرزند در یک طرف و یک سفره چیز نمی خورند بر خلاف اهل برمه که همه چیز می خورند. و این رسوم در آنها نیست مگر شراب و گوشت گاو. آنها نه این است که نخورند، بلکه چون پادشاه در مذهب خود بسیار محکم و مستقر است کسی جرأت ندارد که شراب و گوشت گاو بخورد، حتی انگلیسها با کثرت میل شان به گوشت گاو. شرط است که در این ملک کسی گاو نکشد و آنهایی که به خاک انگلیس می آیند می خورند و مردم آنجا بسیار در بند خوراک می باشند.

و طریقه نکاهی ندارند، فقط همانکه هر مرد بر هر زن به شوهری میل کرد و از طرف ضعیفه هم تمکین شد، همین عقد است. و طلاقشان این است همانکه زن، مردی را نخواست، طلاق است و اما طلاق بلا رجوع شان یعنی سر طلاق بگویند: زن برگ تنبول را که مشهور به پان است در زبان هندی، و برگ چای را لپک می گویند، این هر دو را می خورد، دیگر مرد رجوع نمی تواند کرد. و از قواعد مذهبی ایشان این است که هر که پادشاه شد و بر تخت سلطنت نشست باید خواهر خود را بعقد خود درآورد و به زوجیت<sup>۱</sup> بگیرد، زیرا که شریک تخت و وارث است. چنانچه این پادشاه چهار خواهر خود را عقده

۱. مگر باید نه از مادر تنی خود باشد، از یک پدر باید باشد.

کرده و در اعیاد و سلامهای بزرگ با خود در یک تخت می نشاند. لیکن سایرین را این عهده نیست و نمی توانند خواهر خود را بگیرند و حرام است برای غیر، و حلال است بر سلطان.

و اولاد پادشاه پنجاه شصت نفرند، و در مذهب خود بسیار استوار و محکم و عالم است. و زیاده از حد، پرورش طلاب و اهل علم می نماید. و از این سبب بیست تا سی هزار نفر از این قبیل جمع شده اند بیکار و بی عار، برای آنها جاها ساخته و مدرسه ها بنا نموده است و خوراک پخته موجود مقرر کرده است. و از این بیست سی هزار نفر، هشت هزار نفرشان در مندلی حاضراند و خوراک پخته به اینها می دهند و آنچه در اطراف اند بغیر این است. و هر سالی مبالغ کلی بمصرف مدارس و اهل آن میرسد. نوکر و لشکرش همیشه گرسنه اند و از آنها نوکری کمتر میگیرد؛ بغیر وزراء و اسراء که همه کار را آنها می کنند و کاری که از نوکر میگیرد فعلگی و عملگی و بنائی و نجاری است. و اگر هم چیزی به آنها میدهد از بابت اجرت این کارهاست، نه حق نوکری و مواجب زیرا که آنچه عمل می آید و مدخول دولت است، زیادتی آن چه از مصرف بتخانه و طلاب و عماء باشد، به مصرف دولت می رسد؛ و الا باید قرض کرده خرج کند.

و آنچه جای خوب و قابل دیدن است در شهر مندلی، بتخانه و مدرسه است. و بتخانه بزرگ آنها که بلا تشبیه بمنزلۀ مکه می دانند و حاجی می شوند در رنگون است و می گویند





موی یا دندان مخترع این مذهب در آنجا است. بعضی از عکس‌های آن اماکن گرفته شد. و از جهت اهتمام پادشاه در امر مذهب، مردم برمه بسیار بیعار و تنبل شده‌اند. هر کس اولاد خود را پانگی یعنی طلبه و عالم می‌سازد. هر گاه کسی صد روپیه مدخول نماید، دیگر دنبال کار نمی‌رود و اغلب دو ثلث آن را به مصرف خیرات می‌رساند، و بقیه را صرف خود می‌کند.

و از بناهایی که این پادشاه {؟} کرده است این است که در زمین بسیار وسیعی بعدد هر زن و فرزندش بتخانه کوچکی ساخته ؛ و دیگر سنگ بسیار بزرگی است که پنج شش زرع طول و ارتفاع و چهار زرع و نیم عرض دارد و قطر آن ۳ ربع و نیم تخمینا می‌شود. که از عهد سه پادشاه پیشتر، او را حجاری کرده و بشکل بت تراشیده اند که بطرز مربع نشسته است. و در عهد هیچکس تمام نشده بود، و هر قدر سعی می‌کردند که بشهر بیاورند برای هیچ یک از آن سلاطین سلف امکان بهم‌نرسانید. در این‌تمام شده، در شهر مندلی آورده گذارده اند و بتی به آن بزرگی نیست و در هیچ جا دیده نشد.

و مردم آن ملک قاطبه معتقدند به رمل و نجوم. و در هفته دو روز عید دارند، که روزه می‌گیرند و به هیچ امری دخیل نمی‌شوند. و ماه آنها پانزده روز است. و پادشاه با احدی ملاقات نمی‌کند، مگر روزی را که منجمین مشخص کنند. و اصل پای تخت برمه آوه

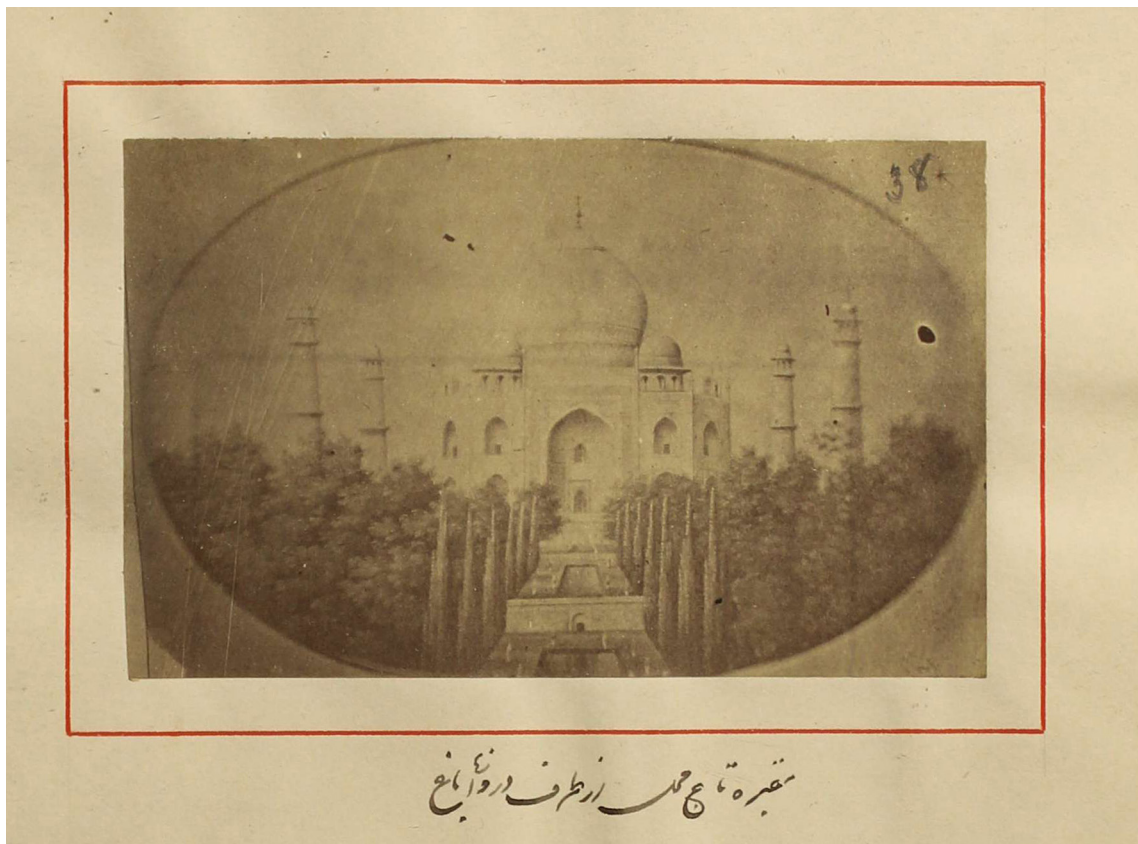


۱. و رسم نیست که پادشاه برای تفرج بخارج برآید، چنانچه الحال قریب هشت نه سال است که این پادشاه بیرون نیامده بود مگر امسال شنیده شد که بیرون آمده.

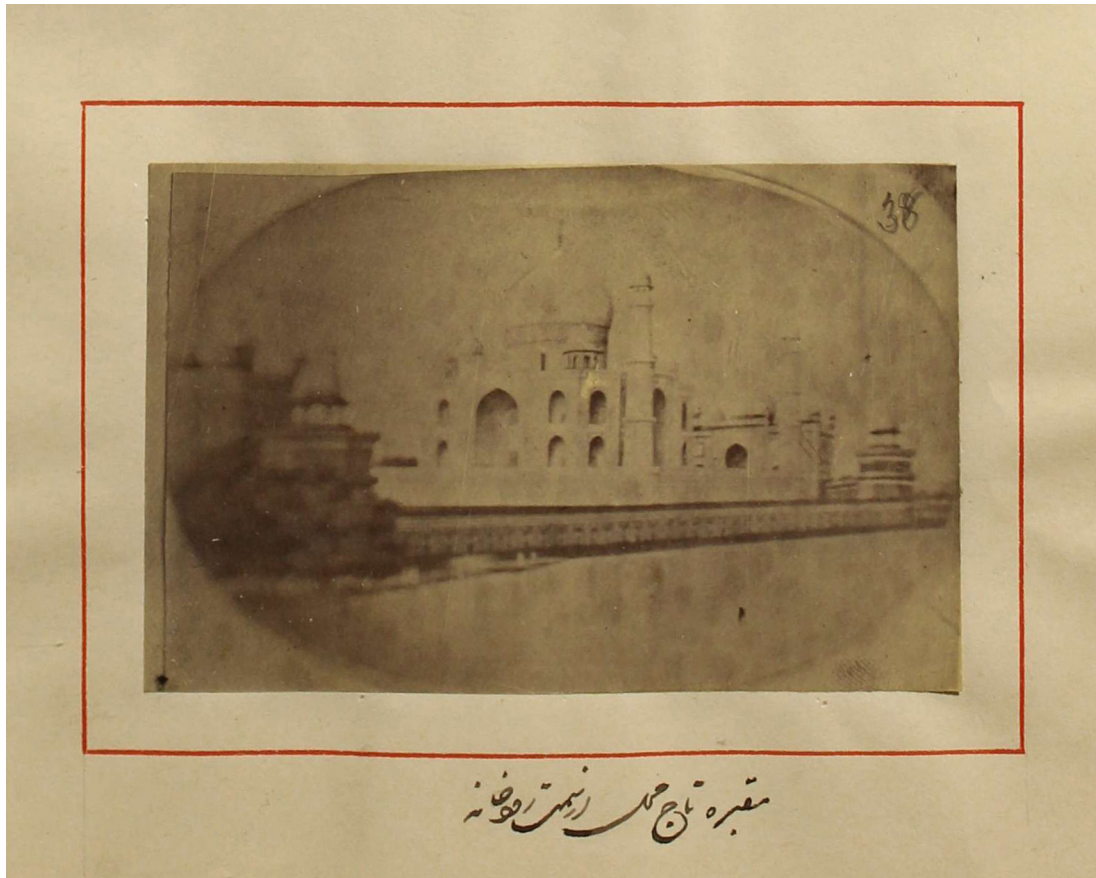


بوده و مندلی را این پادشاه پای تخت نموده و حال هیجده سال است که ساخته اند. بسیار خوش طرح و خوش وضع است. در هندوستان شهری باین شکلی و خوش منظری نیست. در خود قلعه شهر، پادشاه و امراء و ارکان دولت می مانند، در خارج شهر، متجاوز از دو فرسخ مسبب طول، آبادی است. و خندق دور شهر همیشه پر آب است و شب ها در کشتی های کوچک، مستحفظین سوار شده با نقاره و سرنا تمام شب را می گردند و مخلوق آنجا متجاوز از چهار لک است. و سبب اینکه پادشاه اینجا را شهر بنا کرده این است که این مندلی نام کوهی است که این شهر در دامنه آن واقع است که شهر مسمی شده بنام این کوه. و یک بت بزرگی است از قدیم که از چوب ساخته اند در بالای این کوه، و دست آن دراز است و به انگشت خود اشاره به طرف شهر کرده است. رمال ها و منجمین و علماء که [آنها] را پانگی مینامند، خبر داده اند که این اشاره بت دلیل است که در اینجا هر که شهری بنا کند، کلکته و بنگال را متصرف خواهد شد؛ و پادشاه به این طمع آنجا را شهر ساخته و خود آن بت دیده شد.

و در این شهرک عیب بسیار بزرگ است و آن این است که با وجود سرکها و کوچه های مستقیم که در هیچ شهری از شهرهای هند دیده نشد، زمین کوچه ها را به طریقی که انگلیسها سخت و محکم می سازند، نساخته اند. در ایام باران از کثرت گل مجال تردد



نیست، و در ایام گرمی هوا از شدت غبار محال است عبور. و از این سبب کثرت غبار



مرض ضیق النفس در آنجا بسیار است. لیکن کوچه های قلعه چنین نیست، زیرا که از دو طرف درخت ها غرس کرده اند و نهر آب از دو طرف جاری است و اغلب آب می‌پاشند. و هوای آنجا در ایام غیر باران بسیار گرم می‌شود. در شب عید نوروز و در ماه آخر زمستان از هوا قلب الاسد طهران گرم تر است. و قریب شش ماه در آن ملک باران می‌آید و قریب یصد و پنجاه و یکصد و شصت و پنج اینچ باران می‌آید. و در هندوستان، در هر جا مختلف است. مگر منتهای آن یکصد تا یکصد و ده اینچ است، آنهم سالی که باران بسیار باشد. و در خود بمبئی هشتاد الی نود اینچ است.

با پادشاه چهار بار ملاقات شد. در ملاقات سیّم محقق شد آمدن ایلچی ایشان، و آنها را خلعت داده بقدوی سپردند. چون خیال داشت که ایلچی ایشان از ایران به دولت روس برود، متوقع بودند که فدوی خود همراه به ایران رفته که شفاها از اولیای دولت مستدعی شوم، نوعی مرحمت بفرمایند که اسباب ارتباط با دولت روس فراهم آمده، و با وزیر مختار دولت روس ملاقات نمایند که دوستی شان گرم شده، خطوط لازم در سفارش ایشان به دولت خود بنویسد.

فدوی در جواب گفت، با وجود آنکه تحصیل اجازه نکرده‌ام غیر ممکن است، بلکه هر گاه

۱. اینچ معیار معینی است که انگلیس ها مشخص کرده اند برای اندازه آب باران که یک بند انگشت از ابهام است در جای مسطح.



اجازه هم استدعا نمایم مشکل است اولیای دولت اجازه فرمایند. لیکن مطالب را چنانچه باید بعرض اولیای دولت خود میرسانم، که منظورات دولت شما را به پذیرند و لازمهٔ مرحمت و نوازش را بفرمایند. و اشخاصی را که معین شد روانه دارند، چهار نفر بودند: ایلچی و نایبش و مترجم انگریزی دان و یک نفر منشی. و تعارفات و هدایایی که با نامه فرستادند، یک حلقه انگشتر یاقوت سرخ که سیزده قیراط و دوازده آنه تخمینا وزن دارد؛ و بیست تکل یاقوت که هر تکلی یک توله شش آنه است که قریب سی قیراط تخمینا زیاده می‌شود، یاقوت سرخ ناتراش که در دو قوتی طلا گذارده اند؛ و یک قطعه سنگ یشم که در آن ملک سنگ کوسین می‌گویند ده ویسه<sup>۱</sup> وزن دارد؛ و ده طاقه سنگ ابریشمی که در برمه معروف به پچو است و کار مندلی است. و برای دولت روس نظیر این؛ مگر انگشتر دولت روس نه قیراط است. و سی و شش هزار روپیه هم مخارج به ایلچی خود داده‌اند، و خلعت که به ایشان دادند یک رشته حمایل طلا، که در آن دولت معروف به سلوی است، و ۹ رشته دارد. و یک کلاه مخمل سرخ که شبیه به کلاه کیانی است و اوراق طلا دارد، و دو گوش واره طلا و قبای مناسب آن. و به نایب ایلچی یک سلوی طلا که شش رشته دارد و دو گوش واره طلا، و بسیار سفارش کرده در آسودگی و امنیت ایشان از هر جهت.

و اما عجایب ملک ماچین این است که درختی است معروف به درخت مار، یعنی میوه و ثمر آن مار می‌شود. و در موسم باران وقت ثمر آن درخت است، و این مشهور است، بلکه چند ساخته از آن را برای دیدن آوردند. هر که دید گفت درخت مار است و از جای جوش شاخ‌ها و بندهای آن بمثل شکوفهٔ سایر اشجار بمرور بیرون می‌آید، همانکه تمام شد به زمین افتاده می‌رود. و در این موسم کسی جرات نمی‌کند که نزدیک این درخت برود. و نیز درختی است که ثمر او انسان و بشکل دختری می‌شود. کهنه و سماران بسیار ماهر در آنجا زیست می‌توانند کرد. این را کسی ادعای رویت نکرد. مگر به اتفاق می‌گفتند که هست و ورقه [ای] که نقاشی کرده‌اند، به این نحو بدست آمد عکس او برداشته شد. و دیگر شام، ملکی است که قریب به چین و در دست پادشاه برمه است. در آن ملک قریه‌ای است که مردم آن در روز انسانند و در شب مسخ و به اشکال سباع می‌شوند. و مالیات میگیرند از آنها، لیکن به این طریق که در موعد وصول مالیات کسی را خون بهایش را می‌دهند و می‌رود. جایی برای این محصل ترتیب داده و ساخته‌اند از چوب در محل مرتفعی بسیار بلند بدون زینه و پله، از نردبان بالا می‌رود. همانکه روز قدری بلند شد، و اهل آنجا به شکل انسان برگشتند، محصل پایین آمده مشغول کار خود میشود. همانکه عصر قریب به غروب آفتاب می‌شود به منزل معین خود برمیگردد و نردبان را

۱. ویسه وزن مخصوصی است که زیاده از سیر هندو است.



می کشد به بالا، و کذلک، آنکه لارش تمام شود. و اشخاصی که رفته و به سلامت مراجعت کرده بودند موجودند. و وراث بعضی هم که رفته و به واسطه بی مبالاتی هلاک شده‌اند موجودند. و این مطلب را همه کس می گفت، محصص است شبهه نیست.

و دیگر بوته‌ایست که در ریشه آن کرمی یافت و متکون می‌شود. بعد از مزی یک دو ماه به شکل گنجشک سرخ رنگی شده می‌پرد. و انگریزها آن کرم را می‌خورند و می‌گویند بسیار با قوت است. و کرم را که هنوز در ریشه او بود مشاهده و دیده شد.

و اما سلطنت دولت ماچین بسیار قدیم و قریب به دو هزار سال است که همیشه سلطنت مستقل بوده، این اوقات بسیار ذلیل و پست شده. و سلاطین سابق آن دولت و اهالی آن مملکت را اعتقاد این بوده که بغیر چین سلطنت ثانی برای سلطنت ایشان متصور نیست. و اگر هم سلطانی و یا ملکی باشد، خارج از ملک و حکومت و ریاست ایشان نخواهد بود. و نام هر ملک را که می‌بردند و می‌شنیدند احکام بر آن جاری می‌کردند. چنانچه نقل کردند، در ازمنه سابقه شخص کاشانی بعضی هدایا و تحف برای سلطان آنجا برده، از اول پرسیدند که اهل کجا هستی؟ آن بیچاره خالی از ذهن گفت: اهل کاشانم. در عوض هدایا حکومت کاشان را به او فرمان دادند.

مثلا پادشاه وقتی که غذا تناول می‌کرد، بعد از فراغ، منادی در بام عمارت پادشاهی بلند می‌شد و ندا می‌کرد: پادشاه صاحب چتری سفید و صاحب فیل سفید و صاحب سی [و] شش معدن و غیره، نهار تناول فرمودند، حکام و سلاطین روی زمین را اجازه می‌دهند که نهار بخورند و کذلک در شب.

نخوت و تکبرشان تا به این درجه بوده، که شخص درست پنج سال پیش در آنجا بود؛ خود دیده نقل می‌کرد زمانی که آوه پای تخت بود، آب دریا یعنی این رودخانه که از چین می‌آید طغیان کرده بود، بعضی خانه‌ها و حاصل را ضرر رسانیده [بود]. بعرض پادشاه رسانیدند، حکم داده بود که فرمان به نام آب دریا بنویسند و ببرند در کنار دریا بخوانند، آب کم خواهد شد. فرمانی نوشته بهمان دستور معمول خود، که نامه سلطان را به احترام تمام می‌بردند، بر فیل که هودج طلا است گذارده و فوج و سرباز آورده بودند کنار دریا و نامه را خوانده بودند. مردم خوشدلی کرده بودند که آب کم می‌شود. فردا زیاده شده بود و خرابی زیاد کرده. ثانیاً شاکی شدند. پادشاه متغیر شد و حکم نمود که فراش غضب رفته به آب هفت تازیانه بزنند. مردم جمع شده بودند که پادشاه متغیر شده حکم تازیانه داده است. فراشان بفرموده عمل نمودند، فردا آب زیاد می‌شود. بلاهت و سفاهت‌شان تا به این حد است که فرمان خود را بر آب روان دانند و بر باد روان؛ و بلا تشبیه خود را دارای سلطنت سلیمان و فرمانفرمای بر وحوش و طیور و انس و جان.

حضاک یضحک المغموم منها و ان عرضت هموم لایعد الی کم یحصر الهذیان منهم و ذلک



مستطیل لایحد.

و این اوقات از سبب استیلای انگلیس‌ها بر ایشان و تردد [ی که] بعضی از دول داشته‌اند، فی‌الجمله از بلاهت‌های خود را {؟}، و فهمیده‌اند که غیر آنها هم دولتی هست، مگر در رسوم ظاهری بهمان نخوت‌های قدیم باقی‌اند.

و رسم دیگر مردم این ملک این است که مردها با سوزن خال می‌کوبند، چنانچه در زنان ایران و عرب در قدیم رسم بوده. و اینها از کمر به پایین تا حد زانوشان خال سیاه است و اشکال حیوانات نقش است. اگر به فاصله چند قدم دور باشد چنین بنظر می‌آید که گویا تنکه پهلوانی پوشیده. از کمر تا به زانو را این قسم یکپارچه خال می‌کوبند و در دست و سینه و سایر اعضاء خال سرخ نقش می‌کنند. مگر نه به قدر کمر {؟} از گدا تا پادشاه همه به این نقوش موسوم‌اند. برخلاف زنها که خال ندارند و ساده‌اند.

و اهل آنجا سفید پوست شان کمتر است، برخلاف چین؛ و چندان هم ملیح و خوب صورت نیستند. و لباس اهالی آن ملک، زنان شان نظیر پیراهن چیزی می‌پوشند، لیکن بسیار تنگ که بجای صدریه و پستان‌بند زنان بکار میرود و از پشت به ریسمان و قیطان می‌بندند، و آستین آن تا حد ذراع است نه زیاد. و روی شبیه به زیرارخالقی لباس دارند که می‌پوشند و سرشان برهنه است و موهای بسیار بلند دارند که از اطراف جمع کرده بر سر می‌زنند. و زیر جامه و ازارشان یک لنگ ابریشمی است که وسعت آن منتها اگر تا دو زرع باشد، به قدری که بتوانند راه بروند. و اغلب چنین اتفاق می‌افتد که در سرعت سیر و در حین صعود و نزول از اماکن مرتفعه و منحفضه پای شان ظاهر می‌شود. بالای آن پارچه را دوخته از سر می‌اندازند نظیر زیر جامه‌های یکپارچه، و در کمر گره می‌زنند. و اما مردان‌شان، فقط یک پارچه سفیدی شبیه به زیر ارخالقی اغره شان می‌پوشند و لنگی از ابریشم می‌بندند، و اما کلاه نیز ندارند. قاطبۀ پارچه تور سفیدی به دور سر می‌بندند و موهای سر را جمع کرده بر سر گره می‌زنند. و غرباء و فقرشان لباسی ندارند، عامه برهنه‌اند، و ساتر عورت‌شان پارچه می‌بندند از عکس بسر زن ری دار وضع معلوم می‌شود. و در هندوستان قاطبۀ مردم لباسشان همین است. و نوکرهای سلطنتی در حضور سلطان لباسشان همان لباس معمولی اعزه آن ملک است. مگر در اعیاد و سلام‌های بزرگ بخصوص که به لباس درباری که به قدر فراخور خود از دولت دارند، می‌پوشند و لباس خود پادشاه نیز مثل لباس اعزه است، به هیچ وجه فرقی ندارد. مگر بعضی از فقراء، دستمالی ابریشمی بر سر گاهی می‌بندند.

و خلعت که به آنها میدهند رسماً، همان یک جور دستمال ابریشمی است، فرد نمی‌شود باشد، و یک لنگ ابریشمی و حجب و حیاء و پرده محرم و نامحرم در آنها نیست. زن و مرد برهنه شده در آب غوطه می‌خورند، قبحی و منعی به هیچ وجه در انظارشان نیست،



زن هر که باشد و مرد هر که، چنانچه در کشمیر همین رسم است. و رسم مردان‌شان نیست که ریش را بگذارند. همانکه قدری برآمد، با موچینه می‌کنند و اغلب مردان یک مناقشی دائماً همراه دارند و بعضی سیبل را هم می‌تراشند و بعضی کمی می‌گذارند. لیکن از عجایب، دو سه نفر هستند از اهل آنجا که تمام بدنشان مو دارد و در صورت‌شان جمیعا، حتی بالای بینی موهای دراز مثل گیسو. یک زنی است که یک پسر و یک دختر دارد مثل خودش و بهمین شکل مهیب نمودارند. و در سلک خدام خاص پادشاهی‌اند. اول زنی پیدا شده پادشاه حکم داده شوهر کرد که نسل آن باقی بماند. حال از آن زن یک پسر و یک دختر هست که پدر این دو بچه نیز چنین بوده است و نه مادر و پدرشان. و در اینها از حال تولد تمام بدنشان مو دارد، بخصوص در صورتشان. و ریش آن زن از یک قبضه بلند تر است و معلوم نیست که سبب چه بوده که این زن به این قسم متولد شده. بعضی را اعتقاد این است که مادرش با یکی از مسوخت جمع شده مثل خرس و میمون و این بچه متولد شده است.

و پادشاه حکم داده که اینها از هر دکان بگذرند و هر چه بخواهند بردارند کسی ممانعت ننماید، مگر باید زیاد بر ندارند. مواجب اینها همین است و برای اینکه فدوی ببیند، یک روز حسب الامر آمدند، نظیر خرس و میمون بنظر می‌آیند، لیکن اعضاء‌شان تماما انسان است.

چیف کمیشنر رنگون خواهشی کرد و ده هزار روپیه میداد که یکسال یکی از آنها را ببرند و در اطراف بگردانند، پادشاه راضی شد که از ملک بیرون برند و عکس آنها شامل است. و از عجایب دیگر، شخص بلند بالائی جیناوی که هشت فوت قد اوست. آنها در تمام هندوستان گردید. و به یرپ رفته و مداخل کلی نموده است، عکس از اینهم موجود است. و قاعده انتظام ملکی و پولی تیکل آنجا و احکام عدالتشان به طریق مذهب برمه است. مگر در احکام عدالت و بعضی دیگر از احکام را تازه قلبی می‌خواهند قواعد انگلیس‌ها را معمول بدارند، لیکن پادشاه خود مایل نیست.

و مالیات مدخول پادشاه من جمیع الوجوه یک کرور روپیه است وعمده اش از بابت سری {؟} و گمرک است، و از بابت محصول یاقوت است. و کسی را قدرت نیست که یاقوت ناتراش بخرد و بفروشد، مگر از خود پادشاه یا وکیل پادشاه که برای این کار معین است و در این باب قدغن شدید است.

و فوج و لشکرشان را گفتند دوازده فوج است. و آنچه دیده شد لباسشان فقط مثل سرباز انگریز است آنها بی شلوار و با تلون {؟} شلوار ندارند، بمثل سائز ناس لنگ بسته و دامن‌های خود را جمع کرده برکر می‌بندند و کلاه‌شان از چوب ساخته‌اند و ورق طلا چسبانیده‌اند و مدور است، بالای آن وصله آینه نصب کرده‌اند؛ و تنسیق و تعلیم به هیچ



وجه ندارند و از قواعد و رسوم فوج بی‌خبرند. فقط سرباز تفنگ خالی دارد. آن هم بعضی قنطاق ندارد و بعضی چخماق؛ نه فشنگ و نه باروط درستی. خودشان بقسمی که باید سر رشته ساختن باروط ندارند، و از دولت انگلیس هم قدغن است. و منتها اگر هفت و یا هشت عراده توپ دارند و توپچی بقاعده ندارند. و باین قسم توپ را پر کرده خالی می‌نمایند. اول دو روز پیش در شهر جار می‌زنند و منادی ندا می‌کند در کوچه بازار که فلان روز در فلان ساعت سه توپ برای تعظیم نامه [ای] که از فلان دولت آمده زده خواهد شد. و در غیر، وقتی که نامه از دولت خود به دولت غیر ببرند و یا از دولت غیر بیاورند، توپ رسم نیست که بزنند. ثانی، توپچی از همان باروط که خودشان ساخته‌اند، هر قدر دلش بخواهد میریزد. ثالث، یک چوب نی بسیار بلندی را که اقلاً پنج زرع قدر داشته باشد، سر آن را به شکل منقاش ساخته اخگر به او گرفته از دور می‌ایستد و توپ را آتش می‌دهد.

و دیگر توپخانه بقاعده و یا توپچی و کارخانه توپ و تفنگ‌سازی یا جبه‌خانه و قورخانه نیست. با وجود آنکه خود را سلطان می‌دانند و سلطنت قدیم و ملک وسیع دارند، بقدر نواب بهوپال از این جهات تمکن ندارند.

و احکام‌شان که مروج در ملک و بر رعیت صادر می‌کنند بر روی برگ درختی می‌نویسند که در آن ملک یافت می‌شود با قلم آهنی. و دفاتر شان که سواد نگاه می‌دارند با قلم سنگی است که نظیر مداد می‌نویسد و در آن ملک است، بر کاغذی مخصوص می‌نویسند که به هر قلم بخواهند تغییر و تبدیل می‌دهند.

و خانه‌های ایشان تماماً از چوب است و بسیار کثیف و هرگز جاروپ نمی‌نمایند و انحنفاء {؟} یطیب النفس بالفتن و همچنین است عمارات پادشاهی. مگر فرقی که دارد بر روی چوب طلا چسبانیده‌اند، مثل بتخانه‌هاشان. و روشنی و چراغ نیز ندارند و رسم نیست که در عمارات سلطانی چراغ بگذارند. و نیز رسم نیست که فرش در عمارات پادشاهی بیندازد. هر که برود بر روی زمین باید به نشیند، مگر وقتی که از مامورین خارج کسی برود در نزد پادشاه یا وزراء، فرش مختصری فرش میکنند. و در حضور امراء و وزراء، نوکرهای خودشان و هر کسی چروت {؟} و سیگار می‌کشند منعی نیست مگر در حضور این پادشاه، آنهم چون سینه‌اش ناخوش است، باین جهت نمی‌کشند.

و اما اسباب هر قسم کارخانجات را این پادشاه خریده و فراهم آورده. لیکن هم افتاده و خراب شده، الا کارخانه‌خرابی سکه و ضرب روپیه که دایر است و کوچک است. روزی بیست هزار روپیه می‌توانند سکه نمایند. و معادن در آن ملک بسیار است و بهترین هم معدن یاقوت است، به انواع و اقسام. و از حکم الهیه است که اعزا و انفس جواهر در نزد احفص مخلوقات یافت شود. و این معدن یاقوت دوازده منزل از مندلی بعید است و



مستحفظ از پادشاه بر آن مقرر است. و اهل آنجا را می‌گویند از قبیل وحوش‌اند و سبعت دارند، یا از روی واقع است، یا برای ترس دیگران که نروند مشهور داشته‌اند. و یافت شدن این جواهر نفیس، اکثر در سنگ سرخ تیره رنگ یافت می‌شود. و آنچه در آن، سنگ یاقوت باشد. رگرگ مثل خطوط قوسی یا متحجر به استطاله یا تدویر در جوف، و بسیار روشن است. بعضی مجریتش غالب و بعضی زجاجیتش بیشتر است. از عهد سه پادشاه است که یک رشته تسبیح یاقوت می‌سازند که دان‌های او من جمیع الوجوه مساوی، به کمال خوبی و نظاره و طراوه و آبداری و خوش لونی، که یاقوت ابوالحسنی در مقابلش بصفحه خجل گراید، و هر گاه دانه‌ای از آن را در شعاع شمس، در جام سیمین اندازند، آب زیر یک رنگ تمام آن سرخ گردد مادامی که آن دانه در آب و آن جام باشد. بعد از مدتی از معدن، چنین ممتاز دانه به دست آید. الحال بمرور یکصد دانه آن به اتمام رسیده در عهد این پادشاه. قیمت هر دانه آن را زاید بر خراج ملک دانند، و هر دانه آن بقدر نخودی متوسط است. شبهه نیست چیزی را که در عهد سلطنت سه پادشاه به اهتمام کافی و سعی وافی هر دانه بمرور بدست آورده باشند، آنهم چیزی که مقصود اصل ایشان این باشد که منتهای امتیاز را داشته باشد؛ واضح است که باید چه قدر نفیس و خوب باشد. و دیگر از معدن، نقره است که تازه پیدا شده. معدن طلا هم می‌گویند هست، مگر طلای چنین از همه طلاها بهتر است. و دیگر سرب و آهن و زغال سنگ و نطف و کت<sup>۱</sup> و سنگ یشم که کوسین می‌گویند و لاک و غیره.

از نطف مدخول بسیار می‌برند و تجارت در این ملک بسیار خوب می‌شود و برای تجار بسیار بامفعت است. و اهالی ایران قریب پنجاه شصت نفرند و تجارت معتد دارند. و هر گاه در آنجا بیرق دولت زده شود و قونسولی معین شود که امورات تبعه دولت را منتظم دارد، برای دولت نام بسیار تحصیل خواهد شد.

در روز شنبه نهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۱، به اتفاق الچی دولت برمه در جهاز مخصوص پادشاه که معین شده بود، سوار و روانه رنگون شد. چون جهاز در بین راه شکست و تا جهاز دیگر رسید چند روز در آنجا توقف شد و در ۲۴ شهر صفر وارد رنگون شد. و در خانه سرکاپی خان که هنگام رفتن، منزل معین شده بود، منزل کرده و از طرف چیف کمیشنر همان قسم پذیرائی لازم از هر جهت بعمل آمد. چون ایلچی و همراهانش برای گرفتن وجه و تبدیل آن چند روز کار داشتند و فدوی هم لازم بود که به تبعه دولت که در ملومین مقیم اند سرکشی نماید، پنج روز رفتن و مراجعت به ملومین طول کشید. در ورود بقسمی که سایر ولایات از طرف حکومت پذیرائی می‌شد، در آنجا نیز معمول داشتند و در خانه سرکاری منزل دادند. کمیشنر آنجا ملاقات نمود و یک شب هم مهمان نمود.

۱. کت ثمری است مثل لاک کاغذ.



ملومین از حیث آب و هوا بهتر است از رنگون و جمعیت آنجا قریب پنجاه هزار نفر است. و این ملومین از شهرهای دولت برمه است، که انگلیس ها قبل از تصرف رنگون آنجا را گرفته اند. و از تبعه دولت در آنجا قریب چهل پنجاه نفراند.

و از عجایب ملومین غاری است که سه میل از شهر دور است و وسعت آن به قدری است که دو فوج سرباز به نظام می‌تواند بماند و بایستند. و دیگر چشمه آب گرم است که پنج کوس دور است و دوره آن چشمه یک کوس است. و عجب این است که آب او شیرین و خوش گواراست و شدت گرمی و حرارت آن مجدی است که گفتند وقتی فیلی در او افتاده بود تماما مضمحل شد. و بعد از آنکه پنج شش میل راه برود، هنوز چنان گرم است که نمیتوان دست گذارد.

و عمده تجارت آنجا برنج است و چوب؛ و کارخانه رزازی و چوب بری بسیار است که از آتش می‌گردد. و در هر کارخانه رزازی تقریباً هر روی بیست هزار من برنج میتوانند صاف نمایند.

و آقا سید عبدالحسین تاجر اصفهانی که رئیس و مقدم بر همه رعایای دولت است که مقیم ملومین‌اند و به جهت نیابت از طرف کارپرداز خانه بمبئی مقرر شد، از خود، صاحب کارخانه چوب بری و برنج هر دو است. و عمده خرید برنج جهت قحطی بنگاله در هذه السنه و سنه ماضیه بتوسط مشار الیه شده و حکومت او را در ملومین برای اینکار مقرر کرد. و صاحب چهار پنج جهاز بادی است که مختص تجارت چوب نگاه داشته، و بر همه سپرده شیر و خورشید نشان دولت علیه نصب کرده باشد. و حال، انگلیس ها در آبادی و زراعت و فلاحت در آن حدود سعی وافی دارند و سال گذشته گفتند قریب دو کرور من برنج زیاده از سال قبل آن بعمل آمده است.

در ۷ ربیع الاول ۱۲۹۱ روانه کلکته شد. در آنجا یک مرتبه با جناب کورنر جنرال ملاقات شد و از آنجا به اتفاق ایلچی دولت برمه روانه حیدر آباد شد. از کلیانی {؟} که راه دو تا می‌شود، فدوی به حیدرآباد رفته و از آنجا ایلچی و همراهانش به بمبئی رفتند. و از کلیانی {؟} به بمبئی یک ساعت و نیم می‌رود.

شب ۲۶ ربیع الاول وارد سولاپور شد. سولاپور در سابق در تصرف راجه گوا بود و انگلیس‌ها حال گرفته‌اند، ولیکن شوراپور {؟} در تصرف نظام است. و حال ابتدای سر حد خاک نظام و انگلیس‌ها گلبرگه است. گلبرگه اسم اصلی آن جنت آباد است و گلبرگه در تصرف دولت نظام است. بعد از ورود آنجا چون نواب مستطاب سر سالار چنگ مختار الملک بهادر، وزیر ریاست نظام که از اولاد شمس تبریز و اجداد امی ایشان از سادات جلیله نوریّه شوشتریهاولاد سید نعمت امی جزایری اند، بواسطه حکومت بمبئی اطلاع بهم رسانیده بودند که فدوی عازم آن صوب است؛ با وجود آنکه هنوز بخوبی گاری آتشی به درستی



جاری نشده بود، گاری مخصوص از حیدرآباد روانه نمودند. و این گاری را این ریاست تازه بنا کرده، رجوعی به کمپانی ندارد. یک روز در گلبرگه اقامت شد. مدخول آنجا پانزده لک روپیه است تخمینا. و جمعیت آنجا قریب سی چهار هزار کس است. و در آنجا مقبره ایست مشهور به خواجه بنده نوذر، که هر قوم از کافر و مسلم به آن آستانه معتقدند. و قریب سی چهار هزار روپیه تیول از دولت نظام برای مصارف آنجا مقرر است. و از این سبب این ریاست را نظام گویند، که ریاست آن محول به نظام علی خان وزیر پادشاه دهلی شد. و اولاد او الحال دارای ریاست این ملک اند، و همه ملقب به نظام الملک اند، برای آنکه خطاب، بالارث ایشان است.

### حیدر آباد فرخنده بنیاد

در ۲۸ ربیع الاول ۱۲۹۱ وارد حیدر آباد شد. شوکت جنگ بهادر که یکی از امرآزادگان قدیم آنجاست. و آقا سید علی پسر آقا سید ابوالحسن شوشتری که از منسوبان نواب معظم الیه و مصاحب و ندیم و از افاضل و در علم ادب و انشاء و انشاد فرید است، از طرف نواب معظم الیه با چند گاری در استیشن استقبال نموده و در خانه مخصوص نواب که از بناهای میر عالم جدامی ایشان است منزل دادند. و روز اول ورود ملاقات با نواب معظم الیه اتفاق شد. کمال توقیر و احترام بقسمی که با رزیدنت انگلیس رفتار میفرمودند معمول داشتند. بعد از صرف غذا مراجعت شد و چند روز بعد {؟} تشریف آوردند. و در این بین که عید مولود حضور پادشاه دکن بود، فدوی را به اتفاق خود، شامل دربار حضور نمودند، و در قرب خودشان در دربار جا معین کردند.

و اصل نواب صاحب موصوف، ایرانی و اجداد آبی و اسره شان جسارت شد. چند پشت است که به حیدرآباد آمده و هم منصب وزارت و امارت داشته اند، و مذهب ایشان ابا و اما تشیع است. و میر عالم معروف به آشتی سید ابوالقاسم بن سید رضی الدین بن سید نور الدین بن سید نعمه الله جزایری العلامه اعلی الله مقامه که صاحب مصنفات جلیله اند، و سید رضی پدر میر عالم، اول کسی است که برای هدایت خلق الله به اینجا تشریف آورده اند. تا آنکه میر عالم به منصب وزارت رسیده و خطاب به میر عالمش دادند و در مدت سه سال چیزی که امام وزارتش بوده، کارهای خیر بسیار کرده اند که از جمله حصار و قلعه کربلای معلی است.

و از بمبئی تا به حیدر آباد، در هر منزل، کاروان سراهای خوب ساخته و موقوفات برای مصارف آنها مقرر کرده و یک تالاب بزرگ که در واقع دریاچه ایست مدور و مشتمل بر خطوط قوسی که محتوی بر چند قوس است و آب جمیع شهر در آنجا است ساخته.



و وزارت بعد از میر عالم منتقل به منیر الملک دامادوی شد. و بعد از به پسرش سراج الدوله و بعد از سراج الدوله چون برادرش زودتر فوت شد که نواب محمد علی خان باشد، لهذا منتقل به نواب میر ترابعلی خان ملقب به مختار الملک بهادر برادرزاده اش شد. و اکنون این نواب موصوف که برسند وزارت ریاست است، به سه پادشاه خدمت کرده: چهار سال به ناصر الدوله مرحوم، و چهار ده سال به افضل الدوله و پنج سال است که محبوب علی خان بهادر پسر افضل الدوله که به سن نه سال است، و در سن چهار سالگی افضل الدوله پدرش مرحوم شد، خدمت می کند.

در واقع سرآمد هم خدمات و بهترین آنها که دلالت بر پاکی فطرت و حق نمک شناسی و خوش ذاتی نواب مختار الملک بهادر کند همین بس است که بعد از فوت افضل الدوله پسر ناصر الدوله مرحوم، و حال آنکه در ایام حیاتش در کمال بی لطفی با وی بود، با وجود تمکن در تصرف ریاست و سلطنت، و اعتقاد کلی عامه ناس بر این بود، صرف نظر کرده، به پاداش نمک خوارگی، پسر چهار ساله مشار الیه را به ذریعه تلگراف، حکم استقرار ایشان را از کلکته و لندن بفاصله یک شب گرفته، فردا همه مردم را با خود مع، و در سلام محبوب علی خان بهادر حاضر و چنانکه با پدرش سکوت می کردند با وی سلوک کردند و پسر را به جای پدر منصوب داشتند.

و مردمان بلد [را] که از خوف بلوا و شورش آرام نداشتند چنان انتظام دادند که یک دینار از احدی تلف نشد و مردم در مهد امن و امان نمودند. و از آن روز چنان خود را غرق انتظام ملک داشتند که خود ساعتی آسایش ندارند، لیکن عامه مردم در رفاهیت و آسودگی اند. و در حسن انتظام و کفایت و درایت نواب معظم الیه است که حیدر آباد مجمع اختیار و ابرار و مسکن تجار و مامن هر کس گردیده، و رعایا متمول و کاسب در رفاه و کمال امنیه میگذرانند. بلکه میتوان گفت بی اغراق بهراتب در حکومت و ریاست، [بر] سایر ریاست برتر و بهتر است. مراتب امنیت و حسن انتظام بر حدی است که در ملک انگریز با وجود قدغن اینکه کسی حربه بر ندارد، هر روز یک فساد بر پا است، بخصوص در ایام عاشورا. بر خلاف حیدر آباد که با وجود فرق مذاهب مختلفه و استیلا و کثرت اهل تسنن و قلت اهل تشیع، و عدم قدغن بستن عراق که از عالی و دانی هر کس لا محاله یک حربه از طپانچه و تفنگ و شمشیر و کنار و خنجر و کارد و غداره و تیر و کمان همراه دارد و مسلح و مکمل اند و در هر کوچه و برزن خفیه و آشکار می گردند در ایام محرم و هجوم عام که زیاده از نه ۹ لک در شهر می گویند جمع می شود، دماغی از کسی خونی نمیشود و احدی را قدرت نیست که دست برای حربه ببرد و یا به کسی تند نگاه کند. در این است که این ملک روز به روز در ترقی و آبادی است.

و مدخول و مالیات روز به روز در تزايد است. و مالیات سابق حیدر آباد چهارده کرور هند



بوده، به مرور دهور بواسطه خرابی ملک رو به نقصان، کم شده بود که قریب به یک کرور چیزی رسیده بود. و الحال به اهتمام نواب مختارالملک بهادر رو به تزاید تا آنکه حال رسیده است قریب به دو کرور هند که تخمیناً ده کرور ایران می‌شود.

و جمعیت لشکری‌شان تماماً معلم و قواعددان و سه چندان سابق گردیده است. و آلات حربیه ایشان از توپ و تفنگ و شمشیر و غداره بقسمی تمیز است که کانه از کارخانه تازه برآمده و کذلک لباس ایشان. مگر آنچه توپ دارند سوار نیست، چند دانه که بقدر ده بست عراده است و سوار است تمیز است. بقیه در خاک افتاده است.

و سپاه لشکر این ریاست بر سه صنف اند؛ اول، فوج انگریزی است که هشت فوج اند؛ اگر چه از ریاست نظام مواجب خوارند، مگر در واقع برای نگاهبانی اند نه برای خدمت‌گذاری به این ریاست. و رتق و فتق ایشان با رزیدنت انگلیس است. حقیقتاً نمی‌توان این را لشکر این ریاست شمرد. ثانی، افواجی است که از اهالی مملکت اند و رزیدنت انگلیس را در ایشان دخالتی نیست و اینها هم دو قسم‌اند: یازده هزار کس آنها به قاعده انگریزی معلم و ملبس‌اند، و بیست و نه هزار دیگر در حساب لشکری محسوب‌اند لیکن معلم و قاعده‌دان نیستند. ثالث، اعراب‌اند که آن‌ها قاعده‌دان نیستند و دوازده سیزده هزار کس اند. و هر چند هزار، در اداره سر کرده و امیری است، که من جمیع الوجوه چهل‌ودو هزار کس لشکر مواجبی دارند بعد از وضع افواج انگریزی.

لیکن در اخبار بمبئی دیده شد که نوشته بودند که سی [و] شش هزار و هشتصد و نود نفر پیاده که دوازده هزار [و] هفتصد و هفتاد و پنج نفرشان نظام‌اند و هشت هزار [و] هفتصد و دو نفر سوار که یک هزار و چهار صد نفرشان نظام‌اند، و بقیه بی‌نظام. و دویست و شصت [و] پنج نفر هم توپچی دارند، و هفتصد و بیست و پنج عراده توپ. شاید این قدر لشکر و توپ داشته باشند لیکن توپ سوار کرده آماده ندارند. و این قدر توپچی هرگز کفاف به این قدر توپ ندارد خلاف می‌تواند باشد. العلم عند الله.

و اما محل تیول و مواجب رزیدنت انگلیس و توابعش و لشکرانگیزی از این ریاست است. و ملک برار را در عوض مواجب و روپیه شش آنه که به سر کار باید برسد در تصرف دارند. و سابق چون ریاست، استطاعت اداء وجه را هر ماه نداشت، ملک مزبور را در عوض دادند. مگر حال که ریاست قدری قوتی بهم رسانیده در خیال استرداد هستند مگر بنظر نمی‌آید. گرچه نواب مختارالملک در ایام بلوا و شورش هندوستان، بسیار در صیانت و حفظ انگریزان که از هر طرف مقتول و گریزان بودند، سعی نمود؛ محتمل است که به پاداش آن مسترد دارند. چون حال انگریزها مدخول آنجا را می‌گویند قریب به هفتاد لک رسانیده‌اند و چیزی به این ریاست نمی‌دهند و زیادتی به مصرف تعمیر ملک و بنای عمارات عالی که به مصرف فوج و لشکر و غیره بر خورد می‌رسانیدند و حساب به این ریاست می‌دهند.



در واقع آن رعایت و حمایت نواب معزی الیه در انظار، خدمت به انگریزان می‌نمود، خدمت به ریاست و دولت خود بوده، زیرا که آن دوران‌دیشی متمر چنین ثمر کلی برای این ریاست شد. گر چه معاندین این کار را خیانتی شمرده و بر ایشان جنایتی گرفته لیکن غافل از قطف و حصاد و جنایت چنین ثمر مفید بودند.

و از جمله کارهای ایشان یکی آن است که چند مدرسه و شفاخانه و دواخانه و معلم و اطباء<sup>۱</sup> و داکترها و عملجات و تعمیر امکنه و اسباب و غیره که لازمه شفاخانه و مدرسه است. و از این جهت چه قدر مردم آسوده و در رفاهیت‌اند. و قواعد این مدارس و شفاخانه‌ها به قاعده شفاخانه و مدارس انگلیس‌ها است.

و دیگر تعمیر شوارع و طرق است که همه را نظیر شهرهای انگلیس‌ها ساخته و می‌سازند. و کوچه‌ها و معابر شهر را که مجال گذشتن دو نفر نبود الان حکم کرده از خانه‌ها و دکاکن مردم گرفته خراب کرده داخل معابر می‌نمایند. اگر مالک قدره دارد و می‌خواهد خود می‌سازد و الا ریاست ساخته به کرایه می‌دهد، بعد از اخذ تمام وجه مخارج، به صاحبش مسترد می‌دارند. و آبادی حیدرآباد بجائی رسیده است که خارج شهر بهتر و زیادتر امکنه بنا کرده و ساخته اند و تا قریب دو میل راه خارج شهر تماما خانه و باغ شده. مثلاً باغی از برای ریاست با اسم باغ عامه، محض تفرج هرکس ساخته و سه لک روپیه گفتند خرج شده. در واقع به از باغ بمبئی است که پول از مردم گرفته و ساخته‌اند؛ به درجات و مراتب بهتر و برتر است. و الحال در باغ مزبور زیاده از سه لک کوزه گل است که هر وقت بخواهند مخارج خود را از فروش کوزه گل می‌توانند حاصل کرد.

و حکومت قضایای این عمارت خارج شهر با رزیدنت انگلیس و به قانون انگلیس‌ها است تا حسین ساگر که شهری است و دو کوس دور از حیدرآباد واقع است. بر خلاف شهر که قضایا و احکام بر طبق مذهب ابوحنیفه است زیرا که رئیس و پادشاه حنفی مذهب است. و اما انتظام ملکی را بر چهار قسمت کرده‌اند و چهار وزیر که در حیدرآباد مسمی به صدراند مقرر داشته اند؛

اول، وزیر مالیه که صدر المهام مال گذاری گویند.

ثانی، وزیر عدلیه که صدرالمهام عدالات گویند.

ثالث، صدرالمهام کوتوالی که پولیس شهر [است] شوارع ملک را منتظم می‌دارد.

رابع، صدرالمهام متفرقات مثل مدارس و تعمیر ملک و غیره.

که این چهار صدر محکوم بحکم و در زیر دست نواب معظم الیه‌اند. و اسامی صدور معروضه این است:

اولی، نواب مکرم‌الدوله بهادر همشیره زاده نواب معزی الیه و صدرالمهام مالیه است.

۱. از انگریز و مسلمان و از یونانی و غیره و انگریزی و فارسی و عربی مقرر فرموده؛ که متوجه حال مردم و تعلیم اطفال بشوند؛ و تخمیناً سالی چهل هزار روپیه متجاوز میدهند بغیر مواجب معلمین و اطباء.



ثانی، نواب بشیر الدوله بهادر برادرزاده نواب شمس الامراء صدرالمهام عدالات است.

ثالث، شمشیر جنگ است که صدر المهام کوتوالی و پولیس است.

رابع، میر یاور علی خان که صدرالمهام متفرقات است.

و انتظام امور توابع و اضلاع خارج شهر را بر چهار ده سر کار و پنج صدر تعلقه دار مقرر کرده‌اند. یعنی ملک دکن را پنج قسمت کرده، بر هر قسمتی صدی مقرر و در زیر دست هر یک، چهار مرتبه معلقه دارا است که موجب هر یک از صدور هر ماه یک هزار [و] دویست روپیه است و درجه اول از تعلقه داران ماهی هشتصد روپیه، ثانی بهاروار چهار صد و پنجاه روپیه، سیم بهاروار سیصد روپیه، چهارم بهاروار دویست و بیست [و] پنج روپیه.

و در مسافرت برای سر کشی امور اضلاع متعلقات به خود هر کی را ماهی یکصد [و] سی روپیه اضافه بر ماهوار می‌دهند. مثلاً ماهوار یکهزار و دویست روپیه را، یکهزار و پانصد و شصت روپیه می‌دهند.

و اما معادن این ملک الماس است، و یاقوت سرخ می‌گویند تازه یافت شده، و طلا بشرح ایضا و سرب و مس و آهن و فولاد و زغال سنگ. مرقشیشای [مُرَقَّش؟] ذهبی و حجرالجروح [الروح] و مردار سنگ {؟}، و در جنگل‌ها چوب صندل بسیار است.

و این ملک دکن از عهد سلاطین قطیبه دارالریاسه و سلطنت شده است. و سلسله آن سلاطین و طبقات ایشان که سلطنت کرده اند از این قرار است: و اول کسی که از ایشان به اینجا آمد سلطان محمد ملقب به قطب الملک است که از اهل آذربایجان بوده که درویشی شمشیری به کمرش بسته و گفته همت شاه مردان مددکار تو باد. با سیزده سوار متوجه این صوب شد و اینجا را متصرف شد. ثانی سلطان جمشید پسرش. ثالث سلطان محمد قلی پسر سلطان جمشید. رابع سلطان محمد پسر آن. خامس سلطان عبدالله. سادس سلطان ابوالحسن که معروف به تانه شاه است. در ابتدا قلعه گل گنده را ساخته در آنجا مقیم بودند و این قلعه را برای تحصن خود ساخته بودند. دوازده کوس دوره آن است و بسیار مضبوط و محکم است. وقتی که عالم گیر برای تسخیر ملک دکن آمد، زمان ابوالحسن بوده و نه ۹ سال عالم گیر محاصره نموده مظفر نشد و نتوانست بگیرد. و هر قدر توانست در ایام محاصره سخت گرفت و آب و زرع را برایشان مسدود داشت که بلکه به تنگ آمده و بگذارند، ممکن نشد. زیرا که در خود قلعه زرع می‌کردند و از آب که از شانزده کوس راه از زیر زمین است آورده بودند. چون راه و سر چشمه آن را کسی نمیدانست و در قلعه می‌آمد شرب و زرع می‌کردند. عالم گیر فایق نیامد عاقبت قران مهر کرده ابوالحسن را مطمئن کرده بیرون آمد او را گرفته در اورنگ زیب تبعید کردند. و از آنوقت جزو سلطنت عالم گیر مثل سایر ریاسات آمد.



و شرح حال این قلعه گل گنده از تاریخ گل گنده که تصنیف نعمت خان متخلص به عالی است، که از اهل اصفهان بوده و بسیار خوب نوشته بخوبی واضح می‌شود. و بنای شهر حیدرآباد از سلطان محمد است. معروف است وقتی که بنای مکه مسجد را که واقع در شهر حیدرآباد است می‌کرد، گفته بود که بحمد الله تا بحال شصت ملک و بلد از ممالک تلکانه و بهمینیه را به ضرب شمشیر متصرف شدیم. و حکم نمود هر کس که از ابتدای تکلیفش نماز شب از او ترک نشده، خشت اول مسجد را بکار گذارد. کسی اقدام نکرد تا آنکه خودش گفت الحمد لله که بحول الله تاکنون از ابتدای تکلیفم یک شب نماز شب از من ترک نشده، و خشت اول را خود بکار گذارد. و بعد از آنکه ریاست و حکومت این ملک به دست عالم گیر افتاد همان قسم در تصرف سلاطین دهلی بود، تا زمانیکه به تیول آصف جاه نظام الملک در عهد نادر شاه و محمد شاه مقرر شد، که الحال اولاد آصف جاه سلطنت دارند، چنانچه در ابتدا مختصری جسارت شد.

و اما از اهالی ایران در حیدرآباد تخمینا بقدر یکصد و پنجاه نفر میشود که اغلب نوکراند. چه در ریاست و چه در نزد امراء آنجا کسبه و تجار و اهل معامله شان بسیار کم است، و در کمال آسودگی و رفاهیت هستند. در مدت اقامت آنجا فدوی مشغول به فیصله و گذراندن امر دعوی محمد تقی خان پسر حاجی صالح خان شوشتری و میرزا عبداللطیف خان پسر عموی مشار الیه بود، که این مقدمه با متعلقاتش قریب چهل سال است که در کورت عدالت انگلیس‌ها در بمبئی جاری بوده، بحمد الله از تصدق فرق فرقدان نیای همایون شهریاری روحنا فداه و توجه اولیای دولت در مدت قلیل قرار درستی داده شد. و نواب معزی الیه یکی از تجویزات فدوی را مستحسن و قبول، و قرار نامه نوشته شد که مبلغ شصت هزار روپیه از بابت قیمت املاک بمبئی بعد از اخراج مقدمه‌شان از عدالت، آقا محمد تقی خان بگیرد، علاوه ماهی یکصد روپیه هم اضافه بر سیصد روپیه ماهوار قدیمیش از ریاست نظام به او بدهند، و پسرش را هم خدمتی با مواجب بدهند.

و دیگر مقدمه حاجی سید علی نقی مازندرانی متخلص به ضیغم {؟} از بابت ترکه مرحوم مختار بیک شیرازی [است] به شرحی که در عریضجات وزارت جلیله خارجه مفصلا و مشروحا جسارت شده. و از رسومات این ریاست که مقرر است و دیده شد این است که هر که به مقرر ریاست این ملک استقرار یافت، در دفعه اول سواری که از منزل بیرون و سیر گشت و تفرج می‌رود، در آن وقت رسومات چند است که معمول می‌دارند، از قبیل آیین شین شهر و شیلان و غیره.

چون محبوب علی خان پسر افضل‌الدوله که به سن نه ۹ سال است و قریب پنج سال است که بر مسند ریاست مستقر است و تا بحال به جایی نرفته بود. در ابتدای سواری به آصف نگر که از بناهای اجداد ایشان است محض شگون و میمنت به آنجا تشریف



بردند و شب را مراجعت فرمودند. و دیگر از رسوم این است که در هیجدهم رجب که شب نام گذاری حضرت ولایت مآب است، در کوه شریف که قریب سه کوس از حیدرآباد دور است، می‌گویند جای قدم مبارک آن حضرت بر سنگی نقش است و آن سنگ بر قلّه کوهی واقع است و عمارتی ساخته‌اند، هر کس از هر قوم به آن مکان شریف اعتقاد تام دارند، حتی هندو و اهل تسنن؛ آن شب و روز را اهل حیدرآباد در عیش و نشاط و چراغان و مهمانی و مراسم لهو و لعب سعی تمام دارند، و اغلب نذر دارند که مبلغی صرف نمایند. و هر کس هر چه اسباب و اوضاع تجمل دارد، بر خود و کسانی که از مرد و زن زیور و غیره آنچه دارد آراسته کرده برفیل ها سوار شده، در شهر میگردند و از بیرون آمده در محلات واقع خارج شهر بعضی تا باغ نیام پلی و بعضی تا کوه شریف مذکور می‌روند و مراجعت می‌نمایند. و امراء حیدرآباد چند علامت امارت دارند که از جمله این است که در هنگام حرکت از جایی به جایی، و از خانه به خانه‌ای اعراب باید در جلو او فریاد و غلغله کرده و بعضی عبارات بگویند، و دیگر تفنگ خالی نمایند، و دیگر طبل بزنند. وقتی که امیر حرکت می‌کند فریاد غلغله بلکه ولوله در شهر بر پا می‌شود. و دیگر این است که هر امیری باید چند قسم زن نگاه دارد: اول عقدی است، ثانی خواص است، ثالث نگاه داشته است، رابع فواحش است. و یک دو قسم دیگر هم هست. و اما خواص آن است که بی عقد و نکاح است، به منزله صیغه در اثنی عشری است. لکن صیغه نمی‌خوانند، بواسطه اینکه در مذهب اهل تسنن صیغه نیست. و اما نگاه داشته آن است که موجبی برای او مقرر کرده در خانه می‌گذارند. این دو صنف در ظاهر با مردان اجنبی کم‌تر می‌توانند نزدیک شوند الا در پرده. و فواحش آن است که در بازارها نشسته است، چند نفر آشنا مخصوص دارد هر جا میلش کشید می‌رود. مثلا در ماهی چهار شب، پنج شب، ده شب به اختلاف نزدیکی می‌رود و کذلک؛ و این نیز موجب خوار است، که اینها از لوازم امارت است والا امیر نخواهد بود.

و در آن روز هیجدهم رجب، هر کس از این سه قسم زنها را بغیر عقدی، ردیف خود، یا بر فیل دیگر سوار کرده می‌گردانند. و اما جبه خانه، حسب الایماء مختار الملک بهادر تازه ساخته‌اند. محض دیدن آنجا به خانه گردهاری {؟} پرشاد متخلص به باقی که مباشر این کار است رفته شب را هم بر حسب وعده مانده. چون مجلس منعقد شد و تزئین مجلس را به یدع اعلی حضرت شاهنشاهی نمود، فدوی محض احترام نام مبارک ایستاد و خود او قصیده را خواند و بسیار خوب معلوم شد؛ گر چه اشعارش به ایران از قبیل زیره به کرمان بردن است. لیکن چون از شخص هندی و مذهب هندو زبان پارسی اعجوبه معلوم شد، و به کمال حسن خلوص نواب مختار الملک بهادر دام خلوصه القاء داشت و به طرزی شایسته و وضعی بایسته خوانده شده بود، ایراد عرض آن مستحسن نمود و

صفت توشیح ورد العجز علیالصدر را التزام کرده است: ناصر الدین شاه والا والی تخت کیان. قصیده این است:

#### هوالباقی

ناصرالدین شاه والا والی تخت کیان	آنکه حکمش هست جاری قیروان تا قیروان
صاحب تاج کیان و مالک ملک عجم	راد رادان شاه شاهان باجگیر خسروان
آستان عالیش را از کجا آرم نظیر	لائق تشبیه آن هرگز نباشد آسمان
در تن ملک است چون نوشین روان حکم روانش	یاد کی سازد کسی در عهدش از نوشیروان
نصرت و فتح و ظفر با بندگانش هم رکاب	شوکت و جاه و حشم با چاکرانش هم عنان
اردوان باشد دوان اندر رکاب موکبش	هم بود بر در که او صد چو دارا داربان
وقت هیجا گر نماید حمله بر فوج عدو	آب گردد از نهیبش زهره شیر ژیان
لرزه بر اندام رویین تن فتد از هیبتش	آرش و گودرز گردد با توانش ناتوان
وز کمان بر چهره دشمن گشاده صد کمین	از کمین بر سینه بدبین کشیده صد کمان
لمعهای باشد ز روی روشن او آفتاب	یا فروغی از رخ آن شهریار مهربان
تر شود از حسرت بذل سخایش کان چه بحر	خشک از رشک عطایش بحر گردد مثل کان
تا که باشد سایه گردون گردان بر زمین	کم مبادا ضل فضلش از سر اهل جهان
بار الها از طفیل آل پاک مصطفی	این شهنشاه باد در آفاق باقی جاودان
نیک بنگر می‌پراند از سر هر مصرعی	ناصرالدین شاه والا والی تخت کیان

#### رباعی و له ایضا

ای وارث کیقباد کی خسرو و کی وی شاه عجم جم است مانند تو کی؟  
یابد خبر از جود تو گر حاتم طی آرد بدل خویش ز حسرت صد کی

و جبه خانه‌شان بسیار به قاعده است. بغیر توپ جمیع اسلحه لوازم حرب را در آنجا می‌سازند. بخصوص شمشیر و تفنگ را چنین خوب می‌سازند که بسیار شخص با سررشته می‌خواهد که تمیز بدهد. یک دو تفنگ پریچ {؟} لودنیکت دو لوله و یک لوله آورده دیده شد که هیچ کمتر از تفنگ‌های انگریزی نبود. مگر این قسم تفنگ را برای لشکری نمی‌سازند، فرمایشی و مخصوص است و سیصد چهار صد روپیه حیدر آباد قیمت می‌گیرند.



و حیدر آباد دو قسم پول دارد: یکی چلتی است که هشت نه آنه پول انگریزی می‌شود، دیگری حالی است که به قدر سیزده چهارده آنه می‌شود. و برای سرباز، تفنگ را بر حسب مقطع از قرار یکی چهل [و] پنج روپیه آنجا ریاست می‌دهد به گردهاری پریشاد؛ و هر ماه سیصد عدد تفنگ می‌گیرد، بغیر شمشیر و غیره و تفنگ‌های فرمایشی و اما توپ برای آن نمی‌سازند زیرا که زیاد دارند که از عهد قدیم مانده است، به تعمیر جزئی درست می‌شود. و عملجات این کارخانه تماما اهل خود حیدرآبادند. گفتند استاد هم از اهالی خود آن ملک اند، مگر چنین بنظر می‌آید. که استاد شان در ابتدا از انگلیس‌ها بوده، حال که واقف شده‌اند خود بدون استاد می‌سازند. و دیگر از صنایع در این ملک، مدرسه‌ای است که زری بافی نظیر بنارس می‌سازند، بعینه به همان خوبی مال بنارس، لکن هنوز ترویج چندان ندارد. چند طاقه که برای نمونه ساخته بودند دیده شد، بسیار خوب از عهده بر آمده بودند. خود نواب مختارالملک بسیار مایل است که اهل ملک بخوبی تربیت شوند، و در تربیت و آسودگی بسیار سعی اند. و دیگر از صنایع این که اسباب از هر قسم از فولاد ساخته از قبیل کل شمشیر و دسته شمشیر و گل کمر بند و غلیان و غیره و غیره؛ و آنها را در اورنگ آباد و بیدر که از ممالک دکن است می‌سازند و بسیار خوب به عمل می‌آورند و به قیمت‌های گران به فروش می‌رسد.

و صنایع دیگر نیز از قبیل غالی نظیر غالی‌های ایران، مگر نه به آن خوبی و دوام. و قلمکار و کاغذ شبیه به کاغذهای کشمیر، مگر نه به آن خوبی. و غیر این نیز صنایع دیگر می‌سازند که ابراز آن موجب جسارت است. چون این فدوی که از موخر صفوف جان نثاران و دنباله‌رو صنوف چاکران است، در صدر کتابچه جای ذکر خود نداشته در کمال عجز در عجز این مختصر عرض می‌کند که از اقبال بی زوال شاهنشاه عالم و عالمیان پناه، حضرت ظل الله خلا الله ملکه و سلطانه و ابد الله عیشه و امناته، این جان نثار اقل غلامان بلکه خلق الله، الحسینی فضل الله، در سیر و سفر آنچه دیده و به تحقیق رسانیده، بر سبیل کمال اجمال در فصلی بابی چیده، به اعتقاد قاصر خود اخبار از اوضاع بلدان و سلاطین و روساء، کلام مفیدی فهمیده؛ و اقل فواید اظهار حسن انجام خدمت است که آنهم به فدوی عاید است. شاید از این اخبار ظهور ثمری متفرع و این جان نثار از کاس امانی یک وقتی متجرع شود. اللهم اید سلطانه بنصرک و اعز جنده بتاییدک. زیاده جرات جسارت ندارد.



صورت					
جمع و خرج دولت انگلیس از هندوستان من جمیع الوجوه بقراری که خودشان برحسب تخمین تعیین کرده از بابت شش ماهه آخر سنه ۱۸۷۳ و نهایت شش ماهه اول سنه ۱۸۷۴.					
۴۸/۱۳۸/۰۰۰ پوند (مقرراً) روپیه.					
آنچه از راجگان و نوابان از بابت روپیه ۶ آنه می گیرند.					
۷۲۲/۰۰۰ پوند					
۴۷/۴۱۶/۰۰۰ هزار پوند <sup>۳</sup>					
۱۱/۶۷۰/۰۰۰ پوند نقد <sup>۵</sup>			۳۵/۷۴۶/۰۰۰ پوند نقد <sup>۴</sup>		
محصول زمین از زرع ۲۱ لک و ۱۸۰/۰۰۰ پوند <sup>۶</sup>	محصول چوب جنگل ۵۸۴/۰۰۰ پوند	محصول مسکرات دو لک و ۲۱۴/۰۰۰ پوند <sup>۷</sup>	تکس و حق الارض و آب و... و غیره ۱۰/۰۰۰ پوند وند	گمرک خانها و دو میلیون و ۶۴۹/۰۰۰ پوند <sup>۸</sup>	محصول... خوراکی ۶ میلیون و ۱۴۴/۰۰۰ پوند <sup>۹</sup>
محصول تریاک ۲۸ میلیون و ۵۰۰/۰۰۰ پوند <sup>۱۰</sup>	محصول کاغذ مهر کرده اشتتهادی دو میلیون و ۶۲۹/۰۰۰ پوند <sup>۱۱</sup>	محصول ضرابخانه ۴۰/۰۰۰ پوند	محصول پست اول و داک خانه ۷۱۹/۰۰۰ پوند	محصول تلگراف خانها ۲۱۹۴۰۰۰ پوند وند	محصول از عدالات و جرمانه ۳۸۰/۰۰۰ پوند
محصول بنادر و لنگرگاه از جهاز داخلی و خار جیمیشود ۱۷۹/۰۰۰ پوند وند	سود پول ۵۷/۰۰۰ پوند وند	مواجب و وظایف نوکر باره سرکاری که خود از و جمع سرکار میشود ۵۷۱/۴۰۰ پوند وند	متفرقات از هرقسم ۲۱۴/۰۰۰ پوند	آنچه از مواجب لشکری درایام رخصت کسر و در ضرابخانه سرکار می ماند ۸۵۷/۰۰۰ پوند	محصول آب نهرهای جاریه که سرکار ساخته ۷۸/۰۰۰ پوند وند
محصول از ریل کاری ماشین ۳۳۲/۰۰۰ پوند	مدخل خانهای سرکاری و داک خانها و غیره ۵۶/۰۰۰ پوند	بیـــــــــــــــــاض	بیـــــــــــــــــاض		
۴۸ کرور و ۱۳ لک ۷۰۰/۰۰۰ هزار روپیه (۴۹/۳۸۸/۰۰۰ پوند) (کسر: ۴۱ میلیون و ۲۳۰ هزار و ۸۰۰ پوند مقرراً روپیه) (۴۱/۲۳۰/۸۰۰ پوند) <sup>۱۳</sup>					
مخارج لشکری انگلیسها در هندوستان ۱۱ میلیون و ۸۴۴/۹۰۰ هزار پوند (۱۱/۸۴۴/۹۰۰ پوند)					
۲۹ میلیون و ۳۸۵/۹۰۰ هزار پوند (۲۹/۳۸۵/۹۰۰ پوند) <sup>۱۴</sup>					

۱. هر یک کرور برابر با یک میلیون (۱/۰۰۰/۰۰۰) - مبلغ بالا برابر است با چهل و هشت میلیون و صد و سی و هشت هزار پوند: (۴۸/۱۳۸/۰۰۰ پوند) است. ۴۷ کرور و ۱۳۸ هزار پوند.

۲. هر آنه ۱۶ روپیه است. به عبارت از هر یک روپیه حقوق، احتمالاً ۶ آنه رسوم کسر می شده که ۶ آنه آن مربوط به خزانه کمپانی ریخته می شده است. در واقع نزدیک ۳۸٪ از هر یک روپیه کسر می شده است.

۳. معادله اینگونه است: (۴۸/۱۳۸/۰۰۰ - ۷۲۲/۰۰۰ = ۴۷/۴۱۶/۰۰۰) پوند.

۴. معادله اینگونه است: (۳۵/۷۴۶/۰۰۰ - ۱۱/۶۷۰/۰۰۰ = ۴۷/۴۱۶/۰۰۰) پوند.

۵. معادله اینگونه است: (۱۱/۶۷۰/۰۰۰ - ۳۵/۷۴۶/۰۰۰ = ۴۷/۴۱۶/۰۰۰) پوند. در بخش جمع محاسبه عدد ۱۱/۶۷۰/۴۰۰ پوند دقیقاً با مجموع محاسبه در آمده است.

۶. معادله اینگونه است: (۲/۲۸۰/۰۰۰ - ۱۸۰/۰۰۰ = ۱۴۴/۰۰۰) پوند.

۷. معادل: ۴۱۴/۰۰۰ پوند.

۸. برابر است با: ۲/۶۴۹/۰۰۰ پوند.

۹. برابر است با: ۲/۱۴۴/۰۰۰ پوند.

۱۰. لازم به ذکر است که عدد در نگارش است (۲۸/۵۰۰/۰۰۰) پوند است ولی در محاسبه مجموع اعداد در رقم درست محاسبه:

(۲۸/۱۹۹/۶۰۰ = ۲۸/۴۶۴/۷۰۰ - ۳۵/۷۴۶/۷۰۰) پوند است. که اختلاف آنها می شود ۳۰۰ هزار و ۴۰۰ پوند عدد اصلی متن درج شده در سند بیشتر محاسبه شده است. به

معادله ریاضی: (۳۰۰/۴۰۰ = ۲۸/۱۹۹/۶۰۰ - ۲۸/۵۰۰/۰۰۰) در این محاسبه نهایی چون عدد میلیون مخدوش است. عدد نهایی باید ۲۸/۱۹۹/۶۰۰ پوند باشد اما در متن اصلی که بسیار مخدوش است عدد ۲۸/۵۰۰/۰۰۰ میلیون پوند آمده است.

۱۱. برابر است با: ۲/۶۲۹/۰۰۰ پوند.

۱۲. هر لک برابر با: ۱۰۰/۰۰۰ هزار است.

۱۳. این معادله اینگونه است: (۸/۱۰۸/۰۰۰ = ۴۱/۲۳۰/۰۰۰ - ۴۹/۳۸۸/۰۰۰) پوند.

۱۴. این معادله اینگونه است: (۲۹/۳۸۵/۹۰۰ = ۱۲/۳۰۰۸۰۰ + ۱۶/۵۸۰/۶۰۰) پوند.



۱۲ میلیارد و ۸۰۵/۳۰۰ هزار پوند (۱۲/۸۰۵/۳۰۰ پوند) <sup>۱۶</sup>			۱۶ میلیارد و ۵۸۰/۶۰۰ هزار پوند (۱۶/۵۸۰/۶۰۰ پوند) <sup>۱۵</sup>		
مخارج مهر شراب فروشی ۹۱/۰۰۰ پوند	مخارج بریدن چوب از جنگل ۱۷/۷۰۰ پوند	مخارج تحصیل محصول اراضی از زرع ۲ میلیارد و ۴۷۳/۶۰۰ پوند <sup>۱۸</sup>	استرداد وجهی که از خودم در ابتدای نو کری گرفته شده و بعد از این که بخوشی استعفا دارند پس داده می شود ۳۰۰/۰۰۰ پوند	سود وجهی را که از نو کرها در ابتدای نو کری گرفته شده و غیره ۵۳۶/۰۰۰ پوند	سود و قرض دولت انگلیس در هندوستان ۲ میلیارد و ۷۹۲/۴۰۰ پوند <sup>۱۷</sup> (۲ پوند)
مخارج وصول تکس آب و غیره ۱/۰۰۰ پوند	مخارج کاغذ مهر کرده استشهاد و غیره ۷۴/۸۰۰ پوند	مخارج تریاک ۲ میلیارد و ۱۱۵/۰۰۰ پوند (۲/۰۰۰,۱۱۵ پوند)	مخارج تحصیل نمک ۸۰/۰۰۰ پوند	مخارج گمرک خانها ۱۸۵/۰۰۰ پوند	مخارج پست افس داکخانها ۷۴۲/۸۰۰ پوند
مخارج لشکرگاه جهازات ۳۵/۶۰۰ پوند	مخارج عایدات لشکر ۲ میلیارد و ۳۹۰/۶۰۰ پوند <sup>۲۰</sup>	مخارج محاکمات وقضال کوچک ۲۸۳/۷۰۰ پوند	مخارج افس تحصیلدار و غیره یک میلیان و ۲۳۲/۹۰۰ پوند <sup>۱۹</sup>	تلگراف خانها ۳۷۴/۰۰۰ پوند	مخارج پست افس داکخانها ۷۴۲/۸۰۰ پوند
متفرقات ۴۲/۰۰۰ پوند	نقصان بروات و چوه حکومتی به لندن می رود ۸۵۰/۰۰۰ پوند	موجب اشخاص و راجاعیت نو کری خارج در خانه می نشینند ۶۸۸/۰۰۰ پوند	مخارج نوبان و راجگانی که دست شان را از حکومت و ریاست قطع کرده اند یک میلیون و ۷۰۰/۷۰۰ پوند <sup>۲۱</sup>	موجب پولی [ناخوانا] در ولایت ۳۹۸/۵۰۰ پوند	موجب علما و یاوره ها ۱۵۶/۱۰۰۰ پوند
		عمارات و ابنیه جدید ه که از حکومت ساخته می شود ۳ میلیارد و ۴۵۰/۸۰۰ پوند <sup>۲۴</sup>	مداخل ریک کاری ارتش که مخصوص خود حکومت است و دخلی به کمپانی ندارد ۲۲۹/۰۰۰ پوند	تعمیرات و مرمت امکانه سرکاری سه میلیون و ۳۰۰/۰۰۰ پوند <sup>۲۳</sup> (۳/۳۰۰/۰۰۰ پوند)	مخارج نو کرهای قلمی که مامور به کارهای مخصوص اتفاقیه در سال می شوند و مخارج رفتن حکام به بیلاقتات و قیمت دوا و موجب اطبا دو میلیون و ۱۴۹/۲۰۰ پوند <sup>۲۲</sup>
<b>۴۱ کرورو ۲۳ لک و ۸۰۰۰۰ روپیه برابر است با: (۴۱/۰۱۰/۳۰۰ هزار روپیه)</b>					
<b>(باقی: ) که به لندن فرستاده شده ۶ کرورو ۹۰ لک و ۸۰۰۰۰ روپیه برابر با: (۶/۹۸۰/۰۰۰ هزار روپیه)</b>					

<sup>۱۵</sup> . این معادله اینگونه است: (۱۳/۰۹۵/۲۰۰ پوند) حاصل جمع ۱۵ دفعه عدد اصلی است .  
 که اختلاف آن با مجموع اعداد ذیل آن مبلغ: ( ۱۳/۰۹۵/۲۰۰ - ۱۲/۵۸۰/۶۰۰ = ۳/۴۸۵/۴۰۰ ) پوند است در واقع این معادله مبلغ ۳/۴۸۵/۴۰۰ پوند اضافه دارد .  
<sup>۱۶</sup> . این معادله اینگونه است: (۱۲/۱۲۲/۰۰۰ پوند) حاصل جمع ۱۵ دفعه عدد اصلی است .  
 که اختلاف آن با مجموع اعداد ذیل آن مبلغ: ( ۱۲/۱۲۲/۰۰۰ - ۱۲/۸۰۵/۳۰۰ = ۳۱۷/۷۰۰ ) پوند است در واقع این معادله مبلغ ۳۱۷/۷۰۰ پوند اضافه دارد .  
<sup>۱۷</sup> . برابر است با: ۲/۷۹۲/۴۰۰  
<sup>۱۸</sup> . برابر است با: ۲/۴۷۳/۶۰۰  
<sup>۱۹</sup> . برابر است با: ۱/۲۳۲/۹۰۰ پوند.  
<sup>۲۰</sup> . برابر است با: ۲/۳۹۰/۶۰۰ پوند  
<sup>۲۱</sup> . برابر است با: ۱/۷۰۰/۷۰۰ پوند.  
<sup>۲۲</sup> . برابر است با: ۲/۱۴۹/۲۰۰ پوند.  
<sup>۲۳</sup> . برابر است با: ۳/۳۰۰/۰۰۰ پوند.  
<sup>۲۴</sup> . برابر است با: ۳/۰۴۵/۸۰۰ پوند.



هو المعز

رب احل بياني و اخلل عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ناصر المله و الدين بافضاله، و ملك  
الملوك و الاملاك فى جلاله و اصلى على سلطان  
الانبياء محمد وجه جماله و آله المتادبين بخصاله و  
الناسجين على منواله، المقتبسين من بدر كماله و  
**بعد** چون منظور نظر مراحم گستره معدلت پرور،  
و پيشنهاد ضمير مكرمت تخمير، عالم و عالميان  
پناهى، حضرت ضل الهى، اغنى اعليحضرت قدر  
قدرت. گردون بسملت، خورشيد رايت، ابد آيت،  
صادق روايت، حاذق درايت، خديو جم خدم، و خسرو  
انجم حشم، حارس ملك عجم، وارث اورنگ جم،  
ناصر دين اسلام، و كاسر جيوش ظلم و ظلام، و  
حافظ ملت بيضاء، و حامى شريعت غراء، سلطان  
السلطين، و خاقان الخواقين، السلطان بن السلطان  
، بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان

برای

رَبِّ اَحْلِي بِنَانِي وَاَحْلِلْ عُقْدَةً مِن لِيَانِي

---

بِسْمِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

احمد الله ناصر استه و الله في فضاله • و ملك الملوك و اللادع ك حله • و صا  
 على سلطان لا مناجت و حله • و الله المست و فضاله • ان تخرج عن سواله •  
 بصفتين من رحاله • و بعد خیر شرطه للاحم • و سولت پرورد  
 و شاهلا صیر است شکر • عالم الملیک • و صهر خلد الهی • و عمر عشر  
 فروردت که شرطه • و شیهه لیر • و لیه بیت • و صا لوق • و اب  
 حاق در ای • و حدیو جسم • و خرد و جسم • و حاکم لیر • و عم  
 و درت اورن جسم • و ناصر و سلم • و واکر خیر ظلم و ظلم • و وعا لیر • و صا  
 و واکر خیر • و سلطان لیر • و سلطان لیر • و سلطان لیر • و سلطان لیر • و سلطان لیر

تصویر شماره ۱: صفحه آغازین نسخه خطی سفر نامه هند، کشمیر و برمه



چون این فدوی که از موخر صفوف جان نثاران و دنباله‌رو صنوف چاکران است، در صدر کتابچه جای ذکر خود نداشته در کمال عجز در عجز این مختصر عرض می‌کند که از اقبال بی‌زوال شاهنشاه عالم و عالمیان پناه، حضرت ظل‌الله‌خلافه و سلطان و ابد‌الله‌عیشه و امانت، این جان‌نثار اقل‌غلامان بلکه خلق‌الله، الحسینی فضل‌الله، در سیر و سفر آنچه دیده و به تحقیق رسانیده، بر سبیل کمال اجمال در فصلی بابی چیده، به اعتقاد قاصر خود اخبار از اوضاع بلدان و سلاطین و روساء، کلام مفیدی فهمیده؛ و اقل فواید اظهار حسن انجام خدمت است که آنهم به فدوی عاید است. شاید از این اخبار ظهور ثمری متفرع و این جان‌نثار از کاس امانی یک وقتی متجرع شود.

اللهم اید سلطانه بنصرک و اعز جنده بتاییدک.

زیاده جرات جسارت ندارد.



چوں بزم از خوف صدف جان شایم : فونباله رود صدف جا کرات  
 در صحرای کج جاذبه خود بر آید در کلبه عمر : در حجر بنام حضرت مسکین در ارباب  
 بی زوال مشاه عالم و عالی : پناه حضرت ظفر الله صله الله علیه وسلطه  
 و ابراهیم علیه و سلم : این صحن است در عکاس : بکنه طس الله بکنه حضرت  
 در سبزه و سفر آنکه بر : و بحق رسیده : بر سبزه کمال جاهل : در رضا با  
 حیدر با عفا : هر خوف : چهار در اوضاع بدان و سلاطین : در رؤسای کلام نموده  
 صید : و آثار و آثار : اظهار حسن انجام حضرت : در انهم بفر و بکار  
 ناب در این صحن : ظهور در سفر : و بزم صحن : در کاس امان : که در تهر  
 اللهم ایها سلطان منبرک : و ان خیر سائیک  
 به و ارحمت الله  
 (Signature)

تصویر شماره ۲: صفحه انجامه نسخه خطی سفر نامه هند، کشمیر و برمه

به جان عشق ز جان شسته‌ایم دیگر دست  
صدای غربت ایران گرفت عالم را  
شهید رقص‌کنان رفت تا خود خورشید  
رسانده‌ایم به عرش خدا دعایمان را  
بریده باد دو دست ابولهب که زده‌ست  
شکسته شد سر خم می‌آی سرداران  
چو کاج‌ها به زمستان زده‌ست مشتش را  
اگرچه مردم ما مثل پنچ انگشتند  
زدیم موشک خیبر شکن یهودی گفت:  
رسیده است به دست تو ذوالفقار علی  
به دست رهبرم ای شمر! کشته خواهی شد  
تمام پنجره‌ها رو به صبح آزادی

حماسه‌خوان خیابان شده سراسر دست  
به یاد روز دهم می‌رود به منبر دست  
به سوی حضرت عباس می‌زند پر دست  
گرفته‌ایم پیام شهید را بر دست  
بقتل دخترکان به خون شناور دست  
تمام ماتمیان می‌زنند بر سر دست  
تو نیز مشت بشو مثل مشت رهبر دست!  
بدان که مشت گره خورده می‌شود هر دست  
به ذوالفقار مگر برده است حیدر دست؟  
بزن که هست تو را مجتبی! علم در دست  
تو قبل از آنکه بری سوی تیر و خنجر دست  
به وقت مرگ تو خواهند زد مکرر دست





# Manuscript Studies

International Quarterly of Studies and Research on Manuscripts, Early  
Printed Books and Historical Documents of the Indian Subcontinent

## VIII

Volume 2, Number VIII, Winter 2026, 231 PP.

### **Editor-in-Chief's Note**

*Mahdi Khajehpiri*

### **Managing Editor's Note**

An Elegy for the Cypress

*Mohammad-Reza Behzadi*

### **Tadhkirat al-Alqab of Hindustan**

An Introduction to the Order and Assignment of Titles, Addresses, and Honorifics for Men, Women, and Statesmen of India in the 18th and 19th Centuries – Part III

*Mohammad Reza Behzadi*

### **The Awaiting Brahmins**

Mahdist Poems in the Persian Poetry of Hindus

*Emadeddin Rabbani*

### **The Future of Manuscripts and War**

The Enemy's Plan for Intangible Heritage and the Fate of Manuscripts in Wartime

*Mohammad Reza Behzadi*

### **Contemplating the Face of the Spiritual Guide**

Portraits of Sufi Saints as Meditational Tools in 17th-Century Mughal India

*Morad Khan Mumtaz, Translated by Shahab Khajeh-Piri*

### **The Gift of Colonialism**

A Narrative of the Erasure and Rupture of Muslim Historical Memory in British India

*Mehdi Khajeh-Piri*

### **The Rise and Fall of Nader Shah Afshar**

Introduction to the book Reports of the Dutch East India Company from 1730 to 1747

*Willem Floor, Translated by Alireza Alimardani*

### **Travelogue of India, Kashmir, and Burma**

The Travelogue of Mirza Fazlollah al-Hosseini, First Agent of the Iranian Government in Bombay

*Mohammad Reza Behzadi*